سفرنامهٔ خسرو میرزا

به پطرزبورغ

و

تاریخ زندگی

عباس میرزا

نایب السلطنه



بقلم میرزا مسعود انصاری به تصحیح فرهاد میرزا معتمدالدوله

بکوشش محمد گلبن

سفرنامهٔ خسرو میرزا

(به پطرزبورغ)

بقلم

میرزا مصطفی افشار (بهاءالملک)

و

تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه

بقلم

حاجی میرزا مسعود مستوفی انصاری

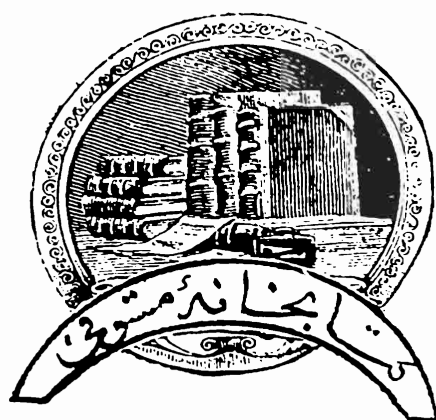
وزیر امور خارجه

بکوشش محمّد گلبن

کتابخانهٔ مستوفی

تهران شاه‌آباد

پروانهٔ کتابخانهٔ ملی ۳۶۱ مورخهٔ ۴۹/۴/۱۰



چاپ این کتاب در دوهزار نسخه بسرمایهٔ کتابخانهٔ مستوفی
در تاریخ دهم تیر ماه ۱۳۴۹ در چاپخانهٔ اتحاد بپایان رسید

تهران — ایران

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
دربیان مخالفت رضاقلی‌خان ایلخانی وگرفتاری نواب هلاکومیرزا وانقلاب امرخراسان.	۱۱۸ - ۱۲۱
دربیان مأموریت حسین‌خان سردار بەنظم امرخراسان و حادثات آن زمان.	۱۲۲ - ۱۲۵
دربیان ورود قریبایدوف وزیرمختار روس بەایران و شرح کشتەشدن او درتهران .	۱۲۶ - ۱۳۱
دربیان وقایع‌سال فرخنده فال‌اودئیل سعادت تحویل مطابق باسنهٔ ۴۵-۱۲۴۴ هجری.	۱۳۲ - ۱۳۹
سفرنامهٔ خسرومیرزا .	۱۴۱ - ۳۷۶
فهرست عمومی اعلام.	۳۷۷ - ۴۰۴
غلطنامه.	۴۰۵ - ۴۰۶

فهرست تصاویر و اسناد

سخنی از ناشر

با علاقهٔ دیرینی که نسبت به‌عباس میرزا نایب‌السلطنه داشتم، دراین اندیشه بودم که کتاب جامعی ازشرح زندگی وی فراهم کرده به‌چاپ برسانم. خوشبختانه‌نسخهٔ نفیسی‌تألیف حاجی‌میرزا مسعود انصاری مترجم مخصوص عباس‌میرزا که‌دارای حواشی شاهزاده فرهادمیرزا بود بدستم رسید. با تحصیل آن نسخه به‌آرزوی دیرین خود جامهٔ عمل پوشانیدم ، ضمناً تصمیم گرفتم سفرنامهٔ خسرومیرزا راکه مکمل تاریخ مذکور می‌باشد باآن دریك‌مجلد بطبع رسانیده ، به‌مشتاقان تاریخ‌ایران تقدیم‌بدارم. با رهنمائی‌استاد گرامی آقای‌سلطان‌القرائی که نسخهٔ متعلق به‌خودشان را به‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی داده بودند، به‌کتابخانهٔ مذکورمراجعه کرده، تقاضای‌عکس برداری کردم. آقای رحیمی متصدی‌کتابخانه باکمال لطف عکس نسخهٔ مزبور را در اختیارم گذاردند .

از شاعر دانشمند معروف جناب آقـای ادیب برومندکـه باکمال بزرگواری تصویر ارزشمند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه را از مجموعهٔ خود در اختیار ما گذاردندکمال تشکر را دارم .

در خاتمه باید متذکرشوم‌که آقای محمدگلبن با همهٔ گرفتاریهای خود تصحیح‌کتاب را تقبل فرمودند و با مساعی شبانه روزی متن مظبوطی فـراهم آوردندکه موجب سپاس و امتنان است .

همراهی آقای منوچهر زریباف مدیر کتابخانهٔ منوچهری و زحمات کارکنان‌چاپخانهٔ‌اتحاد به‌خصوص آقای امیرحیاتی‌فلاح درحسن‌انجام این‌خدمت فرهنگی‌درخور تقدیر می‌باشد. امیداست این‌خدمت‌ناچیز فرهنگی درپیشگاه اهل فضل وعلاقمندان بتاریخ‌ایران مقبول افتد.

۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹

مستوفی

نشانه‌های اختصاری در کتاب

ح - و = حاشیهٔ نسخهٔ چاپ شده، درنشریهٔ وزارت امورخارجه.

« و » = نسخهٔ چاپی در نشریهٔ وزارت امور خارجه.

[ ] = مطالبی را کـه خـود برای رفـع نواقص در کتاب افزوده ایم در میان دوقلاب [ ] آمده است .

ظ = ظاهراً

« » = آنچه درکتاب احوال عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در « » آمده است ازفرهاد میرزا است‌که ازحواشی نسخهٔ خطی استفاده شده است .

« » = در سفرنامه مطالبی‌که در این علامت « » آمـده است یامطلبی‌است که نویسنده از دیگران نقل کرده ، یا از نسخهٔ چاپی در نشریهٔ وزارت امور خارجه‌گرفته شده است .

مقدمه

این مجموعه شامل دو کتاب است :

نخست تاریخ احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه و سپس سفرنامهٔ خسرومیرزا به‌روسیه (یا سفرنامهٔ پطرزبورغ).

کتاب‌اول‌شامل‌جریان جنگ‌دوم‌ایران‌وروسیه است که‌منجر به‌عقد عهدنامهٔ ترکمن‌چای گردید . نویسندهٔ آن میرزا مسعود ایشلقی[1] (گرمرودی) مترجم و منشی عباس میرزا است .

کتاب دوم شرح مسافرت هیأتی است که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف سفیر دولت‌روسیه، به‌پطرزبورگ رفته‌اند . این‌کتاب بقلم میرزا مصطفی افشار (بهاءالملك) منشی میرزا مسعود و بدستور او نوشته شده‌است که شرح آن خواهدآمد .

مختصری ازشرح احوال میرزا مسعود ایشلقی

میرزا مسعود ایشلقی(گرمرودی) که به«مستوفی» و«انصاری» نیز معروف است، یکی ازمنشیان و مترجمان دوران فتحعلی‌شاه واز وزرای عهد محمدشاه قاجار است.

میرزا مسعود نخست در تبریز در دستگاه امیرنظام زنگنه که یکی‌ازکارگزاران عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌بود بکارپرداخت و به‌رتبه و مقام رسید. اویکی ازاعضای برجستهٔ هیأت عذرخواهی ایران بود که به‌همراه خسرومیرزا و امیرنظام و دیگران به‌روسیه رفت .

استاد مینوی می‌نویسد : «اولین محصل ایرانی درنزد فرانسویها میرزا مسعودنامی بودکه بعدها به‌حاجی میرزا مسعود ایشلقی معروف شد وگویا به‌مقام وزارت خارجه رسید ویکی ازصاحب‌منصبان انگلیسی که اورا می‌شناخته است میگوید: «میرزا مسعودکه‌نزد هیأت نمایندگـی فرانسوی درس خوانده خوب فاضل شده و در ادبیـات فرنگی پیشرفت بسیار کرده است .»[2]

اماآنچه ازتاریخ احوال عباس میرزا(کتاب حاضر) نوشتهٔ اوبرمی‌آید این‌است‌که: میرزا مسعود تا اندازه‌ای باادبیات عربی و فارسی‌آشنائی داشته است . در بارهٔ آشنائی او

۱ـ ایشلق یا ایشلیق یکی از قراءگرمرود میانه است .

۲ـ مجلهٔ یغما ـ سال ششم ـ شمارهٔ ۵ ـ ص ۱۸۳ اولین‌کاروان معرفت ـ مجتبی مینوی

بزبان فرانسه ، جمله‌ای میرزا مصطفی افشار از قول امپراطور نیکلای نقل‌کرده است‌که نقل قولی را که استاد مینوی ازصاحب‌منصب انگلیسی نقل‌کرده‌اند تأئید می‌کند. دریکی ازمجالس‌پطرزبورك‌که خسرومیرزارا باهمراهان به‌امپراطورمعرفی می‌کنند، میرزا مصطفی افشار می‌نویسد که امپراطور: «ازمیرزامسعود استفسار کرد که زبان فرانسه را درکجا یاد گرفته‌اید؟ عرض‌کرد: درتبریز . گفت: شما بهتر از من حرف میزنید»[۱] .

بهرحال میرزا مسعود پس‌از بازگشت ازسفر روسیه همچنان دردستگاه عباس‌میرزا به‌خدمات دیوانی مشغول بود وهنگامی که محمدمیرزا به‌سلطنت رسید او به‌مقام وزارت اموزخارجه برگزیده شد.

عباس اقبال‌آشتیانی می‌نویسد: «حاجی میرزا آقاسی، دربدو صدارت، وزارت امور خارجه را در عهدهٔ حاجی میرزامسعود انصاری‌گرمرودی آذربایجانی‌گذاشت . »[۲] اولین دورهٔ وزارت او ازسال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۴ هجری بطول انجامید .

باردیگر میرزامسعود پس‌از مرگ‌میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (دومین وزیر امور خارجهٔایران) دررأس وزارت امور خارجه قرار گرفت و این‌بار دوران وزارت او از سال ۱۲۶۲ تا۱۲۶۵ که‌گویا آخرین‌سال زندگی اوست مدت یافت .[۳]

معرفی کتاب

کتاب احوال عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌که به‌معرفی مختصری از نویسندهٔ آن اکتفا شد، فصل کاملی است ، ازکتابی‌که میرزامسعود ایشلقی دربارهٔ جنگ دوم ایران و روسیه نوشته است .

اساس طبع مانسخه‌ای است‌که به حاجی‌فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند عباس‌میرزا تعلق داشته‌است واو یادداشتهائی ارزنده درحواشی نسخه‌دارد که‌ما آن‌یادداشتهارا درمورد خود درذیل صفحات نقل کرده‌ایم .

مؤلف درآغازکتاب چنین می‌نویسد: «چنانکه درسبق ذکر یافت...»[٤] وازاین‌سخن معلوم میشود که این‌کتاب بخش یابخشهای دیگری داشته است. ولی کوشش مابرای‌دست یافتن بدان به‌جایی نرسید .

نسخهٔ مورد استفادهٔ ما، نسخهٔ دست‌نویسی است به‌قطع ۲۲ × ۱۶ در۱۱۸صفحهٔ ۱۴ سطری به‌خط نستعلیق شکسته باعناوین شنگرف بدون تزئین و جدول با جلد چرمی بدون تاریخ کتابت .

فرهادمیرزا درآغاز کتاب چنین نوشته است : « هو. تاریخ احوال مرحوم ولیعهد طاب‌الله‌ثراه است‌که جناب‌میرزامسعود وزیر دول خارجه نوشته است .» کتاب به‌این جمله آغاز میگردد: «درذکر خصومتی‌که مابین دولت ابدمدت قاهره و دولت بهیهٔ روسیه اتفاق

۱ـ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص ۲۴۱ . ۲ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال بکوشش ایرج‌افشار- دانشگاه‌تهران‌ص۲۲۹. ۳ـ برای‌اطلاع بیشتر از زندگی میرزا مسعود مراجعه شود به‌میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر تألیف عباس‌اقبال. ۴ـ سفرنامه خسرو میرزا ص ۳۴

افتاده» وبه‌این جمله که: «بزرگان روسیه نواب والا [خسرو میرزا] را تـا منزل مشایعت کردند. انواع حلویات ومربیات وانحای فواکه.» خاتمه می‌یابد.

از قسمت آخر کتاب چنین به‌نظر میرسد که میرزا مسعود درنظر داشته است خود به‌نگارش شرح مسافرت خسرومیرزا به‌پردازد ولی از چنین اثری اگر نـوشته شده باشد قلم‌زن این سطور بی‌اطلاع است وممکن است میرزامسعود چون این مهم‌را بـه‌عهدهٔ میرزا مصطفی افشار گذاشته‌است از دنبال‌کردن آن انصراف جسته باشد.

مقدمات جنگ دوم ایران وروس

کتاب احوال عباس‌میرزا شامل وقایع جنگ‌دوم ایران وروسیه است واز مآخذمعتبر وموثق‌بشمار می‌آید. برای‌اینکه خواننده مقدمةً بااین وقایع‌آشنائی داشته باشد، به‌شرحی اندك دراین‌باره میپردازیم :

جنگ‌دوم ایران وروس که‌ازسال ۱۲۴۱، تا۱۲۴۳ هجری‌بطول انجامید، مقدمهٔ آن‌از هنگامی آغازشد که‌چندسال‌پس‌از عقدعهدنامهٔ گلستان، الکسندر یرملوف به‌عنوان سفیرفوق‌العادهٔ دولت‌روس‌وارد ایران‌شد وعباس‌میرزا را درتبریز ملاقات‌کرد. هنگامی که‌قصدحرکت به‌جانب تهران داشت ، خبر رسید که فتحعلی‌شاه به‌علت گرمای هوای تهـران عازم چمن سلطانیه است . عباس‌میرزا درتبریز واطراف‌آن به‌مهمانداری سفیردولت روسیه وهمراهان‌اوپرداخت و منتظر ورود فتحعلی‌شاه شدند که خبررسید به‌علت فرارسیدن ماه رمضان سفر شاه یکماه بتأخیر افتاده است[1] . فتحعلی‌شاه در این بین میرزا عبدالوهاب نشاط[2] را مأمورکرد کـه عازم چمن سلطانیه شود و به‌مهمانداری سفیر دولت روسیه مشغول باشد تاخود وارد شود .

فتحعلی‌شاه دراین‌باره نامه‌ای به‌عباس‌میرزا نوشته است‌که گویا به‌انشاء وخط نشاط میباشد که اصل آن در صفحهٔ ۴ گراور شده و سوادآن چنین است:

مهر: السلطان فتحعلی

«فرزند ارشد اشعر بی‌همال، نایب خلافت بی‌زوال عباس‌میرزا موفق ومؤید بوده که چون دراین اوقات که عالیجاه ایلچی بزرگ دولت روسیه وارد چمن سلطانیه میگردید و درآنجا اقامت میورزیـد تاهنگام نزول رایـات ظفرآیات ، به‌چمن مزبور قریب به‌یك‌ماه امتدادی بود ودر این مدت ازطرف قرین‌الشرف پادشاهی مطلقاً به‌حال اونپرداختن واورا بی‌محل ساختن خلاف رویه و قانون می‌نمود . لهذا فدوی ارادت‌مآب ، معتمدالدولةالعلیه عبدالوهاب‌را مأمور وروانهٔ چمن مزبور فرمودیم کـه هنگام ورود موکب مسعود درآنجا بوده، عالیجاه ایلچی مشارالیه را ملاقات واورا ازمراحم خاطر سنیه آگاه ومطلع ساخته ، دلگرم دارد وهرگاه ازایلچی مشارالیه حرفی در کار دولت سرزنـد، فدوی معزی‌الیه نیز بنا بامقتضای وقت عمل نموده،جوابی درمقابل گفته‌باشد .

۱ـ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به : مسافرت به‌ایران نوشتهٔ موریس دوکوتزبو ترجمهٔ محمود هدایت ـ تهران ۱۳۱۰ .

۲ـ میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی معتمدالدوله، شاعر غزلسرا ونخستین وزیر امورخارجه ایران. (متوفی ۱۲۴۴ هـ.) برای اطلاع بیشتر رجوع‌شود به‌نشریهٔ وزارت امورخارجه سال‌دوم شماره ۱۲ ص۲۵ نخستین وزیرامورخارجه ایران‌ـ بقلم محیط طباطبائی .

فرمان فتحعلی‌شاه به‌عنوان عباس میرزا، دربارهٔ پذیرائی یرملوف

از مجموعهٔ آقای کریم‌زادهٔ تبریزی.

چون آن فرزند ارشد سعادتمند ازرفتار و کردار ، با ایـن طایفه اطلاعی کامل حاصل کـرده ، بلدیت تامـی از مزاج ایشان دارد ، هـر نوع صلاح داند دستورالعمل در خصوص هر کار به‌فدوی معزی‌الیه داده، ازرفتاروگفتار با عالیجاه ایلچی وهمراهان، اورا آگاه سازد تامعزی‌الیه نیز ازسیاق دستورالعمل آن فرزنـد سعادتمندآگاهی بهمرسانیده ، ازآن قرار معمول دارد . عیار(کذا) حسب‌المقررعمل نموده و مراحم کاملهٔ خاطرخطیراقدس را دربارهٔ خود به سرحدکمال دانسته ودرعهده شناسد. فی شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۳۲ .»

میرزا عبدالوهاب نشاط وارد چمن سلطانیه شد و به مهمانداری ازسفیر دولت‌روس مشغول بودتا اینکه فتحعلی‌شاه نیزوارد چمن‌سلطانیه شد و به‌مذاکره پرداختند .

یرملوف به‌این منظور به‌ایران‌آمده بودکه ازدولت ایران تقاضاکندکه‌با روسیه‌یـک قرارداد اتحادی برعلیه دولت عثمانی امضا کنند . فتحعلی‌شاه به ایـن مهم‌تن درنداد واز این پیشنهاد سر باز زد .

یرملوف‌که ازاین پیشنهاد نتیجه‌ای نگرفت فصل دوم[۱] معاهدهٔ گلستان را پیش‌کشید

۱ــ فصل‌دوم معاهدهٔ‌گلستان: «چون بیشتربه‌موجب اظهاروگفتگوی‌طرفین قبول‌ورضا دربین دولتین شده است‌کـه مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکوا وپرزندیم بـاشد یعنی طرفین در هرموقع و حالی‌که الی قرارداد مصالحةالحال‌بوده است ازآن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین‌که‌تاحال‌درتحت تصرف وضبط‌هریك از دولتین بوده‌کماکان درضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خطمرقومهٔ ذیل مستوروسرحدات مستقروتعیین‌گردیده است. از ابتدا اراضی‌آدینه‌بازار به‌خط درست ازراه صحرای مغان تـا به معبریدی بلوك رود ارس و از بالای‌کناررود ارس تـااتصال و الحاق رودخانهٔ کپینك چای بـه پشت‌کوه مقری وازآنجا خط حـدود سامان ولایات قـراباغ و نخجوان و ایروان ونیزرسدی ازسنورگنجه جمع ومتصل‌گردید. بعدازآن‌حدود مزبور که به‌ولایات ایروان وگنجه وهم‌حدود قزاق وشمس‌الدین لورا تـامکان ایشك میدان مشخص و مفصل میسازد و از ایشك میدان نیز از بالای سرکوههای طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن واز سرکوههای پنبك الی‌گوشهٔ محال شوره‌گل وازگوشهٔ شوره‌گـل از بالای کوه برف الداگوزگذشته ازسرحدمحال شوره‌گل‌ومیانه‌حدود قریهٔ سدره وارنیك برودخانهٔ آرپه چای‌ملحق ومتصل‌شده، معلوم ومشخص‌میگردد وچون‌ولایات خان‌نشین‌طالش درهنگام عـداوت و دشمنی دست بدست افتاد، لهذا به‌جهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبوررا ازجانب انزلی و اردبیل‌بعدازتصدیق ایـن صلحنامه ازپادشاهان عظام، معتمدان و مهندسان مأمورکه به موجب قبول و وفاق یکدیگر و بـه معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه وامکنه ومزارع طرفین‌تفصیلاً تحریروتمیزوتشخیص می‌سازند، آن را نیزمعلوم وتعیین ساخته‌آنچه‌درحال تحریر این صلحنامه درتصرف جانبین‌باشد معلوم‌نموده آن وقـت خط حـدود ولایت طالش نیزدربنای اسطاطسکواوپرزندیم مستقر و معین ساخته هریك ازطرفین‌آنچه درتصرف دارد برسرآن خواهد ماند و همچنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگرچیزی ازخط طرفین بیرون رفته‌باشد ، معتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هریك طرف اسطاطسکواوپرزندیم رضا خواهد داد .»

وازدولت ایران خواست که درآن تجدید نظرشود وناحیهٔ طالش دوباره تعیین حدود گردد. فتحعلی‌شاه این مهم را به‌عهدهٔ عباس میرزا گذاشت. ازقرائن چنین برمی‌آیدکه دراین مورد هم توافقی میان عباس میرزا ویرملوف به‌عمل نیامده‌است. یرملوف از مذاکرات‌خود نتیجه‌ای نگرفت ودرتاریخ ۲۹ اوت ۱۸۴۷ برابربا سال (۱۲۳۲ هجری) چمن‌سلطانیه را به سمت تفلیس ترك گفت.

دکتربینا در این باره می‌نویسد:

«با رفتارمحکم دولت ایران وردّکلیهٔ پیشنهادهای یرملوف، تجدید مخاصمات میان دو دولت روس وایران پیش‌بینی می‌شد.»[1]

یرملوف با اینکه دراین سفرازشاه وکارگزاران دولت ایران محبتهای بی‌شمار دید، بعلت بی‌نتیجه ماندن مقصود خودکینه‌ای سخت از مردم ایران دردل گرفت و دنبال فرصت گشت تا اینکه اختلافات مرزی بین دو دولت را بسرحدکمال رسانید.

جنك ایران‌وروس پس‌ازعقد عهدنامهٔ گلستان دوران فترت‌خودرا پشت‌سرمی‌گذاشت. اماکارگزاران دولت روس هیچگاه ازسیاست‌خود دست برنمی‌داشتند وبهرطریقی‌که می‌شد آزارمسلمانان شهرهای‌گرجستان را فراهم میکردند و هر پیام و نامه‌ای ازطرف دولت ایران راجع به روابط دوستانهٔ ایران و روس از ایران به تفلیس میرسید خلاف آن را به‌دربار سن‌پطرزبورگ اعلام میداشتند.

مؤید این مطلب گفته‌ای است که میرزا مصطفی افشار ازکارگزاران دولت روس نقل‌میکند:

«چاکران از اعیان روسیه خواه در باب فرستاده، خواه درباب کونسول ملامتها شنیدیم، انصافاً جوابی مقرون به صواب در مقابل نداشتیم، مثلاً می‌گفتند: اگرشما را در پایتخت روس‌آدمی بود، صلح به‌جنك بدل نمی‌شد ودولت‌را خسارت نمی‌رسید. ازیکطرف غرض وعداوت یرملوف را به‌اعیان دولت ما حالی می‌کرد واز یکطرف نفع دوستی وضرر دشمنی دولت ما را به‌ارکان دولت خود عرض می‌نمود وکار به‌اینجا منجر نمی‌گشت.»[2]

بهرحال کم‌کم اختلافات مرزی شدت‌یافت و دولت ایران مصمم شد شخصی‌را به‌تفلیس روانه‌سازد تا مگربادولت روسیه‌به‌مذاکره پردازد واختلافات مرزی‌بین‌دو دولت‌را حل‌کند، باشد تا دیگر درارکان عهدنامهٔ گلستان (که دولت ایران هم دل‌خوشی ازآن نداشت) خللی وارد نشود.

عبدالرزاق بیك دنبلی مؤلف مآثر سلطانیه در وقایع سال ۱۲۴۱هجری می‌نویسد:

«کارگزاران دربار پادشاه روس که به‌فکر نقض عهد و برهم‌زدن شروط مصالحه و متارکه‌افتاده به‌بهانهٔ‌اینکه قدری ازگوگجهٔ ایروان داخل بنای مصالحهٔ ما است‌آغاز گفتگو نمودند. تردد وگفت و شنید ایشان به‌درازی‌کشید،کارگزاران دولت ایران گفتند مشروط مصالحه براین قرار یافته‌که دربین مصالحه هرجاکه در دست هرکس بوده است بازکماکان

۱ــ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران تألیف دکترعلی‌اکبر بینا جلد اول ص ۱۹۲ ــ چاپ دانشگاه تهران. ۲ــ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص ۳۶۱.

چنان بوده، طرفین ازحدود خود تخطی و تجاوز ننمایند. آن جماعت گاهی معاذیر ناموجه می‌گفتند و گاهی می‌گفتند سلوك ما با نـواب نایب‌السلطنه نمی‌شود و گاهی می‌نمودند کـه پادشاه ایران آنجا راکه خاطرخواه ما است به‌مابخشش نماید و درگذرد ازاین طرف نیز کارگزاران دولت‌دوران عدت، ایشان‌را مجاب می‌نمودند وآن‌حدود مشهور به‌بالغ‌لوو گونی وگوگجهٔ دیگر بودکه همیشه دردست‌کارگزاران این طرف‌است. دراین‌سال همایون فال ! که چمن سلطانیه مضرب خیام انجمن شکوه خاقان‌کامران گردید، نواب ولیعهدرا به‌حضور طلبیدند. چون نایب‌السلطنه شرف‌آستان بوسی حضرت اعلی دریافت، کیفیت گفتگو وبهانه‌جوئی کارگزاران دولت روس در عهد شکنی و آشوب طلبی به‌عرض اقدس رسید. شاهنشاه مقرر فرمودندکـه میرزا محمد صادق مروی وقایع نگار، داروغهٔ دفتر همایون کـه مردی قاعده‌دان وسخن‌شناس وبه‌مراسم سفارت وکاردانی و کارگزاری‌آراسته ومحل اعتماد خاقان جمجاه بود وبارها به‌سفارت بغداد وخراسان تعیین‌گشته وامور را بی‌عیب ونقص‌گذرانیده، از دربارکیوان مدار عازم آن حدود شود و بعداز ورود به‌گرجستان به‌مراقبت‌کارگزاران دولت روس ملاحظهٔ حدود نماید وبه‌نظر امعان وتفکر ما به‌النزاع وباعث مشاجره ومنازعهٔ فیمابین را معلوم نموده به‌خدمت سپهر رفعت عرضه دارد تا معلوم شودکه مایهٔ نزاع چیست وگفتگو باکیست.

میرزای مشارالیه از تبریز روانهٔ ایروان‌شد وازآنجا به‌گرجستان عازم‌گردید...»[۱]

دراین‌باره فتحعلی‌شاه و عباس میرزا دستورالعملهائی برای میرزا محمدصادق وقایع‌نگار نگاشتندکه به‌یرملوف ابلاغ‌نماید ونیز نامه‌ای است از ولمینوف[۲] به‌وقایع نگار دربارهٔ تعیین حدود مرزی‌که سواد دستورالعملها وآن نامه در زیر می‌آید:

«هوالله‌المحمود. سواد دستورالعمل عالیجاه میرزا صادق‌واقعه نگار سرکاراقدس شاهنشاهی درسفارت تفلیس.

فرمایش اعلیحضرت شاهنشاهی‌کـه به‌یرملوف ابلاغ نماید این است‌که: چندسال قبل ازاینکه تو خودت ازجانب ایمپراطور به‌ایلچی‌گری‌آمدی وشرفیاب حضورماشدی چون تو را نیکخواه ومصلحت جوی دولتین دانستیم و ازجانب‌دولت بزرگی‌آمده بودی، آنچه شایان شأن سلطنت خودمان بود دربارهٔ تو به‌جاآوردیم و درجواب پیغام و اعلامهای ایمپراطور لازمهٔ یکدلی و بی‌مضایقگی را منظور داشته برادرانه رفتارکـردیم تا این دو سال‌که بعضی گفتگو و اختلافات فیمابین سرحـدداران جانبین روی داد. چون سرداری گـرجستان و شیروانات و این طرفهاکلاً در عهدهٔ تو بود و کمال اعتماد داشتیم کـه پخته و سنجیده و خیرخواه هر دودولت هستی‌خاطرما را اطمینانی‌حاصل نمودکه هرچه بشود بروفق مصلحت خواهد بود و امری‌که خدا نخواسته مایهٔ مفسدت شود واقع نخواهد شد. تا این اوقـات که عریضهٔ مکتوبی وعرض‌های زبانی تو به‌توسط جنرال مزراویچ مسموع‌شد ونایب‌السلطنه

۱ـ تاریخ مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق ابن نجفقلی. چاپ ۱۲۴۱ هجری در تبـریز کتاب‌شمارهٔ‌صفحه ندارد.

۲ـ مؤلف‌تاریخ‌سیاسی‌ودیپلوماسی ایران‌این‌نام‌را ویلهمینوف ضبط‌کرده است.

عباس میرزا در رکاب ما بود فوراً عهدنامهٔ مشحون به‌دستخط ومهرامپراطورکه در تهران بودآوردیم وفارسی آن‌را ملاحظه و روسی آن‌را ترجمه وهردو را باهم مقابله‌کردیم. امنای

یک‌صفحه از دستورالعمل میرزا محمدصادق وقایع‌نگار

ازمجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی.

دولت ما باایلچی مکالمه نمودند و آنچه ازمکالمهٔ طرفین وملاحظه مضامین عهدنامه برما حالی گردید سرحدداران‌ما ازقاعدهٔ اسطاطوسکواپرزندیم که وکلای‌ما و دولت روس هنگام معاهدهٔ گلستان به‌مضمون همین لفظ رضاداده تجاوزنکرده و از حدود و خطوطی که در هنگام مصالحه فیمابین ولایات متصرفی جانبین بوده نگذشته‌اند و مایهٔاختلاف همین‌است که تو چندقطعه زمین از زمینهائی‌که قبل‌ازمصالحه وبعد الی یومنا هذا درتصرف سرحدداران ما بوده، خواهش داری‌که متعلق به‌دولت روس‌باشد، لهذا ما قرار براین دادیم‌که بهریك ازسه شق‌که توصلاح دانی رفتار شود :

شق اول ـ آنکه به‌هیچوجه تغییری در رفتار این چهارده سال که بعد از مصالحه بوده نشود، هریك از سرحدداران همانچه هنگام مصالحه داشته وتا حال دارند باز کماکان داشته‌باشند وهیچ یك ازطرفین خواهش درباب واگذاشتن خاك و زمین به‌یکدیگر ننمایند.

شق ثانی ـ هرگاه تو خواهش یك پارچه زمین داشته باشی چون نوکربزرگ ایمپراطور هستی و مورد مرحمت ما می‌باشی بسیار سهل است وپذیرفتن هرگونه خواهش در ایام سازش خلاف رسم قانون دولتهائی‌که بایکدیگر عهد موافقت دارند نیست ، بلکه موافق انصاف این است‌که بوضعی‌که ازاین‌طرف بی‌مضایقگی می‌شود ازآن طرف‌هم بشود و خواهشی‌که نوکرهای بزرگ سرحدنشین ما در حالت ضرورت از تو نمایند بپذیری و در دولت روس وحضرت ایمپراطور مجری بداری .

شق ثالث ـ هرگاه به‌این دو شق راضی نشوی، بثالثی‌که خارج از این هردو دولت باشد وبی‌خبر ازاوضاع این‌مصالحه نباشد راضی شوی‌که درمیانه بروفق انصاف رفع‌اختلاف نماید تا آدم ما برود وجواب باصواب از دولت ایمپراطوری بیاورد .»

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در حاشیهٔ دستورالعمل نوشته است : «خط مبارك نواب نایب‌السلطنةالعلیةالعالیه از این قرار در بالای دستورالعمل مزبور مرقوم شده» فرمایشات اعلیحضرت شاهنشاهی ازاین‌قراراست: عالیجاه میرزا صادق وقایع‌نگار باید انشاءالله‌تعالی ازعهده برآید ، حرر فی‌شهر ربیع اول‌سنهٔ ۱۲۴۱ .»

سواد دستورالعمل عباس میرزا به وقایع نگار :

«فرمایش نواب ولیعهدکه : وقایع نگار اولاً ساعی باشدکه شق اول بگذرد وهرگاه نگذشت قراربرشق‌ثانی بدهد به‌این‌وضع‌که گوگجه‌را موافق‌نقشهٔ‌ثانی فتحعلی‌خان واگذاریم که خواهش مارا در باب واگذاشتن موغان به‌عمل آورد. هرگاه به‌این وضع نگذشت‌قرار دهدکه در بهارسال‌آینده وکیل ومهندس ما وآنها ومهندس انگلیس درسرحد یا جای‌دیگر که طرفین رضا دهند بنشینند وبگذرانند و هرگاه یرملوف به‌این‌هم تن درنداد وقایع‌نگار بلیت آزاد بگیرد و آدمهائی‌که به‌پطرزبورغ ولندن مأمورند بفرستد وخود مراجعت‌کند .

قپانك وکپانك وکپنك هیچکدام در قراباغ نیست . ازتاریخ قدیم‌که هلاکوخان‌کل آب و زمینهای آذربایجان را به‌مغول قسمت‌کرده چنین اسمی در قراباغ نبوده و بعدازآن هم‌که اسامی رودها و دره‌ها و محالات تغییرکرده، باز چنین‌اسمی [که] به‌این لفظ نزدیك باشد منحصراست به‌قپان و چون بزبان روس قاف راکاف عجمی می‌گویندکپانك نوشته‌اند و

کاف ثانی علامت وقف است و ساکن است به دلیل اینکه هرگاه ساکن نبود و متحرك بود بایست همچنانکه مسدره [را] دراصل عهدنامه ایمپراطور اعراب‌کرده‌اندکپانك را هم این طور اعراب نمایندکپانك .

دلیل دیگر این‌است‌که: سوای قپان هیچ رودخانهٔ دیگرنیست‌که اسمش به این لفظ نزدیك باشد. حرفی‌که مهندسین روس در باب رودخانه مقری دارند دوجواب دارد: یکی آنکه واقعاً اگر رودخانهٔ مقری منظور بود چرا از اسم معروف متداول عدول‌کردند و به این غیرمعروف غیرمعلوم ادا نمودند . دیگر اینکه: چون آن رودخانه از میان‌ده مقری می‌گذرد چرا این نشانه واضح‌بیّن را ننوشتند و نوشتندکه از پشت‌کوه مقری عبور می‌کند و این رودخانه مقری را هرگز هیچ‌کس به‌اسم قپانك وکپنك وکپانك [ذکر] نکرده و نشنیده است .

هفت رود است‌که ازبالا می‌آید و اسامی‌آنها بدین موجب است : سهوار، لوخاکار، زوار ، پیچ ، پورخود ، کالور ، درشدروز ، و پائین‌که رسید یکجا میشود و به‌مقری می‌آید ، رودخانهٔ مقری میگویند و درمیان این اسامی هیچ اسمی‌که نزدیك به‌لفظ کپانك وکپنك باشد نیست .

تفصیل حدود موغان که تسلیم عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا صادق وقایع نگارشده است :

از معبر یدی بلوك الی دهنهٔ جوادکه محل اتصال کُر وارس است .

ازآنجا تاکناررود مزبورکه ازبرابرسالیان میگذرد الی اتصال به بحرخزر.

ازآنجا به‌کناردریا الی‌قزل‌آقاج، ازآنجا به‌کناررودخانهٔ دیش. الی‌کوههای محال اوجارود ازآنجا الی‌کنار رودخانهٔ سرخه چای‌که آخرآن[به] چیچکلو متصل می‌شود . از چیچکلو الی‌کمانی ، ازکوه‌کمانی الی‌چمن‌شاه نشین‌وسنك سورس، ازسنك سورس به‌آن طرف‌داخل‌حدودطالش است‌که باید ازروی نقشه‌وسوادکاغذی‌که مصحوب مزراویچ ازتبریز به‌یرملوف مرقوم شده بگذرد .

تفصیل حدود گوگجه که موافق خواهش جنرال یرملوف که دفعهٔ آخرسفارت فتحعلی‌خان نوشته شده :

از اوچ‌گدوك به راست که متصل است به‌گوگجه دنکیز. ازطرف شمالی شرقی‌کنار دنکیز تا اتصال ....[۱] رود ....[۲] بگوگجه دنکیز. ازآنجا تا الی‌کنار راست تا منبع رود مزبور . ازآنجا بربلندی سرکوهها و برعمدهٔ اوجهای سهش قانه وگوك چای واغروجی و آق لوقوشی و روم باسار، واز اوج روم باسار با خط راست تا میان ده خرابه‌رود . ازآنجا با خط راست قطعاً رودخانه های‌کل وسرحد و برکنار راست رودخانه باش‌کند و بده خرابهٔ باش‌کند وچکل‌کند . ازآنجا بده خرابهٔ داش‌کند و ازآنجا تا راهی‌که ازسر کوه اله‌گویل میرود راست تاکوههای باغلمیش. ازآنجا تاکنار راست رودخانه‌که به این کوهها داخل میگردد تا بر سر رودخانهٔ قراخاج . ازآنجا برسرکوههای سری‌بار و

۱و۲ــ دوکلمه درمتن ناخوانا است .

بسرحد لوالی‌وکوه وبوه‌گوزی. وازآنجا تطویلاً برطرف‌چپ رودخانهٔ بازارچای‌تا پائین کوه‌کُر که حدود قراباغ است و موافق کاغذ مصحوبی جنرال مزراویچ باید بگذردکه نواب نایب‌السلطنه مرقوم داشته‌اند.» قائم مقام درحاشیهٔ نامه‌نوشته است : هوالله‌المحمود. خط مبارك نواب نایب‌السلطنه از این قرار است. عالیجاه میرزا صادق! در تبدیل این دو مکان مأذونی ، اگر بگذرد بگذران. بخاطرجمعی قول سرکار است.» و نیز نامه‌ای دیگر است ازعباس میرزا به یرملوف به‌خط قائم مقام :

« هوالله‌المحمود. سواد رقیمهٔ نواب نایب‌السلطنه به‌جناب جنرال یرملوف .

در سال اول تعیین معتمدین، ما محمدحسین‌خان ایشیك‌آقاسی خود را با نوشتهٔ مختصری به خط خود به‌آن جناب ارسال داشتیم درهرحال امورسرحد را برأی‌آن جناب محول داشتیم. با این همه اعتماد وگرمی ما، محمدحسین‌خان را دو روز بیشتردر تفلیس نگاه نداشتید، بی‌اینکه نوشته خط مارا بگذارند به‌آن جناب برساند برگردانیدند وبسیار باعث رنجش ما شد ما پارسال‌که فتحعلی‌خان را فرستادیم وخود بازسبقت درخواهش دیدن آن جناب‌کردیم وکارها را هم ازهم‌گذرانده بودیم و توقعی‌که داشتیم این بودکه در بعضی جاهای‌دیگرامورسرحد معطل ومعوق نمانده به یکدفعه‌گذشته باشدکه هرروز این‌گفتگوها باعث اغتشاش حواس طرفین نشود. ندانستیم ازعدم‌فهم مترجم بود یا حالی نکردن ترجمان که ازآن جناب بی‌جهت‌کاغذی‌که هیچ‌لایق نبود به‌عالیجاه فتحعلی‌خان به توسط میرزا امبورگررسید. اگرآن جناب حالا بدقت ملاحظه سواد همان‌کاغذ را بکند میداندکه حق بسیاربطرف ما بود، باید بسیار ازما تاحال عذرخواسته باشد دراین‌وقت‌که عالیجاه میرزا صادق ازطرف قرین‌الشرف شاهنشاهی مأمور بودکه باآن جناب‌گفتگوکرده فرمایشات شاهنشاهی را حالی آن جناب‌کند ، پاره‌ای‌گله‌های حسابی خود را به اوحالی‌کرده‌ایم‌که با این نوشته به‌آن جناب‌گفته ورساند وما را اعتقاد براین است :

چوکاری برآید به لطف و خوشی　　　چه حاجت به شمشیرو مردم‌کشی

اگرآن جناب را غیر این اعتقاد باشد خداوند عالم درمیانه حکم است و الا ما را کمال ارادت به‌امپراطوربوده ومی‌باشد. منتهای مرتبه این‌خواهد بودکه‌آن جناب درمیانه بد مرد به قلم خواهد رفت .

ما از ارادت خود نظر به محبت‌هائی‌که دراین مدت امپراطور بما اظهارکرده‌اند نمی‌توانیم دست برداشت. باقی سخنهای ما محول به‌تقریردلپذیرسفیرخبیر است.

سواد شرحی‌که ینارال ولمینوف به عالیجاه میرزا صادق نوشته است :

عالیجاها معلی جایگاها مجدت‌پناها! حرمت وفخامت همراه مقرب دربار بهیهٔ‌ایران وقایع‌نگار، داروغهٔ دفترخانهٔ اعلیحضرت‌شاه اعظم والاعنوان میرزا صادق قاجار مروی نامهٔ آن‌عالیجاه مرقوم درماه عنوارکه درآن‌فرمایشات اعلیحضرت‌اعظم ورأی‌بهیهٔ اورا بخصوصهٔ سرحدات، چنانکه به‌آن عالیجاه مقررشده اظهارنموده‌بودند وصول‌پذیرگشته، ما صلاح‌تر دانستیم‌که درآن‌خصوص عرایض توقیرآمیزخودرا به‌اعلیحضرت شاه اعظم نمائیم و آن را با هذاالوسیله‌گذاشته ازآن عالیجاه توقع نمائیم‌که به‌آن حضرت برسانند اما به‌عالیجاه هم

لازم دیده اعلام می‌نمائیم که طرف شمال شرقی گوگجه دنکیز و نبر هیچیك ازاراضی راکه تا حال روسیه درتصرف داشته‌است، عالیجاه بلندجایگاه سالاراعظم جناب‌جنرال یرملوف بدون رأی علیهٔ حضرت پادشاه و ایمپراطور اعظم عالمپناهی نمی‌تواندکه بطرف ایران پس بدهد. باقی‌اطمینان حاصل نمایند ، درعلاقهٔ موالاتیکه باآن عالیجاه دارم‌جنرال لینه‌تایه ولمینوف بتاریخ ۲۲ ماه عنوار سنهٔ ۱۸۲۶ مسحیه دربلدهٔ تفلیس.

سواد فقرات فرمایشی سرکار اقدس‌شاهنشاهی به‌میرزا صادق‌که ازاین قرار به‌ینارال ولمینوف نوشته بود هنگام توقف تفلیس:

اعلیحضرت ظل‌اللهی روحی‌فداه بوکلای خیرخواه دولت بهیهٔ روسیه مقرر میدارند که به‌خواست خدای بزرگ جل جلاله سیزده سال قبل از این به توسط دولت بهیهٔ انگلیس وکلای مختـار دو دولت علیه در محل گلستان قراباغ به‌قـاعدهٔ اسطاطوسکواپرزندیم عقد مصالحهٔ بین‌الدولتین را منعقد ساختند پس از آن به‌توسط ایلچیان بزرگ مختار دو دولت علیّه به‌نظرانور دوپادشاه بزرگ رسید ممضی ومقبول‌گردید وبه مُهر مهرآثار مزین‌فرموده به اولیای دو دولت علیّه سپرده‌آمد. ازآن تاریخ تا حال سرحدداران دو دولت بهیهٔ بدون نزاع و جدال باهم بسربرده، رعایای دو مملکت‌آسوده بوده‌اند. بازهم صلاح دو دولت‌علّیه دراین است‌که بنوع سابق و قرار سال‌های پیش رفتارکرده، رخنه دربنیان محکم مصالحهٔ مبارکه نکنند ...[۱]»

بهرحال میرزا محمدصادق وقایع‌نگارکـه به‌گرجستان رفته بود، بدون اخذ نتیجه به‌ایران بازگشت . در این هنگام امپـراطور بدرود زندگی‌گفت و برادر او نیکلای اول برتخت سلطنت قرارگرفت وپرنس منشیکوف ازطرف نیکلای اول وارد ایران‌شد وهدایائی همراه‌آوردکه نشانهٔ دوستی نیکلای بود . باآمدن پرنس منشیکوف چنین به‌نظرمیرسدکه نیکلای در نظر داشته است مشاجرات مرزی را حل‌کرده و باب مودت تازه‌ای با ایران باز کند .

پرنس‌منشیکوف (درتاریخ چهاردهم ذی‌الحجةالحرام ۱۲۴۱ برابر باژوئیه ۱۸۲۶) وارد چمن سلطانیه شد و در نامه‌ای‌کـه همراه آورده بـود نیکلای به عباس میرزا چنین نوشته بود :

«باتأئیدات خداوندمتعال ما نیکلای‌اول امپراطوروفرمانفرمای‌کل‌کشورهای روسیه وغیره غیره وغیره درضمن‌احترامات‌اعلیحضرت امپراطوری خود به‌والاحضرت عباس‌میرزا ولیعهد و فرزند ارجمند برادرکیوان حشمت و نامدار ما اعلیحضرت شاهنشاه و فرمانروای ایران ، اطلاع میدهیم‌کـه خواست خداوند توانا بدان تعلق گرفت که بدوران گرانبهای امپراطوراعظم الکساندر اول برادرکامگارما ، خاتمه دهد ومارا برتخت اجدادی‌کشورهای روسیه بنشاند. اینك مراتب را به‌اطلاع‌آن والاحضرت میرسانم ویقین داریم‌که شما دراین حادثهٔ غم‌انگیز که باعث فقدان‌کسی شده که همواره با شما دوست‌بود با ما شریکید، برای

۱ــ بقیه نامه فعلاً در دست نیست.

ما نیزموجب کمال مسرت‌است اظهار کنیم که‌آن ولیعهد والاجاه‌ایران‌که فرمانفرمای ولایات همسایهٔ روسیه است با همه قوای خود در استوارکردن پایه‌های اتحاد و نیك‌خواهی‌که خوش‌بختانه درمیان دو دولت موجوداست، خواهدکوشید وبدین‌گونه حق خواهدداشت از دوستی ومهربانی ما برخوردار گردد . در زمان ولیعهدی ما اطلاعی بما رسیده است که شما به‌کسب معلومات نظامی واصول کشورداری میل وافری‌آشکار می‌کنید. این خبرها موجبات کمال احترام را نسبت به‌ملکات فاضلهٔ آن والاحضرت در ما فراهم‌کرده است و اکنون‌که بر تخت‌سلطنت نشسته‌ایم باکمال خرسندی موقع‌را غنیمت می‌شماریم ومترصدیم‌که وسایل‌لازم را برای رسیدن به‌این اندیشه‌های بزرگ در اختیار شما بگذاریم . ماژر ژنرال شاهزاده منشیکو،که بانامه‌ای عازم حضور اعلیحضرت پدر تاجدار شما است وضمناً حامل این نامه به‌عنوان‌آن والاحضرت هست ، چگونگی دستورهای ماراکه به‌فرمانده‌کل گرجستان داده‌ایم به‌اطلاع شماخواهد رسانید . این دستورها حاکی از آن است که به‌پیروی ازحفظ مبانی مقدسی‌که روسیه شعار خودقرار داده‌است . درضمن رعایت شئون و حقوق مسلم ما هیچ‌گاه موجبات نارضایتی مشروع همسایگان را فراهم نکند . سنت پترزبورگ ۳۱ میان روز ژانویهٔ ۱۸۲۶ و نخستین سال سلطنت ما .»[۱]

پرنس منشیکوف از طرف نیکلای مأمور بود دستورهائی را کـه نیکلای به فرمانده گرجستان دربارهٔ روابط ایران و روس داده است به‌کارگزاران دولت ایران اعلام بدارد. اما ازقراین چنین برمی‌آید که‌ازدحام علمائی‌که در چمن‌سلطانیه گردآمده[۲] و عباس‌میرزا را برای‌جنگ تازه‌ای با دولت روس برانگیخته بودند مجال‌اندیشیدن را ازعباس میرزا گرفته بودکه او حتی مایل به‌پذیرفتن فرستادهٔ نیکلای نبوده است تـا اینکه با پافشاری بزرگان دولت ایران‌آن هم‌پس ازسه روز معطلی عباس‌میرزا به‌فرستادهٔ نیکلای‌اجازهٔ ملاقات میدهد و چنین‌بنظرمیرسد که‌نامهٔ نیکلای‌به عباس‌میرزا و دستورهای او به‌فرمانده‌کل گرجستان درعباس میرزا مؤثر نیفتاده‌است واوبرای‌بازگرفتن قسمتی‌ازمحالات گوگجه وبالغ‌لوکه‌بعداز عهدنامهٔ گلستان به‌تصرف‌کارگزاران دولت روس درآمده بود، جنگ‌را بمذاکره ترجیح‌داده است. با این وصف پرنس منشیکوف از مذاکرات خود نتیجه‌ای نگرفت و روانهٔ گرجستان شد .

میرزا مسعود دراین‌باره مینویسد: «چون به‌حکم ضرورت امنای دولت فتاوی علمارا اطاعت‌کرده، برای محاربه بادولت‌روس‌تصمیم عزیمت کُر نمودند ، پرنس‌منشیکوف فرستادهٔ آن‌دولت‌را رخصت‌معاودت‌داده، درکمال‌توقیرواحترام روانه فرمودندوتا سرحدمملکت‌برای مهمانداری ومشایعت‌ومعتمدی فراخور پایه وقدرتعیین‌نمودند.اردوی‌کیهان‌پوی اعلیحضرت شاهنشاهی دراوایل ذی‌الحجة‌الحرام ۱۲۴۱ به‌سمت طالش درحرکت‌آمده، ساحات اردبیل مضرب سرادقات جاه وجلال گردید .»[۱]

۱ــ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف سعید نفیسی جلد دوم ص۱۲۲ــ۱۲۳.

۲ــ دکتر بینا مینویسد : «آقا سید محمد مجاهد به همراهی یکصد تن از روحانیون وارد چمن سلطانیه شد ودستهٔ دیگری ازاهالی به‌سرپرستی ملااحمد نراقی نزد فتحعلی‌شاه‌آمدند و به‌تظاهرات پرداختند» تاریخ‌سیاسی و دیپلوماسی ایران جلد دوم ص۱۲۲ .

درهرحال جنگ‌دوم ایران و روس دراوایل ماه ذی‌الحجةالحرام ۱۲۴۱ شروع‌شد وتا شعبان ۱۲۴۳ که منجر به‌عقدنامهٔ ترکمن‌چای گردید ادامه یافت . چون شرح کامل‌آن درکتاب‌آمده‌است به‌اندك اشاره‌ای بسنده‌کرده وازشرح‌کلی‌آن چشم می‌پوشیم :

دوران این جنگ را ازنظرشکست وپیروزی به‌سه‌مرحله میتوان تقسیم نمود :

مرحلهٔ‌اول ازآغازجنگ، یعنی‌ازاول ذی‌الحجةالحرام۱۲۴۱ تا محرم۱۲۴۲هجری.

در مراحل نخستین چون جنگ از طرف ایرانیان آغاز شده‌بود، پیشرفت لشکریان ایران به‌خوبی محسوس وآشکار بود، بطوریکه تقریباً تمام شهرهایی را که در نظر داشتند متصرف شوند به‌تصرف درآوردند .

مرحلهٔ دوم مرحلهٔ شکست ایرانیان ومتصرف‌شدن روسیه شهرهایی‌که درمرحلهٔ اول ایرانیان متصرف شده‌بودند و مدت آن را باید ازصفر ۱۳۴۲ تا اواخر ذی‌الحجةالحرام ۱۲۴۲ هجری دانست.

درمرحلهٔ دوم دولت روس احساس‌کرد اگرقوای بیشتری برای مقابله با لشکریان ایران نفرستد شکست او حتمی‌است و شهرهائی‌که در مرحلهٔ اول جنگ به‌تصرف ایرانیان درآمده است، برای همیشه در دست ایرانیان خواهد ماند. لذا یرملوف‌که فرماندهی سپاه روسیه را درآن نواحی به‌عهده داشت، ازکار برکنارشد وجنرال پاسکویچ‌فرمانده جوان و تازه نفس روسی به‌جای وی فرماندهی سپاه روسیه را به‌عهده‌گرفت . در این‌مرحله جنرال پاسکویچ توانست باهمکاری جنرال مددوف اغلب شهرهائی‌راکه‌ایرانیان متصرف شده‌بودند به‌تصرف روسیه درآورد .

مرحلهٔ سوم شکست قطعی ایرانیان و عقد عهدنامهٔ ترکمن چای است . در این مرحله آخرین فشار به‌ایرانیان واردآمد. فرستاده‌ای‌که ازطرف دولت‌ایران برای مذاکرهٔ صلح به‌تفلیس رفته بودکاری ازپیش نبرده بازگشت . در بعضی‌ازشهرهائی‌که هنوز در دست ایرانیان بود خیانتگاران اطلاعات جامعی ازقوای ایران در اختیار سپاه روسیه گذاشتند و باخیانت بعضی‌ازفرماندهان سپاه ایران، کم‌کم پای‌ثبات لشکریان ایران‌که به‌قول‌پاسکویچ روزی تا جلوتوپ ساچمه‌زن[1] پیش می‌رفتند سست شد . عباس‌میرزا به‌علت فرا رسیدن فصل زمستان‌وکم‌بودآذوقه، بیشترسپاه‌خودرا برای‌استراحت مرخص‌کرد. فتحعلی‌شاه ازپرداخت مواجب‌وکمك مالی به‌عباس‌میرزا خودداری‌جست. عباس‌میرزا دراین‌بین‌درتبریز برای‌فراهم

۱ـ میرزا مصطفی افشار از قول پاسکویچ می‌نویسد : «غراف پاسکویچ روزی در تفلیس می‌گفت صالدات ازآن بهتر نمی‌تواند شد که شما دارید . چراکه در جنگ‌گنجه تا دهن توپ ساچمه‌زن‌آمدند وایستادگی‌کردند و علی‌التعاقب روزی پنج فرسخ پیاده راه میروند و اگر درسفرگوشت نداشته باشند طاقت می‌آرند . اما سرکرده ندارندکه‌آنهارا براه تواند برد و موافق مصلحت وقت ومکان به‌جنگ تواند انداخت. حیف باشدکه ما ترقی و نظام همسایهٔ خودراکه دراین مدت اندك تحصیل‌کرده‌است برأی‌العین به‌بینیم و هیچ بفکر این نباشیم‌که ازبرای ما همچنین نعمتی دست دهد تا همیشه مغلوب همسایه‌ها نباشیم.» سفرنامهٔ خسرومیرزا ص ۱۹۸ .

کردن سازو برگ‌جنگ مشغول‌شد. درهمین‌هنگام‌سپاه روس بوسیلهٔ جاسوسان‌اطلاع‌پیدا کرد که عباس‌میرزا بیشترلشکریان خودرا مرخص کرده‌است. سپاه‌روسیه بناگاه حمله‌را به‌طرف شهر تبریز آغاز کرد ، عباس‌میرزا دراین‌مرحله با سپاه‌اندك وکوشش‌بسیار به‌سختی‌توانست تبریزرا ازشکست‌حتمی نجات‌دهد و روسهارا مجبور به‌عقب‌نشینی‌کند واز ارس بگذراند .

پس‌ازاین‌واقعه‌بازمزمهٔ‌صلح‌درمیان‌آمداماگفتگوها به‌جائی‌نرسید وباردیگراندك‌اندك دامنهٔ جنك شدت‌یافت . به‌علت قحطی‌سخت‌لشکریان ایران‌که سازوبرگ درست‌وحسابی نداشتند ومصارف جنگی‌آنان خرج‌حرمسرای فتحعلی‌شاه می‌شد، به‌خوبی‌نتوانستند درمقابل دشمن ایستادگی‌کنند و قوای روسیه امکانات بیشتری برای مقابله با لشکریان ایران پیدا کرد وحمله را باردیگر به‌طرف تبریز آغازنمود . میرزامسعود می‌نویسد :

«چون‌روسیه به‌نزدیك شهررسیدند وتوپچی وتفنگچی‌به‌حکم آصف‌الدوله‌آغازمحاربه خواستندکرد ،میرزا فتاح برسربرج وباره رفته ازانداختن توپ وتفنگ‌مانع‌آمد و دروازه راگشوده ، با بعضی ازعلما ومعارف شهر به‌استقبال روسیه شتافت .»[۱]

به‌هرحال شهرتبریز باخیانت بعضی ازهمان علمائی‌که‌علم جهاد بردوش می‌کشیدند، خاصه‌خیانت‌آشکارمیرفتاح بدست روسها افتاد وبازپیشنهاد مذاکرهٔ صلح‌آغازشد . «حضرت ولیعهد بعداز استماع این خبرمیرزا باقرمنشی را برای سفارش اهل تبریزنزد اریستوف مأمورفرمود ، مقررداشتندکه چون مابین دودولت امر به‌مصالحه خواهد انجامید تا اتمام امرمصالحه‌روسیه‌معترض ومزاحم اهالی‌آنجا نشوند ...[۲] وجناب قایم‌مقام را برای تکلیف صلح نزد جنرال پسکویچ روانه کردند . جنرال مزبور درشهرمنزل نمود ، همین‌که از ورود جناب معزی‌الیه اطلاع حاصل‌کرد، جنرال ابرسکوف وکیل مصالحه را درقریهٔ قراملك به‌استقبال اوفرستاد وبه‌احتیاط اینکه مبادا ورود قایم‌مقام به‌شهرباعث شورش اهالی آنجا شود قراردادکه در باب شروط اصلیه مصالحه درهمان قریه باهم‌مکالمه نمایند. وکیل روسیه قبول مصالحه را منوط به‌سه شرط دانست[۳]:

اولاً ــ ولایات نخجوان وایروان را به‌روسیه تفویض نمایند .

ثانیاً ــ آن حصهٔ طالش را که از دست روسیه انتزاع کرده بودند ، باز به ایشان واگذارکنند .

ثالثاً ــ برای‌خسارت سفرمبلغ پانزده‌کرورتومان اشرفی یك‌مثقالی ازقراریك تومان به‌دولت روسیه بدهند .

چون‌جناب قایم‌مقام تکلیف‌راکلی‌دید ، ازرد وقبول‌آن ساکت‌شده، جواب را محول به تحریرحضرت ولیعهدکرد و در سلماس شرفیاب حضورسعادت‌دستور شده ،گزارش را به‌عرض رسانید .»[۴]

عباس میرزا بناچار پیشنهاد دولت روس را پذیرفت و قرارشدکه نمایندگان صلح به‌مذاکره پردازند. نمایندگان‌دودولت‌به‌مذاکره پرداختندوقرارداد موقتی صلح امضاء شد. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام از جانب عباس میرزا مأمور وروانهٔ تهران شدکه چگونگی

۱و۲و۳و۴ ــ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص: ۶۵،۶۶،۶۷

جریان مصالحه و پرداخت غرامت را با فتحعلی شاه در میان بگذارد. فتحعلی شاه نامه‌ای دربـارهٔ مذاکرهٔ صلح و عقد عهد نامه به عباس میرزا نوشته است که گویا به انشای قائم‌مقام باشد که چنین است :

« نایب‌السلطنه بداند که مقرب‌الخاقان قائم‌مقام را که به‌دربار دولت همایون فرستاده بود، وارد و ازمطالب مصحوبی او استحضارحاصل آمد . عرض‌ها راکرد وعذرها را خواست وچون باز ابواب رحمت کریمانه باز بود ، به‌سمع قبول اصغا شد و به‌عزاجابت مقرون گشت فاستجبناله ونجینا من‌الغم‌وعین‌الرضا عن‌کل عیب کلیة ، مقدارفضل ورأفت خدیوانه‌را خاصه دربارهٔ آن فرزند از اینجا باید قیاس کرد که بعدازآنچه این‌دوسال درآن حدود حادث شد بازمطایای عطایاست که پی‌درپی ازخزاین ری باکرورات سته‌درمرورات خمسه خواهد بود و اینك تا عشر اول رجب بروجه یقین به شهرقزوین خـواهد رسید .: «کرم بین و لطف خداوندگار!» خبط و خطائی چنان راکه بذل و عطائی چنین پاداش باشد خدا داندوبس که اگرمایهٔ خدمت جزئی به‌نظرمی‌رسید پایهٔ نعمت‌های کلی تاکجا منتهی‌می‌شد وان‌تعدوا نعمة‌الله لاتحصوها بالحمله مبلغ پنج کرور ازآن بابت به‌صیغهٔ انعام است و یك کرور برسم مساعده ووام، تاآن فرزندرا بدقولی نزد مردمان غریب و بدنامی درولایت‌های بعید و قریب روی ندهد وضعناعنك وزرك‌الذی انقض ظهرك ، علاوه برآن خیل وسپاهی که برای تدمیراعادی وتعمیرخرابی‌آن فرزند در همین دارالخلافه مجتمع شده‌اند هرروزه بروجه استمرار زاید بر ده هزارتومان نقد باکمال غبطه و تدقیق صرف‌جیره و علیق‌آنهاست ومعلوم است معادل پنجاه هزارپیاده وسواره که ازممالك عراق واقصی بلاد خراسان ودشت قبچاق احضار بشود دراین فصل زمستان کـه خلاف عادت سپاه‌کشی ایران است ــ وجه بالاپوش وسایرخرجهای واجب‌آنها برروی هم‌کمتر ازنفری صد تومان و صدوپنجاه تومان نخواهد شد ، سوای دو کرورعلیحده‌که برای تدارك بیوتات ومخارج و انعامات اتفاقیهٔ این سفرتحویل و به‌امانت معتمدالدوله تفویض فرموده ایم وسوای دوکروربقایا و مالیات امساله‌که بواسطهٔ انقلابات این دوساله بعضی تخفیف شده وبعضی تکلیف نشده ، بالتمام باقی محل و موقوف ولم یصل می باشد .

اینها همه را کـه حساب‌کنی نقصان دخل ما وتوفیرخرج دیوان اعلی دراین‌طرف قافلانکوه علی‌العجاله از بیست‌کرور گذشته است و حال آنکه اغلب مصارفی کـه سابقاً از مداخل‌آن طرف می‌گذشت ، از قبیل مواجب سربازان همدان وغیره و وجه معاش سالیانی وشروانی و غیرها حتی مأکول و ملبوس متعلقان‌آن فرزند وسایر، بالفعل از وجوه خاصهٔ سرکار اقدس می‌گذرد و بس معهذا اندك انصافی ضرور است‌که همین‌قدرتحمل وتحمیل بس است یا بازهم دنباله خواهـد داشت ؟ بلی چندی قبل براین‌کـه سیف‌الملوك میرزا طلای مسکوك خزانهٔ عامره را هشتادکرورمی‌گفت شاید در خزانهٔ خاطرآن فرزند باقـی باشد . شایستهٔ شأن وشوکت ما نیست‌که بگوئیم نداریم وهمچوحرفی به زبان بیاوریم چراکه منعم هرنعمت ووهاب بی‌منت عم جوده وعزوجوده ، دست ما را بالاتر از هردست و هست ما را افزون تر از هرهست خواسته است . قدجعلها ربی حقاً وقد احسن بی . پس با وصف آن

اظهار نیستی کردن و عذرتنگدستی آوردن العیاذبالله نوعی از کفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود .

نشکـروالله راجـیـاً مسـتـزیـداً انما الشکـر مـوجـب لازیـاد
فـایـادلـنـا تراهـا وایـد فوق ایدی‌الوری و فـوق الایـادی

اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانهٔ اعلی انشاءالله تعالی‌مرزوق شود، به‌چشم عبرت خواهد دید که چگونه یکباره آکنده‌ها پراکنده گشته و اندوخته‌ها انداخته شده ، خـدا آگاه تر است که اینها همه را بپاس خاطر آن فرزند وآنکه‌آواره و بی‌سامان و مورد طعن وتوبیخ اخوان و اعوان ورجال و نسوان نشود متحمل شده‌ایم . آنچه داشتیم درراه تربیت و مـرحمت آن فرزند گذاشتیم و نمی‌دانیم بعدازآنکه به فضل‌الله تعالی ممالك آذربایجان تخلیه شد وآن فرزند دوباره استقرار و استقلالی درآنجا حاصل کرد ، خدمتی در ازای این همه نعمت ها تقدیم خواهد نمود ؟ ازقبیل استرضای مردم و استعداد لشکـر و تحصیل دعای خیر و حسن سلوك با دولتهای همسایه که برخلاف سابق مایهٔ حصول نام نیك دولت باشد وخلاف‌دستورالعمل اولیای این‌حضرت نباشد ، یا باز ازیك طرف به‌حرف هربی‌مایه بنای برهمزنی با هرهمسایه خواهد بود و از یك طرف حاجی‌آقا و حیدرعلی‌خان خواهد بود و جان و مال مردم‌آذربایجان ،که هرطرف فراشی و پیشخدمتی به حکم ولایتی وظلم رعیتی خواهند پرداخت تا عاقبت به جائی رسدکه این باردیدیم و رسید .

حـکومت بـدست کسانـی خطاست که از دستشان دست‌ها برخدا است

سهل است بیا این بار بنارا برانصاف بگذار، قلب خود را صاف‌کن وبا خدای خود راست باش و با پادشاه خود راست برو وبندگان خدا و رعیتهای پادشاه را که سپردهٔ تو باشد خوب راه ببر. درد عاجزرا خود برس، حرف عارض را خود بپرس ، نوکرهرچـه امین باشد ازآقای نوکر امین ترنیست ، چه لازم‌کـه رأی خود را در رأی نوکروچاکر مستهلك سازی و خود بالمره عاطل و مستدرك باشی، خواه قـایم مقام باشد و خـواه میرزا محمدعلی ومیرزا تقی یا دیگران‌که همگی‌آمروناهی بودند وجملگی خاطی وساهی شدند . هرگاه وسعت ظرفشان درخور پاسبانی ملکی و پاسداری خلقی بود ، خداآنها را نوکر و محکوم نمی‌کرد و پادشاه‌آنها را والی می‌ساخت . این نصایح مشفقانه و اوامرملوکانه را وسیلهٔ نجات دارین بدار و بزودی مصالحه را بگذران ، زیاد براین طول مده. حکم‌همان است که‌کرده‌ایم وپول همین است‌که داده‌ایم . اگرصلح‌جویند حاضروآماده‌ایم و اگرجنگ می‌خواهند تا همه‌جا ایستاده‌ایم. انا سلم لمن‌سالم وحرب لمن حارب. اگـرکار به جنگ کشید فرزندی شجاع‌السلطنه وجیوش خراسان و جنود دارالمرز ودارالخلافه حاضرند و محمد تقی میرزا با جمعیت خود در زرند وسپهدار با سپاه عراق درساوه و شیخعلی میرزا با سپاه خود و دستجات خمسه و قراگوزلووشاهسون درمقدمه به حدود زنجان تعیین شده تا ده هزار سوار وسرباز همدان وکرمانشاهان وگروس وکردستان و غیره ازقسمت گروس مأموراست به‌امداد آن فرزند بیاید، هرنوع اجتماعی‌که از آذربایجان مقدور است، هم‌آن

فرزنددرفکر باشد ودرآن حدودمشغول جدال وجهادشود. عسی الله ان یأتی بالفتح والسلام.»[۱]

ازاین نامه‌چنین برمی‌آیدکه‌فتحعلی‌شاه درباطن عباس‌میرزارا مسبب این گرفتاریها وجنگ‌وجدالها وزیانها میداند وچاره‌ای جزقبول صلح‌یاجنگ نمی‌بیند وآشکارا می‌خواهد که‌هرچه زودتر امر مصالحه بگذرد.

میرزا مسعود می‌نویسد: «بعدازآنکه اجزای مصالحه درطرفین مجتمع گردید در شب پنجم شهرشعبان ۱۲۴۳ مجلس معاهده درخدمت حضرت ولیعهد منعقدگشته، حضار مجلس ازجانب دولت جاوید عدت قاهره، جناب آصف‌الدوله وقایم‌مقام و ایچ‌آقاسی باشی که‌منوچهرخان است و وزیردول خارجه ومیرزا محمدعلی و چاکرفدوی بوده، و ازجانب دولت بهیهٔ روسیه، جنرال پسکویچ وجنرال ابرسکوف و قریبایدوف وامبورگروکسیلوف و والانقالی وعباسقلی‌آقا...»[۲]

بهرحال کارمصالحه درقریهٔ ترکمن‌چای زیرنظرنمایندگان دودولت که اسامی ایشان در بالا گذشت پایان یافت.

عهد نامهٔ ترکمن چای، در سه بخش تنظیم شده است. بخش اول: عهد نامه، بخش دوم: عهدنامهٔ تجارتی، بخش سوم صورت مجلس در باب تشریفات پذیرائی سفراء کبار ومأمورین سیاسی که ضمیمهٔ عهد نامه میباشد.

دراینجا برای آشنائی بامطالب مندرج درعهد نامه فقط بذکرفصول آن می‌پردازیم:

«**عهدنامهٔ صلح**[۳] مابین ایران و روسیه درترکمن چای بتاریخ ۱۰-۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شهرشعبان ۱۲۴۳ امضا شد. فهرست مندرجات:

فصل اول - صلح‌ومودت. **فصل‌دوم** - فسخ عهد نامهٔ گلستان بواسطهٔ وقوع جنگ. **فصل سوم** - ایالاتی که بروسیه داده شده است. **فصل چهارم** - خط جدید سرحدی. **فصل پنجم** - اراضی ونواحی جدیدی که بروسیه تعلق یافته است. **فصل ششم** - وجه خسارت جنگ - تضمین و اقساط وترتیب تأدیهٔ آن. **فصل هفتم** - درباب عباس میرزا نایب‌السلطنه. **فصل‌هشتم** - سیرسفاین تجارتی‌مملکتین‌دربحرخزر- شکست وغرق کشتی. **فصل نهم** - شرایطی که راجع به سفاین جنگی است. **فصل دهم** - حفظ مناسبات تجارتی وحمایت اتباع طرفین - قنسول ووکلای تجارتی - درباب شکایت دولت علیه از قنسول یامأمورروسیه. **فصل یازدهم** - تسویهٔ‌دعاوی معوقه - وصول و ایصال مطالبات. **فصل دوازدهم** - اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند و مهلتی که به‌جهت انتقال‌آن به‌مومی‌الیهم داده شده است - کسانی که استثنائاً از انتفاع این مهلت محروم هستند. **فصل‌سیزدهم** - اسرای جنگی. **فصل چهاردهم** - شرایطی که راجع به‌فراریان است. **فصل پانزدهم** - عفووبخشش دربارهٔ اشخاصیکه درمدت‌جنگ وبعد ازآن مرتکب به بعضی اعمال شده‌اند - اموال منقوله وغیر منقولهٔ معفوین ومهلتی که از این بابت با مومی‌الیهم داده شده است. کسانیکه از عفو و اغماض محروم هستند.

۱- منشآت قائم مقام به اهتمام جهانگیرقائم مقامی تهران ۱۳۳۷ ص۱۱۲-۱۱۵

۲- سفرنامه‌خسرومیرزا ص۸۷ ۳- عهدنامه‌های ایران گردآوردهٔ مؤتمن‌الملك ص۱۱۶

فصل شانزدهم ـ ترك مخاصمات ـ تصدیق عهدنامه .» این بود فصول عهدنامه وفصول عهد نامهٔ تجارتی که بخش دوم این معاهده است چنین است :

« **عهد نـامهٔ تجارتی** ما بین ایران و روس در ترکمن چای ـ بتاریـخ ۲۲ـ۱۰ فوریهٔ ۱۸۲۸ مطابق ۵ شعبان ۱۲۴۳ منعقد شده : فهرست مندرجات :

فصل اول ـ تذکره ـ تجارت اتباع دولتین ـ ترتیبات راجعه به متروکات تبعهٔ روس.

فصل دوم ـ کنترات و سایر قراردادهای کتبی تبعهٔ دولتین و ترتیباتی که به آن راجع است .

درباب تعهداتیکه مابین اتباع طرفین بوقوع میرسد . افلاس وورشکستی .

فصل سوم ـ مال التجارهٔ دولتین وحقوقی که به آن تعلق میگیرد .

فصل چهارم ـ آزادی تجارت درصورت جنگ یکی ازدولتین با دولت ثالثی .

فصل پنجم ـ حقی کـه درتملیك بعضی مستغلات بـه اتباع روس داده شده است مصونیت خانه ومأوای تبعهٔ روس وترتیباتی که درصورت تفحص باید معمول شود .

فصل ششم ـ بعضی اشیاء مأمورین روس کـه از حقوق گمرکی معاف است، درباب اتباع ایـران کـه درخدمت مأمورین روس هستند .

فصل هفتم ـ محاکمات ـ مرافعه بین اتباع روس درایران ـ مرافعه مابین اتباع روس واتباع خارجه ـ مرافعهٔ اتباع ایران و روس ـ ترتیباتی که صورت تجدید رسیدگی به مرافعه باید منظور شود .

فصل هشتم ـ محاکمهٔ امور جنایتی اتباع روس در ایران .

فصل نهم ـ مسؤولیت کارگزاران دولتی درصورت تخلف از مدلول عهدنامه .[۱]»

بدینصورت کار مصالحه بپایـان رسید وکارگـزاران دولت روس به تخلیهٔ شهرهـای متصرفی پرداختند .

عباس میرزا سرگـرم سروسامان دادن به وضع قلمروخود شد . ولـی هنوز بیش از یکسال از عقد عهد نامـهٔ ترکمن‌چای نگذشته بود که واقعهٔ قتل گری بایدوف وزیـرمختار دولت روسیه درتهران اتفاق افتاد .

قتل گری بایدوف[۲]

هنگامی که کار مصالحه درترکمن‌چای پایان گرفت، قرار براین شدکـه دولت ایران غرامت جنگی را به‌اقساط به‌دولت روسیه بپردازد . الکساندرسیر کیئیویچ گری بایدوف که خود یکی از نمایندگان دولت‌روسیه در برگزاری کار مصالحه‌بود، پس ازبازگشت به‌روسیه از طرف آن دولت به‌عنوان وزیر مختار وارد ایران شدکه هم سواد عهدنامه راکه به‌امضاء

۱ـ عهدنامه‌صورت مجلسی‌دارد که اصل آن‌درمجموعهٔ معاهدات‌ایران گردآوردهٔ مؤتمن‌الملك آمده است . برای‌اطلاع بیشتر رجوع شود به‌مجموعهٔ مذکور، ص۱۱۶ـ۱۴۲

۲ـ الکساندرسیر کیئیویچ گری‌بایدوف (۱۷۹۵ـ۱۸۲۹) ازشعرا ونویسندگان خوب‌روسیه بشمار است، برای‌اطلاع بیشتررجوع‌شود بتاریخ ادبیات‌روسی تألیف سعیدنفیسی ـ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ص۱۰۸ـ۱۰۳ .

امپراطور رسیده بود به‌دولت ایران‌تحویل نماید وهم اسیران جنگی و فراریان روسی‌راکه به‌ایران گریخته بودند به روسیه بازگرداند . گری‌بایدوف از بدو ورود بـه تبریز سر نـاسازگاری و بدرفتاری را باکارگزاران دولت ایـران‌آغازکرد وپس ازچند روز اقامت در تبریزروانهٔ تهران شد . در مسیرخود ازهیچگونه‌آزار نسبت به مردم فروگذار نکرد. میرزا مسعود دربارهٔ رفتار او می‌نویسد: « در ورود دارالخلافه هنوز رسوم اولیت سفارت تقدیم نیافته وآداب لازمهٔ آن مزاج نگرفته، فصل اسرا را مقدم داشت[1] » درهرحال حادثهٔ قتل‌گری‌بایدوف بدان‌گونه‌کـه تفصیل کـلی‌آن درکتاب‌آمده است در دوم شعبان ۱۲۴۴ در تهران اتفاق افتاد وخاطرپریشی وگرفتاری تازه‌ای از این‌حادثه بـرای دولت ایـران پیش‌آمد . فتحعلی‌شاه که ازاین پیش‌آمد سخت نگران بود وبیم‌آن داشت که مبادا جنگ دیگری برسر این‌واقعه پیش آید، تصمیم‌گرفت‌کسی را روانهٔ تفلیس یا پطرزبورگ‌کند تا حقیقت امر روشن‌گرددکه دربار ایران درکشتن وزیرمختار دولت روس دست نداشته واین پیش‌آمد به سبب بدرفتاری او بدست مردم اتفاق افتاده است .

عباس اقبال مینویسد : « فتحعلی‌شاه ازتهران علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله پسرخودرا روانهٔ تبریز ومیرزا محمدصادق مروزی وقایع‌نگار را هم مأمور سفارت پطرزبورگ‌کرد. ولی قبل‌ازآنکه ایشان به‌تبریزبرسند عباس‌میرزا پسرهفتم‌خودخسرومیرزا را باهیئتی‌روانهٔ روسیه نموده بود.[2] »

ولـی ازمتن سفرنامه وفرمان فتحعلی شاه ونامـهٔ ظل‌السلطان به عباس میرزا چنین برمی‌آیدکه فتحعلی شاه چارهٔ این پریشان خاطری را ازعباس میرزا خواسته است . برای روشن شدن این مطلب فرمان فتحعلی شاه و نامهٔ نواب‌ظل‌السلطان را در زیر می‌آوریم :

« فرمان شاهنشاهی، خجسته فـرزنـدا ! نمی‌دانیم از ایـن شگفت‌بـازیهای آسمان چه‌شرح‌دهیم . سبحان‌الله چه‌حادثه‌های عجیب رخ می‌نماید . بعدازآنکه میرزا قریبایدوف ایلچی ووزیرمـختار دولت بهیهٔ روسیه وارد دارالخلافه می‌شود وجـود او را واسطةالعقد تکمیل دوستی دولتین می‌دانیم ، وروود اورا مغتنم می‌شماریم ، چندانکه باید لوازم اعزاز ومهربانی نسبت به‌او مبذول می‌افتد ودرمجالس حضورپادشاهی بتلطفات وتفقدات‌گوناگون خرسند و خوشوقت می‌شود و باکمال رضامندی وخوشدلی رخصت انصراف می‌یابد . بسبب حرکت بی‌سبب میرزا یعقوب، حرکت او به‌تعویق می‌افتد وعاقبت‌کار بدینگونه بدنامیهای بوالعجب می‌کشد و اوضاعی رخ می‌نمایدکه دراین دولت تابحال‌کسی ندیده ونشنیده است. کجا به‌خاطری خطورمی‌کردکه اوباش دارالخلافه مصدرچنین جسارتی توانندشد . میرزا یعقوب بعد ازآنکـه نزد ایلچی رفت ، ایلچی او را با میرزا نریمان دیلماج روانهٔ نـزد ایچ‌آقاسی باشی[3] کرده پیغام داده بود میرزا یعقوب را مـا می بریم . بعضی از مباشرین وجوه دیوانی و اشخاصی‌که با او سروکارداشتند به عرض رساندندکه مشارالیه در دادوستد نقد وجنس خزانه و صندوقخانهٔ بیرون و اندرون دخیل است و از قراریکه مشخص می‌شود

---

۱ ـ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص۱۲۶ . ۲ ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال بکوشش ایرج‌افشار دانشگاه تهران ص۱۴-۱۵ ۳ـ وزیر اندرون.

لااقل چهل پنجاه هزارتومان ازوجوه دادوستدی دیوان وغیره برذمت اوثابت وباقی است. مقررشودکه اورا نگاهدارند تامحاسبات اومفروغ کرده ازعهده تنخواه ملزمی‌خود برآید، بعدازآن اورابه‌ایلچی بسپارند. ازآنجاکه رعایت جانب ایلچی وکفایت خواهش او زیاده منظورنظرما بود، امرشدکه به‌هیچوجه‌به‌اومزاحمت نرسانده، بازبه‌همراهی ترجمان روانهٔ نزد ایلچی نمایندکه به‌اطلاع ایلچی تفریق حساب او شود و بالجمله قرار مرافعهٔ شرعی شد و روزدیگر که میرزا یعقوب به‌همراهی‌کسان ایلچی به‌دارالشرع رفته، درحضور بعضی ازعلما و مردم شهرنسبت بدین اسلام بنا را بهرزه‌درائی گذاشته، سخنهای ناسزای او گوشکوب خاص‌وعام و دلخراش همهٔ شهرشده، همهمه میان خلق افتادکه چرا در پایتخت اسلام تا به‌این حد هتك حرمت شریعت می‌شود وچون رفق و پاسداری خدام دربارهمایون را دربارهٔ اومشاهد بوده بتحمل‌گذرانده سکوت نمودند. دراین اثنا دونفرزن از اکراد موش که درسالهای سابق اسیرشده وبه‌دست سالار افتاده بود، ایلچی به ادعای‌اینکه اسیر قراکلیساست مطالبه‌کرد وبا اینکه‌صاحب اسیرآنها را دیده ودانست‌که چنان نیست چون ایلچی خواسته‌بود‌که خود تشخیص‌بدهد، محض پاس خواهش اوحکم فرمودیم‌که‌آن دو زن را نزد اوببرند و بازپس‌آرند. بردند. دید ودانست‌که از اسرای تبعهٔ روس نیستند. باز پس نفرستاد و به‌گرو اسرای نامشخص دیگرکه ادعا می‌کرد نگاهداشت وهرچند به‌او اعلام شدکه این زنهاکه سالهاست مسلمه‌اند و بالفعل یکی از آنها حامله، باز بفرست و هرجا اسیری مشخص داری اعلان‌دار تا بازیافت شود، فایده نبخشید. آه ونالهٔ آن زنهاکه زیاده متوحش ازبودن درمنزل او ونارضا بودند، بگوش مسلمانان رسید و برمادهٔ شورش و غوغای جمهور افزود وباز از بیم سیاست وسخط پادشاهی اقدام به‌جسارتی نکردند. اتفاقاً شب همان روزکه این غوایل درمیان بودکسان ایلچی زنی ازکوچه‌کشیده بودند وهمان‌روز در بازارنسبت بیکی ازسادات پرخاش وبی‌حرمتی‌را ازحدگذرانیده، صبح همان‌شب اوباش شهر و جمهورخلق یکجا دست از جان شسته علی‌الغفلة ازدحام و بقصد بیرون آوردن زنها به‌خانهٔ ایلچی هجوم‌کرده، ازآنطرف هم‌کسان ایلچی وقراولان ممانعت‌کرده بضرب‌گلوله چهار پنج نفر از مسلمین‌کشته شد و جمعی مجروح. مردم بعد ازدیدن نعشها و زخمدارها دیگر به‌هیچ‌چیز متقاعد نشده، گوش به‌سخن‌ملا و پیشنمازهم نداده حتی اطفال‌شهرکه پیشخیز جهال‌بوده، باچوب وسنگ به‌اطراف دروبام خانهٔ ایلچی برآمده بودند. سربازها به‌اهل شهرشلیك‌کرده، ازاین طرف جمعی‌ازمردم شهرکشته‌شد وازآن طرف چند نفرازهمراهان ایلچی و سربازان قراول و فراشان آن فرزند و ازآن جمله میرزا سلیمان خواهرزادهٔ ایچ‌آقاسی باشی‌که حسب‌الامر ازجانب مشارالیه برای‌گذراندن اموری‌که درمیان بوده پیغام به‌نزد ایلچی برده بود بقتل رسید. ازقضاهای‌آسمانی ضربی‌وصدمه‌ای هم بخود ایلچی‌رسید ومقتول شد و این بدنامی برای دولت ما ماند. ابتداکه این غوغا وشورش به عرض رسید فرزندان ظل‌السلطان وکشیکچی باشی با غلامان‌کشیك و عملهٔ دربار به تنبیه و رفع شورش رفتند. هنگامهٔ مردم بحدی بودکه کاری نتوانستندکرد سهل است‌که درآن غوغا اوباش شهرزبان‌درازی‌ها وسخت‌گوئی‌ها و بیحرمتی‌ها نسبت به‌ظل‌السلطان هم‌کرده‌بودند وآخر

کارغوغا بجائی کشیده بودکـه دروازهٔ ارك تا دوسه ساعت بسته شد . سربـازان قراول و کسان ظل‌السلطان همینقدرتوانستندکه نایب اول با شش نفردیگر ازکسان ایلچی‌را بهزار مشقت محافظت کنند .

باری نمی‌دانیم باآن اهتمامی که خاطرما را درپاس دوستی دولتین همیشه بود وهست چرا اینگونه اوضاع عجیب‌اتفاق می‌افتد وهرگزدراین دولت اتفاق نیفتاده است ــ هجوم رجاله و بلوای جهال کجا و این دولت . ازدولتهای دیگرگاهی خبرمی‌رسد وچنین وچنان مردم اجتماع و شورش کردند وفلان وزیر را عزل کردند یا در امر دولت و سلطنت تغییر و تصرفی نمودند ، حیرت داشتیم که با چنین اوضاع چگونه کار سلطنت راست می‌آید . آن اوقات که حاجی‌خلیل‌خان ایلچی این دولت درهندوستان بهمین‌طورهاکشته شد ، اول باور نمی‌کردیم که جز بعمد باشد، تا اینکه مهربانی هـای دولت انگلیس ودرستیهای ایشان را دیدیم و دانستیم ازمرضیات قضا بوده است نه ازمقتضیات رضا . بـاری ملالت وتأثری کـه خاطرما را ازاین رهگذردست داده است بتحریرنمی‌آید وچه حاجت به‌شرح و اظهارآن . قدر وقیمت دوستی را مـا ازآن فرزند بهتر می‌دانیم وازاین غایلهٔ واقعه زیاده ملالت داریم زیراکه اشتهار این حادثه زیاده موجب بدنامی دولت است ، اگرچـه هیچ عاقلی به هیچ عاقلی این نسبت‌را نمی‌تواندداد بلکه هیچ بیعقلی دربارهٔ هیچ بیعقلی این‌گمان‌را نمی‌تواند کرد، باز لازم دانستیم حقیقت اوضاعی‌که اتفاق افتاده بود، به‌آن فرزنـد مکشوف‌داریم . عالیجاه میرزا انبورگرآنجااست، ازحقیقت این امر اورا به‌درستی اطلاع دهید. ما این‌دو دولت‌را ازهم‌جدا نمی‌دانیم. حکم‌طهران وپطربورغ باهم به‌دوستی ویکجهتی دولتین‌یکسان است. چنین‌فرض‌کنندکه این‌غائله درآن دارالسلطنه اتفاق افتاده است نه‌دراینجا . هرچه می‌کردندبگویند تامابکنیم، موافق‌هریك ازدوملت وبروفق قانون‌هریك ازدودولت هرگونه تلافی‌وتقاص بایدکرد، خواهیم‌کرد. ازاین‌گذشته البته‌پاس دوستی‌وعهد یکجهتی‌را زیاده‌از آنچه تصورتوان‌کرد می‌داریم . رفع این بد نامی را باید از ایـن دولت بکنیم . مقتولین به‌آداب و اعزازی‌کـه بایست مدفون شدند ، نایب و سایریـن را هم مشمول‌کمال التفات داشته‌ایم وخواهیم داشت . مرتکبین این امررا علی‌العجاله مورد سیاست فرموده وخواهیم فرمود ودر اتمام تدارك این غائله منتظررسیدن خبری ازآن فرزندکه به‌استصواب میرزا۔ انبورگر باشد هستیم . نایب را با نطرعلی‌خان افشار وجواب نامهٔ امپراطوری وشرح‌حالی به جنرال پاسکویچ این دو روزه روانه خواهیم فرمود . آنها خود بوده‌اند و دیده اندکـه احوال چه بوده است، حقیقت اوضاع را خود بهترخواهدگفت وبالجمله در تدارك وتلافی این بدنامی منتظر استصواب‌آن فرزند هستیم . تحریراً فی‌شهر شعبان‌المعظم سنه ۱۲۴۴»[1]

و اینك نامهٔ نواب‌ظل‌السلطان به‌عباس‌میرزا :

« قربانت شوم .

حال خونین دلان کـه گـویـد بـاز   از جبین[2] خون دل‌که شوید باز

---

۱ ــ سفرنامهٔ پطرزبورغ، نشریهٔ وزارت امورخارجه سال‌سوم شماره ۳ ص۱۸۱ــ۱۸۴

۲ــ اصل: چنین!

امروز که پنجشنبه‌هفتم شهرشعبان‌است این‌چاپاررا بحکم وفرمان‌شاهنشاهی می‌فرستیم برای مطلبی که اگرعرض‌کنم از ملالت شما اندیشه دارم و اگر عرض نکنم از مؤاخذهٔ شاهنشاه . چون مأمورم ناچارعرض می‌کنم که ایلچی روزی‌که وارد دارالخلافه شد آنچه لازمهٔ حرمت ومرحمت بود ازجانب شاهنشاه نسبت به او به عمل‌آمد و امنای دولت قاهره شب وروزدرفکر این بودندکه خاطر اورا بجویند و رضای خاطر او را بخواهند و نوعی رفتارکنندکه براو بسیارخوش بگذرد و باکمال سرافرازی مراجعت کند . بسیارچیزها اتفاق می‌افتاد، بخاطر او می‌گذشتند ، مثل اینکه یك‌نفرمسلمان را دو نفر ارمنی طهرانی کشته بخانهٔ ایلچی پناه بردند ، شفاعت‌کرد شاه بخشیدند، ورثهٔ مسلمان را راضی‌کردند . آقا رستم نام ارمنی‌که از طفولیت در ایران غلام بود و بدیها از اودیده بودند و چند نفر دیگرمثل او، ایلچی باخود برده بلد و راهنماکرده بود. رفتارآنها برخلق‌ایران بسیارشاق وناگوارمی‌آمد و ایلچی‌را محرك می‌شدند بکارها وگفتگوهائی‌که مایهٔ‌رنجش شود وخلاف حرمت به‌دولت قاهره‌باشد. ازآنجمله یك نفرقاجار از ایل‌خاص‌شاهنشاه ناخوشی در دماغ داردکه عقل راکم می‌کند وحرف را بیهوده می‌آورد . ایلچی اورا بخانه خود راه داد و آنچه لازمهٔ بدگوئی و هرزه درائی است بی پرده نسبت به‌دولت همایون می‌کرد. دیگر میرزا یعقوب نام خواجهٔ ناظر تمام حرمخانه‌های سرکار شاهنشاه بود ، سالها محرمیت و امانت داشت . ایلچی‌که به دارالخلافه آمد مبالغ معتد نقد و جواهر و اسباب برداشته به‌خانهٔ ایلچی رفت . شاهنشاه میرزا یعقوب خودش را به‌ایلچی واگذاشت[1] مالی که برده بود فرمود پس بدهد، ایلچی‌گفت به شرع باید رفت . اولیای دولت قاهره متحمل شدند لیکن میرزا یعقوب به اطمینان حمایت ایلچی ناسزاها بشرع پیغمبر و دین اسلام‌گفت و به علما و فضلا دشنام داد ، استخفافها به‌دولت قاهره و استهزاها به‌خلق ایران نمودکه اهل شهراعم ازعالم وعامی‌رنجیدند وطاقت نیاوردند. دراین اثنا دونفرزن از ارامنهٔولایات عثمانی درخانهٔ اللهیارخان قاجار بود ، بلدهای ایلچی به‌اوخبردادند ، براو مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای‌گرجستان است . ایلچی بمطالبه برخاست . اللهیارخان‌گفت اینها ازولایت عثمانی می‌باشند، دخل بشما ندارد. ایلچی قبول نکرد اصراروشدت‌کرد . شاهنشاه به‌اللهیارخان‌حکم‌فرمودند هردونفرزن‌را باآدمی ازخود، [به]خانهٔ ایلچی بفرستد تا ایلچی‌خود ازآنها بپرسد ومعلوم شودکه از اسرای ولایات روسیه نباشند . اللهیارخان حسب‌المقررمعمول داشت، اما ایلچی مردرا پس فرستاد وزنهارا نگاهداشت . قاعدهٔ ایران معلوم است‌که زن در خانهٔ نامحرم نمی‌تواند بماند ، مایهٔ بد نامی می‌شود ، علاوه برآن آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت . آدمهای ایلچی هم یك زن فاحشه ازشهرآورده بودند . آن دوزن‌که درخانهٔ ایلچی بودند، بملاحظهٔ این اوضاع آه و ناله‌کردند ومردم بی‌طاقت شدند تا وقت صبح‌که‌آدم رفت آن دوزن را ازخانهٔ ایلچی بیارد ، ندادند . ابتدا فیمابین سربازان قراول باکسانی‌که به‌مطالبهٔ زن‌آمده بودند غوغائی‌شد، بعدذلك ازطرفین آدم جمع شده و آدمهای ایلچی سبقت‌کرده چند نفر اهل شهررا بضرب تفنگ و طپانچه

۱ــ(کذا) ظاهراً جمله بایدچنین‌باشد: شاهنشاه‌خودش‌کارمیرزا یعقوب‌را به‌ایلچی‌واگذاشت.

کشتند . اقوام مقتولین به‌غوغا درآمدند ، هجوم عام وفتنهٔ عظیم برپا شد . خبر به‌دربارشاه رسید . این بندهٔ درگاه جهان پناه را با شاهزاده اماموردی میرزا سرکشیکچی باشی و دوسه هزارنفر ازکشیکچیان دولتخانه ومستحفظین ارك وسربازان ری تعیین فرمودند . بتعجیل رفتیم ودرعرض راه بسیار زدیم، خلق را دورکردیم تا بخانهٔ ایلچی رسیدیم‌کارازکار گذشته بود ، آنچه بایست نشود شده بود . همین قدرشدکه نایب اول ایلچی و سه نفر دیگررا ازمیان‌آن معرکه بسلامت درآوردیم ، باقی‌که درآن خانه بودند تمام شدند، حتی ازفراشان شاهنشاه که درآن خانه مستحفظ بودند وسربازان قراول‌که کشیکچی بودند و خلق‌را دورمی‌کردندهم چند نفردرآن میانه بقتل رسید . ازآدمهائی‌که با این بندهٔ درگاه بود هم قریب به سی چهل نفر مجروح شدند . کاش همهٔ‌آدمها قتل می‌شدند وهمچه‌کاری اتفاق نمی‌افتاد والله بالله بنمك شاه قسم‌راضی بودم خودم بمیرم ،کشته شوم باهمهٔ اولادهای خودم واین خجالت را ازشما نکشم . نمی‌دانم این عریضه بشما برسد درچه حال خواهید افتاد . قبلهٔعالم وعالمیان روحنافداه می‌فرمایندکه ازگردش‌آسمان‌چنین‌کاری اتفاق افتاد. ما اینجا با نایب اول ایلچی مشغول عذرخواهی ودلجوئی هستیم شما هم با عالیجاه ایلچی انگلیس وسایربزرگان‌روس‌که درتبریزهستند هرچه توانید بکنید . آدم به‌تفلیس بفرستید حقیقت را حالی نماید . هرچندکل اهل ایران از دولت بهیهٔ روسیه از این جهت خجلت دارند . لیکن بی‌تقصیری چاکران ما بایست معلوم شود و عذرخواهی بهرنوع شما شایسته دانید مضایقه نمیشود، امرکم مطاع.»[۱]

بعد از رسیدن خبر قتل‌گری‌بایدوف به‌تبریز ، عباس‌میرزا تصمیم‌گرفت محمد میرزا ومیرزا ابوالقاسم قایم مقام را روانهٔ پطرزبورگ سازد . اما پیش‌ازآنکه مقدمهٔ سفر ایشان آماده شود ، میرزا مسعود مستوفی‌را با نامه‌ای به‌عنوان جنرال پاسکویچ درتاریخ دوشنبه هجدهم شهرشعبان ازتبریز روانهٔ تفلیس‌کردکه جریان را با پاسکویچ درمیان بگذارد و محمد میرزا وقائم مقام باصوابدید او روانهٔ پطرزبورگ شوند .

میرزامصطفی افشاردربارهٔ روزحرکتشان می‌نویسد : «روزدوشنبه هجدهم شهرمزبور میرزا مسعود وکمترین و دو نفر غلام چاپار و دو نفر آدم عالیجاه از تبریز با چاپاری حرکت‌کردیم .»[۲]

پس ازحرکت میرزا مسعود ، عباس میرزا ازفرستادن محمد میرزا وقایم مقام منصرف شد وقرارشد خسرومیرزا پسرهفتم خود را دررأس هیأتی روانهٔ تفلیس‌کند . دربارهٔ روانه شدن خسرومیرزا مراسلاتی چند بین عباس میرزا و پاسکویچ‌گذشت تا خسرومیرزا آماده حرکت شد .[۳]

فرهاد میرزا تاریخ حرکت خسرومیرزا را «روزسه شنبه شانزدهم شهرشوال‌المکرم

---

۱ ــ سفرنامهٔ پطرزبورغ ، نشریهٔ وزارت امور خارجه سال سوم شماره ۳ ص۱۸۴–۱۸۵

۲ ــ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص۱۴۸ ۳ــ رجوع شود به‌مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال چهارم، شمارهٔ چهارم ، مکاتیب تاریخی به‌خط بزرگان، بقلم دکتر محمداسماعیل رضوانی ص۶۹–۸۳

سنهٔ ۱۲۴۴ هجری[۱]» ذکر کرده است .

بهرحال اعضای هیأت عذرخواهی ایران بترتیب مقام عبارت بوده‌اند از:
خسرومیرزا[۲]، محمدخان‌زنگنه‌امیرنظام[۳]،میرزا مسعود[۴]، میرزاصالح[۵]، میرزا بابا[۶]، سمینو[۷]،ماسالو ،حسنعلی‌بیك، میرزاتقی[۸]،میرزا باقر،میرزا جعفر،میرزاآقا، علی‌اشرف‌بیك، وفاعلی، میرزا مصطفی، درویش علی‌بیك وسایرین که‌گویا خدمتکاران بوده‌اند ونام ایشان درسفرنامه نیامده است .

مسافرت این‌هیأت ده ماه و۱۵ روزبطول انجامید. از۱۶ شوال۱۲۴۴ تا سوم‌رمضان ۱۲۴۵ شرح‌مسافرت این‌هیأت‌را میرزا مصطفی افشار ازروزحرکت (وبطوری‌که‌نوشته‌اند) تا روز بازگشت نوشته‌است . فرهاد میرزا می‌نویسد « مراجعت نواب خسرومیرزا از سفر پطرزبورغ روز دوشنبه سیم شهر رمضان‌المبارك در سال اودئیل سنهٔ ۱۲۴۵ هجری» است .

میرزا مصطفی افشار کیست ؟

ازمیرزا مصطفی‌افشار (بهاءالملك) شرح احوال جامعی‌دردست نیست تابتوان بـه بررسی زندگی اوپرداخت واگر شرح احوالی ازاو دردست باشد قلمزن ایـن سطور ازآن بی‌اطلاع‌است. او ازخود دراول سفرنامه‌اش بدین‌گونه یادمیکند :

« چنین‌گوید اقل‌خلق‌الله مصطفی‌افشاربن‌نصرالله که چون‌درشهر شعبان ۱۲۴۴هجری عالیجاه مقرب الحضرة العلیة العالیه میرزا مسعود مستوفی از جانب نـواب نـایب‌السلطنه عباس میرزا ادام‌الله اقباله مأمور سفرپطرزبورغ گردید ، مراکه در پیش او شغل محرری داشتم ، همراه برد »[۹] ونیزمهدی بامداد مؤلف شرح‌حال رجال ایران مینویسد:

« درسال۱۲۷۷ قمری‌که سلطان مسعود میرزا یمین‌الدوله ظـل‌السلطان پسربزرگ ناصرالدین‌شاه درسن۱۲ سالگی‌به‌جای حاجی‌کیومرث میرزای‌ایلخانی ملك‌آرا به‌حکومت مازندران ،استرآباد ، صحرای ترکمن، سمنان و دامغان منصوب‌گردید میرزا مصطفی‌خان افشار بوزارتش انتخاب وهمراه وی به ساری مقر مأموریت اوعزیمت‌نمود. درسال۱۲۷۹ق نیزکه‌حکومت‌مازندران‌واسترآبادبه‌شیرخان، یاانوشیروان‌خان‌عین‌الملك‌خوان‌سالارواگذار و مسعود میرزا یمین‌الدوله احضار شد، پیشکاری ومباشرت امور حکومتی‌استرآباد ازطرف عین‌الملك مانند سابق بعهدهٔ بهاءالملك محول‌شد ، مأموریت‌مازندران او چهارسال بطول انجامید ودرسال۱۲۸۱ق به‌جای حاج علیخان مقدم (حاجب‌الدولهٔ سابق)که دراین تاریخ ملقب‌به ضیاءالملك بود به وزارت دیوان عدالت (دادگستری) منصوب‌گردید »[۱۰] سفرنامهٔ

۱ــ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص۱۳۷ ۲ــ پسرهفتم‌عباس میرزا متوفی۱۲۹۲ ه درهمدان
۳ــ متوفی۱۲۵۷ .رك: میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر، عباس‌اقبال‌ص۱۶-۲۴ ورجال ایران .
۴ـ رك : همین‌کتاب، ص۱ــ۲ ۵ــ میرزا صالح‌شیرازی نخستین‌روزنامه نگارایرانی. رك سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی ۶ــ رك: اولین‌کاروان معـرفت بقلـم استاد مینوی مجلهٔ یغما سال۶ ص۱۸۱ ۷- بارتملی‌سمینو(ذوالفقارخان) متوفی۱۲۶۸ . رك: رجال ایران ج۲ ص۱۲۷ ۸ــ میرزاتقی‌خان فراهانی (امیرنظام ، امیرکبیر) مقتول در ۱۲۶۸ در فین‌کاشان . ۹ ـ سفرنامهٔ خسرومیرزا ص ۱۴۶ ۱۰ــ رجال ایران جلد۴ : ص۱۰۴

میرزا مصطفی‌افشار به چندنام‌معروف است: سفرنامهٔ خسرومیرزا، سیاحتنامهٔ پطرزبورغ، سفرنامهٔ پطرزبورغ؛ که چندتن ازمحققین ایرانی ازاین سفرنامه استفاده کرده و به معرفی آن‌پرداخته‌اند:

شادروان محمود محمود[1]، دکترفریدون آدمیت[2]، باستانی‌راد[3]، شادروان عباس‌اقبال آشتیانی[4]، احمدتوکلی[5] وابراهیم‌تیموری که چندسال پیش به‌چاپ این‌سفرنامه‌همت‌گماشت ومقدمهٔ محققانه‌ای برآن نوشت[6]. نسخهٔ اصل این سفرنامه در اختیارحسینعلی‌باستانی‌راد بوده است وهمو می‌نویسد:

«سطورذیل‌ازنسخهٔ اصل‌آن‌سفرنامه‌که‌تصحیحاتی نیز بقلم‌میرزا مسعودگرمرودی دارد نقل‌می‌شود.»* متأسفانه باکوشش بسیار به‌این‌نسخه دست‌نیافتم وبدان‌گونه‌که آقای مستوفی ناشراین‌کتاب ازآقای باستانی‌راد نقل‌می‌کند، آن‌نسخه‌را عبدالحسین‌هژیر ازآقای‌باستانی به‌امانت‌گرفته وبه استردادش‌توفیق‌نیافته است. ازنوشته وانتخاب قسمتی‌ازسفرنامه درنوشتهٔ آقای‌باستانی چنین‌به نظرمیرسدکه نسخه اصل‌هم دوفصل‌آخرراکم داشته است.

درتصحیح وطبع این‌سفرنامه سه نسخهٔ مورد استفاده قرارگرفت:

۱ـ نسخهٔ‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۸۷۵۲۱ در۱۲۳ برگ، این‌نسخه نه تنها فصل۵و۶ را ندارد بلکه ازفصل سوم نیزچندین صفحه‌اش ساقط‌است.

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران‌بشمارهٔ $\frac{۵۹۹}{۱۲۳۹}$

۳ـ نسخهٔ چاپ شده درنشریهٔ وزارت امورخارجه که‌اساس طبع‌آن، نسخه‌ای است‌که در آرشیوآن وزارتخانه می‌باشد. دونسخهٔ اخیر بطور مسلم ازیکدیگر نسخه برداری شده است. ولی‌چون نسخهٔ‌کتابخانه ملی فاقد تاریخ‌کتابت است نمی‌توان معلوم کردکه کدام‌یك اقدم ازدیگری است.

ما ازمیان این سه‌نسخهٔ دستنویس، نسخهٔ‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌را که می‌نمود اقدم ازآن دونسخه‌است اساس‌قرار دادیم ودرموارد لزوم به‌نسخه‌های دیگرمراجعه‌کردیم.

رسم‌الخط نسخه‌ها طوری است‌که اگرعین‌آن حفظ می‌شدکاری بود بیهوده و عبث؛ زیراکاتب‌کمتر به‌معانی‌کلمات توجه‌داشته‌است ومرتکب خطاهائی شده است، و ما رسم‌الخط کتاب را به‌شیوهٔ امروزین بازگرداندیم. درتصحیح، مشکلهائی‌وجود داشت‌که گمان‌نمیرود تمام آنها ازمیان برداشته شده باشد، بخصوص دراعلام شهرها و دهات‌که ضبط صحیح‌آنها دردست نبود وبه همان صورت مظبوط درنسخه‌ها به چاپ رسیده است.

امیداست نسخهٔ‌کاملتری ازاین‌کتاب بدست‌آید ونقص‌های بازمانده اصلاح گردد.

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد اول ص ۲۲۲ - ۲۳۱
۲ـ امیرکبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت چاپ‌دوم ص۲۶-۲۳ ۳*ـ مجلهٔ یادگار سال‌دوم شمارهٔ۷ ص۶۹-۷۴ ۴ـ نشریهٔ وزارت امورخارجه سال‌اول شمارهٔ۳ ص۳۲ ۵ـ نشریهٔ وزارت امور خارجه سال‌اول شمارهٔ ۵ ص۳۱-۳۹ ۶ـ نشریهٔ وزارت‌امورخارجه سال‌سوم شمارهٔ۳ ص۱۱۷-۱۷۷.

***

همان‌گونه‌که قبلاً اشاره شد ــ درحواشی نسخهٔ تاریخ احوال عباس‌میرزا ولیعهد، یادداشتهائی ازفرهاد میرزا آمده است. ازآن یادداشتها درچند مورد به‌جای خود استفاده شد، اما در پایان‌کتاب چند صفحه یادداشت آمده است‌که‌کارنامهٔ‌کوتاهی است از سالهای آخر عمرعباس‌میرزا که درپایان این‌مقال بدرج آن‌اقدام می‌گردد.

مختصری از احوال عباس‌میرزا نایب‌السلطنه (متولد ۱۲۰۳ ومتوفی ۱۲۴۹هجری)

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نیکنامترین فردخاندان قاجاراست. اوازکودکی به‌ولیعهدی فتحعلی‌شاه برگزیده شد. فتحعلی‌شاه مرد دانشمند و مدبری را برای سرپرستی اوبرگزید و اورا روانهٔ تبریزکرد. عباس میرزا بطوریکه میدانیم دست‌پروردهٔ پدرو پسری است که آن هردو ازرجال نیکنام ودرستگار و بافضل دوران خود بشماراند.

میرزا عیسی‌خان فراهانی (معروف به قایم‌مقام بزرگ متوفی ۱۲۳۷) عباس‌میرزا را از خردی برآورد ورسم وراه‌کشور داری به‌او آموخت. پسرش میرزا ابوالقاسم، اورا در بزرگی دستگیری‌کرد وبه نیروی فکری‌یاری نمود.

متأسفانه هنوزشرح‌احوال‌کاملی‌ازخدمات‌این‌پدر وپسر نوشته‌نشده‌است وآنچه‌نوشته‌اند وبی‌تأمل است و اندکی‌است ازبسیار.

بهرحال دربارهٔ عباس‌میرزا تألیفات بسیار دردست است ودراین‌مختصر نمی‌توان به معرفی‌یکی‌ازسرداران دلیرایران پرداخت.

عباس میرزا راجع به‌پیشرفت ارتش‌ایران زحمات بسیارکشید. او نخستین‌کسی است که جوانان‌کشور را به فرنگستان فرستاد تا در رشته‌های مختلف تحصیل‌کنند وپای علوم جدید به‌ایران باز شود.

دوران زندگی‌عباس‌میرزا یکی‌ازحساس‌ترین دوران‌های سیاسی ونظامی ایران است، عباس میرزا درهرمرحله مواظب قلمروخود بود وهرگاه دور ازقلمرو خود می‌زیست‌بوسیلهٔ دستورالعمل ونامه‌برادران‌وفرزندانش‌را به‌نگهداری‌کشور هشدارمیداد وازنظرمالی به‌وضع آنان‌رسیدگی می‌کرد. برای‌نمونه دوصفحه ازصورت جمع وخرج‌مالیات سراب وگرمرود واحشام‌شقاقی، مصحوبی‌ملك‌قاسم‌میرزا برادر او درصفحات ۲۹ و۳۰ آمده‌است‌که درقسمت دوم‌آن صورت‌خرج‌میرزامسعود دیده می‌شود. همچنین‌نامه‌ای‌است ازعباس‌میرزا به‌جهانگیر میرزاکه دراواخر عمراز مشهد به‌تبریز فرستاده وسوادآن چنین است:

«سجع‌مهر: عبدالراجی‌عباس. فرزندی‌جهانگیرمیرزا موفق‌بوده، بداندکه‌محمدحسن‌خان واردشد ورخت سرباز وسایرپیشکش‌را رساند وهمچنین‌سوارهٔ اکراد رسیدند، پیشتر ازهمه غازیان وفراریان‌سرباز رسیدند. زیاده ازحد ازسعی درخدمات سرکاروانتظام امور سرحد محوله به‌آن‌فرزند خوشوقت وخوشحالیم. روی‌آن فرزند سفید، مرحبا مرحباکه دقیقه‌یاب وباضابطه برآمده، بفضل خدا ازامورات محوله به‌آن فرزند نهایت‌اطمینان را داریم. زیاد ازهمه‌رضامندی‌امیرنظام ازآن فرزنداست، نهایت‌رضامندی‌را بهم رسانیده‌ایم. امیدواریم‌که



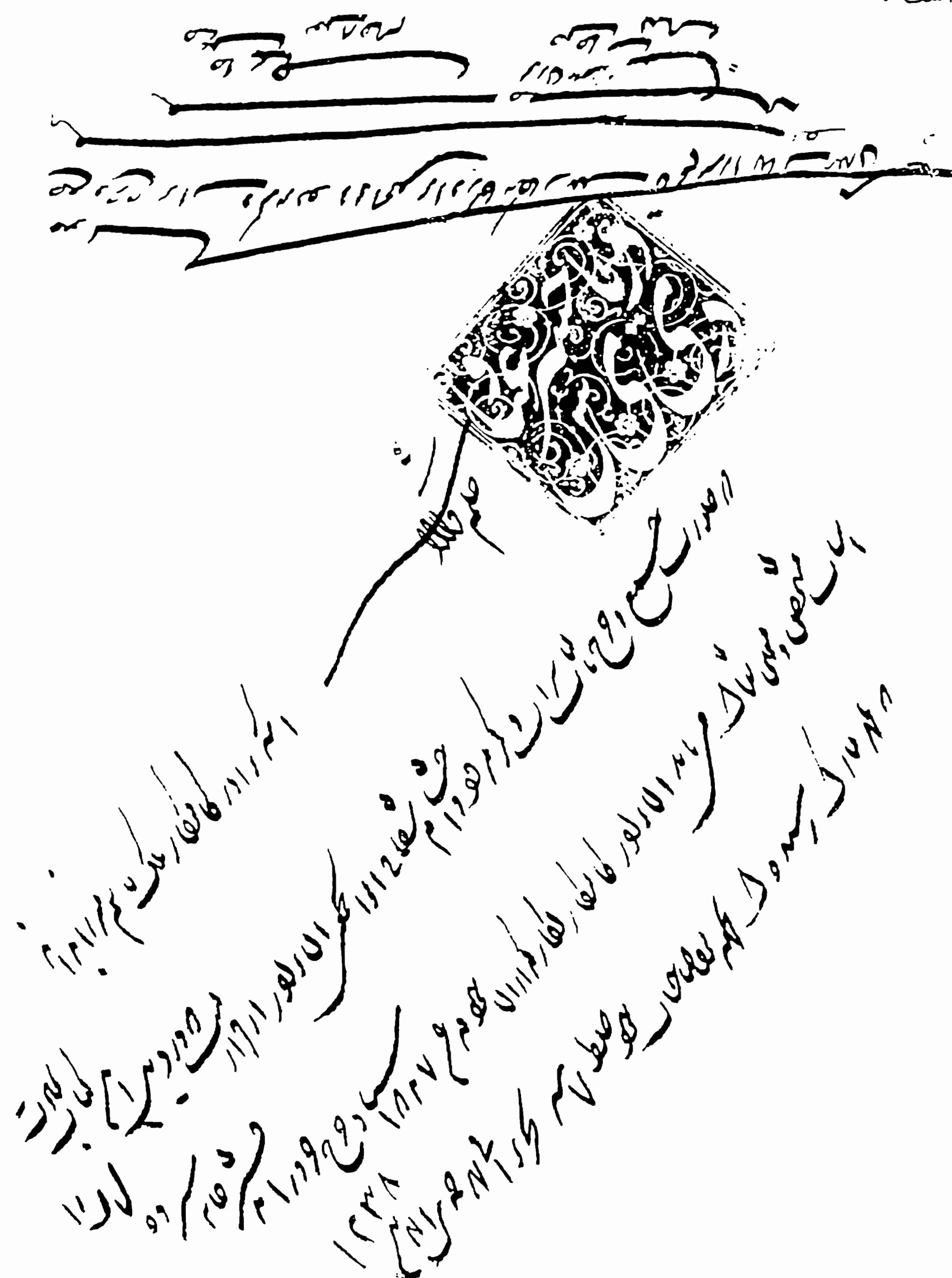
فرزندی جهانگیر میرزا موفق بوده بداند که محمد حسن خان وارد و خدمات
و سایر پیشکش را رسانده و همچنین سوار اکراد در رسید [illegible] همه عاملان [illegible]
سربازها رسیدند زیاده از حد از سعی در خدمات سرکار و انتظام [illegible]
محرز ما به فرزند خوشوقت و خوشحالیم روی آن فرزند سفید مرحبا مرحبا که در [illegible]
دیوان و ضابطه برآمده بفضل خدا از امورات محرز ما به فرزند نهایت اطمینان را دارم
زیاده از حد رضامندی از نظام از آن فرزند است که نهایت رضامندی را
بهم رسانده ایم امیدواریم که امسال از قضاهای آسمانی ولایت
آذربایجان محفوظ بوده تا توانند مردم که موافق اراده خود را از عهده خدمات
برآمده و سایر فرمایشات و تحمل انتظام ملک خراسان [illegible] المصطفی
[illegible] است [illegible] والسلام

نامهٔ عباس میرزا نایب‌السلطنه به جهانگیر میرزا.

ازمجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی.

امسال ازقضایای‌آسمانی ولایت‌آذربایجان محفوظ‌بوده‌تا توانند مردم‌که موافق‌ارادت خود ازعهدهٔ خدمات برآیند و سایر فرمایشات و همچنین انتظام مملکت خراسان وقاینات واین صفحه ازقراری است‌که محمد حسن‌مستحضراست. زیاده فرمایشی نیست والسلام.»

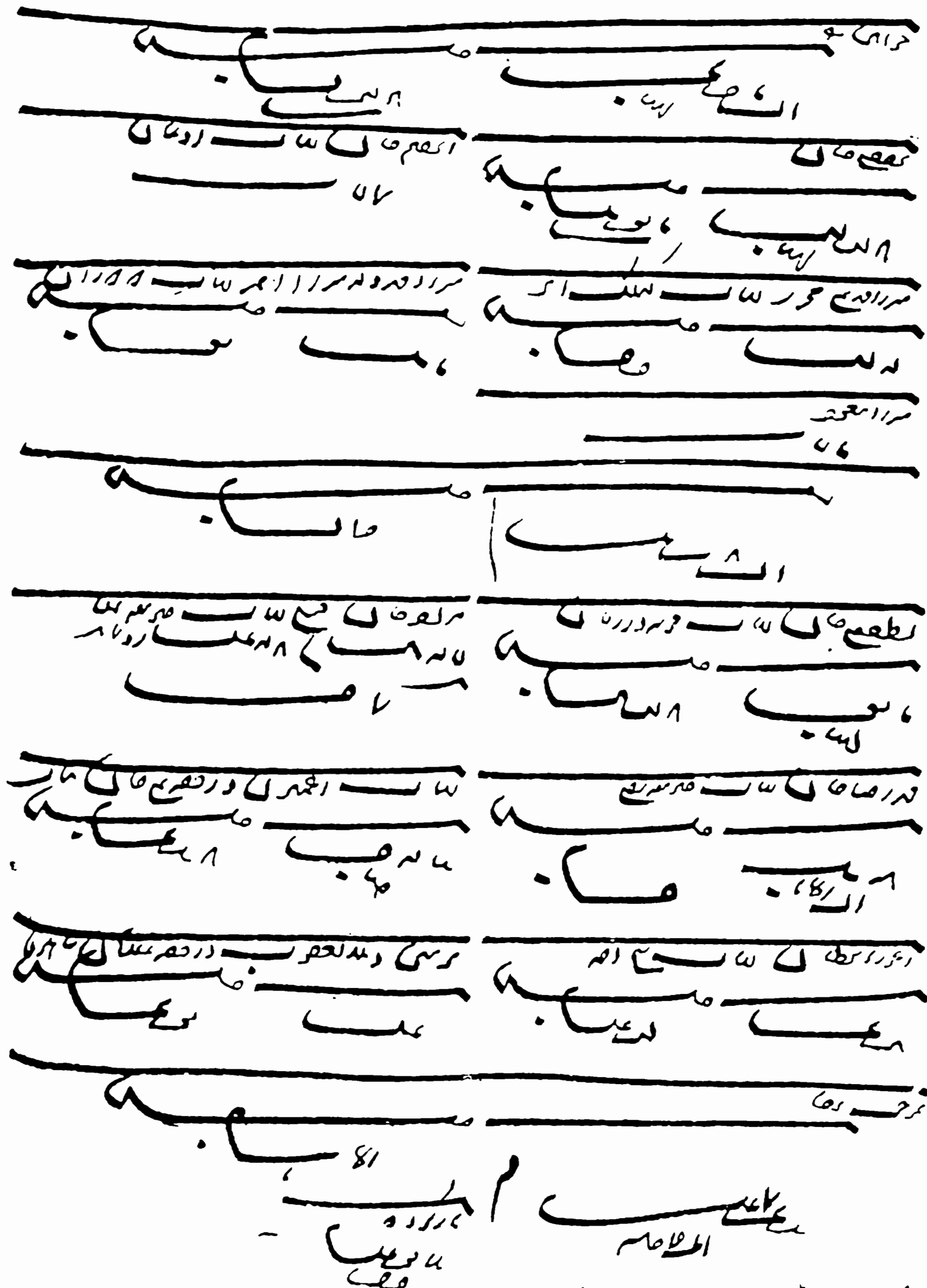
این‌بود سواد نامهٔ عباس میرزا به جهانگیر میرزاکه گراور اصل آن در ص ۲۸ آمده است.



صفحهٔ اول‌صورت‌جمع وخرج مالیات سراب وگرمرود واحشام‌شقاقی
مربوط به‌صفحهٔ ۲۷
ازمجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی.

اینك به یادداشتهای فرهاد میرزا دربارهٔ عباس میرزا می پردازیم :

«ولادت سرکارولیعهد رضوان‌مهددرقصبهٔ نوا من‌اعمال مازندران ازبطن مخدره بلقیس احتجاب آسیه خانم صبیهٔ فتحعلی‌خان قــاجــار دولو در روز چهارشنبه چهارم هلالی‌شهر ذی‌الحجة‌الحرام سنهٔ‌یکهزارودویست‌وسه هجری ازروزمز بور،ط(۹) ساعت‌وپنج دقیقه‌گذشته واقع‌شد.که از نصف‌النهارسه ساعت‌گذشته می‌شود. بطالع جبری دودرجه‌وسی‌وچهاردقیقه ، موضع شمس، سنبله سه‌درجه‌وسی‌وچهاردقیقه‌و بیست‌وچهار ثانیه‌وسی‌وچهار ثالثه .



گراور یك صفحهٔ دیگر از کتابچهٔ مالیات‌سراب که صورت‌خرج میرزا مسعود در آن دیده می‌شود ، مربوط به‌صفحهٔ ۲۷

ازمجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی.

روانه شدن حضرت قدرقدرسرکار ولیعهد به‌خاکپای خداوندتاج و تخت به جانب همدان، روز پنجشنبه‌بیست ونهم شهر رمضان‌المبارك در سال بارس‌ئیل سنهٔ (۱۲۴۵) هزارودویست‌وچهل‌وپنج هجری .

ورود سرکارقدرقدر ولیعهد بدارالسلطنهٔ تبریز، مراجعت ازهمدان روز پنجشنبه بیست‌وپنجم شهرذی‌الحجةالحرام سنهٔ ۱۲۴۵ هجری مطابق با سال بارس‌ئیل .

در شهرمحرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۴۶ هجری ناخوشی وبا وطاعون درکرةثانی در شهر تبریزشدت نمود .

روزیکشنبه‌ششم شهرمزبوره سرکارقدرقدرولیعهد به‌سمت‌ییلاقات تبریزحرکت‌فرمودند ودرسیزدهم شهرصفرالمظفرسنهٔ مزبوره‌برای اغتشاش‌امرسلیمانیه وآن‌صفحات سرکارقدرقدر ولیعهد، نواب قهرمان میرزا را به جهت نظم و نسق‌آن‌سامان مأمور فرمودند وموکب اعلی به‌جانب قلعهٔاردبیل درحرکت‌آمده،دراوایل‌شهرربیع‌الثانی سنهٔ‌مزبوره‌وارد اردبیل گردید.
روز پنجشنبه هشتم شهرجمادی‌الثانی ، نواب مستطاب شاهزادهٔ اعظم افخم محمد میرزا با لشکری گران ازقلعهٔاردبیل برای‌نظم‌سرحدات‌یزد وکرمان بواسطهٔ اغتشاش حسنعلی‌میرزا و گرفتاری سیف‌الدوله میرزا پسرنواب ظل‌السلطان روانه‌گردید فی‌سنهٔ مزبوره وبعد موکب اعلای همایون بدان سامان درحرکت‌آمد .

حرکت سرکارولیعهد طاب‌الله ثراه از اردبیل به سمت عراق ویزد وکرمان، ۷رجب سنهٔ ۱۲۴۶

ورود طهران ۲شعبان ۱۲۴۶
حرکت ازطهران ۱۲ شعبان ۱۲۴۶
ورود یزد ۲۴ رمضان‌المبارك ۱۲۴۶
حرکت ازیزد ۲ شوال ۱۲۴۶، درهشتم شهرشوال تحویل‌سال شد، توشقان‌ئیل .
ورودکرمان اواسط شوال ۱۲۴۶
گرفتاری حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه اواخر سنهٔ مزبوره.

حرکت ازکرمان ۱۴ صفرالمظفر۱۲۴۷ ، ورود اصفهان‌که به خدمت خاقان مغفور مشرف‌شدند، ربیع‌الاول۱۲۴۷ وازخدمت خاقان‌مغفور استرخاص‌حاصل‌کرده به‌تسخیرقلاع خراسان و نظم‌آن سامان که سالها آب بی‌لجام خورده‌بودند و پا از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده، مأمور شدند .

ورود [به] مشهد مقدس‌رضوی علی‌ساکنهاالف الف سلام . روزپنجشنبه ۱۷شهر رجب ۱۲۴۷ بطالع دلو، ك درجه بوده ومشتری دردلو، ك درجه و یج دقیقه وشمس‌درقوس کط درجه و یو دقیقه هم درآن زمستان فتح سلطان میدان وترشیز شد. و محمدخان قرائی ولد اسحق‌خان‌قرائی‌که حاکم‌تربت بود به فیض‌دست بوسی‌مشرف شد ورضاقلی‌خان‌سردار، ربقه طاعت درکشید وسرکار ولیعهد تأمل فرمودند تا لشکر ابربهاری درساحات دشت ومرغزار خیام رنگارنگ برافراشت به عزم دشمن‌کشی ولشکرکشی‌مؤیداً من‌عندالله روانه شدند .

فتح امیرآباد‌که [به] حصن‌حصین مشهوربود وپنج شش‌نفرسوار درعرض دیوار اوراه

می‌رفتند، روزشنبه ۱۹شهر صفرالمظفر۱۲۴۸ واقع‌شد. جناب قایم مقام درآن فتح قصیده‌ای گفته‌که یك بیت او این‌است:

قلعه‌که باقرن شمس دوش‌قران داشت وه‌که بقارون علی‌الصباح‌قرین‌است

فتح‌قوچان‌شهرربیع‌الثانی روزجمعه۱۲ شهرمزبوره‌سنهٔ۱۲۴۸وگرفتاری رضاقلی‌خان ولد امیرگونه خان، پس‌ازآن‌اکثرخراسان طوعاً وکرهاً درزیرحکم وفرمان‌آمد.

فتح‌سرخس‌روز شنبه۲۵جمادی‌الاولی ۱۲۴۸ ومحمدخان‌قرائی‌پس ازشرفیابی حضور ومرخصی‌بخانه، چون‌دیدکه رضاقلی‌خان‌چندی ازدراطاعت‌درنیامداونیزعلم‌مخالفت‌برافراشته طبل یاغی‌گری‌راکوفت. غافل ازاینکه چون صعوه دردست عقابی‌گرفتار خواهد شد.

حضرت ولیعهد پس‌از فتح سرخس، دراواخرشهر جمادی‌الثانی ازسرخس به‌ایلغاری‌به‌جانب تربت‌روانه شدند ومحمدخان‌قرائی درناحیهٔ باخرز شب‌جمعهٔ‌هفتم‌شهر رجب اضطراراً تقبیل رکاب‌کرد ...[1] و سردار قرائی را مغلولاً و مکهولاً به مشهدمقدس آورده با رضاقلی‌خان رفیعی...[2]فرمودنددراواخررجب‌المرجب وارد مشهدمقدس‌شدندوپس‌ازآن‌سرکار...[3]شهریار جمجاه فتحعلی‌شاه را میل‌دیدار مهین‌فرزند درسرافتاده به احضارش فرمان فرستادند.

حرکت سرکار ولیعهد ازمشهد مقدس‌به‌جانب‌طهران ۱۳ذی‌الحجهٔ ۱۲۴۸

ورود طهران۲۶ محرم‌الحرام۱۲۴۹

حرکت ازطهران ثانیاً به‌جانب‌مشهد مقدس۱۴ ربیع‌الثانی۱۲۴۹ ورود مشهد مقدس ثانیاً ۱۷جمادی‌الاولی ۱۲۴۹ چون خودشان‌ناخوش‌بودند لهذاسرکارشاهزاده محمد میرزا را به تسخیرهرات‌باقایم مقام ولشکر بی‌کران‌فرستادند. سرکارشاهزاده دردورهرات بودند که خبرفوت‌سرکارولیعهدرسید، مراجعت‌فرمودند.

وفات‌سرکار ولیعهد شب‌پنجشنبه دهم شهر جمادی‌الاخری سنهٔ۱۲۴۹ در مشهد مقدس [اتفاق افتاد.] در روز وفات ازعمرمبارکشان چهل‌وپنج‌سال وشش‌ماه وشش‌روز قمری گذشته بود، شمس در الط میزان بود.»

این‌بود کارنامهٔ‌کوتاهی از۴ سال‌آخـرعمرعباس میرزا نایب‌السلطنه.

بهرحال بامرگ عباس‌میرزا کار تسخیر هرات ناتمام ماند و محمد میرزا ناچار راه مشهد وطهران‌را پیش‌گرفت تا به‌جای پدر بنشیندکه مجال‌آن‌مقال دراینجا نیست.

در پایان از دوستان بزرگوار، جوادآذرکه در تصحیح و مقابله و غلط‌گیری مطبعه لطف خودرا ازمن دریغ‌نداشت و نیزازآقایان حسین خدیوجم واحمد طاهری عراقی‌که از راهنمائیهای سودمند ایشان‌بهره‌ور بوده‌ام سپاس‌بسیاردارم. همچنین ازمسلم(محمد) نیك‌زاد، رضاصمیمی، ومحمد پیمان‌که در چاپ این‌کتاب محبت‌هائی از ایشان دیده‌ام.

محمد گلبن

تهران ۱۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۹

۱و۲و۳ـ قسمتهای نقطه‌چین، درمتن خوانده نشد.

تاریخ

احوال عباس میرزا نایب السلطنه

بقلم :

میرزا مسعود

وزیر دول خارجه

صفحهٔ اول «تاریخ احوال عباس میرزا» نایب‌السلطنه عیناً دراینجا گراورشده وآنچه
درپشت صفحهٔ اول‌متن‌کتاب‌آمده است در صفحه‌های بعد خواهد آمد .

هو

تاریخ احوال مرحوم ولیعهد طاب‌الله ثراه است که جناب میرزا مسعود وزیر دول خارجه نوشته است[1]

در ذکر خصومتی که فیمابین دولت ابد مدت قاهره و دولت بهیهٔ روس اتفاق افتاد

یرملوف[2] که از جانب دولت روسیه بحکومت گرجستان وسفارت دولت قاهرهٔ ایران نامزد شد- درایام سفارت چنانکه سبق[3] ذکر یافت بدون جهت از امنای دولت قاهره رنجش حاصل نموده ، مراجعت کرد و در اوقات حکومت چه نسبت به مسلمین ولایت تحت اختیار خود و چه نسبت بمتعلقان سرحد نشین دولت علیه کمال ناسازی آغاز نهاده، ظلم و ستم را از اندازه بیرون برده بود .

نواب ولیعهد که واسطهٔ صلح وسازش دو دولت بودند ، برای ایفای عهد وابقای صلح ، هردفعه که از جانب او خلاف قاعده اتفاق می‌افتاد- بهارسال رسل و رسائل ونگارش مواعظ و نصایح اورا زجروتوبیخ میفرمودند ــ او به اقتضای فطرت ذاتی از

۱- عنوان کتاب بخط فرهاد میرزا پسرعباس میرزای نایب‌السلطنه است.
۲- Yermulof - یرملوف ، پیش از پاسکویچ فرمانده سپاه روسیه درقفقاز بوده‌است.
۳- متأسفانه قسمت اول کتاب که به‌آن اشاره شده، بدست نیامده است .

اعمال ناشایست خود باز نایستاده به مواعید خلاف و معاذیر خارج از انصاف عرض جواب میکرد .

چون دیدکه امنای دولت علیه بسبب اینگونه افعال قبیحهٔ او صفت ذمیمهٔ نقض عهد برخود نمی‌پسندند ـ برای انگیختن غبار فتنه تدبیر دیگر اندیشیده ، بنای تجاوز بحدود ملک محروس گذاشت و برخلاف عهدنامهٔ میمونه از سمت قراباغ قپن چی واز حدود ایروان گوگجه ییلاق را متصرف شد وهرچه ازجانب حضرت ولیعهد فرستاده رفت ومکاتبه اتفاق افتاد ، سودی نبخشید .

چون مکاتیبی‌که بدولت روسیه نوشته می‌شد، سربسته نمی‌فرستاد ، لهذا هر دفعه هرچه در شرارت و افساد او بدولت روسیه مرقوم شد ، ابلاغ نکرد ـ با مشروح مخالف آن حقیقت را پوشیده داشت. درخلال این احوال آتش جور وظلم او برمسلمین ولایات متصرفی روزبروز بیشتر اشتعال یافته ، نه تنها ارامنهٔ آن دیار را برمسلمین مسلط کرد، بلکه بادعای اینکه اصل او ازنسل تاتار بود ـ شیعیان را در دست سنیان قرین مذلت ساخت.

حکام عرف وشرع مسلمین را باآنکه از دولت روسیه برای حکومت دائمی فرامین در دست داشتند ، به مفتریات مجعوله از اوطان اصلیهٔ خود در کمال ذلت وخواری نفی‌کرد واز ارامنهٔ همان ممالک حکام بجای ایشان نصب نمود . یکی که فرمان حکومت خودرا برای ابقای حکومت بداو نموده‌بود، درجواب شنیده که من در دفتری‌که اینگونه فرامین نوشته میشود درس نخوانده‌ام . مسلمین آن بلاد ازظلم وبیداد او بستوه‌آمده رؤسا ومعارف ایشان به عزم زیارت بکربلای معلی‌ونجف‌اشرف رفته ، نزدمجتهدین وعلمای آنجااز ستم آن بیدادگر تظلم‌کردند ونقض شروط مصالحه را به سبب تجاوز او ازحدود محدوده مدلل‌کردند .

جناب‌آقا سید محمد[1] که درکل بلاد ایران مقتدای خلق بود ـ برحسب‌شریعت

۱ـ سید محمد بن سید علی طباطبائی معروف به‌سید مجاهدکه درسنهٔ ۱۲۴۲ هجری هنگام سفر درحوالی قزوین درگذشته است .

مطهره استخلاص مسلمین را واجب دانسته ، به اتفاق جمعی‌کثیر از اعلم علما واعظم فضلای نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین به عزم جهاد آهنگ سفر ایران کرد و قبل از وصول خود بداول خاك عراق به‌تحریر رسائل و تقریر مسائل، علمای کل ممالك ایران‌را چنان به‌جهاد ترغیب نمودکه اکثر علما وصلحای بلاد عراق وفارس‌ودارالمرز وگیلان وری وجرجان و یزد وکرمان پیاده و سواره تاکرمانشاهان ، به‌استقبال او شتافتند و خاك مقدمش را برای استشفا برگرفتند وچندان عالم وعابد وعامی مجاهد در دایرهٔ او مجتمع شدکه تا وصول او به دارالخلافه عدد ایشان از ده هزار متجاوز در قلم آمد .

عموم اهالی ممالك ایران از مشاهده و استماع این اوضاع خواه به ملاحظهٔ شوکت ظاهر یا به‌رعایت عقیدت باطن درشورش وانقلاب‌افتاده، نوعی اعتقاد جهاد در دلهای‌ایشان‌استقرار یافت‌که‌احدی‌را جرأت انکار نماند. اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران به‌ملاحظهٔ این‌احوال، شاهزادگان وامنا وامرای دربارشوکتمدار را به‌استقبال او امر فرموده واعزاز واکرامی‌که شایستهٔ شاهان به‌پیشوایان دین مبین باشد دربارهٔاو مبذول داشتند. مکنون‌خاطرهمایون شاهنشاهی این‌بودکه شاید شورش عام و غوغای خواص وعوام‌را بدست‌آنکه برپاکرده فرونشانند .

چون‌مکالمه واستدلال‌را بی‌سوددیدند-برسبیل‌معهود عزم چمن سلطانیه‌فرموده، به احضار جنود مسعود فرمان قضا جریان شرف صدور پذیرفت که بلکه در جائی‌که هجوم عام‌کمتر ومتجنده وسپاهی بیشترباشد تدابیراین‌کار بهترمیسرشود. چون اهتمام مردم عوام اغلب درشورش وازدحام‌است- خصوص‌درصورتیکه باعث شرعی‌ممد ومعاون این‌مقصد و مرام باشد ، لهذا افراد سپاه‌را نیزهوس جهاد دامن‌گیر خاطر گشته، هجوم عام دراردوی همایون بیشترشد واو ازدادخواهی ستمزدگان پرملوف‌که همه‌جا همعنان جناب‌آقا سیدمحمد و سایر پیشوایان دین بودند، ساعت بساعت مادهٔ اجتماع خلق را غلیظ‌تر کرد .

حضرت صاحبقران خلدالله ملکه برای چارهٔ این‌امرخطیر به‌احضار نواب‌اقدس

ولیعهد مسرعان صرصر سیر تعیین فرمود. نواب ولیعهد پرنس منشیکوف[۱] راکه ازامرای عظیم‌الشأن دربار امپراطور روس بود و برای ابلاغ مژدهٔ جلوس باهدایای نفیسه مأمور سدّهٔ سنیهٔ شاهنشاهی شده، بااحترامی که شایان شأن او بود روانهٔ آستان سپهر بنیان شاهنشاهی کرده، خود برسبیل استعجال مرحله پیمای دربار عز و اقبال شدند.

چون مسلمین ولایات متصرفی روس نسبت نقض عهد را نسبت تجاوز یرملوف بدکوگجه ییلاق ایروان وقپان چای قراباغ بدولت روسیه ثابت کرده بودند و مادهٔ این شورش و غوغا بدین جهت آماده و برپاشده، لهذا نواب ولیعهد بدایلچی دولت روس پیغامات بلیغه و تأکیدات اکیده فرمودند که درآستان شاهنشاهی این دومحال ناقابل بوکالت دولت خود واگذار کند تابدین سبب نسبت نقض عهد از دولت روسیه رفع شده، بدآن دست‌آویز مادهٔ فاسدهٔ این هجوم عام دفع گردد. بعدازورود بدربار اقدس شاهنشاهی بعذر بی‌اختیاری ازقبول اینمعنی سرباز زده، نواب ولیعهد هرقدر در تسکین آتش این فتنه کوشیدند مفید نیفتاد. عاقبت چون اصرار بسیار ازجانب ولیعهد در ترك این شورش و ازدحام دیدند علما وفضلا العیاذبالله نسبت بی‌تدینی بدآن مروج دین نبوی دادند و درطی این احوال یوماً فیوماً استغاثه و دادخواهی ازجانب مسلمین ولایات متصرفی بیشترمیشد و تجشم و تحشم مجاهدین ازرعیت وسپاهی زیادترمیگردید.

امنای دولت گردون عدت بعداز تأمل و تدبیر بسیار مدارکار براین دیدندکه یا بجنگ وشورش داخل مملکت راضی شوند یا بحرب وکاوش بادولت روسیه بپردازند. بتقدیم شق اخیر که درنظرهرعاقل بصیرراجح بود، رأیها قرارگرفت وظلم وبداندیشی وخودپرستی وستم‌کیشی یرملوف باعث سفاك دماء نفوس وهتك پردهٔ ناموس گردید.

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

اگرکسی دردیوان رسائل دولت علیه مطالعه وتأمل کند، و برجواب وسئوالی که در مدت سفارت وامارت یرملوف اتفاق افتاده واقف شود ـ خواهد دانست که اولیای دولت قاهره تا چه‌حد درحفظ مراسم دوستی کوشیده‌اند و او تا چه‌اندازه درهدم مبانی

۱- Prince Manshikof

آن سعی کرده وامنای دربار شوکتمدار بهاقتضای قانون دوستی ومسالمت تا چه مرتبه نرمی وملایمت کرده‌اند واو تا چه‌قدر درشتی وخشونت نموده.

در بیان آغاز لشکرکشی به‌جانب ولایات متصرفی روس وانجام آن

چون به‌حکم ضرورت امنای دولت فتاوی علما را اطاعت‌کرده، برای محاربه با دولت روس تصمیم عزیمت نمودند ـ پرنس منشیکوف فرستادهٔ آن دولت را رخصت معاودت‌داده، درکمال توقیرواحترام روانه فرمودند وتا سرحدمملکت برای‌مهمانداری ومشایعت او معتمدی فراخورپایه وقدرتعیین‌نمودند.

اردوی کیهان پوی اعلیحضرت شاهنشاهی در اوایل ذی‌حجةالحرام سنهٔ ۱۲۴۱ بسمت طالش درحرکت‌آمده، ساحات اردبیل مضرب سرادقات جاه وجلال گردید.

حضرت ولیعهد که فرمانفرمای عموم عساکر منصوره بودند، به‌اقتضای ضرورت پیشتر ازآنکه‌عساکرعراق واردشوند ـ باعساکرآذربایجان بسمت قراباغ نهضت‌فرمودند ونواب شاهزاده شیخعلی‌میرزارا باحکام سابق شیروان وشکی وبادکوبه ودربند وقبه‌که قبل‌ازین هجرت اختیارکرده‌بودند وجمعی ازعساکرعراق وآذربایجان به‌جانب‌شیروان وسایرولایات تعیین فرمودند. جهانگیرخان شقاقی وسلیمان خان سرتیپ‌را به‌تسخیر طالش مأمورنمودند. حسین‌خان سردار را میسره سپاه قرار داده، باعساکر ایوابجمعی خود بجانب‌تفلیس نامزد نمودند. علمائی‌که مجتمع بودند ـ جمعی ملتزم رکاب حضرت شاهنشاهی شدند وگروهی درخدمت ولیعهدی روانه‌گردیدند.

جناب‌آقای سیدمحمد بسبب عارضه‌ئی‌که‌بروجودش راه یافته بود به‌اتمام سفر قادر نگشته به‌مهمانداری امین‌الدوله عبدالله‌خان عزیمت تبریزکرد.

میرحسین‌خان‌حاکم طالش‌واهالی آن‌دیارکه‌ازرفتار ناهنجار روسیه‌کمال‌انزجار داشتند ـ محض‌ورود عساکرفیروزی‌مآثرازروسیه منحرف‌وباجهانگیرخان‌وسلیمان‌خان متفق شدند.

بعدازوقوع محاربات بسیارسپاه روس‌را منهزم‌کرده، اکثرش‌را قتیل‌واسیر نمودند

و بقیة‌السیف دست توسل بکشتی زده بساحل نجات رسیدند و توپخانه و قورخانه و تدارك حربیهٔ روسیه تمام وکمال بتصرف غازیان ظفرنشان آمده ، آن ولایات بکلی مسخر شد ومیرحسن‌خان و باقی اشراف واعیان آنجا همراه‌جهانگیرخان شقاقی بخاکبوس آستان شاهنشاهی مشرف گشتند وهریك فراخورپایه وقدر مورد مراحم خسروانه گشته و میرحسین‌خان بخنجر مرصع وخلاع ملمع سرافراز شد و بحکومت تمام ولایات طالش که سابقا مابین دولتین ایران و روس منقسم شده‌بود ممتاز گردید .

چون نواب شیخعلی‌میرزا ازرودخانه‌کر عبورکرد– بمجرد طلوع طلیعهٔ سپاه منصور، اهالی شروان ازروس منحرف و بجانب سپاه ظفرپناه منعطف شدند .عساکر روس که تاب مقاومت درخودنمی‌دیدندآن‌ولایت را تخلیه‌کردند وبه محکمه‌های سخت پناه جستند وازراههای صعب خودرا به جانب تفلیس کشیدند واکثربلاد جانب یسارکر بهمین کیفیت مفتوح شده ، حکومت هریك بحاکم سابق خود قرارگرفت ونواب شیخعلی میرزا را تجاوز از شیروان لازم نشد . ازجانب ایروان حسین‌خان خود در ایروان قرارگرفته، حسن‌خان صارو اصلان برادر خودرا بجانب تفلیس تعیین‌کرد .

او تا حدودتفلیس تاخته، قشونهای روسیه‌کدرآن اطراف بودند– بجانب تفلیس روانه‌شدند. نواب‌اقدس ولیعهدهمینکه ازآب ارس عبورکردند–بمسامع علیه رسیدکه ازسپاه روسیه‌جمعی‌که درگروس وخنزیرك اقامت‌داشتند ازآنجاکوچ کرده، به‌جانب‌قلعهٔ شوشی‌روانه شده‌اند. نواب ولیعهدکه‌ارادهٔ تسخیر شوشی داشتند– برای‌اینکه نگذارند عدد مستحفظین آنجا بسبب‌وصول این قشون بیفزاید ، بجانب شوشی ایلغار فرموده ، سرراه برآنها گرفتند .

آن قشون‌که قریب به‌سه‌هزار نفربودند، بعدازمحاربات دلیرانه همینکه‌خودرا درمعرض‌هلاك دیدند– مذلت اسارت‌را برهلاك وبوار ترجیح داده، تفنگهافروریختند وبقید تسلیم درآمدند .

نواب ولیعهد اسیران آن‌گروه راباسرهای‌کشتگان ایشان به اردوی‌کیهان پوی شاهنشاهی فرستاده، بعزم تسخیر قلعهٔ شوشی‌که محکمترین قلاع ارمن زمین بود ودر

رفعت مکان ومتانت بنیان ثانی اثنین‌چرخ برین، تحریك‌لوای‌عزیمت فرمودند. رؤسای قبایل وعظمای رعایای قراباغ ازمسلمین ونصاری ازدراهلیت واطاعت درآمده، ملتزم رکاب نصرت‌انتساب شدند و چندان شیوهٔ عدالت ورعیت‌پروی وقاعدهٔ مروت ومملکت داری درآن ولایت مرعی شدکه هیچگونه وحشت فیمابین سپاهی ورعیت باقی نماند ودراندك زمانی عساکرظفرمآثر عوایق وموانع جنگل ودره وکوهراپامال‌کرده، دورقلعه راازجانب‌گدوك ملانصیرالدین‌وعسکران‌محاصره‌کردند ودراثنای محاصره‌نواب‌شاهزاده محمد میرزا فرزند ارشد حضرت ولیعهد باامیرخان سردار قاجار برسم قراول به‌تسخیر قلعهٔ‌گنجه مأمور شده، بدون مانع بتصرف درآوردند ونظر علی‌خان یکانلو راباقوجی از سربازان به محافظت قلعهٔ‌گنجه مأمورفرموده، دراندك مدتی تهیهٔ قورخانه وتعمیر برج وبدنهٔ‌آن تقدیم شد. نواب محمد میرزا [پس]ازاطمینان ازامرقلعه برای استعلام احوال دشمن درشمکور اردو زدند.

یرملوف‌همینکه ازعزیمت سپاه منصورآگاهی حاصل نمود-برای اعلام این‌خبر چاپاری مسرع بدولت خودفرستاد وبرای احضارجنودی‌که دربلاد مختلفهٔ تحت‌اختیار خود منتشر بود، فرمان داد.

امپراطورروس‌وزیرجنگ خودغراف دبیج[1] را باجنرال پسکویج[2] که ازسرداران جنگ‌آزموده وتجربه‌اندوختهٔ‌آن دولت بود، روانهٔ تفلیس‌کرده، ده هزارصالدات از افواج خاصهٔ خود ابوابجمع نمود وچندان تأکید در تعجیل آنهاکرد که پانصد فرسخ مسافت را درمدت چهارده روز طی‌کردند. دراین مدت قشونهای متفرقه نیز از بلاد اطراف تفلیس مجتمع‌گشته جمعیتی فراوان دست داد.

وزیر جنگ که از جانب دولت خود اختیار کلی داشت، بعد ازآنکه انزجار سپاهی و رعیت را از یرملوف دریافت کرد - اختیار قشون به‌پسکویج تفویض نموده، مراجعت‌کرد. اتفاقاً درایام محاصرهٔ قلعهٔ شوشی - حکمی‌که ازجانب یرملوف برای

۱- Ghraf Debij
۲- General Paskievitch

احضار قشون شوشی نوشته‌شده بود، بدست قراولان عساکر فیروزی مآثر افتاده، بنظر اشرف ولیعهد رسانیدند. چون خاطر مبارک آن حضرت معدن رحم و مروت بود و بیچون جانب سلم و صفا را برسفك دماء ترجیح میدادند- راضی بقتال و غارت مستحفظین و ساکنین شهر نشده، قشون را ازیورش منع فرمودند و حکم یرملوف را نزد رئیس قلعه فرستاده، اورا به تسلیم قلعه تکلیف نمودند و ظاهرا قبول فرمایش کرده، به عرایض نیازمندانه استدعای چند روزه مهلت کرد که تدارك سپاه ابوابجمعی خود کرده، ازقلعه بیرون رود و باطنا انتظار خبر دیگر از جانب سردار خود داشت.

درین اثنا جنرال مددوف[1] که با توپخانه و صالدات و سواره بپیش‌قراولی سپاه روسیه تعیین‌شده‌بود ــ بحوالی شمکور[2] رسیده، با شاهزاده محمد میرزا آغاز جنگ کرد. امیرخان سردارکه پیشروآن گروه بود، درآن روز بشهادت رسیده، پای ثبات سپاه ابوابجمعی اورا قراری نماند. سایرقشون را نیز بسبب فرارآنها ضعفی بهم رسیده، روی ازمعرکهٔ قتال برتافتند.

چو عضوی بدردآورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار

نظرعلی‌خان یکانلوکه سالش بهفتاد رسیده و مدت‌العمر پرورش‌یافتهٔ خوان[3] احسان دولت جاوید اقتران بود و در معارك قتال ومهالك جدال غیرت و شجاعت او محسود امثال و اقران، ازاستماع این واقعه بدون انتظار حکم، قلعهٔ گنجه را تخلیه کرده، بدرکاب مستطاب شتافت.

ظهور اینگونه امر ازچنین سرکردهٔ تجربه‌آموز موجب تغیرخاطراشرف گشته، اورا برای عبرت عساکر فیروزی ازمنصب عزل وقرین انواع زجر و توبیخ فرمودند. جنرال مددوف بلاتأمل باسپاه ابوابجمعی‌خود بقلعهٔ گنجه داخل‌شد وپسکویج متعاقب باصالدات وسواره وتوپخانه وقورخانه بداو ملحق گردید.

۱ــ General Madadof

۲ــ شکست شمکور روز یکشنبه ۱۴ صفرالمظفر۱۲۴۲هجری‌روزاول‌مهرماه جلالی. فرهاد

۳ــ در اصل : خان

چهارده روز طی کردند در هزیمت قشونهای متفرقه نیز از بلاد اطراف تفلیس مجتمع گشته جمعیتی فراهم
دست داده و در هر جنگ که از جانب دولت خود اختیار کل داشت بعد از آنکه از جانب
سپاهی در علیه ... از یرملوف دریافت که اختیار قشون به پسکویچ تفویض نموده
مراجعت که اتفاقاً در ایام محاصره قلعه شوشی حکمی از جانب یرملوف بالای جهانگیر
قشون روسی نوشته شده بود بدست قراولان عساکر فیروزی مآثر افتاده بنظر اشرف
حضرت ولیعهد رسانیدند چون خاطر مبارک آن حضرت معدن رحم و مروت بود
و همچنین جانب سلم و صفا را بر جنگ و دعوا ترجیح میدادند در رضای نفیک و عار مستحفظین
و ساکنین شهر نشده قشون را از یورش منع فرمودند و حکم یرملوف را نزد رئیس قلعه
فرستاده او را بتسلیم قلعه تکلیف نمودند او ظاهراً قبول فرمایش کرده بعد ایلچی نیازمندانه
استدعای چند روزه مهلت کرده تدارک سپاه ابوالجمعی خود که از قلعه بیرون رفته با طیار
انتظار خبر دیگر از جانب سردار خود داشت درین اثنا جنرال مدداف که با توپخانه دولت
و سواره بپیش قراولی سپاه روسیه تعیین شده بود بحوالی شمکور رسیده باشاهزاده
محمد میرزا آغاز جنگ کرد امیرخان سردار که سردار آن گروه بود در آن روز بشهادت
رسیده باقی شاهسون سپاه ابوالجمعی او را قراری نماند سایر قشون را نیز بسبب فرار آنها

جنرال
مَدَدُوف

شکست شمکور روز پنجشنبه ۱۵
محرم ۱۲۴۲
صفر المظفر
روز اول جمادی الاولی
فرهاد

صفحهٔ ۱۰ کتاب که نمونهٔ خط وامضاء فرهاد میرزا فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درحاشیهٔ آن دیده می‌شود.

چون این خبر بهمسامع علیهٔ حضرت ولیعهد رسید، رؤسای لشکر و عظمای دفتر را احضار فرموده، بهاستشارهٔ این امر فرمان داد و رأیها براین قرار گرفت که محاصرهٔ قلعهٔ شوشی را موقوف فرموده، محاربه با پسکویچ را مقدم دارند. لهذا در ....[1] ماه صفر از دور قلعه کوچ کرده، درحوالی قلعهٔ عسکران نزول اجلال فرمودند. جنرال پاسکویچ چون میدانست که درجنگ میدان تاب مقاومت دلیران ایران نمیتواند آورد — در مقابل قلعهٔ گنجه سنگرهای صعب در مکانهای مناسب جنگ مرتب کرده، بدانتظار ورود سپاه دشمن نشست. حضرت ولیعهد منزل بمنزل کوچ کرده، چون از تحصن عساکر روسیه آگاهی حاصل نمودند، بنه واغروق را در یك منزلی گذاشتند و نظم امر آن را بهبنیعم خود میرزامحمدخان قاجار مفوض فرمودند وخود جریده باسپاه گزیده بهرسم شبیخون شبانه روانه شدند. آن شب از تراکم سحاب هاطل و تهاجم باران وابل هوا چندان تیره و تار شدکه باوصف بلدهای راه شناس، شارع عام گنجه را گم کردند وشب همه شب درکوه و صحرا قدم زدند. ساعتی چند از روز گذشته قشون بیخوابی کشیده وزحمت باراندیده بهحوالی معسکر روسیه رسیدند. چون توقف صورت امکان نداشت اقدام بهجنگ را ازانصراف انسب دانسته، قشون عراق را از جانباز وسواره درمیمنه ومیسره گذاشتند وسربازان آذربایجان را درقلب، دوازده عراده توپ درمقابل قلب و دوازده عرادهٔ دیگر پیشروی جناحین قرار دادند. بعدازآنکه چند تیرتوپ ازطرفین انداخته شد، چون سپاه ایران دیدند که روسیه از سنگرها بیرون نمیآیند بهخیال اینکه شاید بهحیلهٔ حربیه آنها را ازآن محکمه بیرون توانند آورد — حملات متواتر بردند و بلاتوقف برگشتند — برای اینکه بلکه قشون روسیه ایشانرا تعاقب نمایند. آنها که جنگ آزموده‌تر ونظام‌دان‌تراند، بداین حیله دست ازمحکمهٔ خود برنداشته، در هردفعه بهتوپ ساچمه و گلوله و شیلیك تفنگ مدافعه کردند. بالاخره حضرت ولیعهد بهیورش امرکردند.

صدای توپ و تفنگ وآوای طبل جنگ، ولوله در عرصهٔ چرخ بلند و زلزله

۱ــ شکست گنجه روز دوشنبه ۲۲ صفرالمظفرسنهٔ ۱۲۴۲ هجری. فرهاد

درساحت زمین نژند افکند. دلیران سرباز وسوار را خون غیرت به‌جوش‌آمده، به‌عزم حمله خروش‌آغازکردند و بالاجماع به‌نوعی هنگامهٔ جهاد و دفاع را گرم نمودندکه جمعی از توپچیان روس به‌ضرب نیزهٔ سربازان مقتول گشت وچهار عراده توپ روسیه بتصرف سپاه منصوره آمد.

روسیه‌را به‌این حملات پای ثبات ازجای درنرفت و آتش حرب بیشتر اشتعال گرفت و جمعی‌کثیر از سواره و سرباز به‌قتل رسید.

سپاه منصورکه تمام شب گرفتار رنج و تعب راه بودند وتمام روز درگیر و دار حرب سنگررا محکم دیدند و دشمن را ثابت قدم- ازغلبه نومید شده، روی از معرکه بر تافتند وسوارهٔ قزاق روسیه به‌تعاقب شتافتند. توپچیان آتشبارآغاز به‌شلیك‌کرده، جمعی از آن سواره را پی‌سپر وادی هلاك کردند. درین حالت جمعی از تفنگچیان بختیاری‌که به‌منهزمین نرسیده بودند، خودرا به‌تلی‌کشیدندکه‌شاید هنگام شب ازآن ورطه خلاصی یابند.

روسیه از اطراف هجوم‌کردند، آتش قتال مشتعل شد، مدت مجادله تا حوالی غروب‌کشید. جمعی‌کثیر از روسیه‌کشته‌شد، روسیه محاربه را مفید ندیدند، معاهده نمودند و پس‌ازآنکه‌آنهارا بداین حیله و افسون به‌زیرآوردند همه را اسیرکردند.

بالجمله حضرت ولیعهد به‌امید اینکه حسب‌الامرآن حضرت اردو درمنزل اول باقی مانده و سپاه در آنجا قرار خواهـد گرفت به‌امر انتظام قشون نپرداختند. چون میرزامحمدخان به‌خلاف فرمایش‌آنحضرت اردو را کوچانیده، قریب به‌میدان جنگ آورده بود. بداین سبب بعضی ازسپاه راه اردوی سابق را پیش گرفته، هرچه رفتند نرسیدند و برخی در این اردو مال بی‌صاحب یافته، تاراج کردند و اختلالی در امر قشون پیداشد. هرچند نسقچیان سرکار برای جمع‌آوری سپاه اصرارکردند، سودمند نیفتاد و اغلت قشون درکنـار ارس مجتمع شدند. حضرت ولیعهد باسپاهی‌کـه ملتزم رکاب بودند، سه روز بود به‌کنار ارس تشریف آورده، بعداز ملاحظهٔ سان قشون و تشخیص حاضروغایب و ترتیب‌کتایب، در شاه باغی‌که ساحل رود ارس و فصل مشترك

قراباغ وقراداغ است، نزول اجلال فرمودند. چون آغاز برودت هوا بود وابتدای فصل شتا ، موکب فیروزی‌کوکب‌اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران‌ارادهٔ مراجعت به‌مقرخلافت داشتند ، حضرت ولیعهد را برای فرمایش مهمات لشکرکشی و ملزومات مملکت‌داری بدآستان خواقین پاسبان احضار فرمودند .

حضرت ولیعهد نواب سیف‌الملوك میرزارا که حکومت قراداغ داشت، بدریاست لشکر تعیین فرموده ، بدآستان بوسی اعلیحضرت شاهنشاهی مفتخر و مباهی شدند .

برحسب امراقدس شاهنشاه جهان‌پناه‌مقررشدکه امیران سپاه وامینان درگاه در خدمت حضرت ولیعهد مشاوره‌کرده، به‌مقتضای صدق ارادت و حسن‌کیاست به تدبیر امور حربیه پردازند وخلاصهٔ تدبیرخودرا درعتبهٔعلیه معروض سازند .

بعدازمحاوره و مکالمهٔ بیشمار رأیها برآن قرارگرفت‌که چون هنگام وصول فصل زمستانست و دوباره لشکرکشی در حیزامکان نیست و عساکر منصوره‌که دربلاد متصرفی‌روسیه‌نشسته‌اند، بدون‌معاونت تاب‌مقاومت دشمن نمیتوانندآورد- بداحضار آنها فرمان صادر شود، مگرطالش‌که به سبب‌متانت مکان از تسلط دشمن ایمن خواهد بود ومادامی‌کدبرودت‌هوا بدشدت وسورت نینجامیده‌است واز تعدی وتجاوزدشمن ایمنی به‌حصول‌نرسیده، موکب حضرت‌ولیعهد درساحل راست ارس متوقف و بداحوال دشمن واقف شود و در مدت زمستان مباشرین امور حربیه درهمهٔ ممالك محروسه اسباب جنگ سال‌آینده‌را مستعد وآماده نمایند .

اعلیحضرت شاهنشاهی این‌رأی‌را مقرون به‌صواب‌دیده، حضرت ولیعهدرارخصت انصراف دادند وبه احضار عساکر شیروان و شکی و غیره فرمان فرستادند . مواکب فیروزی کواکب اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آن به‌عزم معاودت در حرکت‌آمده ، روز . . . . دارالسلطنهٔ تبریز را به فروجود همایون رشك نگارخانهٔ انگلیون فرمودند. امیرزادگان‌واعیان‌دولت‌کددرآن خطه اقامت داشتند- بااعزه واشراف‌ورعایا واصناف در یك فرسخی شهر شرایط زمین بوسی تقدیم کرده ، مورد تفقدات شاهانه گشتند . شاهنشاه جهانپناه روز دیگر بار سلام عام در داده ، عظما و رؤسای شهر را

به‌مراحم خسروانه بنواختند و همگی را از بزرگ وکوچك دلگرم خدمت ساختند. بعد از سه روز اقامت ساحت دهخوارقان مضرب سرادق سلطنت گشته، مبلغ پنجاه هزار تومان وجه نقد از خزانهٔ عامره برای تدارك ادوات حربیه به‌دارالسلطنهٔ تبریز فرستادند وازراه مراغه عزیمت دارالخلافه فرمودند.

عساکر روسیه‌راکه درقراباغ بودند، به‌جهت سیورسات عسرتی حاصل گشتد، هرچه بدیرملوف اظهارکردند، ازراه حسدی‌که درکارپسکویچ داشت- مطلقاً اعتنائی واهتمامی نکرد. پسکویچ از راه اضطرار به امید تحصیل آذوقه عزم شکرلوکرده، از ارس عبور نمود. همینکه این خبربه مسامع علیهٔ حضرت ولیعهد رسید با قلیل جمعیتی که در رکاب بود، به عزم مدافعه ایلغارفرمودند. چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد وجنگ درگرفت پسکویچ به ملاحظهٔ اینکه اگر شکست خورد عبور از ارس برای او مشکل خواهد بود و اگرصرفهٔ جنگ با او باشد از بی‌آذوقه‌گی عرضهٔ تلف خواهدگردید- رجوع را اولی وانسب دانسته، به جنگ وگریزخودرا به‌ساحل‌ارس کشید. دلیران معرکه اورا تعاقب کرده، از رود ارس گذرانیدند وجمعی از قشون اورا به قتل رساندند. قشون روسیه این دفعه اردوی خودرا متفرق‌کرده، هرگروهی به‌محلی‌که معین شده بود رفتند.

پسکویچ خود روانه تفلیس شد، مددوف‌کمافی‌السابق درقراباغ مانده،حضرت ولیعهد ازپراکندگی قشون روسیه اطلاع حاصل‌فرمودند. امرقراداغ‌را نظمی‌که لازم بود داده، به‌دارالسلطنهٔ تبریزمعاودت‌نمودند وبه‌نظم مهمات ملکی پرداختند وشاهزاده عبدالله میرزاراکه باسپاه خمسه احضارکرده بودند، در قلعهٔ اردبیل گذاشتند. لکن شاهزاده به سبب اختلال اوضاع خمسه توقفی نکرده، اذن مراجعت خواست و اجازت یافت.

چون مددوف از اراذل ارامنهٔ قراباغ بود ودر دولت روس به منصب جنرالی رسیده وبه‌حکومت قراباغ منصوب شده، اینمعنی‌باعث رنجش عموم اهالی‌آن ولایات ازوگشته بود.

روزگاری که ولایت قراباغ به‌تصرف عساکر منصور آمده وقلعهٔ شوشی محصور بود ، مسلمین آن ولایت ازروی عداوت عمارت مدوف راکه درقریهٔ چناقچی موطن اصلی خود به طرح فرنگی ساخته‌بود ومبالغ کلی درآن خرج‌کرده، خراب نمودند. بعد از آنکه باز قراباغ به تصرف او درآمد اهالی آنجا نسبت این عمل را به‌عساکر فیروزی مآثر دادند . بداین سبب آتش عداوت درکانون سینهٔ او شعله‌ورگشته، برای تسکین حرارت خود سیل شرارت برانگیخته به‌نمایش فواید مزور، از رؤسای تفلیس رخصت عبوربه‌جانب مشکین حاصل‌کرده وچند قریه را غارت نموده بلاتأمل برگشت. چون فوایدی کـه نـزد رؤسای خود نموده بود ـ ازین عزیمت به حصول نرسید ، از حکومت قراباغ معزول و بداقامت تفلیس مأمور شد .

حضرت ولیعهد در زمستان این سال به‌ترتیب اسباب قتال اشتغال فرموده، به‌نظم امور سرحدات و استحکام قلعه‌جات پرداختند .

جناب آقا سید محمد کـه به‌سبب ناخوشی و ضعف مزاج تا اوایل زمستان در تبریز اقامت داشت ـ چون بهبودی در حـال خود ندید ، خواست آن زمستان را در دارالامان قم توقف‌کرده، به‌مراسم عبادت وبندگی پردازد و دربهار به‌مقتضای تکلیف خود رفتار نماید ــ در حوالی قزوین ضعف و نقاهت برمزاج شریفش غلبه‌کرده، داعی حق را لبیك اجابت گفت .[1]

در بیان وقایع سال فرخنده فال (تنکوزئیل مطابق با سنهٔ ۱۲۴۲ تحویل ۲۲شهر شعبان)

لشکر دی که‌بر کشور گلزار تاختن‌آورده، خیمهٔ کافورگون درکوه وهامون افراخته بود و هزیمت زدگان بهـار را در بیغولهٔ طبیعت متحصن سـاختند ، چون در سورت و سطوت طریقهٔ اشتداد مسلوك‌کرد و رویهٔ اعتدال و اقتصاد متروك داشت ، سلطان چرخ چهارم به امـداد جنود نامیه برخاست و بیت الشرف خود را به‌نور جمال بیاراست . به‌ناگاه بر بنگاه لشکر دی حمله‌آورد ، به‌آوای رعد هامون نورد در ارکان قرار وی

۱ــ وفات آقا سید محمد طاب‌الله‌ثراه رجب ۱۲۴۲ . ف

زلزله افکند ، سنان برق و سهام باران ازهرکران برآن‌گروه باریدن‌گرفت ، خیمه و خرگاه سلطان دی به‌باد حوادث رفت .

جنود بهار از هرکنـار رو به‌ساحت گلزار آورد ، خیمهٔ زنگارگون در دشت و کوهسار برافراشت . گلگون سواران لاله و شقایق دراتلال وشواهق صف برکشیده، درع بوستان سنبل و سوسن در میدان چمن بمالیدند . زرین‌کلاهان‌گل و شکوفه از مکمن شاخ به‌ایوان‌کاخ خرامیدند، نغمه سرایان بهـار به‌شکرانهٔ قدوم سلطان ربیع به‌نواهای بدیع آهنگ برکشیدند. شاهنشاه‌صاحبقران‌خلدالله سلطانه الی‌انقضاءالدوران، بعدازتقدیم مراسم عباد تصمیم عزایم جهاد فرموده ، مواکب فیروزی کواکب به‌جانب آذربایجان درحرکت‌آمد واحکام قضا نظام به‌عهدهٔ حضرت ولیعهد صادرشدکه بترتیب اسباب جنگ پردازد . آنحضرت، نواب شاهزاده محمد میرزا فرزند ارشد خودرا از جانب قراداغ و نواب امیرزاده بهـرام میرزا به ایالت و حفظ سرحد خوی سرفراز و نواب‌امیرزاده جهانگیرمیرزارا ازسمت اردبیل‌مأمورفرموده، قلاع ایروان وعباس‌آباد را بتکثیرمستحفظ وتوفیر قورخانه وجبه‌خانه وآذوقه وتعمیر برج وبارو وبدنه منتظم داشتند و خود باتوپخانه و سرباز و سواره در چورس از اعمال خوی قباب مجرّه‌طناب بقبهٔ افلاك برافراشتند که هم سواحل ارس از اردبیل تا چورس بواسطهٔ این سه اردو مضبوط باشد و هـم قلاع عباس‌آباد و ایروان و سردارآبـاد به امداد اردوی ظفرپوی حضرت ولیعهد از تطرق دشمن محفوظ ماند .

جنرال پسکویچ کـه محل اعتماد امپراطور روس بود ، بعد از ورود به‌تفلیس بدرفتاری یرملوفـرا نسبت به‌سپاهی ورعیت وبغض وحسداورا درباب رؤسا و معارف لشکر به عـرض پادشاه خود رسانیده ، او را حسب‌الامر معزول‌کـرد و خود بالانفراد به‌ریاست امر لشکر وحکومت حاجی‌ترخان ولینه وقفقاز... وگرجستان منصوب شد و ازدولت خود زیاده لشکر واستعداد طلبیده، شش عراده توپ قلعه‌کوب‌که‌گلولهٔ هریك ده من وزن داشت و بیست و چهـار هزار سرباز و سوار عـلاوهٔ استعداد و جمعیت او فرستاده شد .

جنرال ابرسکوف[1] نام‌که ازاهل قلم‌بود- حسب‌الامر امپراطور روس از جانب وزیر امور خارجه برای تکلیف و انجام امر مصالحه با شروط مکتوبه نزد جنرال پسکویچ مأمور گردید. جنرال پسکویچ همینکه ازآمدن قشون وتوپخانه آگاه شد، جمعی‌ازقشون ابوابجمعی خودرا با توپخانه بسرداری جنرال نیکیندروف[2] بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان فرستاد. جنرال مزبور چون به حوالی سردارآباد رسید، دو روز اقامت کرده، توپ‌اندازی کرد و رؤسای آنجا را بمتابعت دلالت نمود. همینکه رؤسای قلعه را در مدافعه سختی ظاهر شد- در محاصره سستی‌کرده، نظر بمأموریت خود به جانب ایروان عزیمت نمود. بعداز ورود بدآنجا درمکان میلکر اردو زد. از تپه‌های مخند و کورچی و تپه باشی به محاصره پرداخته، مدت دو ماه و ده روز هر روزه به انداختن توپ وخمپاره مشغول شد ودراین مدت چندبار بدیورش اقدام‌کرد. درهر بار مستحفظین قلعه بیرون‌آمده، اورا مغلوب ومنکوب تا بدسنگرهای خود تعاقب کرد[ه] وجمعی کثیر ازآنها را بدقتل رسانیدند.

سرکردگان سپاه منصورکه بدمحافظت‌ایروان‌مأمور بودند، همگی‌اثبات دلیری ومردانگی کرده، هریك فراخور پایه وقدر بدنشانهای طلا و مرصع سرافراز شدند. چون نیکیندروف محاصره را بی‌سود دید، گزارش به پاسکویچ اعلام‌کرده، او خود با بقیهٔ سپاه به ایروان آمده، برای حفظ اوچ کلیسا که معبد نصاری است یك‌هزار صالدات و چهار عراده توپ تعیین نمود و از آنجا با همهٔ سپاه عزیمت نخجوان کرد و بدمحاصرهٔ قلعهٔ عباس‌آباد پرداخت.

حضرت ولیعهد مستحفظ تازه بدآن قلعه فرستاد[ه]، محافظت آنجا را به محمد امین‌خان قاجارکه ازامرای دربار بود تفویض فرمودند. درخلال این احوال سرادقات جلال اعلیحضرت شاهنشاهی به ساحت خوی نزول‌اجلال فرموده، حضرت ولیعهد بعزم تقبیل رکاب نصرت انتساب شاهنشاهی روانهٔ اردوی همایون شدند. چون‌استعداد روسیه دراین سال بدحدکمال بود- حضرت ولیعهد که از اول راضی به جنگ روس

۱- General Abareskoff

۲- General Nikendroff

نبودند ـ امسال خصوصه صرفه در جنگ ندیده ، بعداز تقدیم رسوم خدمت ازحضرت سلطنت اذن حاصل کردند که بـا سردار روس حرف دوستی به میان آورده ، طرح صلح بد میان انداختند . لهذا میرزا صالح[۱] منشی خاص سرکاررا که از تربیت‌یافتگان



عباس میرزا در جوانی
(عکس از کتاب «عباس میرزا تألیف امینه پاکروان»)

۱ - میرزاصالح شیرازی ناشراولین روزنامهٔ فارسی چاپی درایران است .

حضرت بود ودرلغات انگلیس وفرانسه ورموز دولتیه کمال مهارت داشت ، نزد سردار روس فرستادند . اوکه ازجانب دولت خود مأمور بهمصالحه بود ، خواهش امنای این دولت‌را قبول‌کرده، موسیو قریبایدوف[1] معتمد خودرا برای تکلیف مواد اصلیهٔ مصالحه به خدمت حضرت ولیعهد فرستاد . مشارالیه در اردوی چورس شرفیاب حضور حضرت والا شده ، به عرض رسانید که قبول صلح از جانب دولت روس مبتنی براینست که اولیای دولت ایران این سه‌شرط راکه‌مبنای عهد دوستی برآن است قبول فرمایند .

اولاً چون اقدام به جنگ از جانب دولت ایران شده ، خسارت سفر دو سالهٔ مارا که موازی یك کرورونیم اشرفی یك تومانی میشود به دولت روس بدهند . ثانیاً آن حصه ولایت طالش را که از تصرف دولت ما انتزاع کرده‌اند بازپس دهند . ثالثاً دو ولایت ایروان ونخجوان را باآن حصهٔ قراباغ که در تصرف دولت ایران است به دولت ما واگذارکنندکه رودخانهٔ ارس بین‌الدولتین سرحد شده ، من‌بعد مایهٔ‌اختلافی به میان نیاید ودرامر دوستی پریشانی واختلالی ظاهر وعیان نشود .

حضرت ولیعهد بعدازآنکه در مجالس عدیده بااو مکالمه کردند و در تغییر و تبدیل شروط ثلثه محاجه فرمودند ، معلوم گردید که بدون قبول این شروط سه‌گانه [از] ایقاع صلح امتناع دارد . لهذا تکالیف روسیه را درقبول شروط سه‌گانه معروض رأی ملوکانه داشتند .

اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران به‌احضار معتمدان دربار شوکتمدار فرمان‌داده، مجلس مشاوره بیاراستند . رأی بعضی اولیای دولت برقبول صلح قرارگرفته ، برخی این رأی را نپذیرفتند .

حسن‌خان صارو اصلان که ازبدو دولت همواره در معارك حرب مأمورشده بود ودر ایروان مدتها با حکومت بسر برده و صاحب قراء ومزارع و بساتین و مستغلات[2] بسیار و اودیه وانهار بیشمار گشته بود ، به‌اندیشهٔ اینکه اگرامرمصالحه استقراریابد اینهمه ملك ومال وجاه وجلال برای سلسلهٔ ایشان برقرار نخواهد بود ، از رأی صلح

۱- Gheribaydoff ۲- اصل : مستقلات.

سرباز زده، متعهد انجام حرب روس گردید . چون فتوحات عدیده ازو درمجاری ایام دولت علیّه ظاهرشده بود و در ظاهر ادعای او خالی از ضرر ملك ومال ونقص جلال مینمود ـ لهذا رأی او در نظرها مستحسن و محمود آمد و قریبایدوف بی‌نیل مقصود مراجعت کرد وازجانبین امرخصومت ازنو برپا شد .

درین‌اثنا نواب شاهزاده محمدمیرزا از ارس به‌جانب قراباغ عبورکرده، جمعی روسیه راکه باآذوقه وقورخانه بدامداد محاصرین عباس‌آباد میرفتند بهم زد وغنیمت بسیار بدست سپاه نصرت شعار آمد . نواب امیرزاده جهانگیر میرزا نیز با قشون ابوابجمعی ومیرحسن‌خان طالش به جانب سالیان که اکثر آذوقه روسیه از بحر خزر به‌آنجا نقل‌شده بود ایلغارکرده، بعدازوصول بدآنجا، شب درکنار رودخانهٔ کر اقامت نمود وجنگ توپ و تفنگ ازطرفین درگرفت .

نواب امیرزاده همان شب استادان کارشناس را امر به ترتیب جسر فرمود . علی‌الصباح قشون را به‌جانب سالیان بگذرانید . روسیه تاب مقاومت نیاورده، فرار اختیارکردند . قصبهٔ سالیان به‌تصرف عساکر منصوره‌آمد وغنایم فراوان ازسپاه روسیه وتوپخانه وآذوقه به‌دست افتاد . نواب امیرزاده عظما رؤسای‌آنجا را به‌جانب اردبیل هجرت داده، مظفر ومنصور رجعت‌کرد .

جنرال پسکویچ درمحاصرهٔ عباس‌آباد همچنان مبالغه واشتداد کرده، درساحل راست ارس برتپه [ای] که مشرف برقلعه بود چند عراده توپ‌گذرانده، شب و روز علی‌الاتصال ازدوطرف به جان پناه قلعه توپ زد وبه‌میان قلعه گلولهٔ خمپاره انداخت. قلعه که به تدبیرمهندسان تربیت یافتهٔ حضرت ولیعهد به‌طرح فرنگ ساخته شده بود وجان‌پناه آن چهاردرع خاك عرض داشت وبیوتات داخل آن از صدمهٔ گلولهٔ خمپاره محفوظ بود ـ بهیچوجه خرابی نیافته ، توپچیان آتشبارکه به محافظت قلعه اشتغال داشتند دقیقه[ای] ازمدافعه ومقاتله نیاسوده، دشمن را ازپیش‌آوردن سنگر بازداشتند.

پسکویچ چون دید که به‌زور کارازپیش نمیرود ، چاره از رأیهای حیله‌اندیش ساخت وقراربراین دادکه احسان‌خان‌سرهنگ‌فوج نخجوان راکه ازجملهٔ مستحفظین

قلعه بود ـ بوعدهٔ حکومت نخجوان اغوا کند و بهجانب ولینعمت خود اغرا نماید. برای وصول به این مقصد بامحمد امینخان قاجار که صاحب اختیار قلعه بود، بنای مراوده‌گذاشت وبه فرستادگان خودکه ازاهل نخجوان بود[ند][1] قدغن نمودکه‌در جزو ونهانی احسانخان را بمواعید گرم واحسان امپراطور روس وحکومت دائمی نخجوان اطمینان داده، بهخیانت ولینعمت خود ترغیب‌کنند. آن نابکارضایع روزگارکه ازعهد صبی نمك‌پرورده خوان احسان حضرت ولیعهد بود ومدت‌العمر همواره بهمناصب عالیه سرافراز وبهمراتب متکاثره ازهمگنان ممتاز؛ غیرت دین و دولت وحمیت مردانگی وانسانیت وحق نان ونمك چندین‌ساله را فراموش کرده، زبان خاطرش از یادآوری حقوق‌نعمت خاموش‌گردید. سردار روس‌را بهوعدهٔ خدمتگزاری اطمینان وامیدواری داد. محمدامینخان بهسبب سوء تدبیر ازین حیله وتزویر آگاهی نیافت. بعد ازآنکه بعضی سرکردگان ازقول وفعل اواثرخیانت استنباط‌کردند، برای رعایت رسوم‌احتیاط بامحمد امینخان دراین بـاب سرا مکالمه کردند و او را ترغیب بهمعالجه نمودند. محمد امینخان ازضعف نفس‌جرأت بهتفتیش‌وتحقیق این‌مطلب نکرده، شرارهٔ شرارت را در خاشاك غفلت پنهان داشت. آتش این فتنه اندك اندك افروختن آغـاز کرده، احسانخان در جزو بابابیك صوبهدار توپخانه‌را باخود درخیانت شریك و انباز نمود.

حضرت ولیعهدکه ازحال محصورین قلعه خبرنداشتند، باجمعی ازسوارهٔ عراق وآذربایجان و شش عراده توپ جلو برای استخلاص سرکوب قلعه ایلغار فرموده، به محمدامینخان حکم صادرکردندکه اگرقشون روس ازمحاصره دست‌کشیده، بهمقاتلهٔ عساکر مستلزم رکاب اقدام کنند ـ او نیز با مستحفظین بیرون آمده به جنگ میدان اشتغال کند تا بهقشون روسیه از پیش‌رو وپشت‌سر حمله‌آورند وآنچه درپردهٔ قضاوقدر باشد، در عرصهٔ شهود جلوه‌گـر آید. همینکه قراولان سپاه روسیه از اقبال عساکر منصوره سردار خودرا اخبارکردند، اوکه ازخیانت احسانخان وتوپچیان خاطرجمعی حاصل کرده بود ـ ازخروج قلعه گیان اندیشه بهدل راه نداده، امرمحاصره رامهمل

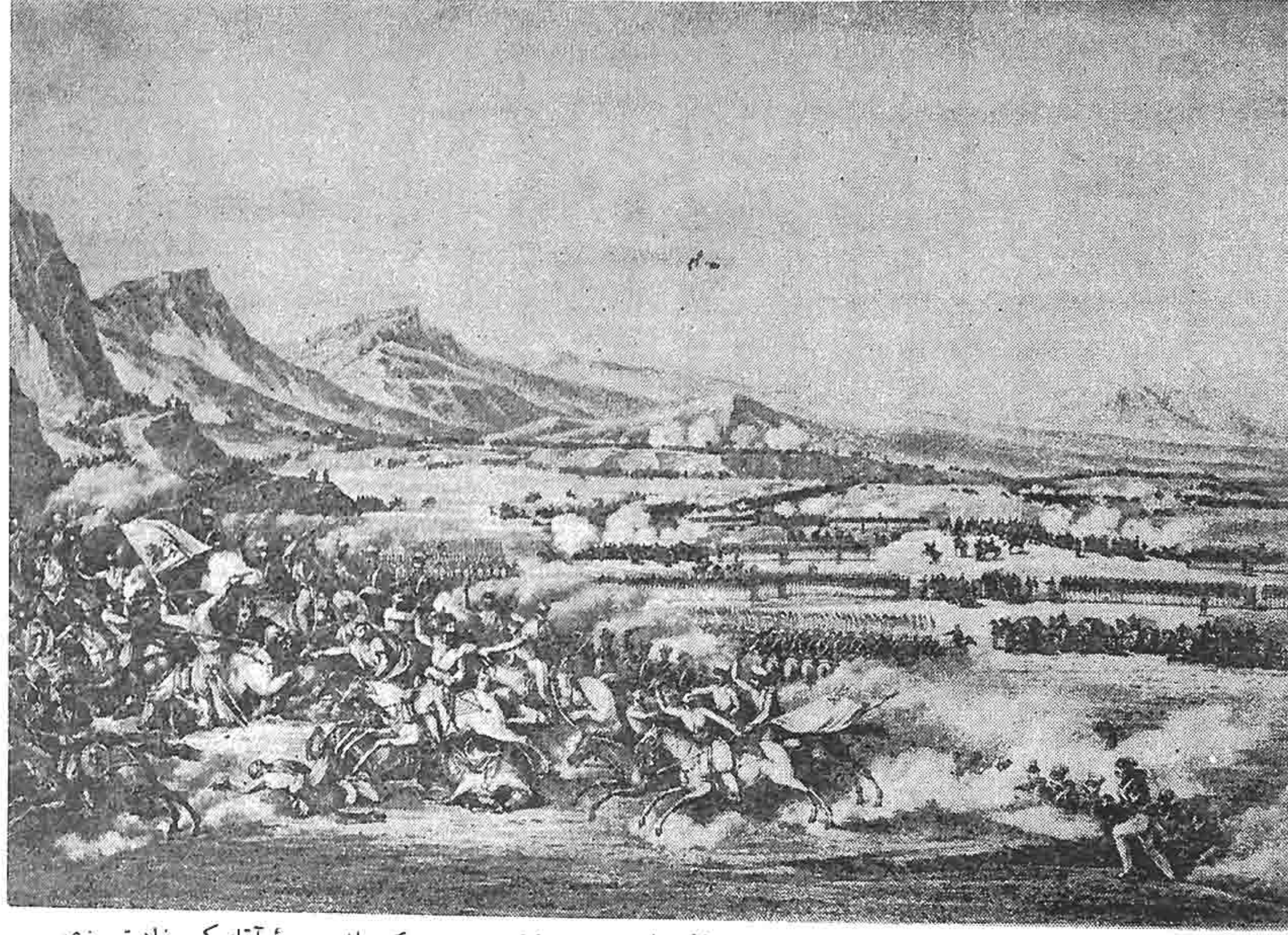
۱ـ اصل: بود

ومتروك گذاشت وباتمامی پیاده وسواره وتوپخانه ازجسر ارس عبورکرده ، راه مقابله ومقاتله مسلوك داشت .

محمدامین‌خان بعدازمشاهدهٔ این حال برای بیرون‌آوردن قشون هرچه سعی و کوشش‌کرد ، مفید نیفتاد وبه‌معاذیر مموّه وتدابیر ناموجه اقامت ومحافظت قلعه را در نظراو نیکوتر نمودند .

تلاقی فریقین درصحرای خوان‌بلاغ[1] اتفاق افتادکه‌دست راست‌وچپ، هردوکوه وکتل بود . حضرت ولیعهدمیمنهٔ سپاه را به‌سرکردکی نواب رکن‌الدوله علی‌نقی‌میرزا وآصف‌الدوله اللهیارخان به‌سوارهٔ عراقی سپردند و میسره را به‌سرکردگی حسن‌خان صاروا‌صلان . سوارهٔ ایروان واکراد جمادینلوو زیلان و خود با سایر قشون در قلب قرارگرفتند . توپچیان آتشفشان که درتیراندازی وچابکدستی برتوپچیان روس تفوق داشتند، باشش عراده توپ جلوکه همه‌جا در بلندیهای سرکوب‌گذاشته بودند، صفهای صالدات را که به‌نظام می‌آمدند ، چندبار پریشان کردند . روسیه به این صدمات از رفتار بازنایستاده، همچنان پیش می‌آمدند ولاینقطع شلیك توپ میکردند. حسن‌خان صارواصلان بر میمنهٔ روس حمله برده ، سوارهٔ قزاق و هولاند را شکست فاحش‌داد . پسکویچ به ملاحظهٔ این احوال دوعراده توپ ویك فوج صالدات به‌امداد میمنهٔ خود فرستاد . سوارهٔروس به‌وصول‌مدد پای قراراستوارکرده، دوباره به‌ستیزوآویزپرداختند. حضرت ولیعهد دستهٔ غلامان را به اعانت صارواصلان تعیین فرمودند . هنگامهٔ حرب چندان گرم شدکه دلیران هردوگروه ازتواتر حملات وتوارد صدمات به‌ستوه‌آمدند. عاقبت حسن‌خان‌تاب مقاومت نیاورده وبه‌جانب قلعه منحرف شد . عساکرمیمنه‌پیروی میسره اختیارکرده، عموم قشون راکه دراستعداد توپ وپیاده وسوار به‌مراتب کمتراز روسیه بودند واستظهار به معاونت مستحفظین قلعه داشتند ، چون ازبیرون‌آمدن آنها نومیدی حاصل شد دیگرصرفه دراقامت ندیده، به‌جانب اردومعاودت‌کردند . حضرت ولیعهد به ملاحظهٔ اینکه اگرسوارهٔ روس را ازتعاقب قشون بازندارند امراردومختل

۱ــ حاشیه : خان بلاغ ــف .



گوشه‌ای ازجنگ ایران و روس درخوان بلاغ یا (خان بلاغ)

عکس ازمجموعهٔ آقای کریم‌زاده‌تبریزی

خواهد شد ، با سی‌نفر ازخاصان جان‌نثار دشمن شکار راه عبور بر آنها گرفته، چندنفر ازپیشتازان آن قوم را به‌دست مبارك برخاك هلاك انداختند ، ملتزمان رکاب مستطاب نیزهر یك درپیروی آن حضرت قامت بندگی وفتوت برافراختند . سواران روس چون باد صرصر چندبار دیگر حمله آوردند . بنیان قرار، آن حضرت همچنان چون‌کوه استوارکرده، هردفعه باآن معدود قلیل آن جمع‌کثیررا منهزم ساختند . چون‌سواران روس ازتعاقب کامی نیافتند، بناچار راه معاودت پیش‌گرفتند وامرای اردوکه ازغیبت آن مفتاح‌ابواب فتوح‌چون قالب بی‌روح شده بودند،شب هنگام ازطلوع بدر جمالش روشن و شکفته‌خاطر شدند و بشکرانهٔ سلامت ذات خجسته صفاتش بدره‌های زر و حقه‌های گوهر نثارکردند .

پسکویچ که برای محاصره معاودت‌کرد ، رؤسای قلعه را به‌تسلیم دعوت نمود. محمد امین‌خان که اگر فی‌الجمله دلی داشت بالمرّه از دست داده بود ، متمسك به چاره‌جوئی احسان‌خان خائن‌گشت . آن نابکاراین روزگار را موسم‌بارآمدن تخم‌فساد و شعله‌ور شدن‌آتش عناد دیده، برای تقدیم شروط تسلیم به‌ملاقات پسکویچ شتافت . سپاه ابوابجمعی اونیز بعضی‌ازبرج وباره بیرون رفتند وبرخی ازدروازه بیرون‌آمدند سایر مستحفظین نیز متابعت آنها را نمودند . محمدامین‌خان که در تقدیم خدمت هیچگونه سطوت به‌کار نبرده بود، درتسلیم دشمن به‌مذلت گرفتارشد وقلعه به تصرف روسیه درآمد . ازغرایب روزگار اینکه درقورخانهٔ پسکویچ بیشتراز شش‌صد گلولهٔ توپ نمانده بود وقلعه‌گیان قریب به‌شش‌هزار داشتند ودرمدت محاصره به‌برج و باره ازضرب توپ وخمپاره مطلقاً خللی نرسیده [بود]. احسان‌خان بهمین‌قدر خیانت‌کفایت نکرده، باجمعی ازسوارهٔ نخجوان وقزاق به‌عزم تاخت‌وتاز ایلات خوی ونخجوان‌که در دره شام و مارکان سکنی داشتند ، از آب ارس عبور کرده ، حضرت ولیعهد جمعی سواره به‌معاونت ایلات تعیین فرمودند . همینکه اورا ازاین معنی‌آگاهی حاصل‌شد، بی‌نیل مقصود مراجعت‌کرد برادر مهتراوحاجی‌شیخعلی‌بیك‌که به‌حکومت‌آزادجیران اختصاص‌داشت متابعت برادرکهترکرده، جمعی‌از روسیه را به‌آنجا دعوت‌کرد . مابین

مستحفظین قلعهٔ نظاره وسپاه روسیه جنگ درپیوست وابراهیم‌خان سردار برای معاونت قلعه‌گیان ازآب ارس عبورنمود . روسیه بجنگ وگریزداخل اردوباد شد . قلعه‌گیان بسبب اینکه عباس‌آباد و اردوباد هردو به‌تصرف روسیه درآمد ـ صرفه در اقامت ندیده، قلعه را خالی کردند . آب و هوای عباس‌آباد برخلاف احسان خان باروسیه موافقت نکرده، جمع‌کثیری ازآن قوم بسبب ناخوشی هلاک شدند وتتمه را ازضعف وناتوانی تاب وتوانی باقی‌نماند . پسکویچ بعد ازتعیین‌مستحفظ اضطرارا به‌ییلاقات پیسیان‌روانه شد.

اعلیحضرت شاهنشاه جهان پناه ارادهٔ معاودت به‌مقر خلافت فرموده، روزی چند چمن یام‌مضرب خیام ظفر فرجام شد . میرزا صالح‌که برای تکلیف مصالح نزد پسکویچ مأمور بود ، در معسکرهمایون شرف اندوز حضور شد . چون پسکویچ باز مصالحه را منوط بتفویض ایروان و نخجوان و تسلیم خسارت ایام حرب کرده بود ، اعلیحضرت شاهنشاه زبده و کارآمد سپاه ملتزم رکاب‌را باهشت عراده توپ، ابوابجمع آصف‌الدوله فرموده ، با قایم مقام به‌خدمت حضرت ولیعهد مأمور فرمودند و موکب همایون منزل به‌منزل به‌جانب سراب نهضت فرمود . آصف‌الدوله و قایم‌مقایم باسپاه ابوابجمعی به‌عزم شرفیابی رکاب ولیعهد از ارس در حوالی گرگر[1] عبور کردند . چون ازمراجعت پسکویچ به جانب نخجوان مطلع‌گشتند ، عبور ازآن راهها [را] از رویهٔ حزم دور دیده، به‌جانب قلعهٔ‌النجق عزیمت‌کردند وازآنجا به‌سمت‌آزادجیران روانه شده، ازارس‌گذشتند و روزی‌چند درگرگر اقامت‌کردند. چون استرداد قلعهٔ عباس‌آباد که به‌طرح محکم‌ترین قلاع فرنگ ساخته شده‌بود به‌ظاهر ممتنع می‌نمود و باوصف اقامت روسیه درآنجا انتظام امرنخجوان و ایروان مشکل و متعذر بود ـ رأی اصابت پیرای حضرت ولیعهد اقتضا نمود که باتوپخانه و سرباز و سواره به‌سمت تفلیس عبور فرمایند وبه این‌سبب روسیه را به‌معاودت ملجأ ومضطر نمایند .

امرای دربار شوکتمدار این رأی مستطاب را مقرون به‌صواب دانسته ، موکب

۱ـ اصل: کرکر ـ حاشیه: گرگر بادوکاف فارسی و دو راء مهمله.ف

منصور از قراسو به‌بلوك چخورسعد تشریف‌فرما شده ، از ارس عبور فرمودند . افواج سربازان وسایرسپاهیان راکه به‌محافظت ایروان وسردارآباد مأمور بودند ، به‌مراحم کامله ونصایح بالغه دلگرم خدمتگزاری‌وجانثاری فرموده ، از راه هشترك[1] واباران[2] عزیمت جانب تفلیس نمودند . در حوالی هشترك منهیان به عرض کارگزاران سرکار رسانیدندکه جنرال قراسوسکی[3] باشش هزار صالدات ودوهزار سوار و هیجده عراده توپ از همان راه به عزم محاصرهٔ ایروان روانه است . حضرت ولیعهد بعد از تعیین قراول و تشخیص محل اردو و جمعیت جنرال مزبور ، برسرکوههائی که مشرف راه لشکر روس‌بود توپ وسپاه تعبیه و تعیین فرموده، مترصد وصول سپاه روسیه ایستادند. همینکه سپاه دشمن پدیدار شد ، سوارهٔ اکراد جمادینلو و قراپاپاق که پیش‌قراول بودند، حمله آوردند. جنگ دلیرانه‌کردند و جمعی از سواره و صالدات روسیه را به‌خاك هلاك انداختند . یوسف‌خان امیرتوپخانه و سهراب‌خان سرتیپ دوفوج افشار به‌مدد سواران شتافتند . آتش حرب شعله‌ور شد و معرکهٔ قتال از خون ابطال رنگ لالهٔ احمرگرفت . محمدخان سرتیپ ایروان و ابراهیم خلیل‌خان سرتیب خوی با دو فوج به مدد دلیران تعیین ، روسیه را پای ثبات و تمکین سست شده، انقیاد احکام و احترام اعلام‌که از رئوس قوانین نظام است باقی نماند و رشتهٔ اجتماع‌گسیخته شد . قلعهٔ اوچ کلیسیا راکه جمعی سپاه درآنجا داشتند بمدنظر درآورده، مأمن خود تصور کردند وبه‌جنگ [و]گریز روبه‌آنصوب نهادند .

حضرت ولیعهد فوج خاصه را از دست راست و یحیی‌بیك یوزباشی غلامان را باچهار عراده توپ جلو از دست چپ به سد راه عبور آنها مأمور فرمودند . جنگ مغلوبه درگرفت . روسیه را خوف و وحشت غلبه‌کرده ، به‌نیت تسلیم اسلحهٔ حربیه را فرو ریختند . سپاه مزبور بسکه‌آشفتهٔ کارزار و شیفتهٔ گیرودار بودند ، به‌این‌معنی مفتن نشده، از قتل و غارت بازنایستادند . روسیه از راه اضطرار رو بدفرارگذاشته ،

۱ــ هشترك : آقا قایم‌مقام هشت درك در شعر به‌نظم‌آورده‌است. ف

۲ــ حاشیه: آباران   General Gharasooski-۳

خودرا به‌پناه قلعهٔ اوچ‌کلیسیا رسانیدند .



عباس میرزا در سن ۲۵ سالگی

(عکس ازکتاب «عباس میرزا تألیف امینه پاکروان »)

قتیل واسیران معرکه به‌دوهزار نفر رسید . حضرت ولیعهد هفتصد و شصت نفر اسیر وباقی رئوس ایشان را نیز مصحوب یحیی‌بیك به‌آستان رفیع‌البنیان اعلیحضرت شاهنشاهی [فرستادند][1] و سپاه منصور را بد انعامات فراوان و تفقدات شایان سرافراز فرمودند. اعلیحضرت شاهنشاه یحیی‌بیك را لقب خانی وشمشیر مرصع عنایت فرموده ، به‌جانب دارالخلافه عزیمت نمودند .

چون بقیهٔ سپاه روسیه باتوپخانه داخل قلعهٔ اوچ‌کلیسیا شد وشش عراده توپ شصت وشش پونت‌که عبارت ازیازده من‌گلوله باشد- با'جمعی‌سپاه دیگر وارد اباران شده ، پسکویچ نیز خود از ییلاقات پیسیان به‌جانب نخجوان آمده ، حضرت ولیعهد عبور بدجانب تفلیس‌را موجب ضعف ونومیدی مستحفظین این دو قلعه دانسته، فسخ عزیمت‌کردند وفوج خاصدرا علاوه برد وفوج تبریز ومراغه به‌محافظت ایروان وفوج مرندرا باتفنگچیان سربند به‌محارست سردارآباد تعیین فرموده ، کوتوالی ایروان‌را به‌سبحانقلی‌خان و قلعه‌داری سردارآباد را به‌حسن‌خان سپردند وآن حضرت خود با سایرسپاه ملتزم رکاب از ارس عبور کرده ، در آخوره نزول اجلال‌کردند . پسکویچ منزل به‌منزل‌کوچ برکوچ وارد ایروان شد[ه]، بدون‌توقف به‌جانب قولپ عبورکرد . رؤسای ایلات ایروان نزد او مجتمع شدند ، پسکویچ‌آنهارا استمالت داده ، هر یك را به‌مقرخود مراجعت داد .

حضرت ولیعهد برای اینکه سد راه مدد مابین نخجوان و ایروان نماید ، از ارس به‌جانب شرور عبورفرمودند ونجفقلی‌خان قاجار را باهزار سوار بجانب نخجوان وعباس‌آباد روانه فرمودند که اگر سوارهٔ روسیه به‌عزم محاربه بیرون آید ـ او نیز دلیرانه اقدام نماید واگر صالدات وتوپ به‌مدد پسکویچ روانه باشد ـ حضرت ولیعهد را از آن معنی خبردار نماید . مشارالیه زراعت قریهٔ خوك راکه تعلق به‌حاجی شیخ علی‌بیك خائن داشت ، آتش زده به جانب نخجوان روانه شد و در حوالی آن شهر به‌دستیاری جاسوسان معلوم‌کردکه شش هزارنفر صالدات وجمعی سوار بابیست عراده

۱ـ اصل: آوردند !

توپ به سرداری جنرال ارسطوف[۱] و جنرال ساکن[۲] روانهٔ جانب ایروان است. چون استعداد خودرا کمتراز آن دیدکه احتمال مقاومت توان داد ــ مراجعت را اولی دیده بموکب منصور ملحق شد.

حضرت ولیعهدکه اکثرسپاه ملتزم رکاب‌را بمحافظت قلاع تعیین فرموده‌بودند ــ محاربه درساحت شرور[را]مقرون بصرفه ندیده، ازآب ارس عبور نمودند. همینکه سپاه روسیه بحوالی اوچ تپه رسید، توپچیان جلادت نشان حسب‌الامر آنحضرت به شلیك توپ نظم وترتیب تیپ دشمن را برهم‌زده بصدمهٔ یك‌گلوله توپ ۵۰ نفر از روسیه روانهٔ بیغولهٔ عدم‌گردید. روسیه مجال مقاومت را در آن عرصه محال دیده، خودرا به‌پشت اوچ تپه‌کشیدند. آنشب عساکر منصوره درساحل راست ارس و روسیه در ساحل چپ بیتوته کرده، بجهت عدم آذوقه و علوفهٔ سپاه، سحرگاهان حضرت ولیعهد عزیمت چورس فرمودند و روسیه بجانب عباس‌آباد روانه شدند.

شب، روسیه به عزم شبیخون از ارس عبورکرده، قراولان این خبر را بعرض کارگزاران حضرت ولیعهد رسانیدند. آن حضرت در حوالی قلعهٔ قرا ضیاءالدین بردره[ای]که معبرقشون ازآنجا میبایست شد، فوجی ازسربازان‌را درکمین گذاشته، باقی‌را درآخردره به‌ترتیب مستعد جنگ بداشتند وبرکمین‌جویان مقررشدکه‌هنگام عبور روسیه بهیچوجه معترض‌آنها نشوند وهمینکه درآخردره جنگ‌باروسیه‌درگرفت راه برآنها برگیرند وازپشت‌سر و پیش‌رو هدف تیرتوپ و تفنگ‌کنند. روسیه چون به‌اول دره رسیدند، قراولان برای تجسس به‌اطراف‌گماشتند وازکمین‌سپاه منصورآگاه شده، عزم‌معاودت‌کردند. سپاه ظفرپناه فوت فرصت نکرده، به‌جنگ معاودت‌کردند. روسیه تاب مقاومت نیاورده، هزیمت جستند.

حضرت ولیعهد جمعی از قشون سواره به‌تعاقب آنها مأمور فرمودند و تا عبور روسیه از ارس جمعی ازآنها مقتول و دستگیرشد. حضرت ولیعهد تشریف‌فرمای خوی

۱ــ General Arastoff   ۲ــ General Saken

شده و درخارج شهراردو زدند ، آصف‌الدوله وقایم‌مقام درآنجا شرف اندوز حضور ایشان شدند .

چون پسکویچ چند روزی درقولپ اقامت نمود و برای محاصره سردارآباد و ایروان معاودت نکرد ــ حضرت ولیعهد دوفوج افشار وفوج خوی وفوج بهادران را که سفرشان بطول‌انجامیده‌بود، به‌موعد یکماه مرخص خانه‌کردندکه فی‌الجمله‌آسایش کرده ، درسرموعد به‌رکاب مستطاب معاودت نمایند .

در مجاری ظهور این امور پسکویچ عزم محاصرهٔ سردارآبادکرد . چون یك ضلع قلعه مشتمل برعمارت و باغ حسین‌خان سردار بود واستحکامی‌نداشت‌به‌راهنمائی ارامنهٔ‌آنجاکه عملگی درقلعه‌کرده بودند ، سردار روس همان طرف را برای محاصره اختیارکرد . در مدت پنج شش روز ازتوپ و خمپاره خرابی بسیار به‌قلعه رسانید . ارامنه‌که سکنهٔ قلعه بودند، در جزو اطاعت روسیه را قبول‌کردند . حسن‌خان چون دشمن‌را غالب و رعیت‌را خائن دید ، به ناچار شب هشتم محاصره خود با مستحفظین از قلعه بیرون‌آمده، روانهٔ ایروان شد وقلعه به‌تصرف روسیه درآمد . پسکویچ بدون تأخیر عزم تسخیر ایروان‌کرد و قلعه را چون نگین انگشتر به‌میان‌گرفته ، در مدت هشت‌روز دوازده‌هزارگلولهٔ‌توپ وخمپاره به‌قلعه انداخت وسنگرهارا به‌خندق نزدیك کرد ، جعفرقلی‌خان مقدم‌را وحشت غلبه‌کرده، شب هنگام باجمعی ازسربازان، خود را ازدیوار قلعه پائین انداخته به‌جانب ماکو فرارکرد. این‌معنی‌باعث وهن مستحفظین وخلق‌ساکنین‌قلعه‌شده، روزنهم‌رعایا ازقلعه بیرون‌آمده، قبول‌اطاعت‌کردند ومستحفظین اسلحهٔ حربیه‌را تسلیم‌کرده، به‌قید مذلت‌گرفتار شدند .

سردار روسیه اسرا را به‌جانب تفلیس روانه‌کرد ، خود بعدازنظم امر ایروان روانهٔ نخجوان شد . چون این خبر در اطراف آذربایجان منتشرشد ، عساکری که مرخص خانه شده بودند در معاودت تعلل‌کردند . آصف‌الدوله در تسلیم وجهی که از خزانهٔ عامره تحویل او شده بود ، توقف نمود . لهذا سد راه عذر متجنده متعذر شد .

حضرت ولیعهد فتح علی‌خان بیگلربیگی تبریز را بامستر کمل[1] نایب ایلچی انگلیس که باهردودولت‌دوست‌بود، برای تکلیف مصالحه‌نزد پسکویچ مأمور فرموده، رحمت‌الله‌خان سرتیپ دوفوج قرجداغ‌را با جمعی سواره به‌محافظت دره‌دزکه مابین مرند وگرگر واقع و به‌طول دوفرسخ به‌معابر صعب مشتمل وعبور توپ و خمپاره وسپاه ازآنجا...[2] مانع به‌غایت مشکل‌است، تعیین‌نمودند وآصف‌الدوله وقایم‌مقام را باسپاه عراق وسرباز همدان برای محافظت تبریزروانه‌کردند.

پسکویچ‌چون غلبهٔ خودرا بیشتردید، ازقبول صلح سرباززده، بابیست ودوهزار قشون و ۴۴ عراده توپ واردکنار ارس شد وازآنجا جنرال ارسطوف وجنرال ساکن وجنرال‌جفجواروف[3]را باجمعی‌ازسپاه پیاده وسواره‌وتوپخانه به‌جانب تبریزروانه‌کرد.

رحمت‌الله‌خان همینکه مقدمهٔ سپاه روس پیداشد، هیچگونه مقاومت نکرده، معاودت نمود و سپاه ابوابجمعی او بالمره متفرق‌گردید. سپاه روسیه‌گرگر و مرند را متصرف‌شدند. قایم‌مقام‌ومسترمکدانیل‌ایلچی‌دولت انگلیس‌برای تدبیراین‌کار به‌خدمت حضرت ولیعهد اقدام‌کرده، درچمن‌قبله شرف‌اندوز حضورگشتند وبه‌عرض رسانیدند که احتیاطاً خادمان حرم را ازتبریز به‌جانب عراق روانه‌کرده‌اند. این معنی موجب تغیر خاطر مبارک گشته، دانستند که چون از درباری صدف سلطنت کسی در آن شهر اقامت نکرده‌است، اهل‌آنجا دلسرد شده، به‌محاصره و محاربهٔ‌روسیه مقاومت نخواهند کرد وقلعه به‌تصرف روسیه خواهدآمد. لهذاآن حضرت برای محافظت تبریز به‌رسم ایلغار عزیمت‌آنصوب فرمودند.

درقریهٔ شیرآباد (کذا)که نه‌فرسخی تبریزاست، خبرمسخرشدن آنجابه‌عرض آنحضرت رسید.

تفصیل این اجمال آنکه چون جنرال اریستوف از مرند عبور کرد ــ مصحوب جاسوسان خود به میرزا فتاح‌که منصب شیخ‌الاسلامی داشت وبه‌سبب احترامی که از

۱ــ Mr. Kamel ۲ــ کلمه‌ای به‌علت خطخوردگی خوانده نشد.

۳ــ General Jefjevaroff

پدر بدون استحقاق ارث برده بود نزد عوام مطاعیتی پیدا کرده واز وفات پدر بزرگوارش چندان نگذشته بود که نادانی و بی‌دینی او برعوام الناس ظاهر گشته باشد، مکرر مراسلات نوشت و بدنوید حکومت شرع وعرف مملکت آذربایجان دلخوشی‌ها داد. او بفریب این مواعید باغوای اهل شهر کوشید.

چون روسیه بنزدیك شهر رسیدند و توپچی و تفنگچی مستحفظ به حکم آصف الدوله آغاز محاربه خواستن کرد، میرزافتاح[1] برسر برج وباره رفته ازانداختن توپ و تفنگ مانع آمد ودروازه راگشوده، با بعضی دیگر ازعلما ومعارف شهر، به‌استقبال روسیه شتافت. مستحفظین قلعه تاب توقف نیاورده، فرار اختیار کردند. آصف الدوله چون اقامت‌را بی‌سود دید، درکوچه باغات به‌باغی خزید. باغبان به‌صاحب باغ اعلام کرد، او از راه بدفطرتی افشای این راز را خدمتی تصورکرده، به‌روسیه اظهارکرد و خود باچند نفری ازآنها آمده، او راگرفتند و در ارك تبریز به‌قراول انداختند.

روسیه چون از اهل شهر اطمینان کلی نداشتند، در خارج شهر اردو زده در دروازه‌ها مستحفظ گذاشتند وشهررا به‌تصرف درآوردند.

حضرت ولیعهد بعد از استماع این خبر میرزا باقر منشی را برای سفارش اهل تبریز نزد اریستوف مأمورفرموده، مقرر داشتندکه‌چون مابین دو دولت امر به‌مصالحه خواهد انجامید، تا اتمام امرمصالحه روسیه معترض ومزاحم اهالی آنجا نشوند. آن حضرت‌که درانتظام مهام‌ملکیه‌واستحکام شرایع دینیه هرگونه رنج‌را راحت وتواضع را رفعت میشمارند، مصمم‌شدندکه برای سد راه این‌فتنه، خود تشریف فرمای اردوی پسکویچ شوند و از راه باغارسق[2] دره به‌ساحت مرند نزول اجلال فرمایند. لکن در

۱ــ نویسندهٔ این کتاب درچند جا واضح می‌نویسد «میرزا فتاح. درصورتیکه بایدمیرفتاح باشد نه میرزا فتاح چون اغلب مورخین گشاینده دروازهٔ تبریز را بروی روس‌ها میرفتاح نوشته‌اند (نه میرزا فتاح) آقای مهدی بامداد مؤلف: شرح حال رجال ایران درجلد اول ص۱۵۶ می‌نویسد: «میرفتاح پسر آقا میرزا یوسف آقای، مجتهد در تبریز، پنهانی با روس‌ها مربوط شده وسازش کرده بود شورش کرده، برعلیه دولتیان قیام نمودند.»

۲ــ باغرساق دره ــ ف

درهٔ مزبور که معبر آن بیشتر از یک سواره را، راه عبور نمیدهد ، چندان باران آمد و چنان سیل برخاست که گذشتن از آنجا مقدور نگردید . لهذا بقصبهٔ طسوج معاودت فرموده ، به جانب سلماس عزیمت نمودند و جناب قایم مقام را برای تکلیف صلح ،



میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام فراهانی
(عکس از کتاب سفر نامهٔ ابراهیم بیك جلدسوم)

نزد جنرال پسکویچ روانه کردند . جنرال مزبور وارد تبریز شده درشهر منزل نمود. همینکه از ورد جناب معزی الیه اطلاع حاصل کرد، جنرال ابرسکوف وکیل مصالحه‌را درقریهٔ قراملك به‌استقبال اوفرستاد وبه‌احتیاط اینکه مبادا ورود قایم‌مقام بدشهر باعث شورش اهالی آنجا شود، قرار دادکه در باب شروط اصلیهٔ مصالحه در همان قریه باهم مکالمه نمایند . وکیل روسیه قبول مصالحه را منوط به‌سه شرط کرده، عرضید بخدمت حضرت ولیعهد نوشت که اگر این سه شرط‌را اولیای دولت علیه ایران بپذیرند، امنای

دولت بهیهٔ روسیه بـرای اتمام مصالحه مجمعی آراسته ، منتظر قـدوم سعادت ملزوم حضرت ولیعهد خواهندبود .

اولاً ـ ولایات نخجوان و ایروان‌را به‌روسیه تفویض نمایند.

ثانیاً ـ آن حصهٔ طالش را که از دست روسیه انتزاع‌کرده بودند ، باز به ایشان واگذار کنند .

ثالثاً ـ برای خسارت سفر مبلغ پانزده‌کرور تومان اشرفی یك مثقالی از قرار یك تومان به‌دولت روسیه بدهند .

جناب قایم‌مقام چون تکلیف‌راکلی دید، از رد وقبول‌آن ساکت شده، جواب‌را محول به‌تحریرحضرت ولیعهدکرد ودرسلماس‌شرفیاب حضور سعادت دستورشده، گزارش را به‌عرض رسانید. حضرت ولیعهد خواستندکه‌امرولایت خوی‌را منتظم‌کرده، به‌ارومی تشریف ببرند وبعدازنظم‌کارآنجا جواب وکالای روس را مرقوم دارند . لهذا اعیان و اشراف خوی وارومی‌را به‌رکاب مستطاب احضارفرموده، امیراصلان‌خان دنبلی‌که پدر برپدر در خوی حکومت‌کرده بودند ـ به‌حکومت‌آنجا تعیین فرمودند و برای حفظ ولایت ورعیت فرمایشات لازمه‌فرموده، عزیمت‌ارومی‌کردند وبجهت جمع‌آوری سرباز وسوارآنجاکه متفرق‌شده‌بودند، لطفعلیخان افشار راکه ازاوجاق‌زادگان‌آن طایفه‌بود، به‌سرتیپی‌سرباز وسوارسرافراز فرموده، شاهزاده‌ملك‌قاسم‌میرزا وامیرزاده‌بهرام‌میرزا را باخادمان حرم و توپخانه و فوج بهادران ودو فوج افشار به‌مرحمت‌آباد مراغه تعیین کردند ونواب‌شاهزاده محمدمیرزاراکه به‌حکومت‌قراجداغ مأموربودند، به‌محافظت اردبیل تعیین فرمودند .

بعدازفراغت‌آن‌کار دررد وقبول شروط ثلثه باامنای دربار مشورت‌کردند . اعم واغلب، قبول این‌مطلب‌را موافق‌مصلحت ندانسته!گمان بردندکه روسیه باوصف‌تصرف تبریز راضی به‌مصالحه نخواهند شد .

حضرت ولیعهد و جناب قـایم مقام چون قوام دولت و دوام سلطنت را منحصر بدایقاع این صلح میدانستند و از رموز کارهای روسیه‌آگاهی کامل داشتند ـ شرحی

مشتمل برقبول شروط ثلثه بهپسکویچ نگاشتند .

روسیه قصبهٔ دهخوارقانرا برای مجلس مصالحهاختیارکرده، عریضه[ای] مبتنی بردعوت حضرت ولیعهد فرستادند. آن حضرت نجفقلیخان افشار راکه خلفا عنسلف در ارومیحکومت داشتند،کمافیالسابق درامرحکومت مستقلکرده، باخواص ملتزمین رکاب عزیمت دهخوارقان فرمودند . سردار روسیه همینکه ازعزیمتآن حضرتآگاه شد،کینیازدالقروکی[۱] ایشاكآغاسیاعلیحضرتامپرطور روسرا باپولکونیاكرا بوسکی[۲] سرتیپ سوارهٔ دراقون ، تا شبستر بهاستقبالآن حضرت فرستاد .

حضرت ولیعهد بعد از ملاحظهٔ نظام سواره واظهار مرحمت بهایشاك آغاسی و پولکونیاك در شبسترنزول اجلالفرموده، نواب امیرزاده خسرومیرزا را با میرزا محمد علی در مقدمه مأمور دهخوارقان نمودند . رؤسای روسیه که در آنجا مشغول تهیه و تدارك منازل بودند، احترامات شایسته بهعملآوردند. حضرت ولیعهد تا دهخوارقان دو منزلکرده، روز ورود که اوایل ماه جمادیالاولی بود ، جنرال پسکویچ خود با سایر جنرالان وصاحبمنصبان روسیهکه درآنجا حاضر بودند، درخارجقصبهٔ مزبوره، حضرت ولیعهدرا استقبال کرده ، شرایط توقیر و تعظیم تقدیم کردند وتا منزل ملتزم خدمت شده مراجعت نمودند .

علماء ورؤسا و عموم رعایای اینولایاتکه از دیرباز خو کردهٔ انواع تفقدات ملوکانه بودند و پروردهٔ دست اصطناع خسروانه ، مدت سی سال در سایهٔ عدالت آن حضرتآسودهبودند و دربستراستراحت وامنیت غنوده ، بیاذیت حاکم وعاملزندگانی کرده واز زرع وغرسحبوبات واشجار وبیع وشرای غلات واثمار و نگاهداری اغنام وچارپایان وسوداگری روم و فرنگ وهندوستان کامرانی نموده ، همینکه اینگونه تغییر وانقلاب دراوضاع مملکت دیدند ، دریای غم واندوه دردلهاشان جوش زده ، بیاختیار با ناله وخروش سیلسرشك از دیدهها باریدند و بدون پرهیز و تقیه در حضور رؤسای روسیهصغیراً وکبیرا اناثاً وذکوراً درپیش سمسمند حضرت ولیعهد زمین

۱- Kiniyaz Dalghoronki

۲- Bulgonik Rabooski

خدمت بوسه دادند .

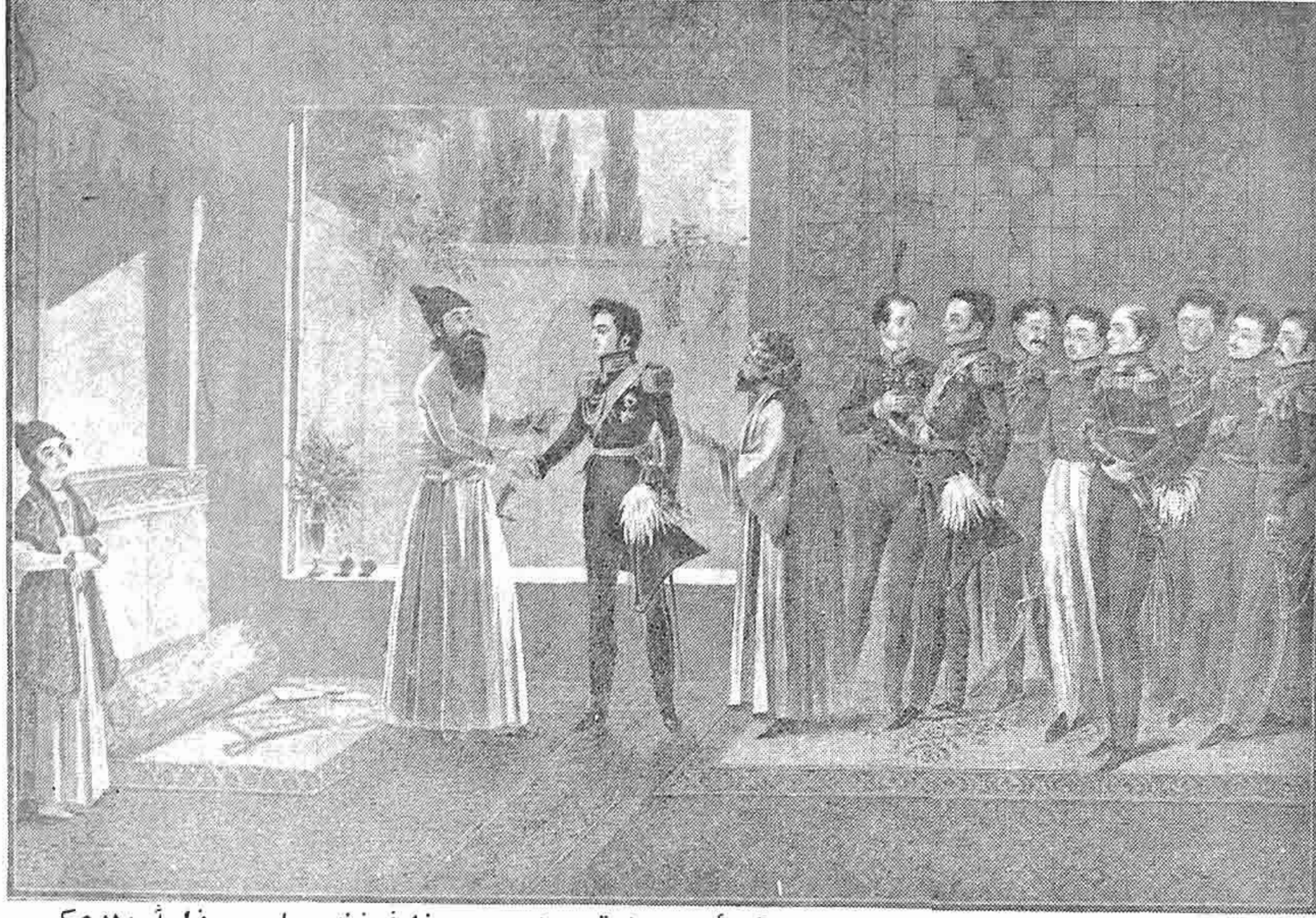
بزرگان روس که این‌گونه ارادت دراهل مملکت مشاهده‌کردند ، دانستند که توقف زیاد در این ولایت باعث هلاك ایشان خواهد بود . مصمم شدندکه شروط مصالحدرا در اندك زمانی منظم‌کرده معاودت نمایند . لهذا بعد ازآنکه در مدت سه روز رسوم مهمانداری وضیافت بجا آوردند ، روز چهارم در خدمت حضرت ولیعهد مجلس‌مکالمه آراسته شد .

جنرال پسکویچ‌وجنرال‌ابرسکوف وولانقلی[1] وبولگونیك قریبایدوف‌وکسیلوف وعباسقلی آقای ترجمان ازصاحبمنصبان روسیه و جناب قایم مقام و میرزا محمدعلی و بندهٔ فدوی [میرزا مسعود انصاری] از چاکران دربارعلیه درخدمت‌آن حضرت‌حاضر شدند و قرارداد شد اجزای مجالس همین اشخاص بوده ، صورت مکالمات هرمجلس مرقوم‌شود و به مهروکلای جانبین‌ممهورگردد تاگفتگوی هرمجلس حجت بوده، شارح فصول مجملهٔ عهدنامهٔ مبارکه باشد . بندهٔ فدوی‌که از یمن‌تربیت حضرت ولیعهد درلغت فرانسه بهره داشت وغالب تحریرات روسیه به‌آن لغت بود ، مأمور شد که صورت مجالس را به زبان فارسی تحریرکند وبعداز مقابله وتصحیح ، صورتی را که روسیه به خط فرانسه نوشته وبه مهرپسکویچ وابرسکوف رسانده باشد ضبط کند و صورت فارسی را به مهرمبارك مزین‌کرده ، به آنها تسلیم نماید .

درمجلس اول‌وکلای جانبین وکالت‌نامه[ای]که ازجانب پادشاهان خود داشتند ابرازکرده، بعدازملاحظه ومباحثه وتحقیق،وکلای روسیه شرحی‌راکه ازجانب‌ولیعهد درباب قبول‌شروط ثلثه اصلیهٔ مرقوم‌شده بود ، طرح‌کرده ، ازآن حضرت سئوال‌کردند که دراین‌مواد رأی ایشان چه اقتضا میکند . آن حضرت درباب ایروان و نخجوان که درتصرف روسیه بود ، غیر قبول فرمایش دیگرنفرموده ، خواستند که از ولایات ایروان بلوکاتی‌که درساحل راست ارس واقع است تعلق به دولت علیه داشته باشد . روسیه براین خواهش‌آن‌حضرت موافقت نکرده ، به دستاویز این‌که ماکوهم‌ازاتباع

۱- General WAlanghali

ایروان است ، ادعای آنجا هم‌کردند . حضرت ولیعهد به دلایل ثابت‌کردند که آنجا



نخستین ملاقات عباس‌میرزا با پاسکویچ درقریهٔ دهخوارقان، خسرومیرزا فرزند عباس‌میرزا، نیز درعکس دیده میشود .

(عکس از کتاب تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران تألیف سعید نفیسی)

همواره حاکم‌نشین جداگانه بوده ، تعلقی به ایروان نداشته است . این‌شهر بر وفـق مأمول روسیه به موقع قبول یافته ، شرط دوم‌که عبارت است از تفویض طالش شروع کردند . چون برخاطر خطیر آن حضرت‌گران بودکه یك وجب از ملك ایران بـه اختیار واگذار فرمایند ، درباب طالش‌که هنوز در تصرف میرحسن‌خان بود ، توقف کرده مکالمات مفصل فرمودند . خلاصه فرمایش اینکه ، چون باعث خصومت دولتین اختلال امرسرحد مملکتین بود ، تا سرحدی خدا‌داد ، مابین دو دولت قبـول بنیاد نباشد ـ رشتهٔ این‌مصالحه نیزکه به دست ما بسته میشود، دراندك زمانی‌گسسته خواهد شد. برای ثبات ودوام مصالحه شایسته آن میدانم‌که رودخانهٔ ارس تا اتصال آن بـه رودخانهٔ کُر بعدازآن رودخانه‌کُر تا التقای آن به‌دریای خزر، سرحد دو مملکت باشد تا بداین‌واسطه منبعد سالهای دراز، غایلهٔ وحشت مابین دودولت پدیدارنگردد.

روسیه‌بعد از اینکه بدون‌قبول شروط ثلثه مأذون به مکالمهٔحرف مصالحه‌نیستند از قبول این‌تکلیف سرباز زدند. حضرت ولیعهد فـرمودند که شروط اصلیه و فـرعیهٔ مصالحه‌را اولاً تمام‌کنند وامرطالش مسکوت‌عنه بماند تا دراین‌باب مجدداً بدامنای دولت روسیه اظهارشود ورد وقبول دولت ، مدار حفظ وتسلیم‌آن ولایت باشد.وکلای روسیه ازقبول این معنی نیز امتناع‌کرده ، گفتندکه چون طالش هنگام مصالحهٔ سابق درتصرف دولت روس‌بوده، تا وکلای دولت ایران متقبل رد وتسلیم آن‌نشوند، وکلای دولت روس مختار ومأذون نیستند که در شرطی ازشروط مصالحه تـازه اصلیاً کان او فرعیاً مکالمه نمایند . چون حضرت ولیعهد درباب شروط ثلثهٔ اصلیه ایستادگی‌روسیه را بیش‌ازاندازه‌دیدند، سابقاً نیزمکتوباً قبول‌فرموده بودند بازبه‌امضاء آن رضاداده، شرط فرمودندکه درباب طالش شرحی به امپراطور روس مرقوم دارند وسرداررروسیه آنرا ابلاغ‌کنند .

چون‌عهدنامهٔ سابق‌بخط روس‌نوشته شده ، اصل و ترجمه‌آن ازدست‌نویسندگان روسیه‌بیرون‌آمده‌بود ودرحل مشتبهات‌آن مباحثات‌مابین اولیای‌دو دولت‌اتفاق می‌افتاد این‌دفعه شروط عهدنامه به استصواب جناب قایم‌مقام ومیرزا محمدعلی و بنده فدوی

و ابرسکوف و ولانقلی و قریبایدوف وکسیلوف ترتیب یافتد ، روسید بد خط فرانسد بنویسد وفدوی به زبان فارسی ترجمد نماید .

بعد ازآن وکلای دولتین هریك هریك آن‌را ملاحظه وتصحیح ومهرکنند و به گماشتگان طرفین تسلیم نمایندکد هنگام نوشتد شدن عهدنامهٔ مفصل سند جانبین باشد ووکلای جانبین چهار قسم عهدنامد بناگذاشتند .

قسم اول ــ مشتمل بر شروطی کد می‌بایست مادام صلح مابین دولتین مرعی و منظور باشد .

قسم دوم ــ مبتنی برآداب ورسومی‌که اوقات‌آمد وشد سفرای هردوجانب‌دربارهٔ ایشان ازاولیای دولتین میبایست بعمل‌آید.

قسم سیم ــ در باب اموری که مابین ارباب معاملات جانبین می‌بایست ملاحظه شود .

قسم چهارم ــ در بیان فصولی‌کد تا موعد تخلیه روسید ولایات آذربایجان را می‌بایست تقدیم شود وما برای اتمام امر صلح به تاریخ چهاردهم شهرجمادی‌الاولی سنه۱۲۴۳ به‌مدت‌بیست‌روز متارکه‌کرده به اطراف و جوانب ازجانب حضرت‌ولیعهد و جنرال پسکویچ احکام صادر شدکه سپاه طرفین ازمکانی‌کد نشسته‌اند تعدی و تجاوز نکرده ، درموعد مقررنسبت بد یکدیگردراز دستی‌نکنند .

روسیه دراین‌اثنا امیر اصلان خان حاکم خوی را با اعیان آن ولایت احضار به تبریز کرده ، کسانی را که در ولایت مصدر خدمتی برای دولت علیه میدانستند ــ به‌قراول گذاشته ، حکومت خان مشارالیه را ممضی داشتند . چون اهالی تبریز در خفیه ازصالدات روسیه بقتل میرساندند و باکارگزاران حضرت ولیعهد مراودت نهانی میکردند ، روسیه ازاین‌معنی وحشت‌کرده، اکثراشراف تبریزرا نیز به‌قراول انداخته به‌احتیاط اینکه مبادا اهالی آذربایجان از راه ارادتی‌که به‌حضرت ولیعهد دارند ، شورش برپاکنند . دراتمام امر اصرار و ابرام نمودند و مجلس دیگر از برای قرار و مدار وجه مصالحه ترتیب شد . روسیه خواهش نمودند که از بابت پانزده‌کرور وجد

خسارت پنج کرور تاموعد یك‌ماه‌تسلیم شده، عهد نامه به‌مهر وکلای دولتین برسد و ده کرور باقی‌دو ماه بعد ازآن به‌وکلای روسیه برسد، تا مملکت آذربایجان را تفویض کند و اگر در وصول آن تأخیری رو دهد دولت علیهٔ ایران را اختیاری در مملکت آذربایجان نباشد .

حضرت ولیعهد فرمودندکه ما برای خریداری متاع دوستی به‌اینجا آمده‌ایم- البته در دادن قیمت‌آن مضایقه نخواهیم‌کرد . درباب موعد پنج‌کرور اول اگر چهار پنج روزه تأخیری شود موجب سختگیری نخواهدبود. درباب‌کرورات باقیه قراریکه موجب خاطرجمعی وکلای روسیه باشد، خواهیم داد و درمجلس دیگر مکتوباً تسلیم خواهیم نمود .

حضرت‌ولیعهد برای‌عرض مراتب، چاپاران مسرع، به‌دارالخلافه فرستاده‌بودند. بعد از انقضای این مجلس فتحعلی‌خان بیگلربیگی تبریز را بخاك پای اعلیحضرت شاهنشاهی‌فرستاده، استدعاکردندکه پنج‌کرور اول‌را ازخزانهٔ عامره انفادفرموده، مقرر دارندکه درسر موعد به‌محل مصالحه برسانند وعهدنامه قرین انجام شود .

درمجلس سیم‌که بهمان نظم و ترتیب منتظم شده بود ، حضرت ولیعهد قرارداد فرمودندکه همینکه از کرورهای پانزده‌گانه ــ پنج‌کرور تسلیم شد ، عهدنامه به‌مهر وکلای دولتین برسد. بعدازآنکه دوکرور دیگر تحویل‌کردند، کل ولایات‌آذربایجان را تفویض‌نمایند، کرور هشتم‌را تا موعد هفت ماه ایصال‌کنند وتاآن موعد ولایت خوی در رهن دولت روسیه بماند، هفت‌کرور دیگر را وکلای دولت روس به‌وکلای دولت ایران مهلت بدهند .

روسیه بعد ازگفتگوی بسیار به‌این قرارداد حضرت ولیعهد رضا داده، از قبول سه شرط اصلیه آسوده خاطر شدند و به‌ترتیب شروط فرعیه پرداختند . در این اثنا جنرال پسکویچ را ناخوشی عارض شــده ، حضرت ولیعهد از راه کوچك دلی ـ شب به‌تفقد او قدم رنجه فرمودند . مشارالیه بعداز ادای رسوم خدمتگزاری برای تقدیم لوازم شکرگزاری سه‌کرور وجه ازجملهٔ پانزده‌کرور [را] به‌آن حضرت پیشکش کرد

و مکتوبی متضمن این معنی به‌کارگزاران‌آن حضرت سپرد. روز دیگر نظرعلی‌خان افشار که به چاپاری مأمور دارالخلافه شــده بود، مراجعت کـرد و فرمانی از دربار شوکتمدار اعلیحضرت شاهنشاهی‌آورد، مشتمل براینکه از خزانهٔ عامره زیاده برپنج کرور عنایت نخواهد شد. ظهور این‌معنی‌مخالف طبع روسیه شده، درحضرت ولیعهد مستدعی ترتیب مجلس چهارم شدند. بعد از آنکه مجلس به نظم سابق منعقد شد، وکلای روسیه آغاز سخن‌کرده ،که جناب معتمدالدوله سابقاً بصراحت نوشته بود که از سرکار شاهنشاهی پنج‌کرور زیاده عنایت نخواهد شد و درفرمان شاهنشاهی بعد از انتظار بسیار، قید صریح وآشکار شده‌که بیشتر از پنج‌کرور نخواهند داد. ظهور این گونه خلاف باعث نومیدی ما ازانجام صلح می‌شود.

حضرت ولیعهد فرمودند که اعلیحضرت شاهنشاه را در قبول تمام وجه مصالحه سخنی نیست، مدلول فرمایشی‌که فرموده‌اند این است‌که پنج‌کرور ازخزانه مرحمت خواهند فرمود، باقی‌را ماخود[1] باید تدارك بکنیم، ماهم دو کرور تدارك کرده‌ایم، کرور سیم را هم تا سرموعد، سرانجام خواهیم‌کرد.

وکلای روسیه‌را ازاین‌جهت ایمنی حاصل شده،گفتگوی پنج‌کرور راکه‌هنگام انعقاد مصالحه می‌بایست برسد، بمیان‌آوردند. حضرت ولیعهد گفتند: همینکه خبر بیرون‌آمدن پنج‌کرورازدارالخلافه رسید، باید عهدنامه به‌مهر وکلای جانبین رسیده، مبادله شود. وکلای روسیه عرض‌کردندکه تا پنج‌کرور تحویل‌گماشتگان روسیه‌نشود وکلای ایشان به‌مهر عهدنامه اقدام نخواهند کرد. حضرت ولیعهد گفتند: که اگر وکلای دولت روسیه را از وصول وجه اطمینانی نباشد جانبین عهدنامه را مهر کرده به‌ایلچی انگلیس می‌سپاریم که بعد از وصول وجه هر يك از عهدنامه‌ها[2] را به وکلا تسلیم نماید یا همینکه خبر رسیدگی وجه به زنجان رسید ـ عهدنامه‌ها به‌مهر وکلا برسد یا عهدنامه‌ها مهر شده، مبادله‌شود وفصلی جداگانه بنویسیم وموعدی قرار دهیم که اگرپنج‌کرور درآن موعد نرسد مصالحه مختل باشد. وکلای روس ایلچی‌انگلیس

۱ـ دراصل: باخود ۲ـ اصل: نامها

را درمدخلیت امورمصالحه سست و بی‌اعتنا می‌دیدند ومی‌دانستندکه ازقبول این‌معنی تحاشا خواهدکرد. ازشق اول اعراض‌کرده، شق دویم را پذیرفتند، مشروط براینکه بعداز وصول‌خبر، قشون روسیه دسته دسته پیش‌بروند وهمینکه وجه از زنجان بیرون آمد تحویل بگیرند.

چون عبور سپاه روسیه بجانب زنجان باعث اغتشاش آن سامان می‌شد، حضرت ولیعهد بداین معنی راضی نشده، گفتند که وکلای روسیه به‌یکی از شقوق ثلثه رضا دهند. وکلای روسیه عرض‌کردندکه ما صاحب منصبی روانهٔ زنجان می‌کنیم همینکه خبر وصول پول را به آنجا اعلام‌کرد عهدنامه را بمهر می‌رسانیم وکاغذی جداگانه می‌گیریم‌که اگر تا موعدی مقرر پنج‌کرور تحویل وکلای روسیه نشود مصالحه برهم خورد. حضرت‌ولیعهد بداین معنی راضی شده، قطع وفصل مطلب شد.

دراین‌اثنا جمعی ازسپاه‌روسیه بداوجان رفته،ازآنجا عزیمت میانج‌کرده‌بودند. حضرت ولیعهد در همین مجلس برای موقوفی این عزیمت با جنرال پسکویچ گفتگو کرده، قرار براین شدکه قشون روس از اوجان بدهشترود برود وعامل حضرت ولیعهد سیورسات‌آنهارا درمدت اقامت کارسازی‌کند. جنرال مشارالیه بعدازگفتگوی بسیار فرمایش سرکار ولیعهد را قبول کرده ، بروفق خواهش آن حضرت احکام مؤکد به جنرال سپاه اوجان نوشت.

بعدازگذشتن این امر وکلای روسیه درباب حدود طالش‌گفتگوکردند. حضرت ولیعهد فرمودندکه دراین خصوص میرزا مسعود و مهندس شما باهم قراری داده‌اند، ما عجالتاً بدآن راضی شده، امیدواری و اعتماد به‌آن قرارداد داریم‌که در مجلس دویم به‌خصوص طالش‌گفته‌ایم وازانصاف اعلیحضرت امپراطوری و اهتمام شما توقع و خواهش‌کرده؛ وکلای روسیه‌گفتندکه چون قرارداد میرزا مسعود و مهندس ما بروفق فرمایش شما نیست، ما بانقشه ملاحظه‌کرده، جواب خواهیم‌گفت.

چون خبر غلبهٔ روسیه و انعقاد مجلس صلح دراطراف ایران منتشر شد، نواب شجاع‌السلطنه حسنعلی‌میرزاکه والی‌مملکت خراسان‌بود، امرآن ولایت‌را بدفرزندان

خود هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اکتای قاآن میرزا[1] رجوع کرده ، با استعدادی که داشت به‌مقر خلافت عزیمت کرد و آوازهٔ جهاد درآن بلاد مشتهر نمود .

نواب محمد ولی میرزا امر یزد را که مقر حکومت خود بود به‌عبدالرضا خان که از نسل حکام سابق آن ولایت است سپرده، روانهٔ دربار شوکتمدار شاهنشاهی شد. کذلك دیگر شاهزادگان از اطراف در پایهٔ سریر سلطنت مجتمع شده ، همگی متفق اللفظ و متحد الکلمه متعهد محاربهٔ روسیه گشتند .

نظر باینکه محرك این ...[2] نواب شجاع السلطنه بود، دیگر شاهزادگان که از دل و جان طالب پیشرفت این کار بودند و نمی‌توانستند دیدکه از خزانهٔ عامره برای انجام مصالحه وجه نقد فرستاده شود . دست بیعت به‌او داده، اظهار اطاعت کردند ودر اندك مدتی ، وافر جمعیتی مستعد شده ، نواب شجاع السلطنه عزیمت قزوین کرد و حسین‌خان سردار باجمعی سوار، مأمور زنجان شد . حضرت ولیعهد به‌احتیاط اینکه مبادا ظهور اینگونه امور موجب پشیمانی از ادای پنج کرور شود و به‌این واسطه امر مصالحه مختل و پریشان گردد و در محاربه صرفه باروسیه باشد ، جناب قایم‌مقام را به‌چاپاری مأموردارالخلافه کردند که حقیقت امر را کماینبغی درحضرت شاهنشاهی به‌عرض رساند ونتیجهٔ این‌گونه جمعیت راکه جزخسارت دولت و اذیت رعیت نخواهد بود ، به‌دلیل و برهان، واضح و عیان نماید . جنرال پسکویچ که از وقوع این امر باخبر شد، ازمماطله ومساهلهٔ امنای دولت منزجر گشته، برای تحصیل جواب صریح عریضه به‌حضور معدلت دستور شاهنشاهی نوشته، مصحوب کاپیتان دالخوفسکی[3] ارسال داشت‌و نظرعلی‌خان افشار به‌مهمانداری او نامزد گشت .

بعدازآن وکلای روسیه به اتفاق میرزا محمدعلی و چاکر فدوی به‌تحریر و ترتیب فصول عهدنامه مشغول شده ، هرچه تمام کردند به‌مهر وکلای جانبین رسانده ، مبادله نمودندکه بعدازاتمام فصول جداگانه از همان رو عهدنامهٔ مدون مرقوم شود و

۱ــ دراصل : قان ۲ــ کلمه‌ای خوانده نشد ـ ظ بلیه .

Captain Dalkhofski ـ۳

همینکه وصول پنج‌کرور معلوم‌گردد ، به‌مهر وکلای دولتین برسد . چند فصلی در قلم آمده بود وازصحهٔ حضرت ولیعهد نگذشته، وکلای روسیه متمنی مجلسی در خدمت حضرت ولیعهد شده، روز جمعه دویم ماه جمادی‌الاخری «۱۲۴۳»[۱] مجلس پنجم منعقد شد . وکلای روسیه به‌حضرت ولیعهدگفتندکه شما مایل به‌اتمام مصالحه نیستید والا چرا به‌انجام فصول سعی نمی‌کنید ؟ آن حضرت فرمودند که الحمدالله اصول‌گذشته، از فصول هم هرچه باقی مانده باشد، خواهد گذشت . چون در بعضی فصول برخی گفتگو هست به‌این‌جهت‌گذراندن‌آن به‌تأخیر افتاده ، بعد روسیه فصولی‌که نوشته‌بود خواندند، جرح وتعدیلی‌که ممکن بود و تغییر و تبدیلی‌که لازم می‌نمود، داده شد و به‌مهر وکلای جانبین رسید .

دو روز بعدازآن ایام متارکهٔ سابق منقضی شده، از بیرون‌آمدن وجه مصالحه از دارالخلافه خبری صریح نرسید . روسیه برای مزید آسودگی خود و زیاده اهتمام امنای دربار دولت علیه دراختتام امرمصالحه، خواستندکه همهٔ ولایات‌آذربایجان در تصرف ایشان باشد و شرحی در این باب به‌حضرت ولیعهد نوشتند و اظهار داشتندکه مدار سپاه روسیه دراین ولایاتی‌که متصرف شده‌اند، نمی‌گذرد و کار رعیت و سپاهی هردو قرین تباهی‌است . چون رعیت تعلق به‌دولت علیه ایران دارد،کارگزاران روسیه به‌خرابی‌آنها راضی نیستند ، البته نواب والا هم به‌عسرت و زحمت سپاه روسیه رضا نخواهند داد وقرارداد فرمودکه ازسپاه خود به‌سایرولایات‌آذربایجان بفرستیم. ولیعهد قرارداد فرمودندکه جمعی عساکر روسیه ازجانب سلماس به‌ارومی تجاوزکنند. لکن سیورسات خودرا موافق حساب ازبیگلربیگی‌آنجا بستانند و به‌نوکرهای دولت علیه آزار و اضرار نرسانند و اسلحهٔ حربیهٔ آنها را مطالبه ننمایند و از جانب هشترود به‌میانج بروند و به‌همان شروط ازحکام‌گرمرود و سراب سیورسات بازیافت دارند واز سمت دهخوارقان به مراغه بگذرند و کذلك سیورسات بگیرند . لکن به اردبیل و خلخال‌که شاهزادگان را مقام تحکم است تعرض نرسانند .

۱ــ تعیین تاریخ از فرهاد میرزا است .

سردار روسیه شروط مذکور را متقبل گشته ، سندی مسجّل سپرد. از آن پس روسیه قشون هشترود را بهمیانج فرستادند وعساکر متوقف سلماس را به ارومی تعیین کردند وجمعی‌سپاه ازدهخوارقان‌بدمراغه روانه‌کردند. دربن‌اثنا ازجانب دالخوفسکی پی‌درپی‌کاغذها رسیدکه‌امنای دولت علیه درفرستادن وجه مصالحه تعلل دارند. وکلای روسیه ازظهور این معنی اظهارکمال رنجش‌کرده، بظاهر برهمزدن صلح [را] خواهش نمودند و در معنی خواستندکه حضرت ولیعهد در اتمام صلح زیاده اهتمام کنند . آن حضرت‌که از مکنون ضمیرآنها آگاه وخبیر بودند ، بتقریرات دلنشین، مادهٔ اعراض آنهارا تسکین داده ، بنای متارکهٔ مجددگذاشتند . وکلای روسیه بنای اینکه اولیای دولت قاهرهٔ ایران را ایمنی از مدت متارکه نباشد ، عرض‌کردندکه اگر برای متارکهٔ تازه مثل سابق موعدی مقررکنیم، احتمال می‌رودکه باز محتاج متارکهٔ دیگر باشیم، لهذا متارکه نامهٔ بی‌موعد نوشته ، قرار می‌دهیم‌که هروقت وکلای یکی از دولتین ارادهٔ تجدید حرب‌کنند، بیست وچهار ساعت قبل‌ازاقدام بدآن، وکلای دولت دیگر را از ارادهٔ خود اعلام دهند . حضرت ولیعهد به این معنی رضا داده ، متارکه نامه بدمهر وکلای دولتین رسید .

بعد از وقوع متارکه از دارالخلافه خبر رسیدکه جناب میرزا ابوالحسن‌خان وزیر امور خارجه از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی بوکالت نامزد شده ، روانهٔ حضور حضرت ولیعهد است .

روسیه اینگونه وکالت را مخالف قوانین دولت دانسته ، شرحی به‌حضرت ولیعهد نوشتندکه ما بعدازآنکه اختیار نامهٔ اعلیحضرت شاه را در باب وکالت مطلقهٔ نواب نایب‌السلطنه ملاحظه‌کردیم، بداین اعتماد، افتتاح مجالس مصالحه نمودیم ودر مدت چهل روز بتحریر و تنقیح وتصحیح شروط اصلیه وفرعیهٔ‌آن پرداختیم . درآن هنگامی که مترصد وصول وجه مصالحه و متوقع اتمام آن بودیم خبر رسید که اعلیحضرت‌شاه وزیر خود میرزا ابوالحسن خان را با تکالیف تازه ووکالت نامهٔ مجدد به‌معسکر روسیه مأمورکرده است . چون تجدید وکیل در اثنای مکالمه بلکه بعد از



مرحوم میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی

انقضای شروط مصالحه خلاف قانون هردولت ومنافی قاعدهٔ هرملت است، لهذا برسردار عساکر روسیه میرسدکه قطع علایق مکالمه کند و بتهیهٔ لوازم محاربه پردازد و تا پنج کرور وجه مصالحه بتمامه وصول نیابد وشروط و فصولی که تابحال به‌تصدیق وکلا رسیده ، درحضرت شاه مقبول نگردد وازانقطاع تکلیفات تازه ایمنی بحصول نرسد، ترك دشمنی و عداوت نخواهد شد .

حضرت ولیعهد بعد از ملاحظهٔ این نوشته‌جنرال قراف سوختلین[۱] نایب جنرال پسکویچ را احضارکرده، فرمودندکه باعث رنجش وملال جنرال پسکویچ ازقراریکه درین نوشته ملاحظه میشود، تعیین وکیل تــازه است و جنرال چنین تصور کرده‌که رسوم‌آقا نوکری درفرنگستان و ایران یکسان است وچاکران را درحضورشاهزادگان یارای مخالفت امر و فرمان- و حال آنکه در دولت علیه بــزرگترین چاکران‌را، در خدمت‌کوچکترین شاهزادگان،جرأت تمرد و عصیان نیست . میرزا ابوالحسن‌خان با وصف وکالت و وزارت بی‌اذن واجازت‌ما، جرأت نخواهدکردکه مطلبی تازه انشاکند یا درفصول مقبولهٔ ما تغییر وتبدیلی ادعا نماید .

اعلیحضرت شاهنشاه بملاحظهٔ بعضی مصالح ملکیه و دفع برخــی مفاسد داخله اورا به‌این‌خدمت نامزد فرموده‌اند و جنرال پسکویچ را اطمینان دادند که شروط و فصول همان خواهد بودکه تاکنون نزد وکلای جانبین مناط و مقبول شده است .

روز دیگر جنرال پسکویچ برای معذرت جوئی آن نوع تندخوئی‌که مکتوباً کرده بود ، بخدمت حضرت ولیعهد آمده ، بعد از ادای مراسم عذرخواهی عرض‌کرد که دراصول و فروع مصالحه حضرت ولیعهد را مطلبی مانده‌که اظهار نفرموده باشند ؟ درجواب‌گفتند: مطالب ما همان بودکه دراین چند مدت‌گفتگو شد . باز عرض‌کردکه درباب‌کرورات ، دیگر فرمایش و خواهشی دارید یانه؟ فرمودندکه ما متقبل پانزده کرور شده بودیم و توقع‌گذشت سه‌کرور هم ننمودیم ـ شما خود از راه محبت تخفیف دادید . ما هم‌کمال انسانیت و مهر ومحبت شما را تعریف و توصیف‌کردیم . اکنون

۱- Gharaf Sookhtelin حاشیه : سوختن ـ ف .

درین باب هیچ توقعی نداریم. سردار روسیه بخیال اینکه شاید ازجانب آن حضرت درین خصوص اظهاری شود اصراری کرد. چون آنحضرت [را] درطریق استغنا ثابت و پابرجا دید ـ عرض کرد که ما را از جانب دولت خود اختیار آن هست که ازجمله دوازده کرور دوکرور هم تخفیف دهیم و خلاف شرط ادب میدانیم که باحضور حضرت ولیعهد تا ورود میرزا ابوالحسن خان در این امر تسویف کنیم. لهذا در این مجلس دوکرور هم بحضرت ولیعهد واگذار کرده، کل وجه مصالحه را برده کرور قرارمیدهیم. در همان مجلس به این مضمون سندی نوشته، مهر کردند و بکارگزاران آن حضرت سپردند.

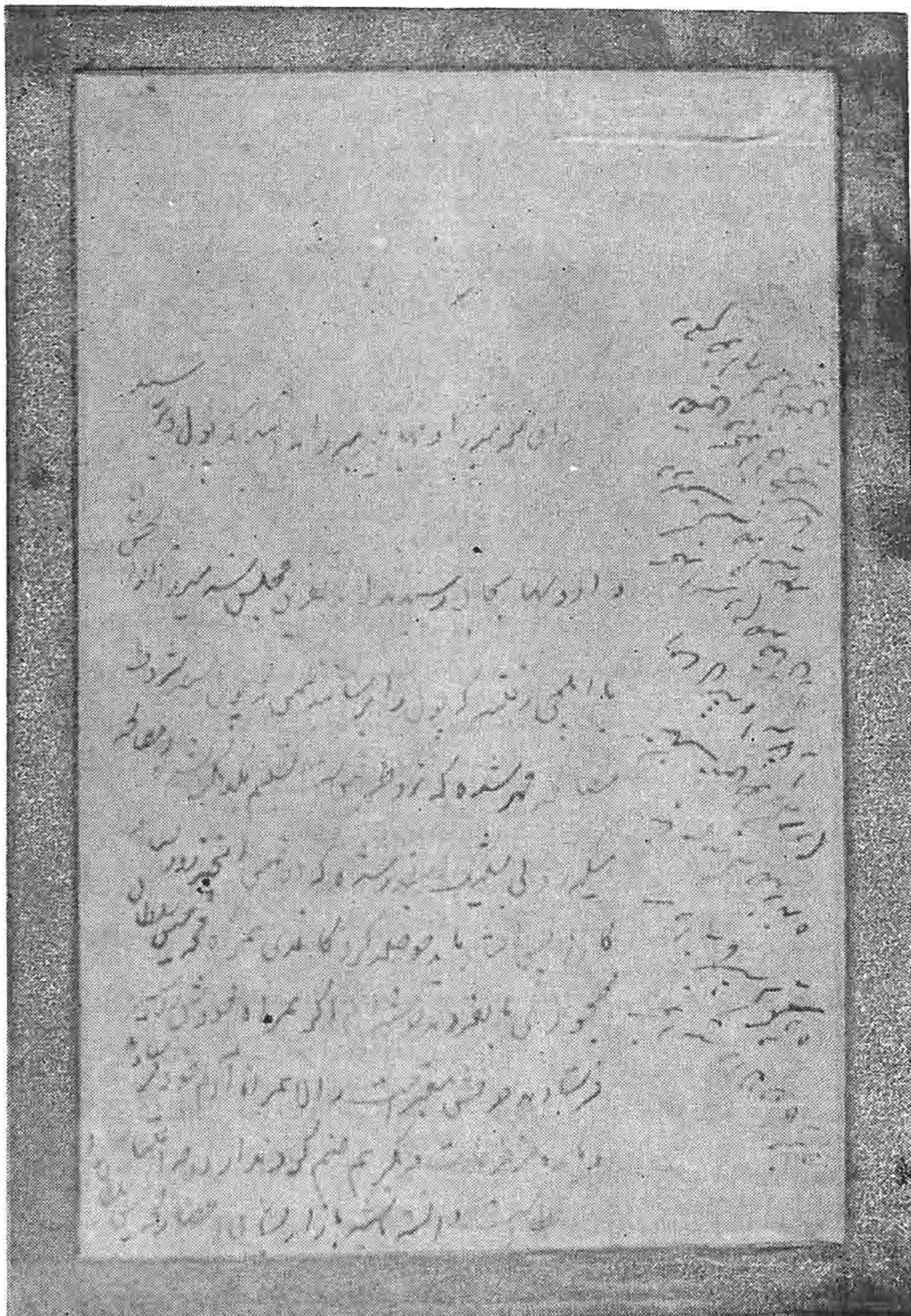
حضرت ولیعهد که مصالحه را قرین انجام میدانستند، درهمان مجلس ازسردار روسیه خواهش کردند که جناب آصف الدوله را ازتبریز به دهخوارقان بیاورد که هنگام انعقاد صلح حاضر باشد. پسکویچ موافق خواهش آن حضرت آدم فرستاده، جناب معزیٌ الیه را بحضور مبارك آوردند. چون وکلای جانبین ظن متآضم بعلم داشتند که میرزا ابوالحسن خان پنج کرور وجه مصالحه را باخود بیاورد یا خبر صحیح از بیرون آمدن آن از دارالخلافه داشته باشد ـ بشوق تمام ورود اورا منتظر بودند که عهدنامه را مهر کرد، بامهر و محبت ازهم مفارقت کنند. بعد ازآنکه او وارد شد در مجلس اول مذکور کرد که نه وجه مصالحه را آورده و نه بیرون آمدن آن را از دارالخلافه برأی العین مشاهده کرده است. اینهمه تعطیل و تعویق موجب نومیدی سردار روسیه شده، مجلس او باوزیر امور خارجه بسردی منجر گشت و درمجلس دیگر حسب الامر حضرت ولیعهد مقرر شد که میرزاابوالحسن خان بدارالخلافه معاودت کرده، بدون اینکه وجه مصالحه همراه داشته باشد مراجعت ننماید.

حضرت ولیعهد، بعد از روانه شدن وزیر امور خارجه، قاسم خان یوزباشی غلامان تفنگچی راکه برشادت معروف بود و به ارادت موصوف بادستهٔ ابوابجمعی خود مأمور به قلعهٔ اردبیل فرمودند تا اگر مصالحه بمحاربه مبدل شود ـ برعداد دیگر مستحفظین بیفزاید. چون سردار روسیه بسبب مکاتبات فرستادهٔ خود دالخوفسکی،

دانست کـه امنای دربار شـاهنشاهی در دادن وجـه مصالحه تعطیل میکنند و بسبب خصومتی‌که مابین دولتین روم و روس آغاز شده بود او را در اتمام این صلح نهایت تعجیل بود ــ چاره جز این ندیدکه مجلس مصالحه را برهم‌زنند و تجدید محاربه را[۱] شهرت دهد تا پرده از روی‌کار برداشته شـود و یکی از صلح و جنگ محقق‌گردد. لهذا بخدمت حضرت ولیعهد آمده، عرض‌کردکه مدت دوماه ونیم بوعدهٔ امروز وفردا گذرانديم، ازجانب امنای دربار شاهنشاهی برای اتمام مصالحه اقدامی ندیدیم ومن میدانم که اهالی آذربایجان از ادانی و اعالی تا چه مرتبه ارادت قلبی نسبت بسرکار شما دارند و تصور نفرمائید کـه ازمکاتبات و مراودات خفیه ایشان درینمدت آگاهی نداشته‌ام. لکن به‌امیـد صلح اغماض وصفح را برویهٔ ادب اقرب میدیدم. ازین پس بیم‌آن دارم‌که این قسم توقف ما وشما درینجا موجب شورش و غوغا شود و نتیجهٔ آن

۱ــ هنگامی‌که میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (معروف به‌ایلچی) ازطرف فتحعلی‌شاه مأمور شدکه به‌اطلاع عباس میرزا برساند وجه مصالحه از«خزانهٔ عامره زیاده برپنج‌کرورعنایت نخواهد شد.» سرداران روسیه نگران خاتمهٔ‌کار مصالحه شده، به‌عباس میرزا فشارآوردند که کار مصالحه را زودتر خاتمه دهد. عباس میرزا میـرزا ابوالحسن خان را به چاپاری روانهٔ دربار فتحعلی‌شاه‌کردکه وجه مصالحه را گرفته فوری به‌او برساند. عباس میرزا در آن روزها‌که منتظر رسیدن وجه مصالحه بود نامه‌ای به‌فرزندان خود نوشته‌که نگرانی او از نرسیدن وجه به‌خوبی‌آشکار است. متن نامه‌که اصل‌آن در ص ۸۳ گراور شده و به‌خط عباس میرزا میباشد چنین است:

«فرزندان محمد میرزا و جهانگیر میرزا بدانند که پول دیر رسید و اروسها بجان رسیدند. لابد تفریق مجلس شد. میرزا ابوالحسن‌خان با ایلچی رفتندکه پول‌را برسانند. همینکه پول رسید شروط مصالحهٔ مهرشده‌که نزد طرفین است تسلیم یکدیگرشده ومصالحه می‌گذرد. بی‌تشکیك اینقدر شده،که درضمن این چند روز بسیار کارها پس افتاد. باید حوصله‌کرد. کاغذی همراه محمد حسین سلطان‌کجوری به‌آن فرزند[ان] نوشته‌ام. اگر همراه خودش روسیه فرستادند حرفش معتبر است والا همراه آدم خود فرستادند و یاوه و مزخرفات دیگر هم ضم کردند، از درجهٔ اعتبار ساقط است، دانسته باشید. باز از ایشان احضار محمدحسین سلطان‌را بخواهید والا درکارخود مردانه باشیدکه: یك مرده بنام به‌که صد زنده بننگ. همینطور کـه مردم امسال شده‌اند شما را بخدا سپردم صدقتان را درست کنید خدا میدهد یقین و بخوانی وغیرت شما رحم خواهدکرد یقین یقین.» در پشت نامه نوشته شده است: فرزندان محمد میرزا وجهانگیرمیرزا.



نامهٔ عباس میرزا (ازمجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی)

سفک دماء گردد ، ازحضرت ولیعهد استدعا دارم که براهل آذربایجان ترحم و تفضل کرده، راضی نباشند که ازین بیشتر درین محل اقامت کنیم. آن حضرت چون میدانستند که رد مسئلت او متضمن منفعتی نیست بتفریق مجلس رضا دادند و برای اینکه مزاج مبارك آنحضرت را جزوی تکسری بود ، پسکویچ غراف سوختن[1] را به مهمانداری تعیین کرده، خود با جناب آصف‌الدوله به‌تبریز معاودت نمود .

غراف مزبور بکارگزاران حضرت ولیعهد عرض کرد که چون امر مصالحه درعقدهٔ تعویق افتاد ـ مارا از تصرف قلعهٔ اردبیل ناگزیر است . چراکه قلب سپاه ما در میانج است و میمنه درمراغه ، میسره که ازجانب مشکین میآید باید در اردبیل قرارگیرد و نظر به‌ارادتی که به‌حضرت ولیعهد داریم میخواهیم که در اینباب موافق رضای ایشان رفتارکنیم. اگرراضی‌میشوند به‌محاربه اقدام‌کنیم تاآنچه مقدّر باشد ظهور بهم رساند واگر تجدید خصومت مرضی خاطر مبارك نباشد مقرر دارند که قلعهٔ مزبور را تسلیم نمایند . بعدازگفتگوی بسیار قرار براین شدکه حضرت ولیعهد بعهدهٔ نواب شاهزاده محمد میرزا رقم صادر نمایند که بعداز ورود عساکر روسیه قلعه را تسلیم‌کند و خود درآنجا اقامت نماید تا اینکه بعدازوقوع مصالحه بزرگ عساکر روسیه اسلحهٔ حربیه راکماکان تفویض‌کرده ، ازآنجا بیرون‌روند وهمان رقم را مصحوب یکی از معتمدان سرکار بفرستند و غراف سوختن بنیابت جنرال پسکویچ سندی بسپاردکه بعدازآنکه نواب شاهزاده محمد میرزا قلعه را بتصرف عساکر روسیه داد . رئیس لشکر لازمه اعزاز واحترام به‌ایشان‌کرده، باملتزمین رکاب شاهزاده وعموم‌اهالی اردبیل حسن سلوك مرعی دارد و همینکه خبر انعقاد مصالحه رسید قلعه را بهمان حالتی‌که تصرف‌کرده است بکارگزاران نواب شاهزاده واگذارد .

کارگزاران حضرت ولیعهد سند را بازیافت و رقم را صادر فرموده، مصحوب حاجی محمد حسین سلطان مازندرانی فرستادند و در اوایل شهر رجب المرجب از دهخوارقان بجانب زنجان عزیمت‌کردندکه درآنجا مترصد وصول وجه مصالحه بوده،

---

۱ ـ سوختلین و سوختن هر دو درمتن آمده است .

بعدازآن مجلس دیگر برای اتمام عهدنامه و انجام مصالحه ترتیب دهند .

روسیه کینیاز دالقروکی[۱] راکما فی‌السابق بمهمانداری آن حضرت تعیین‌کرده ، قراردادند تا معسکر روسیه که آن روزها[در] قصبهٔ بناب بود ملتزم‌رکاب باشد وچندانکه تواند بتقدیم رسوم مهمانداری پردازد . روز ورودآنحضرت بقصبهٔ مزبوره پولکونیك شیپوف[۲] ودیگر رؤسای لشکر روسیه به‌استقبال شتافتند ورسوم وآداب احترام چنانکه نسبت بشاهزادگان عظام خود بعمل می‌آورند ، تقدیم‌کردند . حضرت ولیعهد یکروز درآنجا اقامت فرموده، کینیاز را بتفقدات ملوکانه و انعامات خسروانه نوازش نمودند ونامهٔ التفات‌آمیز برای جنرال پسکویچ درقید نگارش‌آوردند . روز دیگر مهماندار را رخصت معاودت داده ، بجانب صاین‌قلعه عزیمت فرمودند .

نواب بهرام میرزا سرباز و سوارهٔ افشار ارومی را مرخص کـرده ، توپخانه را به‌گروس فرستاد و خود باجمعی از امرا و امنا و سوارهٔ عراق در قـریهٔ تیکان تپه من اعمال صاین‌قلعه بتقبیل رکاب مستطاب‌آنحضرت سرافراز ومسرور شد وبالتزام خدمت مأمور گردید .

بعد از آنکه حضرت ولیعهد از خاك گروس عبور فرموده ، بمنزل عشرت‌آباد خمسه نزول میخواستند کرد ـ ازجانب ایچ‌آقاسی باشی[۳] منوچهرخان چاپاری وارد شده ، عریضه رسانید ـ مشعر براینکه تا سه‌کرور از وجه مصالحه وارد زنجان شده ، دوکرور دیگر از قزوین بیرون آمــده است و منتظر امر و فرمان از جانب حضرت ولیعهد میباشد . آنحضرت مقرر داشتندکه ایچ‌آقاسی‌باشی کرورهای زنجان را روانهٔ میانج داشته ، خود عازم رکاب مستطاب شود . چون برای اخبار پسکویچ ازاینمعنی و انتظار جواب مدتی درکار بود و عشرت‌آباد را قابلیت آن نه‌که موکب مسعود چند روز اقامت تواند نمود ، لهذا حضرت ولیعهد بقریهٔ بالشان‌که از توابع اوریاد است نزول اجلال فرموده ، فدوی را نزد پسکویچ مأمورکردند و شرحی مشتمل بر وصول

۱ـ Kiniyaz Dalghorki

۲ـ Pulkonik Shipoff

۳ـ وزیر اندرون

وجه مصالحه و تشخیص ومکان معاهده بادوکولونل، مکدانیل[۱] ایلچی دولت انگریز مرقوم داشتند به غراف سوختن مصحوب یحیی خان یوزباشی اعلام فرمودند که چون وجه مصالحه واصل‌شد واز انعقاد صلح ایمنی حاصل گشت . از تعرض اردبیل دست باز دارد . غراف مزبور که در ایام محاربه کاری نمایان نکرده بود و شهرت ونشانی بداندازهٔ امثال و اقران نیافتد[۲] ایام متارکه را برای تحصیل نام‌آوری غنیمت شمرد و درکمال تعجیل وارد اردبیل شده ، حاجی محمدحسین سلطان را از شرفیابی خدمت شاهزاده ممانعت‌کرد و رقم حضرت ولیعهد را بایکی از صاحب منصبان روسیه به قلعه فرستاد و نواب شاهزاده را بداطاعت حکم رقم یا مبادرت به جنگ و ابتدای انداختن توپ و تفنگ دعوت‌کرد وازمحاصرهٔ قلعه و پیش‌بردن سنگر غفلت نورزید و چون بدیقین می‌دانست‌که عنقریب مصالحه قرین انجام خواهد شد واگردرتسلیم قلعه اصرار و ابرام نکند ــ مقصد و مرام او صورت اتمام نخواهد یافت ، درتسلیم قلعه یا تقدیم محاربه بەشدت هرچه تمامتر مبالغه‌کرد . نواب شاهزاده، اطاعت حکم رقم را متحتم دانسته ، موافق شروط مقرره قلعه را تسلیم نمودند . لهذا یحیی خان باآنکه درانجام خدمت‌کمال اهتمام وسرعت‌کرده بود نتوانست قبل‌از تفویض قلعه وارد شود .

حضرت ولیعهد بعد از روانه‌کردن فدوی و یحیی‌خان عزیمت گرمرود کرده ، در منزل قاللیجه ایچ آقاسی باشی و وزیر دول خارجه و حکیم مکنیل[۳] نایب ایلچی انگلیس به حضور مرحمت دستور مشرف شدند و مورد نوازش و عاطفت گردیدند . در منزل شیخدر آباد که دو فرسخی میانج است ــ جنرال بارون روزن[۴] با همهٔ صاحب منصبان ابواب‌جمعی خود شرف اندوزحضور گشته ، لوازم خدمت و مراسم طاعت تقدیم‌کردند و مشمول رأفت و مرحمت شدند . آن حضرت از آنجا به قریهٔ اشلق عزیمت فرموده ، به‌انتظار ورود پسکویچ در آنجا اقامت نمودند . چون فدوی وارد تبریز شده ، سردار روسیه را ملاقات کرد و رقم وپیغام ابلاغ نمود ــ او

۱ــ Col. Mcdanel ۲ــ اصل : نیافتند

۳ــ Mr Mcnel ۴ــ General Baron Rozen

قریهٔ ترکمان چای را برای انعقاد مجلس مصالحه اختیار کرده ، فی‌الفور عریضه در قلم آورد و چاپاری مسرع فرستاد و دو روز درتبریز اقامت‌کرده ، روانهٔ ترکمان‌چای شد . فدوی در منزل ارومچی‌که سه فرسخی ترکمان چای است از او مفارقت کرده ، در قریهٔ اشلق به شرف آستان بوسی حضرت ولیعهد فایض شده ، گزارش را به عرض رسانید .آن‌حضرت یك روز بعد به قریهٔ ترکمان چای نزول اجلال فرموده ، زواید ملتزمین رکاب را به قریهٔ ورزقان فرستادند ، مابقی در منازلی‌که سرکردگان روسیه مشخص‌کرده بودند قرارگرفتند .

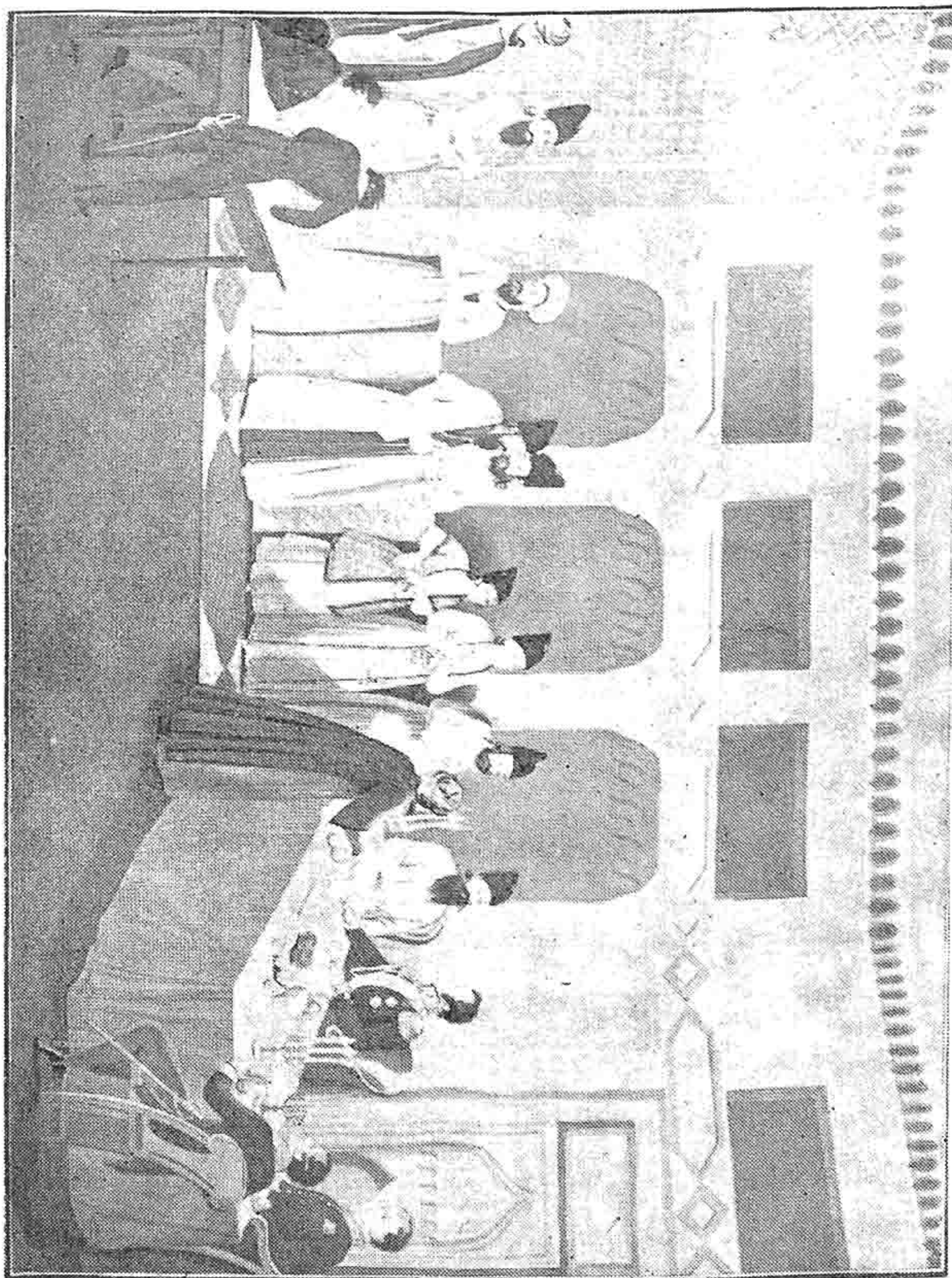
جنرال پسکویچ جمعی از سواره دراقون [را] با عموم جنرالان و دیگر صاحب منصبان به استقبال آن حضرت فرستاد و خود شرفیاب بساط حضورگشته ، لوازم انبساط و سرور از حصول این سعادت اظهار کرد . جناب قایم مقام نیز دو روز بعد ، از دارالخلافه وارد و به سعادت حضور مستعد شد .

ایلچی انگلیس هم در همان روز حاضرگشت ، جناب آصف‌الدوله را نیز موافق خواهش حضرت ولیعهد به‌آنجاآوردند .

بعد ازآنکه اجزای مصالحه در طرفین مجتمع‌گردید ، در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان « ۱۲۴۳ »[۱] مجلس معاهده در خدمت حضرت ولیعهد منعقد گشته ، حضار مجلس از جانب دولت جاوید عدت قاهره ، جناب آصف‌الدوله و قایم مقام و ایچ آقاسی باشی‌که منوچهرخان است ووزیر دول خارجه و میرزا محمدعلی وچاکر فدوی بود و از جانب دولت بهیهٔ روسیه جنرال پسکویچ و جنرال ابرسکوف و قریبایدوف و امبورگر[۲]وکسیلوف[۳] و والانقالی[۴] وعباسقلی‌آقا. اولاً بەمقابله وملاحظهٔ شروط و فصولی که در دهخوارقان از صحهٔ وکلای جانبین گذشته ، نزد کارگزاران هریك از جانبین نسخه[ئی] ضبط شده بود شروع‌شده ، حضرت ولیعهد نسخهٔ اصل را ملاحظه فرمودند و عباسقلی‌آقا نسخهٔ دیگر را خواند ، بعد از تصحیح نسختین یکی

۱ـ تعیین تاریخ از فرهاد میرزا است   ۲ـ General Amborger

۳ـ Kesiloff   ۴ـ Walanghali



امضاء عهدنامهٔ صلح در ترکمان چای

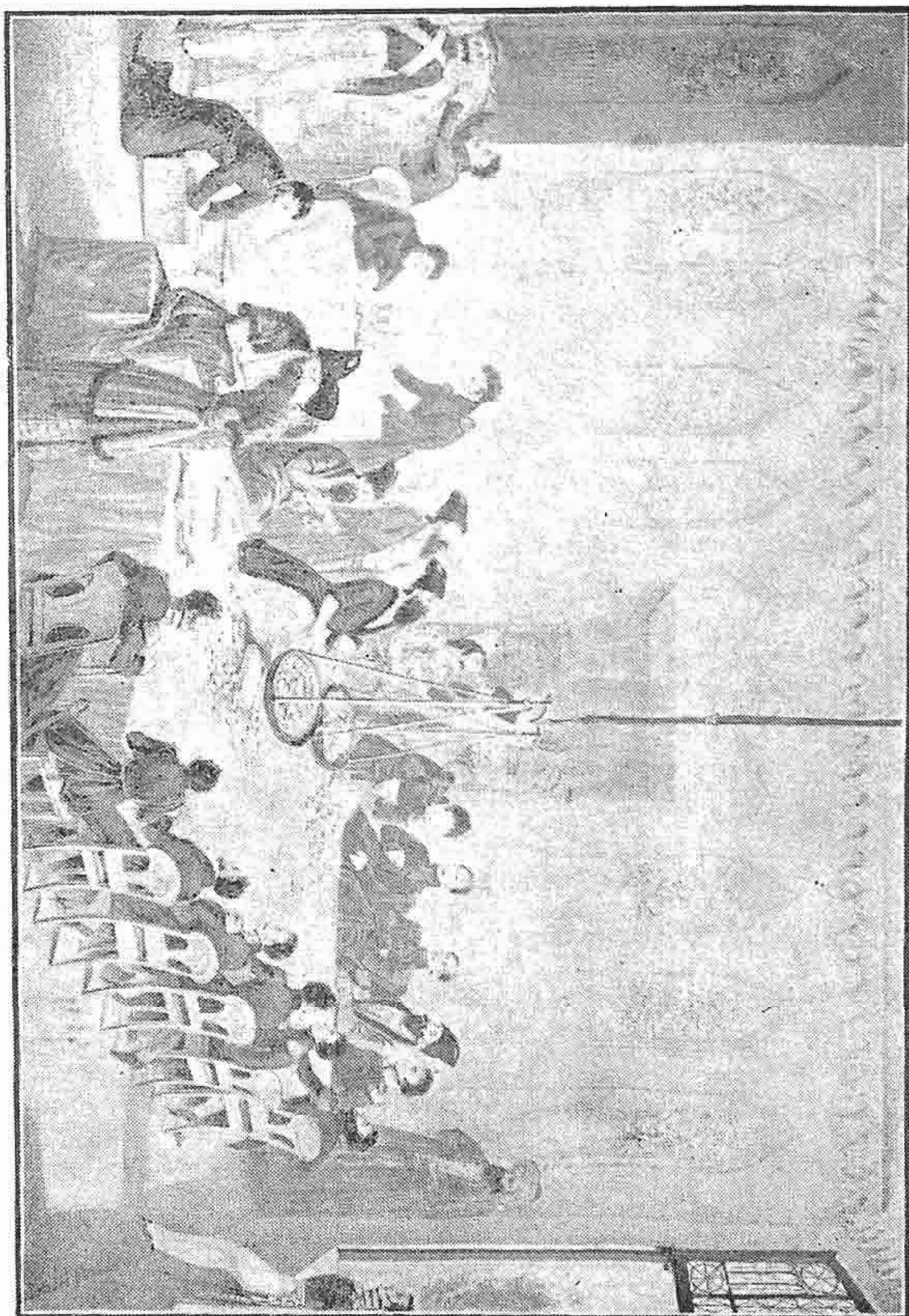
(عکس از کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف سعید نفیسی)

را بندهٔ فدوی فصل به فصل به مُهر مهر آثارحضرت ولیعهدرسانده ، به‌وکلای روسیه تسلیم‌کرد و یکی دیگررا بهمین‌کیفیت، جنرال پسکویچ و ابرسکوف دستخط‌گذاشته به‌وکلای دولت علیه‌سپردند. صبح همان روز اولاً عموم صاحب‌منصبان روسیه موافق قاعد وقانونی‌که دارند به‌نماز شکرانه قیام‌کرده، بعد ازفراغ به‌شرفیابی خدمت‌ولیعهد اقدام نمودند و لوازم تهنیت بجاآوردند. ازآن پس توپچیان روسیه درحضورحضرت ولیعهد وجنرال‌پسکویچ به‌انداختن‌توپ شادیانه پرداختند بعدذلك امرا وامنای دربار شوکتمدار به‌منزل جنرال‌پسکویچ رفته اورا مبارکباد گفتند[!]وهریك هریك‌ازمعارف دودولت با یکدیگر دوستی و الفت کرده ، بشادی وعشرت مشغول‌گردیدند و انعام و احسانی‌که از سرکار شوکتمدار شاهنشاه اسلام پناه مصحوب[1] وزیر دول خارجه برای جنرال‌پسکویچ وسایر اجزای مصالحه مرحمت شده بود ــ از قبیل اسب یراق مرصع و رشته های تسبیح مروارید و سریرهای[2] شال گرانبها تسلیم شد و از جانب حضرت ولیعهد نیز تحفه های ثمین و هدیه‌های سنگین به اعم و اغلب صاحب منصبان روسیه که در آنجا حضور داشتند ، عنایت‌گردید . جنرال پسکویچ هم بوکالت دولت خود پیشکش به‌آستان شاهنشاه و بحضرت ولیعهد فرستاده ، اصحاب مصالحه را بتفاوت مراتب تعارفات مناسب داد .

میرزا ابوالحسن خان برای ابلاغ مژدهٔ صلح مأمور دارالخلافه گردید ، قریبایدوف بجهت همین‌کار روانهٔ پطرزبورغ شد و مأمورین روسیه به استحضار ایلچی انگریز در دارالسلطنهٔ تبریز به‌اخذ و استیفای‌کرورات خمسه مشغول شدند. بعد ازآنکه وجه مصالحه بتحویل مأمورین روسیه داده شد ــ پسکویچ از خدمت حضرت ولیعهد مرخص شده ، روانهٔ تبریز گردید و قشون خود را که در اطراف آذربایجان نشر بود ، حکم معاودت فرستاد ، مگر جمعیتی‌که در ارومی و خوی و سلماس توقف داشتند .

حضرت ولیعهد چند روز بعد از روانه شدن پسکویچ در قریهٔ ترکمان‌چای

۱ــ اصل : مصوب ! ۲ــ کذا



مجلس « پرداخت غرامت جنگی در تبریز »
(عکس از کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف سعید نفیسی)

اقامت فرموده ، آصف‌الدوله و ایچ‌آقاسی باشی و دیگر فرستادگان دولت جاوید مدت را رخصت معاودت دادند . مقرب الخاقان میرزا محمد علی و بندهٔ فدوی را برای استمالت قلوب اهل تبریز و بعضی از چاکران که در آنجا اقامت‌کرده بودند و هنگام تسلط روسیه قبول خدمت نموده، روانهٔ آنجا فرمودند . بعدازآن موکب‌مسعود عزیمت هشترودکرده، روزی چند به‌انتظار بیرون رفتن سپاه روسیه درآن‌حدود اقامت نمودند . چون در عهدنامه مرقوم‌گشته‌بودکه نصارای آذربایجان مطلق‌العنان بوده ، به‌رعیتی هریك از دو دولت میل و رغبت‌کنند[1] از جانب کارگزاران دولتین مزاحمت و ممانعت واقع نشود ــ لهذا روسیه بعضی از رؤسای ارامنه را به وعدهٔ منصب و مال فریب داده، به‌مهاجرت تحریص و ترغیب‌کردند و بدستیاری آنها به‌سایر ارامنهٔ آنجا همین تکلیف نمودند . ارامنه که دراین مدت رعیتی [از] دولت جاوید مدت قاهره همواره رعایت و مرحمت دیده، مکنت و ثروت اندوخته بودند ، ازقبول این تکلیف سرباز زده، اقامت موطن خویش‌را برمتابعت رؤسای ملت وکیش ترجیح دادند .

این نوع تبرا و انکار ارامنه‌که درحقیقت برای عدل و احسان حضرت ولیعهد وظلم وعدوان‌رؤسای روسیه دلیلی‌آشکاربود ــ موجب ننگ وعار روسیه شده، به‌جهت اینکه ارامنه را بکوچانند و در نظر خلق عیب خودرا بپوشانند ــ برخلاف عهدنامه میان ارامنه شهرت انداختندکه بحکم مصالحه ارامنه را حکماً هجرت بایدکرد و اسامی خودرا نوشته پا به مُهر بکارگزاران روسیه بایدسپرد . آن طایفه‌که از شرط عهدنامه‌آگاهی نداشتند، خواهی‌نخواهی اسامی خودرا موافق حکم روسیه نوشتند .

میرزا محمدعلی وچاکرفدوی‌که به‌استمالت‌آنها مأمور بودیم، معارف‌آن طایفه را احضار وشرط عهدنامه را درین‌باب اظهارکردیم و از رضا و اکراه ایشان استفسار نمودیم . چون دانستندکه اولیای دولت علیه از هواخواهی‌آنها دست برنداشته‌اند ــ اعم واغلب باآنکه سیاههٔ پا بهٔ مهرسپرده بودند، تمرّد نمودند و رأی هجرت براقامت بدل‌کردند . لیکن میرزا فتاح‌که بظلمت چاه طبیعت‌گرفتار بود ودرطلب جاه و ثروت

۱ــ اصل : کند

بیقرار ، از علم دینداری و دنیاداری بی‌خبر و در نزد دانشمندان بلد ، بل سفد مشتهر، بدخیال محال اینکه در دولت روسیه پایگاهی رفیع ودستگاهی منیع خواهد یافت ـ متابعت نصارا [را] برامامت جمعد اختیارکرد ـ بامعدودی ازجهال‌عزم ارتحال نمود، هرچند پند و نصیحت بیشتر شنید ـ بند غفلتش محکمتر گردید . ریشهٔ سلامت بدتیشهٔ ملامت بخست و شیشهٔ عافیت بدسنگ وقاحت بشکست ، گرفتار تلبیس ابلیس گشت و عازم شهر تفلیس شد .

چون پسکویچ برای تمام‌کردن امور خود وگذراندن سپاه از ثغور آذربایجان درتبریز لنگر اقامت انداخته بود و اهالی تبریز و دیگر بلاد آذربایجان از انتظار مقدم شریف حضرت ولیعهد بیطاقت شده،آن حضرت بدبهانهٔ اینکه عید نوروز نزدیك شده وجشن فیروز موافق قانون مملکت درمقر جلالت ترتیب باید داد ـ در اواخر شهرشعبان«۱۲۴۳»[۱] تشریف‌فرمای تبریزشده، درقصر باغ شمال نزول اجلال فرمودند.

اهالی‌آذربایجان‌که درغیبت‌آن حضرت‌گرفتار مذلت و هوان بودند، ازحصول این نعمت عظمی و عطیت‌کبری چندان فرحناك و شادمان شدند‌که وضیع و شریف و صغیروکبیر واناث و ذکور ـ بدون اینکه از پسکویچ‌که هنوز مسلط درآنجا نشسته بود، اذن و اجازتی بخواهند ، بی‌اختیار برای مشاهدهٔ جمال باکمال‌آن حضرت فوج فوج به‌استقبال شتافتند و هنگام طلوع طلیعهٔ اقبال ، این همه جمعیت بیکبار روی عجزونیاز برخاك مذلت نهادند و به‌لب ارادت زمین خدمت بوسه دادند وبه‌یکدیگر می‌گفتند :

هذا الافق المبین قدلاح لدیك   فاسجد متذللاً و عفر خدیك

آن حضرت از روی رأفت بتفقد احوال ایشان پرداختند وخاطرهای پریشان‌را از بند غم آزاد ساختند . آن جماعت بشکرانهٔ این مرحمت زبان بمدح و ثنا و شادباش ودعا برگشادند :

نصبت لواء الدین بعد الخفاضه   و احییت آثار النبی محمد

۱ـ تعیین تاریخ از فرهاد میرزاست .

فلاخــاب مسعاك الحميــد فــانه　　　لمــرضاة رب واحــد و موحد
و دم و ابق فی عز منيع مشيد　　　مدی الدهر ممتد الرواق مجدد

اهالی آذربایجان کــه عبید سوابق احسان دولت جاوید اقتران بــودند ، رقبهٔ خودرا از ربقهٔ رقیت نصارا مستخلص دیدند بتازگی طوق بندگی شاهنشاه اسلام‌پناه‌را باکمال منت و ارادت بگردن‌کشیدند وبرای اظهارشادی ازین‌عبودیت مجالس عشرت ترتیب داده، یکدیگررا مبارکباد وتهنیت می‌گفتند .

زمین و زمان درین جشن و طرب با این آزادگان همداستان شده ، باد صبا برای آرایش بزم‌گلستان در اهتزار آمد . انجمن چمن که لگدکوب شوریدگان دی و بهمن بود ، پیرایش آغاز کرد . شوخ چشمان چشمه و کان‌که در زیر پردهٔ سیمین زمستان چون یخ فسرده بودند ، مانند بتان شرینکار در صحن گلزار طرح شوخی وطراری انداختند و به مضاحکه و ملاعبه و معانقه و مطایبه پرداختند . م رغان خوش‌الحان که در اوکار عزلت نشسته و نای از نوای عشرت بر بسته بودند ، چون شمیم طراوت خاك به مشام ادراك دریافتند ، پرزنان و نغمه سرایان از گوشهٔ آشیان به عرصهٔ بوستان شتافتند . زمزمهٔ بلبل و ترند از هــرکرانه بلند شد . خروش عکه وسار غلغله در طرف جویبار افکند . قوت نامیه که از تطاول دی ، بساط حکمرانی طی کرده بود و در کنج عزلت و گمنامی بر بالین کسالت و ناکامی تکیه زده ، ازین جوش وخروش به هوش بازآمد وکسوت فرمانروائی بربرو دوش‌سازکرد . روی زمین نژند، به زمردین پرند مزین شد و این بساط یکرنگ مانند نفش ارتنگ به‌گلهای رنگارنگ ملون‌گشت . لاله چون لعل لولیان در صفحهٔ رخسار بــوستان خندان آمد . نرگس بسان‌چشم دلبران مست، عنان اختیار تماشائیان از دست‌گرفت . بنفشه مانند زلف معشوقان قوت افزای دماغ جان‌گردید . دوشیزگان عنچهٔ رعنا به تماشای این روضه، غنا ازگوشهٔ‌کاخ تفرد برصفه شاخ تفرح خرامیدند . باد صباکه مشاطهٔ‌این بتان‌زیبا بود چون بلبل را درآرزوی جمال‌گل پریشان و ناشکیبا دید ــ دست تعرض برشقهٔ چادر غنچه درازکرد. بلبل ناصبور ازطلعت‌دلبر مستور به‌فریاد آمده ، درمقام

راز و نیاز بداین ترانه دمسازگشت :

سیمابی شد هوا و زنگاری دشت ای‌دوست بیاو بگذر ازهرچه‌گذشت

گر میل وفا داری اینك دل‌وجان ورعزم جفا داری اینك سر وطشت

پردگیان ازهارکه در ساحت‌گلزار دسته دسته صف بسته بودند- از نشئه[1] این ترانه سرمست شده، حجاب احتجاب از سر برگرفتند :

زمین چون بهشتی شد آراسته پرآرایش و رامش وخواسته

سلطان ستارگان برای مشاهدهٔ این زیورهای بدیع بدبیت الشرف ربیع انتقال نمود . حضرت ولیعهد در قصر باغ شمال، بدجشن نوروز فیروز اشتغال فرمود. مجلس تحویل درکمال شوکت وتبجیل‌آراسته شد[2]. بر و دوش مقربان دربار بدخلاع زرتار مزین‌گشت و جیب و دامنشان از درهم و دینار مملوگردید .

پسکویچ بدرسم پیشکش‌عید یك‌هزار باجاقلو بدحضورمرحمت دستورفرستاده، خود برای تهنیت‌عید نوروز شرفاندوز شد ودرهمان مجلس بعدازتعهد خدمات‌کلیه، رخصت انصراف حاصل‌کرده، همان روز حوالی عصر بار عزیمت برگرفت وشهرتبریز را وداع گفت .

حضرت ولیعهد از راه مهمان نوازی نواب امیرزاده خسرو میرزا را بد مشایعت او مأمور فرمود . یك روز بعد شبیه صورت مبارك را کــه در لندن به دست بهترین نقاشان‌آنجا برصفحهٔ عاج منقش شده‌بود وجهت محافظت، آئینهٔ برآن روکش‌گشته و درصنعت و زینت بدغایت قصوای‌کمال رسیده، مصحوب بیجن‌خان صندوقدار بدعنوان یادگار برای او فرستادند. بعدازآن امر قدرقدر بدتطهیرکوچه‌ها ومحلات وتنظیف و تعمیر درخانه وعمارت صادرگشته، در ساعتی همایون فال از قصر باغ بدعمارت شهر انتقال فرمودند. برای اظهار رحم و مروت واحسان‌وفتوت‌که سرشتهٔ ذات فرشته صفای آن‌حضرت است- اولا- دامن عفو و اغماض برجرایم عموم‌گناهکاران اهل‌آذربایجان

۱- اصل : نشاء ۲- تحویل، شب جمعه پنجم رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۲۴۳ اتفاق افتاد مطابق باسال سیجقان‌ئیل ترکی . ف

کشیدند . ثانیاً ــ هریك ازخدمتکاران آن ولایت را که راه ارادت و وفا به‌قدم صدق و صفا پیموده بودند ـ علی‌قدر منزلتهم به مراتب عالیه و رواتب وافره پایهٔ اختصاص بخشیدند و بنیابت دولت جاوید مدت قاهره زمرهٔ وفاکیشان را به‌تفاوت پایه و قدر ایشان به‌اعطای نشان وفاکه بعضی را ازنقره و بعضی‌را ازطلا ساخته‌بودند و بریك‌صفحهٔ آن صورت شیروخورشید و برصفحهٔ دیگر این بیت منقش شده :

روزسختی در وفاداری چوگشتندامتحان   چاکران‌را ازوفا شاه‌جهان‌داد این‌نشان

قرین افتخار و اعتبار فرمودند . بعد ذلك به‌چشم عنایت واحسان درامورقاطبهٔ زیردستان نگریسته هرجارشتهٔ مهام‌بینوائی‌گسسته دیدند، به‌نیروی‌بازوی مکرمت‌بهم پیوستند وهرکجا دست ظالمی برمظلومی‌گشاده یافتند ، به‌مساعدت ساعد عدالت، بهم بربستند . امن وآسایش ازهرطرف باوجد وشعف به‌اقطاع آذربایجان هجوم آورده ، و فتنه و شورش از هرکران خایف وهراسان از اصقاع آن‌گریزان شد . فحمدالله ثم حمدالله‌که پس‌ازآنکه رحمتی‌چنان برخلق مستولی‌گشته‌بود، مرحمتی چنین برایشان تجلی‌کرد :

دنیا خراب و دین به خلل بود ، عدل تو   آبادکرد هردوکنون طشت و آب خواه

وقعت مواقعها بعفوك انفس   واذهب‌بعد مخافة اوجالها

امنّت خیر معاقب طرادها   وفککت‌عن‌اسرائها‌اغلالها

و نصبت‌نفسك خیر نفس‌دونها   وجعلت‌مالکا واقیااموالها

برصاحبان تحقیق و نظرکه واقفان رموز سیر باشند ـ پوشیده نخواهد بودکه از آغاز بنای سلطنت تا امروز در مجاری تغییرات روزگار وتبدلات قرون و اعصار از برای هیچ صاحب شوکتی میسر نگشته‌که دراثنای مغاوبیت و منجرشدن مقرحکومت با آنکه چندین مملکت دیگر او را مطیع و فرمانبر باشد . حفظ ناموس دین و دولت را برحفظ جاه وشوکت خود مقدم دارد و درکمال جرأت و جلادت در متحشد دشمن قدم‌گذارد وچندین ماه درمعسکردشمن حفظ مراتب جاکند وباشوکت وجلال تمام بتنقیح اصول وتصحیح فصول مصالحه اقدام‌نماید وچندان ذکاوت و دانش وفطانت

وبینش‌به‌کار بردکه پنج‌کرور ازجملهٔ پانزده‌کرور، بعد از قبول، بازستاند واصل وفرع عهدنامه را اتم و انفع از معاهده بیشتر بگذراند .

وکلای روسیه‌که دراین‌کار،آزموده ومجرب بودند وهریك چندین‌عهدنامه با دول فرنگ منظم ومرتب داشتد، بدمشاهدهٔ این قسم‌آگاهی آن‌حضرت، از دقایق امر دولت وحقایق سر هرمقالت‌که زبان به‌آن تفوه‌کند یا خود خاطر به‌آن توجه نماید انگشت تحیر به‌دندان تفکرگزیده، حضوراً وغیاباًسراً وجهدا منفرداً ومجتمعاً زبان به‌تحسین‌آن حضرت می‌گشودند . والحسن ماشهدت بدالاعداء .

دانشمندان دولت انگلیس که در حدت ذکا و قوت دهـا بردیگر طوایف دنیا تفوق دارند چون در اتمام این‌کار نمایان‌که از نوادر زمان است بردقت‌فکر و وسعت صدر و رزانت رأی وفرهنگ و رصانت عزم وآهنگ‌آن حضرت واقف شدند عریضه و پیشکش فرستاده ، مستدعی شدندکه در زمرهٔ دانشمندان‌که ملوك و اکابر به‌التماس داخل می‌شوند نام نامی‌آن حضرت زیور دفترشود ومفخران معشر گردد .

فلو زار افلاطون اعتاب قـدسه — و لم یغشد منها سواطع انوار
رای حکمـة قدسیه لاتشوبهـا — شوایب انظـار و ادناس افکار
هرام[1] لوالسبع الطباق تطابقت — علی‌نفس مایقضیه من‌حکمةالجاری
لنکّس من ابـراجها کل شامخ — و سکّن من افلاکهـا کل دوار

چون ولایت خوی و ارومی هنوز در تصرف روسیه باقی بود ، حضرت ولیعهد کمترین چاکر فدوی را بداقامت خوی مأمور فرموده، مقرر داشتندکه متوجه احوال اهالی این دو ولایت بوده نگذاردکه مباشرین روسیه ، دست تعدی به‌آنها درازکنند تااینکه وجه رهن داده شود وبرچهرهٔ مکان این دو ولایت‌که از رشك رهائی دیگر ولایات بیشتر از درد گرفتـاری خود در عـذاب بودند ابواب استخلاص و استراحت گشاده‌گردد . اگرچه روسیه درباب داد وستد ولایتی مصدر چندان ظلم واذیتی‌نشدند. لکن درکوچانیدن ارامنهٔ خوی و سلماس و ارومی صفت ظلومی آشکارکردند .

۱ــ کذا

اولاً ــ جمعی از رُهبانان اوچکلیسا را برای دعوت و استمالت آنها دراطراف آن ولایات منتشر کردند وایشان چندی به‌ارشاد و دلالت مشغول شدند. چون ارامنه از حکام وعمال اذیت دینی و دنیائی نکشیده بودند و ازعوام وجهال مرارت سخره و استهزائی نچشیده و موعظه وپند رهبانان درمزاج ایشان سودمند نیفتاده ، نخواستند که ازملك ومال موروث ومکتسب، بقول رؤسای مذهب دست بردارند ، مگر کسانی‌که بضاعت وسامانی نداشتند وهجرت را موجب مکنت می‌پنداشتند .

چون روسیه ازین حیله سودی برنگرفتند، چند نفر از ارامنهٔ مسقو و تفلیس را که در خدمت، صاحب مرتبت شده بودند و در هجرت دادن اخوان دین باعصبیت برای اینکار اختیارکردند . آنها اولاً هریك از ارامند راکه ازقبول قول‌آنها نکول کرد ، مقید ومغلول نموده، نوعی عذاب‌کردندکه دیگران ازاظهار حرف لا، اجتناب نمودند وهرکه درمهاجرت‌فی‌الجمله تعطیل ورزید، به‌اسم مالیات چندان نقد وجنس تحمیل‌کردندکه تمناکرد ازعالم امکان بدر رود، تا بخاك ایران چه رسد .

عاقبت‌الامر به‌این‌گونه ظلم وجور اکثر ارامنه را کـه از مفارقت اوطان اشك حسرت به‌دامان می‌ریختند وبانالد وشیون خاك‌کوی وبرزن برسر می‌بیختند ، هجرت دادند ودر ولایات ایروان ونخجوان وقراباغ وآزاد جیران متفرق‌کردند . ازآن‌پس هیچگونه توجهی به‌احوال‌آن قوم پریشانروز نکردند . لهذا بعضی به‌سبب ناسازگاری آب و هوای آن ولایات و فقدان ضروریات عرضهٔ تلف شدند و گروهی که در قرب سرحد سکنی‌داشتند ، بموطن اصلی بازگشتند .آنچه بدروسیه ازین رفتار ناپسندیده باقی ماند ، خانواری اندك بود و بد نامی بسیار . ازآنجاکه همه جا دوش بدوشند ، مکافات وعمل نرسیس خلیفهٔ اوچکلیسا راکه از راه تعصب باعث و بانی این‌کارناسزا بود ، با قبح وجهی از مملکت روسیه نفی‌کردند و سرکردگانی‌که این ظلم به دست ایشان جاری شده بود ، گرفتار انواع مذلت وخواری‌گشتند .

در بیان مکالمهٔ اُمنای دربار حضرت ولیعهد

با سفرای بهیهٔ انگریز

در باب دویست هزار تومان زرکه در عهد نامه مقرر بود ، مفصل این مجمل اینکه چون دولت انگریز اکثر بلاد هند را بتصرف درآوردند و با دولت قاهره قرب جوار حاصل‌کردند ، برای اینکه با دولت علیه در سلم و صفوت باشند - طرح دوستی و الفت انداختند و مکرر به ارسال رسل و رسائل و اتحاف هدایا و تقبل پرداختند . همان دوستی استوار شد و هر دو مملکت از فواید آن برخوردار گشت .

ناپلیون پادشاه فرانسه که پادشاهی قادر بود و لشکرکشی قاهر بر همهٔ پادشاهان فرنگ در میدان جنگ تسلط یافته و از همگی اقرار برامپراطوری خود گرفته ، بدولت انگلیس‌که اصل مملکت آنها سه جزیرهٔ بسیط از بحرمحیط است و از چهار جهت دریا برآن محیط ، در فنون جنگ به اجمعه کامل و ماهر و در جنگ کشتی بخصوصه بر همگان غالب و قاهر ، نتوانست دست بیابد یا جزوی شکست بدهد .

عداوت مابین این [دو] دولت روز بروز شدت‌کرد وسالهای دراز بزور و زر و لشکر از ایذا و اضرار یکدیگر غفلت ننمودند .

پادشاه فرانسه چنانکه سبق ذکریافت ، به تمنای اینکه از جانب دولت قوی شوکت ایران به جانب هندوستان لشکرکشیده شود ، ایلچی فرستاد و طالب وداد شد .

وزرای دولت انگلیس‌که به اخبار عیون و جواسیس از سرّضمیر هر دولت

آگاه و خبیر می‌شوند ، صورت مقصود دولت فرانسه را در زمینهٔ شهود دیده ، برای انفصام رشتهٔ الفت آن دولت و استحکام پیوند محبت خود ایلچی فرستادند و به او اختیارکلی دادندکه هرقدر لازم داند بذل و بخشش کند و از جانب دولت علیه هرچه تکلیف و خواهش شود ، همینکه مضر امور ملکیه نباشد بدون توقف قبول نماید وگرد تکلف و نکول نگردد .

چون ایلچی فرانسه از ورود ایلچی انگلیس بـه‌دارالعلم شیراز خبر شد ، از راه عداوت کلی که مابین این دو طایفه مقرر بود ، عزم سفرکرد و هر چه ازجانب اولیای دولت در باب اقامت او اظهار اصرار شد ، بی‌اثر آمد . در دارالخلافه نایبی از خود تعیین و عزیمت دارالسلطنهٔ تبریز نصب‌العین نمود وچنانکه سابقاً مرقوم شد باآن همه تفقدات حضرت ولیعهد ازدرعزیمت بیشترجهدکرد .

ایلچی انگلیس سرهرفرد جونس برانت[1] بعد از آنکه شرف اندوز بزم‌حضور حضرت شاهنشاه اسلام پناه‌گردید و آداب سفارت به نحویکه سابقاً سمت ترقیم یافت تقدیم‌کرد . استدعا نمودکه فیمابین دو دولت‌قوی شوکت عهدنامه مرقوم شود و شروط دوستی و موافقت مبین ومعلوم‌گردد تا توقع هر دولتی از دولت دیگرمشخص و محقق باشد و امر دوستی به‌این سبب‌منتظم ومنسق ماند.

اولیای دولت علیه در ضمن معاهدهٔ خجسته قرار دادند که امنای دولت بهیهٔ انگلیس برای تدارك سپاه نظام قاهره هر ساله مبلغ دویست هزار تومان زر انفاد خزانهٔ عامره نمایند و به جهت ترتیب اصناف سپاه از سرباز و سوار و توپچی و مهندس و قورخانه‌چی و نجار سرکردگان قابل و استادان‌کامل تعیین‌کنند و از اسلحهٔ حربیه مانند توپ وتفنگ وشمشیروکیسهٔ‌کمروگلولهٔ توپ و غیره آنچه ضرور شود ، مضایقه نداشته باشند .

ایلچی انگلیس نظر به دستورالعملی‌که از دولت خود داشت ، این تکالیف را بیچون و چرا قبول‌کرد و مادامی‌که ناپلیون در امر سلطنت صاحب قدرت بود ،

۱– حاشیه : سرهرفرجونس بارونت ـ ف Sir Herford Jones Brant

دولت بهیهٔ انگلیس اجرای این شروط را به‌هیچ قیدی منوط نمی‌کردند.

بعدازآنکه ناپلیون در مسقوشکست فاحش خورد و نظام امرش مشوش گشت، سرگوراوزلی[1] که بجای سرهرفرد جونس به‌سفارت آمده بود و به‌اقامت دربار دولت مأمور شده، چون ضعفی در امر ناپلیون مشاهده‌کرد و از اخلال او در کار هندوستان آسوده گردید، نظر به اختیاری‌که از دولت خود داشت فی‌الفور همت به تغییر این شروط گماشت و درین باب صحبت و مکالمه با امنای دولت علیه آغاز نمود وکمند تدبیرورشتهٔ تزویر به‌هرجانب‌درازکرد.

کارگزاران دربار شوکتمدار حضرت ولیعهدکه از قوانین دولت‌ها آگاه بودند و می‌دانستند شروط‌مقبولهٔ دولتین بی‌رضای‌کاملهٔ جانبین تغییرپذیر نیست، ازقبول‌خواهش او نکول کردند. ایلچی از راه اضطرار به همین قدر راضی شد که این شروط را از اطلاقی‌که داشتند بیرون‌برده، به‌تحت قیدی درآورد. لهذا تمنا نمودکه امنای دولت علیه راضی شوند که این قید در ذیل شروط مسطوره افزوده شود که تا روسیه ولایت گرجستان‌را درتصرف‌داشته‌باشد، دولت انگلیس‌ازعهدهٔ ادای شروط مذکوره برآیند.

چندسال بعدازآن‌که ناپلیون درجنگ واترلوگرفتارشد ودر جزیرهٔ سانتلینیا[2] به حبس دولت انگلیس دوچار گشت، روی زمین از خس و خار فتنه و کین پیراسته شد وبرای صلح‌کل درمملکت نمسه[3] مجمعی ازپادشاهان نصاری و نواب‌ایشان آراسته شد.

دولت انگلیس ازطمع دیگر دولت‌ها درمملکت هند به‌کلی بی‌تشویش وگزند شد، ازنو تصمیم عزیمت‌کردکه شروطی‌راکه متضمن خسارت بود و به‌اقتضای مصلحت دولت به‌ضرورت در عهدنامه داخل‌کرده بودند، به‌الحاق بعضی قیود ازحیّز خسارت بیرون‌کنند. لهذا مستر السن[4] را برای تقدیم این خدمت تعیین‌کرده، قدغن نمودند که در دربار حضرت ولیعهد زیاده متوقف نباشد[5] وکارگزاران‌آن حضرت‌را به‌هیچوجه

۱- Sir Gur Ozali ۲- حاشیه: سنت هلینه. ف ۳- اطریش
۴- Mr. Alis ۵- اصل: نباشند

ازمأموریت خود واقف نکند، یکسر به‌آستان شاهنشاهی راه سپر شود و بدون اینکه کارگزاران حضرت ولیعهد را خبرشود۔ دراتمام امر اهتمام نماید تا برخلاف‌مقصودی که در مأموریت سرگوراوزلی واقع شد ، این دفعه ظاهر نشود .

مسترالس بعداز ورود به‌دارالسلطنهٔ تبریز موافق دستورالعمل دولت‌خود رفتار کرد ومطلقاً حرفی ازمأموریت خود برزبان نیاورد .

حضرت‌ولیعهد هرچه اصرارکردند و وزرا وامنا نزد او برای استفسارفرستادنداو دراسرار[1] اسرار بیشتراصرارکرد وگردجزوی‌اظهارنگردیدوبدون‌درنگ به‌دارالخلافه آهنگ نمود . بعد ازابلاغ‌نامه وهدایا و ادای تعارف، با وزرا وامنا بلافاصله طرح مکالمه افکند وجیب و دامن‌کارپردازان از زر وگوهر بیاکند و به‌زورکوشش و وفور ریزش، وزرا را باخود متحدکرد[2] و امررا چندان به‌تعجیل و جد بگذارندکه مرحوم میرزا بزرگ قایم‌مقام اعلی‌اله مقامه‌که روز بعدازو به‌چاپاری روانهٔ دارالخلافه شد، پیش‌از انقضای امر نتوانست وارد شود .

درباب‌شروط مرقومه، عهدنامهٔ جداگانه‌ای نوشته‌شد و وکلای دولتین قرارداد کردند که اگر از جانب دولت بهیهٔ روس به‌حرب دولت علیهٔ ایران اقدام شود دولت سنیّهٔ انگریز درانجام مفاد شروط اهتمام ظاهرسازد . مسترالس به‌بذل وبخشش وسعی وکوشش جزوی ، خدمت کلی به دولت خود کرد و وزرای دولت علیه به عشوهٔ رشوه فریب خوردند ومصلحت‌آجل را به‌منفعت عاجل خود بفروختند .

غاض‌الوفاء وفاض الغدرواتسعت مسافـةالخلف بین‌القول والعمل

بعدازآنکه مصالحهٔ دولتین ایران‌و روس به‌سبب‌هائی‌که مذکورشد به محاربه انجامید ، حضرت ولیعهد به‌جهت اینکه خلف عهد در امرسرحد از روسیه صادرشده وبه‌موجبات خصومت ازجانب‌آنها سبقت ظاهرگشته است ، از ایلچی دولت انگلیس دویست هزارتومان سالیانه را مطالبه فرمودند . او به‌عذر اینکه اول سپاه‌دولت علیه داخل‌خاك روسیه شده، ازقبول‌آن مضایقه نمود. عاقبت‌الامر راضی‌شدکه مبلغ مسطور

۱ـ ظ : استتار. ۲ـ اصل: کردند .

را تحویل‌خزانهٔ عامره‌کنند ، بدشرط اینکه این شروط ازعهدنامه‌بدکلی‌اخراج شود .

چون حضرت ولیعهد این شرط را باآن قیدی‌که مستر الس‌گذاشته بود ، منتج چندان فایده نمی‌دانستند و بـرای وجه مصالحهٔ روسیه ،گرفتن ایـن مبلغ را واجب می‌شمردند ، بداذن دولت جاوید مدت قاهره‌آن شرط را از عهد نامهٔ دولتین اخراج کرده ، بدرضای جانبین قراردادکردندکه فصلی دیگر بدجای‌آن عهد نامه بیفزایند . اغلب مردم ایران‌که از رموز ملکیهٔ فرنگستان به سبب عدم آمیزش‌آگاهی ندارند ، این طایفه را درحفظ عهود و مواثیق تعدیل وتوثیق‌می‌کنند . لکن این‌صفت تاوقتی برآنها صادق است‌کدآن عهد ومیثاق با فایدهٔ مخصوصهٔ‌آنها موافق است . همینکه‌در عهد وشرطی اندك سهووخبطی‌کرده باشند، اگر بدمکروخدعه است یا به‌حرب ووقعد به‌تدارك‌آن‌کوشند وچشم ازدوستی‌چندین ساله پوشند .

در بیان عزیمت نواب شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا

و نواب محمد ولی میرزا و دیگر شاهزادگان به‌آستان ملایك پاسبان شاهنشاه جهان و ذکر فتنه وشورش یزد و کرمان

چون خبر اغتشاش آذربایجان دراطراف ممالك فسیح‌المالك ایران منتشرشد وتعویق امرصلح مشتهر، هریك ازشاهزادگان عظام‌که به‌ایالت مملکتی قیام داشتند، به‌پایتخت دولت جاوید مدت اقدام‌کردند.

نواب شجاع‌السلطنه [1] که خود را در میان دیگر شاهزادگان به‌مزید جرأت و جلادت می‌نمود وجنگ سپاه نظام و توپخانه را مانند دعوای افغان و هزاره تصور می‌فرمود، در خراسان صلای جهاد در داد و علمی از اعلام عتبهٔ عرش مرتبهٔ امام علیه‌السلام [را] تیمناً وتبرکاً لوای کتیبهٔ خودکرد وآن‌را واسطهٔ انجاح مرام وانجام مهام ووسیلهٔ تطمیع خواص‌وترغیب عوام نمود وقریب دوهزارسوار ازسپاهیان نامدار خراسان سان دیده، مستعد عزیمت به‌دربارخلافت‌گردید. لکن در باب خراسان‌که امرای آنجا بعدازعزل نواب محمدولی‌میرزا همواره باولاة به‌طریق‌مواطاة وهمجواری معامله می‌کردند، نه متابعت و خدمتگزاری ـ تأمل داشت و بسیار اندیشناك بودکه در غیبت او امرمملکت به‌کلی پریشان شود ودوسه ولایتی‌که در تصرف او باقی مانده است، از دست بیرون رود. روزی چند درین حیرت بسر میبرد و با امنای خود شورومصلحت میکرد. نه امرجهادراکه به‌ملاحظهٔ بعضی مقاصدکلیه پیشنهادکرده بود،

---

۱ ـ «شجاع‌السلطنه ـ حسنعلی میرزا فرزند فتحعلی شاه است. در اواخر سنهٔ ۱۲۴۳ به‌حکومت کرمان و به‌نظم‌آن سامان مأمور گردید.» (فرماندهان کرمان ص ۱۵ به‌تصحیح باستانی پاریزی)

ترك میخواست کرد وند ازمفاسد امرا ایمن میتوانست شد. عاقبت‌الامر براین مقررشد که نواب هلاکومیرزا فرزند ارشد خود را به رتبهٔ نیابت قرین افتخارکند وکفایت مهام‌مملکت را بکف‌کفایت رضا قلیخان ایلخانی یامحمدخان سردار بسپارد تابدابن واسطه حقد وحسدی‌که این دوامیرازدربار هریك بقدرضرورت حصّه ورسدی‌داشتند زیاده قوت و استدامت یابد و مملکت از شرارت آنها ایمن و سلامت ماند. بعد از آنکه عقدهٔ اشکال اول به‌عقیدهٔ او ازین تدبیر منحل شد، درترجیح احدالخائنین که هردو ازخائنین بودند، بمشاورهٔ دوباره احتیاج افتاد.

نواب شجاع‌السلطنه، ایلخانی‌راکه استعداد مالی‌ورجالیش بیشتر بود واحتیاط ازفتنه وشرارتش لازمترمینمود، انسب واولی‌میدانست. لکن جناب میرزاهدایت‌الله مجتهدکه درحفظ نفوس واموال‌خلق ساعی وجاهدبود ومأیوسی سردارقرائی‌را بسبب شدت خونخواری و بی‌پروائی متضمن بسی مفاسد میدید، استمالت او را به مصلحت خلق اقرب شمرد ودراین مطلب با نواب شجاع‌السلطنه شرحی مطنب‌گفت. شاهزاده به ملاحظهٔ الفت و یکرائی‌که از قدیم مابین مجتهد و سردار قرائی محقق بود، این رأی را مشوب بداغراض دانست و ازقبولش اعراض‌کرد ودرترجیح واختیارخود ثابت و برقرار ماند. احکام لازمه بعهدهٔ رضا قلیخان در قید نگارش آورد، فرزندش را بموافقت بل متابعت او سفارش کرد، بعد ذلك با شوکت و جاه روانهٔ آستان ملایك پاسبان شاهنشاه اسلام پناه‌گردید. قبل ازاتمام امرمصالحه بدتقبل سدّهٔ سنیّه سرافراز گشت. دورگردون را بکام و افشای مکنون درون را موافق مقام دید، شاهزادگان و امرا واعیان را بدبیعت خود دعوت نمود. بعضی بقدم مطاوعت پیش‌آمدند وبرخی شیوهٔ مماطلت پیشدکردند،گروهی در مقام همچشمی و تکافوء توقف و از پیروی بلکه توافق آشکارا تخلف ورزیدند. اعلیحضرت‌شاهنشاه خلدالله ملکه وسلطانه، برای‌اینکه این‌گونه حرفها را بدون ردع و منع‌آشکارکه موجب نومیدی و انزجار است، نهایتی نگذارند و سردار روسیه را برای اهتمام در اتمام مصالحه زیاده شوکتی ننمایند، نواب شجاع‌السلطنه را از دارالخلافه دور و به اقامت قزوین مأمورفرمودند.

در بیان مرخصی نواب محمد ولی‌میرزا ازدارالخلافه

واستماع فتنهٔ دارالعباده و مراجعت دوبارهٔ عبدالرضاخان[1] که از نسل حکام سابق دارالعبادهٔ یزد است

بعد ازآنکه حکومت ازآن سلسله گرفته شد وامرمعاش آشفته گشت ، به‌خدمت نواب محمد ولی‌میرزا اختصاص یافت و مدتی در مملکت خراسان به تقدیم خدمات کلیه شتافت . چون در تدبیر امورمملکت صاحب ذهن سلیم بود و رأی مستقیم و در تکمیل رسوم خدمت کمال اقبال و اقدام داشت و نهایت اجتهاد و اهتمام ، لهذا رفته رفته اعتماد خاطرشاهزاده به‌او بیشترشد و پایهٔ چاکریش برترآمد تا اینکه ایالت ولایت دارالعباده به‌نواب شاهزاده مقررشد و رفعت قدرعبدالرضاخان را وسیلهٔ دیگرمقدر، اوکه در ولایت غربت معضلات مهام را به سهولت قرین انجام میکرد ، در ولایتی‌که اباًعن جد حکومت‌کرده و راه مطاعیت سپرده بود ، نوعی همت به اجرای خدمات و امضای مهمات گماشت‌که درهمگی امورآن ولایت معتمد علیه مشارالیه گشت .

نواب‌شاهزاده زمام‌کل‌مهام[را] به‌کف‌کفایت اومفوض‌کردوفرزندارشدش‌علی‌خان را بشرف مصاهرت مباهی ومعزز نمود . روزبروز صداقت و ارادت از جانب او زیاده بروزکرد وروزگارش درخدمت شاهزاده خجسته وفیروزگشت . مراتب قربش به‌جائی رسیدکه نواب شاهزاده هنگام عزیمت دارالخلافه او را به نیابت خود سرافرازکرد و از فرزندان خود ممتاز نمود و ایشان را بفرمودکه درکارها مطیع او باشند و بی‌اجازتش به هیچ‌کاری مداخلت نکنند . امیرزادگان بروفق امر و فرمان پدر جانب

۱ـ حاشیه : عبدالرزاق خان . ف

اعزاز[1] و احترام او را منظور نظر داشتد ، بی‌صوابدید او مصدر هیچگونه خیر و شر نمیشدند. لکن عبدالرضاخان‌که حکومت را ارث پدر میدانست و اقتدار مطلق را در جنب اختیار مقید ، تفاوت بحروشمر میگذاشت. بمدلول الحب یعمی ویصم ازذکر آن‌همه‌آبادی و نعم غافل شدوبتدارك اسباب خودسری مایل گردید. نخست بامحرمان خود از بزرگان هرطایفه مقدمات این داهید درمیان‌گذاشت، چون اهالی دارالعباده ازعلما و فضلا واعزّه وشرفا و تاجر و اهل صنایع وکاسب وزارع به سبب زیاده اهتمام نواب شاهزاده در افزونی ارتفاعات و اجرای سیاسات دل‌آزرده بودند ، در قبول حکومت او بقدم اطاعت پیش‌آمدند و مخالفت از شاهزاده را موجب استراحت خویش دانستند .

بعد از آنکه عبدالرضاخان از این رهگذرآسوده خاطرشد ، در بیرون کردن متعلقان شاهزاده از قلعهٔ دارالعباده با محرمان خود همداستان‌گشتد ، بتدارك اسباب سفرازلباس وموزه وکجاوه وزاد وراحله مشغول شده، بهاندك زمانی چنان درخفید[و] نهانی اینهمداسباب برایآنهمد اشخاص حاضرکردکه احدی ازکسان شاهزاده ازاین عزم و اراده مخبرنشد . همینکه لوازم سفرمهیا شد ، عزم خود را بهعزل شاهزادگان برملاکرد . بلافاصله اسب و اشترودیگر اسباب سفر در درخانه نواب شاهزادهآماده نمود ، امیرزادگان و خادمان حرم را از شهر بیرون‌کرد وچندگامی مشایعت کرد و بهحکومت مراجعت نمود .

درخلال این احوال نواب شاهزاده باخاطری ازغم آزرده از دربارشوکتمدار شاهنشاهی رخصت انصراف حاصل‌کرد وبهجانب مقرایالت قطع مراحل نمود. مقارن ورود نائین چشمش برپردگیان سرادق جلال افتاد ، بی‌حاجت سؤال صورت احوال معلوم‌کرد. ساحت خاطرش‌که مجمع شادی ایام بود ، مسکن اسقام و آلام‌گردید . روزی چند در همان مکان مقام اقامت فرموده ، به انواع مختلف بدلالت و استمالت عبدالرضاخان پرداخت و از اعیان و اشراف یزدکه ملتزم رکابش بودند ، و احداً بعد

۱ ــ اصل : اعزام

واحد به سفارت مأمورساخت . عاقبت چون دیدکه عبدالرضاخان به این حرفها رام نخواهد شد و این مرغ زیرك به این دانه ها بدام نخواهد افتاد ، با حسرت و اندوه فراوان به‌جانب دارالخلافه عطف عنان فرمود ولنعم ماقیل :

و وضع‌الندی فی‌موضع‌السیف بالعلی   مضر کوضع‌السیف فی موضع الندی

در بیان عزیمت عباسقلی‌خان ولد ابراهیم خان قاجار

از دارالامان کرمان به‌جانب دارالعبادهٔ یزد وخاتمهٔ کار آن

عباسقلی‌خان که بعد از وفات پدر بحکومت کرمان مفتخر شده بود ، چون فتنهٔ عبدالرضاخان بشنید به‌اغوای محمد قاسم‌خان که از عظمای کارگزاران او بود ، بی‌اذن و اجازت دولت جاوید مدت قاهره بداین هوس افتادکه یزد را تسخیر کند .

از اهالی کرمان قریب دوهزارنفر سواره و پیاده جمع‌آورده ، از اعیان ولایت و ارکان خدمت هرچه منع شنید درگوش بی‌هوشش زیاده بر صریر باب و تنین ذباب اثری نبخشید . با همهٔ جمعیت تا سرحد دو ولایت‌آمد. همینکه بنای اقدام بدخاك دارالعباده شد ، اهالی کرمان که از سطوت شاهنشاهی خایف وهراسان [بودند] بهیئت اجتماعی سراز اطاعت برتافتند و راه معاودت پیش‌گرفتند . عباسقلی‌خان که به غرور جوانی اطاعت نادانی‌کرده ، اضلال محمد قاسم‌خان را بر ارشاد اعیان وارکان ترجیح داده بود . کارش به رسوائی و تفضح‌کشید و سرافکنده و شرمسار به مقر اختیار خود برگشت . «واذا رجوت‌المستحیل فانما تبنی‌الامور علی‌شفیرهار»[1]

۱ـ کذا .

در بیان ماموریت نواب شجاع السلطنه به جانب

یزد و کرمان و وقایع و حوادث آن سامان

چون انقلاب امور یزد و کرمان به‌مسامع علیهٔ شاهنشاه زمان رسید، به‌ملاحظهٔ اینکه نواب شجاع السلطنه راکه به‌تمنای خدمت از مملکت خراسان آمده و سپاهی شایان آورده بود مرحمتی بفرمایند، ایالت یزد و کرمان را ضمیمهٔ مملکت خراسان کردند.

نواب شاهزاده از ظهور اینگونه عنایات اعلیحضرت شاهنشاهی زاید الحد مفتخر و مباهی شده ، در اوایل ماه رمضان المبارك با استعداد و تدارك روانه جانب یزد گشت . بعد از آنکه در قرب دارالعباده نزول اجلال فرمود ، رسل و رسایل ارسال کرد ، عبدالرضاخان را به خدمت دعوت نمود و برحم و مروت اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و استظهار داد و از خشم و سطوتش تخویف و انزار نمود .

عبدالرضا خان را از این وعده و وعید هیچگونه بیم و امید حاصل نگردید و به‌عذر اینکه خوف وخشیت براو دست یافته و واهمه و وحشت اعضای بدن او را فراگرفته است ، از خدمت حضور ابا و امتناع نموده ، تحصن اختیار و اقراع کرد . معذرت او مهیج غیرت نواب شجاع السلطنه گشته، باغ دولت آباد راکه متصل به‌محلات خارج قلعه است محل احتشاد فرمود و در باب مسخر کردن قلعه وگذشتن و معوق گذاشتن آن با امنای خود شور نمود .

محمدهاشم خان که ازسفله زادگان شیراز بود و اولاً بچاکری خلوت رتبهٔ اعزاز یافته وازخدمت دهلیز و ایوان بهوس ستیز و میدان افتاده و بی آنکه در معارك قتال طعان و ضراب ابطال مشاهده کند یا در حواشی و متون صحایف آثار قرون سوالف مطالعه نماید، به‌منصب جلیل سرداری رسیده بود، مدعی تسخیر قلعه شد وسایر رؤسا

که تملق و تصدیق او را در نظر ولینعمت خوش‌نما میدیدند ، رأی او را پسندیدند .

شب هنگام سردار بایلنگ توش خان جلایر و دیگر اعاظم و اکابر عزم یورش‌کرده، در مسجدی‌که مابین آن و دیوار قلعه بیشتر از تیررس‌گلوله فاصله نبود ، مجتمع شدند و تصورکردند که بدگلولهٔ تفنگ و شمخال و های و هوی و قیل و قال قلعه توان‌گرفت یا در دل قلعه گیان بیم و هراس توان انداخت . لهذا تفنگچیان را بدشلیك مأمورکردند وخود در مسجد ایمن و مغرور نشستند .

عبدالرضاخان قریب شصت نفر تفنگچی‌داوطلب از دروازهٔ دیگر بیرون فرستاده، قدغن کرد که غفلتاً خود را به پشت بام مسجد رسانند و از روزنه‌ها به میان مسجد شلیك‌کنند. درآن دم‌که سردار مترصد فتح‌قلعه بود، تفنگچیان عبدالرضاخان بربام فرارفتند و گلولهٔ تفنگ مانند تگرگ بدمسجد فرو ریختند . سردار و اصحاب در بحر اضطرار واضطراب غرق شده ، بدهزار عجز و انکسار در از دیوار فرق‌کردند و چون تیر بیرون جسته راه راستدبازار پیش‌گرفتند و چنان‌آشفته و پریشان شتافتند که چاه از راه فرق نمیکردند و معاضد از معاند تمیز نمیدادند .

آن شصت نفر بدهمین قدرکفایت نکرده، بدبام بازار برآمدند و آن‌گروه بیسر و پا را تا منزل و مأوی تعاقب نمودند و جمعی‌کثیر بدسبب سوء تدبیر سردار گرفتار هلاك و بوار شدند .

من لم یقف عند انتهاء قدره	تقاصرت عنه فسیحات‌الخطی
من ضیّع الحزم حین لنفسد	ندامة الذع من سفك الدماء

نواب شجاع‌السلطنه چون دیدکه پرده از روی‌کار برافتاد و معذرت واستمحال عبدالرضاخان به‌تمرد واستبدادکشید ودر خود برای محاصره و تسخیرمایه واستعدادی ندید ، لابد عزیمت جانب‌کرمان‌کرد . اهالی‌آنجا بقدوم مطاوعت پیش‌آمدند وبرای رهائی از ظلم و ستم عباسقلی‌خان ، مقدم نواب شاهزاده را مغتنم شمردند .

نواب والا به نظم مهمات داخلهٔ کرمان پرداختند و عباسقلی‌خان را به جانب دارالخلافه روانه ساختند . محمد قاسم خان را کـه منشاء فساد کـرمان و استعداد

عباسقلی‌خان شده بود ، بدون اینکه دست استشفاع به‌دامن اصطناع شاهنشاه جهان‌مطاع زند قرین عفو و اغماض کرد و مورد اکرام و اعزاز نمود . اینگونه خودرأئی و بی‌پروائی نواب شاهزاده درنظر نکته‌سنج شاهنشاهی بربی‌ادبی محمول‌شده، به‌فرامین عتاب‌آئینش تأدیب بلیغ فرمودند . او برای استغفار و استعطاف، محمد قاسم خان را بدربار معدلت مطاف روانه‌کرد . چون بدچشم خیانت درکار مملکت نظرکرده بود از نور بصر بی‌بهره شد .

دربیان عزیمت حضرت ولیعهد به آستان همایون شاهنشاه

جهان و صادرات آن ایام فیروزی نشان

چون حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان از آرامش عباد و آسایش بلادی که از تصرف روسید نجات یافته بودند و به نیروی سعادت و اقبال بازوی شقاوت و ادبار برتافته، فراغت حاصل کردند ـ تقبیل عتبهٔ عرش مرتبهٔ اعلیحضرت شاهنشاه سایهٔ رحمت‌الله بر آینهٔ خاطرعبودیت مظاهرشان منعکس شده، قبول این تمنا را از سدّهٔ فلک‌فرسا مستدعی وملتمس شدند. بعد از آنکه مأمول آن حضرت بعز قبول مقرون‌شد وسعادت وفیروزی رهنمون گشت.

حضرت ولیعهد نواب شاهزاده‌محمد میرزا راکه نهمین فرزند پدربزرگواراست و درحسن اخلاق یگانهٔ روزگار، عقل مجرد است وعدل مجسم وروح مصور، ملکی درصورت بشر، غیث هاطل است [و] لیث مقاتل.

به رزم اندرون زهر تریاك سوز | به بزم اندرون ماه گیتی فروز
چو برگاه باشد در افشان بود | چو در جنگ باشد درفشان بود

به نیابت آذربایجان تعیین فرمودند و رعایت خلق که امانت حق‌اند به معدن فتوت و سخا و منبع مروت و مدارا تفویض نمودند، در اوایل شهر ذی‌قعدةالحرام «۱۲۴۳»[۱] روانهٔ آستان ملایك پاسبان خسروصاحب قران گشته، اکثر چاکران دربار که درروزگارفترت مصدرخدمت شده‌بودند، به‌التزام رکاب سعادت فرجام مأمورشدند تا همچنانکه درخدمت آن‌حضرت مورد مرحمت شده بودند. ازحضرت خلافت کبری و سلطنت عظمی بتفقدات شاهانه سرافراز شوند و در میان قبایل و عشایر خود قرین

۱ــ تعیین تاریخ از فرهاد میرزاست.

شرافت واعزازگردند .

چون حضرت ولیعهد به قرب دارالخلافه رسیدند ، شاهنشاه جهان پناه از راه رحمت عام و فیض تام‌که خاصه نسبت به فرزند دلبند خود داشتند عموم شاهزادگان و امراوامنا و اعیان و ارکان و افراد لشکریان را تا دو فرسخ به استقبال آن حضرت مأمورکردند :

همه لشکر از جای برخاستند — درفش همایون بر آراستند
همه لشکری با تبیره شدند — سپاه و سپهبد پذیره شدند
بزرگان پیاده شدند از دو روی — چه دیهیم‌خواه وچه آزرم جوی

حضرت ولیعهد از ملاقات برادران شادوخرم شدند و دیگر مستقبلین را قرین لطف‌وکرم فرمودند . همینکه ازکریاس‌گردون اساس، شوارق‌جمال لامع شد وبوارق جلال ساطع :

پیاده شد از اسب سالار نو — درختی نوآئین پر از بار نو
چو شاه جهاندار بنمود روی — زمین را ببوسید و شد پیش اوی
ببوسید تخت و بمالید روی — برآن نامور مهر انگشت اوی

اعلیحضرت شاهنشاه فرزند نامدارخود را که چندین وقت‌گرفتارصدمات مقاتله وزحمات مقاوله بودند ازراه لطف ورأفت درکنارگرفت و از مهرپدرانه‌که در حجاب شوکت پادشاهانه مستور بایست بود، چیزی نتوانست نهفت :

یکی جشنگاهی بیاراست شاه — چنان‌چون شب چارده چرخ‌وماه
به دیبای چینی بیاراستند — طبقهای زرین بـه پیراستند
بنفشه گل و نرگس و ارغوان — سمن شاخ سنبل کران تا کران

روزی چند روزگار ارجمند در سرای همایون به عیش وعشرت مصروف شد و ملتزمان رکاب حضرت ولیعهد از وفور لطف و مرحمت مفتخر و مشعوف آمدند . از آن پس نظم مهمات ملکی وجهۀ همت ولیعهدی شده ، اولاً عهدنامۀ مبارکه را به امضای اعلیحضرت شاهنشاهی مزین و مصحوب میرزا جعفرمهندس باشی‌که از اعزۀ

تبریز است و حسب‌الامرحضرت ولیعهد مدت پنج سال در پایتخت دولت انگلیس به‌تحصیل و تکمیل علوم ریاضی و طبیعی اشتغال ورزیده، نزد جنرال غراف پسکویچ ارسال داشتند.

ثانیاً ــ چون میرزا قریبایدوف ازجانب دولت روسیه بداقامت دربار دولت‌علیّه نامزد شده بود و به لقب وزیرمختارملقب‌گشته و ازجانب دولت خود امضای عهد نامه آورده، محمدخان افشار را با جمعی سوار به استقبال او مأمور فرمودندکه مقارن ورود او واردکنار ارس شود وموافق شروطی‌که درعهد نامهٔ سفارت مرقوم شده، اساس مهمانداری منسق ومؤسس دارد.

ثالثاً ــ امر قلمرو [کذ] و ارستان و خوزستان و کردستان قرین اندك ارتجاج بود و به تجدید نظری محتاج. آن حضرت برای تقدیم این خدمت همدان را که مسافتش بدولایات مسطوره یکسان‌است، جهت اقامت مشخص‌کرده، ازآستان خواقین پاسبان شاهنشاه زمان مرخص شدند. اعلیحضرت شاهنشاه برای مزید امتیاز آن حضرت از دیگر شاهزادگان به‌چند خصایص‌که خاصهٔ سرکار شاهنشاهی بود اختصاص بخشیدند. از آنجمله تخت مرصع زرین بود و بازوبند مکلل ثمینی و یك زنجیر فیل‌کوه‌پیکر باتمام‌آرایش و زیور، حضرت ولیعهد بدآن شوکت و شأن شایان وارد همدان شده، چون مزاج مبارکش را بعد از تحمل آن همدزحمت فی‌الجمله تکسر و نقاهت عارض شده بود و همدان در نسبت سایر بلدان بسلامتی هوا و نزاهت فضا طاق بود ودر رواء اشجار و صفاء انهار مشهور آفاق، خصوصاً دامن الوند کوه که هنگام شدت‌گرما در لطافت و رقت هوا و غزارت و عذوبت آبها و خضارت و نضرت دشت و کوهسار و وفور انواع ریاحین و ازهار از همسری بهشتش عار بود و جنات اربعهٔ روی زمین از وی به تعنت گرفتار، آن مکان دلکش را برای معالجهٔ مزاج سعادت امتزاج خوش‌کرده، قبّهٔ سرادق شوکت بهقمّهٔ فلك رفعت افراخته شد:

وقفت لمنصبك العناصرطاعة مذ مدّ بالعلیا علیك رواق
والمشمخرات العلی و زواتها اوتادها و طنابها الافاق

ان السعادة عاهدتك خلودها و موكد به عهودها المیثاق

آن حضرت مدت چهل روز درآن مکان‌فیروز به‌مداوا اشتغال فرموده ، با این احوال از نظم دقـایق امور ملکی دقیقه[ای] اغفال ننمودند و دراین چند روز همت ملوکانه ترتیب مهام قلمرو و لرستان و خوزستان وکردستان و تخلیهٔ ولایت خوی از روسیه و اتمام بقیهٔ امور مصالحه‌صرف‌کردند: ان‌الکبار من‌الامور تنال بالهمم‌الکبار.

اولاً ــ به‌نواب شاهزاده محمد میرزا احکام مؤکد صادر شد که در دادن باقی وجه مصالحه و بیرون‌کردن روسیه اهتمام بلیغ کند . نواب شاهزاده که امر و فرمان پدر بزرکوار را تالی حکم یزدان می‌دانست و درامضای اوامر علیّه بشوق تمام بذل مال و جان می‌کرد، درانداك مدتی‌کسروجه مصالحه‌را تحصیل وبه‌جنرال پایقراطیف[۱] بـزرگ روسیه [در] خوی تحویل داده ، در اوایل شهر جمـادی‌الاخری «۱۲۴۴»[۲] روسیه ازخوی بیرون رفتند و اهالی‌آنجا از شکنجهٔ این رنج و بلا رهائی یافتند .

ثانیاً ــ ایالت لرستان و خوزستان راکما فی‌السابق به‌شاهزاده طهماسب میرزا پسرکهتر شاهزادهٔ مرحوم محمدعلی‌میرزا مفوض فرموده، درضبط ارتفاعات ودربسط مهمات رعایا و ترفیـه احوال علما و سادات و توجیه آمـال عظما و نظم امور انواع متجنده از سواره و پیاده و حـزم ثغور از جانب مملکت عثمانیه و استیفای توجیهات و ایفای تعینات ، دستورالعملی جامع و بالغ که برای هرصاحب شوکتی قانونی کافی و نافع بود ، بنگارش خامه عدالت ختامهٔ منشیان دربار شوکتمدار درآمد .

ثالثاً ــ چون محمود پاشا حاکم سلیمانیه و شهروز باداود پاشا وزیر دارالسلام بغداد راه مراوده بازکرده بود و راه و رسم اطاعت وانقیاد آغازنهاده، حضرت ولیعهد، مقرب‌الحضرت محمدحسین‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی سرکار را بسلیمانیه مأمور فرموده، مقرر داشتندکه گردکدورت محمدپاشا را بزلال رحمت آن حضرت فرو نشانند و اگر سواد سویدای خاطرش چندان غلظت داشته باشدکه به نور موعظت روشنائی نپذیرد ، خلعت حکومت ازبر او خلع‌کند ویکی از برادران‌کهتر اوراکه شایستهٔ این‌کار داند

۱ــ General Payghratyoff

۲ــ تعیین‌تاریخ از فرهاد میرزاست .

بجای او بنشاند . محمود پاشا بعد از ورود ایشیك آغاسی‌باشی و آگاهی از خلاصهٔ فرمایش‌که در باب او شده بود، از قهر و غضب حضرت ولیعهدخایف و هراسان‌گشتد ، ازکرده وگفتهٔ خود نادم و پشیمان شد . بالمره رشتهٔ الفت و وداد نگسیخت وبه‌ذیل رأفت‌آن حضرت بیاویخت ، باپیشکش شایان عزم آستان مروت نشان کرد ، عذرش پذیرفته شد ، قدرش برقرار ماند.

رابعاً ـ چون روسیه برای‌گذراندن امرسرحد، معتمدان خودرا مشخص‌کرده، به‌نخجوان فرستاده بودند امر قدرقدر صادر شد که کمترین بندهٔ درگاه جهان پناه از جانب دولت جاوید مدت قاهره با میرزا احمد مهندس و موسیو سمینوفرانسوی[1] که از دیرباز سر [بد] خط چاکری آن حضرت سپرده بود ، به‌تشخیص سرحد دولتین روانه شود . در نخجوان بامعتمد روسیه پولکونیك را ننکانف[2] ملاقات وازسرچشمهٔ بورالان که منبع قراسوی ایروان‌است،ابتدا به‌تعیین سرحدکرده، در مدت چهار ماه‌تا بملتقای رودخانهٔ‌آستارا ببحرخزرکه‌آخر سرحد دولتین است وارد شدیم و سرحد نامه را که مشتمل بردو نسخه‌بود مُهرکرده، مبادله نمودیم.

خامساً ـ چون اهالی همدان هنگام فترت آذربایجان درخدمت خادمان حرم دینار و درهم نثار کرده بودند و اجرای خدمت برابقای نعمت ایثار نموده ، حضرت ولیعهدکه‌کان‌کرم‌اند و عمان نعم، مهرآسمان نوال، بدر سپهر افضال: تشابه یوماً فضله و نواله ولا احدیدری لایهما الفضل . بچشم عنایت و احسان در قاطبهٔ اهالی همدان نظرکرده، قریب سی هزار تومان زر تخفیف ومستمری مقرر داشتند:

لــه همم لامنتهی لکبارهــا ❊ وهمته الصغری‌اجل من‌الدهر

لك‌الرتب العلیا وصعب منالها ❊ علی‌کل ضرب فی‌الانام مسود

الیك‌انتهت طرق المکارم کلها ❊ لساحتك‌الفیحا تروح وتقتدی

۱ـ اصل : موسی‌سمنو فرانسه ! Mr. Saminou

۲ـ Pulkonik Ranenkanoff

آنحضرت بعد از آنکه این مشاغل فراغت حاصل فرمودند در اواخر شهر جمادی‌الاخری «۱۲۴۴»[۱] بصوب آذربایجان عطف عنان نمودند[۲].

۱ـ تعیین تاریخ از فرهاد میرزا است. ۲ـ ورود سرکار قدرقدر ولیعهد به‌دارالسلطنهٔ تبریز، یعنی‌مراجعت ازهمدان روز پنجشنبه بیست وپنجم شهر ذی‌الحجةالحرام سنهٔ۱۲۴۵ هجری مطابق باسال بارس‌ئیل . ف

در بیان مخالفت رضاقلی خان ایلخانی و گرفتاری

نواب هلاکو میرزا و انقلاب امر خراسان

سابقا نگاشتهٔ کلک شکسته رقم گردید که نواب شجاع السلطنه هنگام عزیمت دارالخلافه، امور فرزند خود هلاکو میرزا[1] را که بهایالات خراسان منصوب بود،[2] بهرضاقلی خان تفویض نمود.

رضاقلی خان که مدتها بخودسری زندگانی کرده، هم اهلیت وچاکری برخاطرش بندگرانی شده بود، برای اینکه بالمره ازین اندیشه رهائی یابد و رقبهٔ اهلیت بیکبار از ربقهٔ خدمت برتابد، این فرصت را موسم بارآمدن نهال آمال و دمیدن گلبن اقبال دانسته، باجمعیت و عدادی که فوق قابلیت و استعداد او بود، وارد ارض اقدس گردید. بانتهاز فرصت چندی علی الرسم کمر خدمت برمیان بست و در دیوان کفالت مهام برصدر ایوان نشست. محمد خان قرائی چون دید که جانب او بکلی متروك شده و باهمچشم او بداین شدت طریق اعتماد و احترام مسلوك گشته است، بغض و عداوت باطنی و قساوت و شقاوت قلبی را بی‌پرده اظهار کرده، دست تطاول بداسر وچپاول دراز نمود. عجزه ومساکین ولایت ترشیز و زوار و مترددین دیگر ولایات را فوج فوج اسیر میکرد و اناث و ذکور و صغیر و کبیر آنهارا درمساجد و میادین تربت مانند دواب بی‌ستر وحجاب نگاه میداشت. التهاب دل شقاوت منزلش بداینقدر جور وجفا سیراب نگشته، کانون سینهٔ پرکینه‌اش زبانه می‌کشید. برای اطفای آتش کین گروهی را مانند قصابان میکشت و برقناره میزد و طایفه[ای] را چون برده فروشان

۱ـ «هلاکومیرزا پسرشجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا است، دراواخرسنهٔ ۱۲۴۴ حکمران‌ـ [کرمان] شد.» (فرماندهان کرمان. ص ۲۰)

به ترکمان وهزاره میفروخت وگاهی ربّات جمال‌را بی‌قمیص وسربال درکمال‌خواری بازاری می‌کرد . سوداگران هزاره و ترکمان اعضای بدن‌آن ستم زدگان را من‌الظفر الی‌الشعر میدیدند، اگرمی‌پسندیدند مبایعه وبااسب واشتر معاوضه مینمودند. رعایای بینواکه در زیر حکمش مبتلای بلا بودند می‌گفتند :

قدبلینا بامیر ظلم‌الناس و سبح　　　فهوکالجرار فیهم یذکرالله ویذبح

ایلخانی بقصداینکه بدست‌امیرزاده[کار]سرداررا‌که درکل‌خراسان‌جز اوکفوی برای خود نمیدید تمام کند و بعدازآن بفکر انتظام کار خود و اختتام امر امیرزاده بیفتد ، نواب هلاکو میرزا را بتأدیب محمدخان ترغیب‌کرد وبه‌احضار متجندهٔ طبس و ترشیز و دیگر بلاد منقاد، احکام بلیغ نفاد یافت .

هلاکومیرزا بااحتشاد بسیار بجانب تربت ایلغارکرد وخوانین ولایاتی‌که‌احضار شده بود ، باجمعیت خود در قرب تربت شرف خدمت احراز کردند . محمد خان‌که تاب مقاومت میدان نداشت تحصن‌گزید . هلاکو میرزا که استعداد محاصره و تسخیر نداشت دست تعرض‌کوتاه کرد . رعایای بی‌دست و پای نواحی تربت را که به‌اختیار مصدر هیچگونه مفسدت نبودند. تاخت وتاز نمودند و ابواب انواع ستم برچهرهٔ آن بیچارگان بازکردند .

رضاقلیخان به‌تمنای اینکه عداد محمدخان [را] کم‌کند ، بربیداد خود افزود. نواب هلاکومیرزاکه بصورت حاکم وبمعنی محکوم بود ، اورا ازاین ظلم‌فاحش منع نمیتوانست فرمود . هنوز نواب امیرزاده ازین سفر عودت نکرده بودکه خبر شکست محمدهاشم‌خان وعزیمت نواب شجاع‌السلطنه بجانب‌کرمان در اردوشهرت یافت، مادهٔ استبداد رضاقلی‌خان زیاده قوت‌گرفت .

نواب هلاکومیرزاکه به‌اقتضای غرور جوانی درحین عجز و ناتوانی خودرا در مسندکامرانی مستقل میدانست ، روزی در محضر امرا بوکیل طبس فرمود : لطفی‌که ما به‌تو داریم محض میل ضمیراست نه از راه توطئه وتزویر والا اگرهم اکنون به‌این کاردکه درکمر داریم تورا بقتل‌آریم‌که را یارای ممانعت ومعاضدت توخواهد بود .

این سخن درآن انجمن نایرهٔ تهور ایلخانی‌را دامن زد ، آبروی وحیا بالمره بباد فنا داد و دست برپیشتو خودگذاشته‌گفت: تااین پیشتو دردست من‌است خاطروکیل ازاین تهدیدات ایمن است . نواب امیرزاده از این پردلی و سختگوئی رضاقلی‌خان خیانت و فتنه‌جوئی‌استنباط‌کرده، ساحت خاطرش ازغایت تغیر تنگترازسم‌الخیاط شد. مجلس وفاق بخلاف ونفاق متفرق‌گشت .

ایلخانی چون دیدکه پرده از روی‌کار برداشته شد و پیکر منکرش درآینهٔ ضمیر امیرزاده نگاشته شد واگر درچاره وتدبیرآن مساهله و تأخیر کند شاید هلاکو میرزا در استیصال او استعجال نماید ، لهذا بفکرگرفتن امیرزاده افتاده در اردوکه مجمع طوایف بود و مؤالف از مخالف فرق نمیتوانست‌کرد ارتکاب این امر خطیر را منافی رأی وتدبیردانست . نواب هلاکومیرزارا بمعاودت ارض اقدس تحریك‌کرد ودر عرض راه میرزاحسن طهرانی ومیرزاکاظم سمنانی‌راکه منصب‌وزارت واستیفا داشتند، بوعدهٔ سیم و زر ورتبه ومقام برتر باخود همداستان وشریك نمود . همینکه بدارض اقدس رسیدند ، رضا قلیخان شب نواب امیرزاده را در رختخواب گرفته محبوساً بد خبوشان فرستاد وخود چند روز بعد ازآن روانهٔ آنسامان شد . حکومت ارض اقدس را به جعفرقلیخان شادلو برادر زن خود واگذار کرد و نشابور را به محمدتقی خان خفاجه وموسی رضابیك معتمد خود تفویض نمود .

چون ارغون میرزا پسر کهتر نواب شجاع‌السلطنه درسبزوار بحکومت منصوب بود و درمیان برادران بجلادت ورشادت منصوب ، تا مدتی سبزوار را صیانت کرد . و ارك آنجا را که بمتانت مشهور است ، بساخلو شاهکوئی و هزار جریبی محافظت نمود . لیکن خود مثل دیگر خوانین خراسان بنهب اموال قوافل و زوار اشتغال ورزید و از وخاومت عاقبت وخسران مآل نیندیشید . امر این‌مملکت بحدی پریشان و درهم شدکه زیارت وزراعت وتجارت بکلی برهم خورد . ترکمانان سالور وساروق وتکه از خارج وتیموری وجمشیدی وهزاره از داخل همداستان شده ، درشهرمشهد مقدس مرد و زن را اسیر کرده در دم دروازه میفروختند تا به آیند و روند ولایات

و برزگر وخارکن بلوکات چه‌رسد واگر اسیری ازمرو و اورگنج وبخارا بعداز تحمل هزارگونه رنج وبلا فرارکرده به‌ارض اقدس میرسید وخود را در مسقط رأس به‌آرام نفس میان حلقه انس عشایر واقارب میدید، ناگهان حکام شهر اورا دوباره گرفته به ترکمانی که به طلب او آمده بود می‌سپردند و از اشك چشم عیال و اطفال که موجب قهر وغضب خداوند متعال است، اندیشه نمیکردند. هرکه در دهی حصاری داشت و ده دوازده نفر مردکاری، در برروی بزرگتـر از خود در بست و در پشت دیوار تمرّد بنشست. اسباب نهب وغارت سازکرد و برده‌فروشی آغاز نمود.

درکل مملکت آتش فتنه زبانه‌کشید و شرارهٔ آن گاهگاهی در حدود دامغان و سمنان بدرخشید. علما و رؤسای این مملکت‌که در سوابق ایام بخلاف رضای این حکام براهی رفته یا پرکاهی گرفته بودند، بمؤاخذهٔ شدیدگرفتار شدند. بعداز اخذ اموال بعضی را بزندان انداختند وبرخی را از وطن آواره ساختند. گروهی را چشم کندند، طایفه[ای] را سر بریدند وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

در بیان مأموریت حسین‌خان سردار به نظم امر خراسان

و حادثات آن زمان

چون خبر طغیان رضا قلی‌خان به مسامع علیّهٔ مقربان آستان شاهنشاه جهان رسید، تنبیه و تأدیب او و نظم و ترتیب مملکت وجههٔ همت والا نهمت گشتد، حسین‌خان سردار را که در اوایل جلوس ابد مأنوس، ارض اقدس‌را مسخرکرده بود وسالها درکل مملکت خراسان با شوکت وفر بسر برده، ایلات همسایه را از ترکمان وهزاره بر بقهٔ اهلیت آورده و[با] عموم امرای آن مملکت طریق رأفت سپرده، به ایالت آن ولایت مأمورفرمودند. پانزده هزار پیاده وسوارهٔ جرار و خزانه وقورخانه بسیار با او همراه نمودند. در اواخر شهر ربیع‌الثانی «۱۲۴۴»[1] سردار در کمال شوکت و اقتدار وارد سبزوارگشتد، نواب ارغون میرزا[2] را بنوید خدمت امید ایالت داده، روزی چند برای دعوت امرای خراسان درآنجا اقامت‌کرد.

ایلخانی ارض اقدس را بعد ازآنکه توپخانه وقورخانهٔ آنجا را به‌قوچان برد واگذاشت و جعفرقلیخان [را] بدضبط وحفظ نیشابورمأمورداشت.

امیرعلی‌نقیخان که ترشیزرا علاوهٔ طبس‌کرده بود، متابعت و مطاوعت هوس ننمود. کسی‌که بدحیلت از خدمت دم زد و به‌خدیعت درراه اطاعت قدم، محمدخان

۱ــ تعیین تاریخ ازفرهاد میرزا است. ۲ــ ارغون میرزا پسرشجاع‌السلطنه است. دکتر باستانی پاریزی نوشته است: «شجاع‌السلطنه شانزده فرزند داشت‌که هفت تن از آنان پسر بودند و چهار تن معروفتر از همه که وصال شیرازی نام آنان را در یک بیت شعر آورده‌است»:

شدایران‌دلم ازچارترك جنگجوویران هلاکوخان وارغون‌خان‌واکتای‌واباقاآن

(فرماندهان‌کرمان ص ۲۰)

قرائی بودکه تا حوالی سبزوار پیشواز کـرد و در خدمت سردار پایهٔ اعزاز و مایهٔ امتیاز یافت .

چون رضاقلیخان مشهد مقدس‌را واگذار نموده بود ، حرف تمرد اظهار ننموده، حسین‌خان که در امور حرب و هیجا با عقل و حجی بود وقبل از اتمام حجت اقـدام به‌محاربت را متضمن ندامت میدانست ، ازتعرض نیشابور اعراض‌کرد وشرف زیارت آستان امام علیه‌السلام احراز نمودکه بعداز استقرار در مشهد مقدس اوضاع و اطوار خوانین را تفرس‌کند وخدمت وخیانت آنها را به‌نظر دقت تجسس نماید ولطف‌ورأفت را بر عنف و غلظت مقدم دارد و تا از اطاعت و استلباس ایشان بالمره قنوط و ایاس بهم‌نرساند ، در دایرهٔ مکاوحت قدم نگذارد . لهذا رضا قلی‌خان را تکلیف کـردکـه نشابور را تسلیم‌کند ودرولایت خبوشان مانند پدران خود بتسلط مقیم باشد وخراجی کـه قـدیماً از آنولایت به خزانهٔ عامره واصل می‌شد کمافی‌السابق متقبل شود . به امیرعلی‌نقی‌خان نیز در باب رد ترشیز و قناعت بملك طبس و ادای مالیات مقرر مکاتبات فرستاده شد . خوانین را که هوای خودسری بلکه داعیهٔ برتری داشته ، بعذر اینکه محمدخان که دشمن خونخوارماست امروز دوست‌کارگزار شماست و او نزد هرکس تقرب دارد ما را ازو تجنب باید ، ازقبول تکالیف سر باززدند واز اطارهٔ رقاع شرارت و اثارهٔ غبار اغارت بازنیستادند . حسین‌خان‌که از راه ساده دلی‌ها تملق منافقانهٔ محمد خان را برتوافق صادقانه حمل می‌کرد ، او را همراه برادر خـود حسن‌خان صارواصلان بتسخیر نشابور امر نمود . غافل ازاینکه بد سرشت اگر باحور بهشت آمیزش کندخـوی زشت فـراموش ننماید ، تخم خنطل بممازجت شهد، شکر نگیرد . اگر در اول امر بمذاق شیرین آید ولی در آخرکار تلخی‌آن جان شیرین بگزاید . همینکه لشکرداخل خاك نشابور شد محمدخان از محرمان خود مرجفها میان‌قشون‌حسن‌خان منتشرکرد ومزید شوکت‌وقوت اکراد مشتهر نمود وچون مار[که] بظاهر نرم وخوش‌خط وخال‌است وبباطن سم قتال ، نرم نرمك وکم‌کمك‌کثرت استعداد و استحکام قلعه و صعوبت و اشکال محاصره را به لباس غمخواری و دولتخواهی‌که در

حقیقت اساس پریشانروزگاری و تباهی بود ، در دل حسن خان جای داد و معارف لشکر را در تصدیق این خبر با خود همراه[1] کرده، صارواصلان که بقول محمدخان اعتماد ووثوقی داشت ودر اقدام بمحاصره لشکریان رامیل و شوقی ندید، گرد تعرض آن نگردید . دربلوکات آن ولایت اقامت کرد و بتخریب کلاتها وقلاع وقنوات وبقاع مداومت نمود . محمد خان که آبادی خاطر بپیمانهٔ خود [را] در خرابی کار همسایه میدانست بقدری که می‌توانست او را بداین کار تشویق کرد و بدون تعطیل و تعویق خانوار قرای محروسه را طوعاً اوکرهاً به‌تربت فرستاد. بعدازآنکه در آن ولایت جائی که امکان خرابی داشته باشد باقی نماند ، حسن خان را بدجانب ترشیز کشاند و امیرعلی‌نقی‌خان راکه در جزو با او همدستان بود بدجنك حسن خان دعوت نمود. چون فئتین از جانبین صف بیاراستند و توپ و تفنگ چند بینداختند ، سپاه قرائی بموجبی شکست خورد ، دیگرسپاهیان‌را پای ثبات سست شد ، روی ازمیدان‌جنگ برتافتند و تا می‌توانستند پشت بدشمن بشتافتند . بنه و اسباب حسن‌خان و دیگر سپاهیان به‌تصرف اعراب [کذا] آمد .

لواء ضلال قاد ابلیس اهله فحاش بهم انالخبیث الی غدر

حسن‌خان که در هر معرکه و وقعه غالب و نامور بود در شبکهٔ خدعه عاجز ومضطر شد :

تنش گشت لرزان رخش لاجورد پر ازخون‌جگر، لب پرازبادسرد

محمدخان که هنوز کام دل شقاوت منزلش بالتمام حاصل نگشته بود ازرفاقت او دست برنداشت و خاطر به تسلیتش بگماشت . تا تربت همراهی کرد ، در رسوم مهمانداری بهیچوجه‌کوتاهی ننمود . حسن‌خان که دراین مقام ابله ونادانش می‌توان گفت در چنین داستان به نیرنگ و دستان پی نبرد ، ندانست که این آتش فتنه که افروخته و این سیل بلا از چه انگیخته است ! ابلهانه دوباره میل دام و دانه کرد .

نظر به خجلتی که از برادر بزرگترداشت در تربت اقامت نمود و خواهش کرد

۱ـ اصل : همراهی.

که برای پوزش، محمدخان به‌ارض اقدس روانه‌شود و اعتماد خاطرسردار زیاده جلب کند. او بجهت اینکه تهمت خیانت ازخود بالمره سلب‌نماید، روانهٔ مشهد مقدس‌شد و این‌کار ناشایست را چندانکه می بایست به لباس معاذیر ملتبس‌کرد . چون موسم زمستان رسید ودر اطاعت سردار غیراز ارض اقدس جائی نبود ومداخل نقدی‌وجنسی آن سیورسات سپاه ابوابجمعی اوراکافی نه ، درین کار بحیرت افتاد . نه‌فروگذاشت امرقشون را جرأت‌کرد و نه نگاهداشت‌آنرا درخود قدرت دید . محمدخان‌که هوس تصرف ارض اقدس داشت درمرخص شدن قشون عراق جهدکرد و با سردارعهد نمود که ارك قلعه را تفنگچی قرائی نگاهدارد ومدت‌العمر ازدایرهٔ خدمت واطاعت اوقدم بیرون نگذارد. سردار ازراه سادگی عهدوپیمان اورا باورکرد ، قشون عراقرا رخصت داد ، زمام اختیارخود را بدست اونهاد .

دربیان ورود میرزا قریبایدوف وزیر مختار

دولت روس به ایران و کشته شدن او در دارالخلافهٔ طهران

چون میرزا قریبایدوف از جانب دولت خود امضای عهدنامه می‌آورد، احترام امضای دولت علاوه بر دیگر مأموریت او شده ، مقارن ورود او به تبریز از جانب حضرت ولیعهد در تعظیم و توقیر او لازمهٔ جد وجهد بعمل‌آمد . روزی که بسلام آن حضرت مشرف می‌شد ، چون امضای امپراطور را همـراه می‌برد ، یك صد تیر توپ شادیانه به احترام امپراطور انداختند شد و وزیر مختار به لوازم لطف ورأفت ملوکانه نواختدگشت . بعد از آنکه روزی چند در آن بلاد اقامت گزید و هرروز التفات تازه ومرحمت بی‌اندازه دید ، احمال واثقال واهل وعیال خود را درآنجا گذاشته ، عزیمت آستان ملایك پاسبان شاهنشاه زمـان نمود . حضرت ولیعهد نظر علیخان افشار غلام پیشخدمت راکه به دولت فرانسه رفته وقاعده و قانون دولتـیه وزبان فرانسه یادگرفته بود ، به مهمانداری او نامزد فرموده ، درکمال حرمت وخوشنودی روانهٔ دارالخلافه داشتند .

در باب حسن سلوك که لازمهٔ قاصدان دربـار ملوك است ، فرمایشهای اکیـد نمودند و درحفظ اوامر سفارشهای شدید فرمودند . او اگرچه ازراه عقل وفراستی‌که داشت دراطاعت اوامرعلیّه انگشت قبول بردیده گذاشت . لکن چون در ایام جوانی ازمقام پستی وتنگدستی به مرتبت علیا و ثروت وغنا رسیده بود ، چندان‌کبر وغرورش غالب آمد که عقل وشعورش مغلوب شد و با آنهمه فرمـایش و سفارش سلوك و سازش بکلی متروك و فراموش کرد . در ورود دارالخلافه هنوز رسوم اولیت سفارت تقدیم نیافته وآداب لازمهٔ آن مزاج نگرفته ، فصل اسرا را مقدم داشت . چون در آن قید

شده بود که اسرای دو مملکت هر وقت ارادهٔ معاودت داشته باشند ، از جانب کارگزاران دو دولت ممانعت نشود . لهذا بعضی از اسرای تفلیس را کـه در دولت قوی شوکت



گریبایدوف ، وزیر مختار دولت روس که در روز دوم شهر شعبان ۱۲۴۴ هجری در تهران به قتل رسید
(عکس از مقالهٔ « اوضاع ایران در قرن نوزدهم » به قلم حسین ثقفی اعزاز در مجلهٔ دانش سال سوم: شمارهٔ ۳)

گریبایداف

مدتها خدمت کرده ، صاحب اعتبار و عزت شده بودند ، اغوا کرد و بخیانت ولینعمت اغوا نمود . از آن جمله یعقوب خان گرجی که یکی از خواجه‌سرایـان معتبر بود ، به اغوای او از راه دررفت و به خانهٔ ایلچی مأوا گرفت . اولیای دولت علیّه بدرعایت پاس دوستی نخواستند در این کار قوی‌دستی کنند . در کمال رأفت وملاطفت به ایلچی

اعلام‌کردند که یعقوب خان صاحبجمع دیوان است و وجوه ابوابجمعی او قریب صد‌ـ
هزارتومان ، نگاهداشتن او قبل از تفریغ‌حساب، خارج ازرویهٔ صلاح وصواب است.
بعد از آنکه حساب او پرداخته شد و باقی شناخته گشت ، اگر از عهدهٔ ادای قرض
برآید از جانت اولیای دولت به او دست تعرض نگراید . ایلچی هر چند ملایمت
وسستی دید ، برغلظت وسختی افزود.

چون اولیای دولت علیّه یقین کردند که یعقوب خان به محاسبه اقدام نخواهد
کرد ، راضی شدند که وکلای وزیرمختار به نیابت یعقوب خان در حضورحکام شرع
متصدی گذراندن این امر باشند . وکلای روسیه قبوض را بعذر اینکه مهر اعتباری
ندارد مجعول گفتند و شهود را ببهانهٔ اینکه شهادت مسلم در باب کافر مناط نیست ،
مقبول نداشتند . در محضر علما نسبت بشریعت غرّا استخفاف کردند و از مکالمهٔ فضلا
استنکاف نمودند . اینگونه تنك ظرفی و تند حرفی روسیه موجب انزجار حضار گشته،
شکایت نزد اولیای دولت بردند واستدعای نفی‌ایشان یاهجرت خودکردند. سخن‌دراین
سیاقت بداطالت انجامید، امنای دولت برای حفظ دوستی ومسالمت، علما وسایر رؤسا
را به صبر و سکون دعوت کرده ، از یعقوب خان و وجوه ابوابجمعی آن که عاقبت
متضمن زیاده مفسدت می‌شد بالمره گذشت نمودند و وزیر مختار را درکمال ملایمت
به ترك این اطوار دلالت کردند . لکن وزیر که از مایهٔ علم وادب جزدلیل و حجت
نیاموخته بود و از پایهٔ جاه ومنصب غیرکبر ونخوت نیندوخته ، همین‌که سرگرم جدل
شد ، عقلش به‌جهل بدل شد واستدلال واحتجاجش به عناد ولجاج منجرگشت .

طفقت تروغ عن نهج السبیل وتقدح فی الکلام بلا دلیل

عاقبت‌الامر به این پایه وقاحت کفایت نکرد ، به مقام استدعای دو نفر جاریهٔ
ارمنیّه که در خانهٔ جناب آصف‌الدوله بودند و در جنگ روم به اسیری گرفتار شده،
برآمد و ادعا کرد که از تبعهٔ روسیه‌اند و ارادهٔ معاودت به وطن اصلیه دارند چون
اولیای دولت علیّه به حفظ مراتب دوستی روسیه زایدالحد مایل بودند ، اینگونه

۱ـ اصل : کردند .

خرافات او را متحمل شده ، قرار دادند که آن دو نفر جاریه را مصحوب معتمدی از آصف‌الدوله به منزل او ارسال دارند و درحضورجمع، ایشان را به‌مقام سئوال‌آرند. همینکه این دو نفر جاریه را درون خانه بردند کسان ایلچی آدم آصف‌الدوله را به عنف بیرون‌کردند وهرچه از جانب مهماندار در ترك این رفتار به‌او ابرام واصرار شد ، جز تحاشی و انکار جواب مسموع نگردید . آن دو نفر را بدون اینکه سئوالی کنند و از موطن آنها احوالی‌گیرند ، در اطاقی ضبط‌کردند.

اذا اراداللّه امر بامرء — و کان ذا رأی و عقل و بصر
وحیلة یعملها فی کل ما — یأتی به مکروه واسباب‌القدر
اغراه بالجهل و اعمی علیه — وسلّه من رأیه سلّ الشعر

بیچارهٔ گمراه هرگز این خیال به خاطر راه نداد که در پایتخت دولت علیّه که مجمع علمای دینیّه‌است به عرض مسلمانان دست درازی‌کردن با خون خود بازی، کردن است .

چو تیره شود مرد را روزگار — همه آن کند کش نیاید بکار

که‌آن دو نفر جاریه شب همه‌شب بارنج وتعب درکنج اوطاقی خزیده ، بابیم و هراس افزون از قیاس به‌انتظار سحر اختر می‌شمردند . سپیده‌دم که مسلمین قاصد حمام ومسجد وبازار بودند و روسیه سرگران ازخواب وخمار ، از اوطاق فرودآمده بربام فرا رفتند، به‌فریاد دادخواهی خلق‌را ازحال خود آگاهی دادند . جمعی برای رهاندن‌آن دوگرفتار بردر خانهٔ وزیر اجتماع‌کردند،کسان او ازبازکردن در امتناع نمودند . دراثنای این ردع و منع، روسیه چوب وسنگ راگذاشته شمشیر و تفنگ برداشتند، یکی ازاهل شهرکشته شد . غوغای عظیم بشهر درافتاد . دراندك زمانی از عارف وعامی وغریب وبومی چندان جمعیت فراهم آمدکه تعدادآن به‌وهم درنیاید. خبر این‌شورش عام بمسامع علیّهٔ شاهنشاه‌اسلام رسید. نواب ظل‌السلطان بیگلربیگی دارالخلافه را بااکثر عظمای دربخانه برای منع این سیل بلا و دفع داهیهٔ عظمی تعیین فرمودند . عوام‌الناس را خون تعصب چندان به‌جوش آمده بودکه از ولینعمت

خود هم فراموش کردند .

نواب ظل‌السلطان وهمراهانش بعدازآنکه لطمه و صدمهٔ چند از رنودواوباش خوردند، توقف وتوسط را خلاف عقل معاش دیدند و دانستندکه تدبیر از دست رفته و تیراز شست[1] گذشته است . اولیای دولت از بیم‌آنکه این سیل بلا چندان بالا گیرد که سدّهٔ سنیّهٔ شاهنشاهی را فراگیرد ، دروازهٔ ارك را بستند و قراولان خاصه در برج وبدنه نشستند. دراین شورش و غوغاکه نمونه[ای] ازطامهٔ‌کبری‌بود، میرزاقریبایدوف با اکثر همراهان و جمعی دیگر از معارف در خانه[ای] کـه حافظ و پاسبان بودند بقتل رسیدند .

از روسیه کسی که جان بسلامت بیرون برد میرزا ملسوف[2] نایب او بود و سه نفر چاپارکه درآن‌گیرودار به‌خانهٔ مهماندار رفته، خودرا از نظرها نهفته‌بودند .

دریة اکلة منعت اخاها بمدّة ساعة اکالات دهر

وقوع این حادثه در دویم شهر شعبان‌المعظم[3] بود، اولیای دولت علیّه درعرض این قضیه به‌حضرت ولیعهد چندان جد و جهدکردندکـه آن حضرت را در پنجم ماه مزبور از صدور این داهیه خبر شد . چون موافق قـانون دولتها ظهور اینگونه امور موجب نقض عهد و وفا می‌شد و بعد از آن صدمت عظیم‌که بدولت قویم رسیده بود ، تجدید حرب دشوار وصعب می‌نمود ، آن حضرت برای چاره و تدبیر این‌کار جناب قایم‌مقام و میرزا محمدعلی ومستر مکدانیل ایلچی دولت انگلیس‌را احضارفرمودند. ازتقریر مکدانیل‌که دراستقصای تواریخ اروپا بیعدیل بود، معلوم شدکه ازآغاز بنای قوانین دولتیه در تصاریف قرون سالفه، نمودار این کار بیشتر از یکبار اتفاق‌نیفتاده و تدارك آن به‌عذرخواهی نمایان‌رو داده‌است . لهذا رأی مبارك حضرت ولیعهد به‌این نوع چاره‌جوئی قرارگرفته، مقرر داشتندکه همچنانکه در فوت یکی ازعظمای دولت قاعدهٔ تعزیت مرعی می‌شد ، مدت سه روز در دربـار شوکتمدار و شهر وبازار رسوم

۱ـ اصل : شصت. ۲ـ Melsoff

۳ـ روز شنبه مطابق باسنهٔ ۱۲۴۴ هجری . ف

سوکواری برپا شود . آن حضرت بار عام ندادند، چاکران لباس الوان در بر نکردند، نوبتیان نوبت ننواختند، بازاریان به‌خرید وفروخت نپرداختند. میرزا امبورگر کونسل روسیه را امرا و اعیان دولت علیّه تعزیت و تسلیت‌کرده، حضرت ولیعهد خاطر او را به‌تفقدات مشفقانه و توجهات ملوکانه بدست آوردند ، عیال وزیر مقتول را نوازش بیکران مبذول داشتند. بعدازانقضای‌ایام تعزیت اقدام به‌لوازم معذرت‌کرده، نامه[ای] درکمال ایجازکه بسلاست مبانی و سلامت معانی و حسن بیان امر و بدیع درخواست عذر به‌مرتبهٔ اعجاز بود، جهت‌نیکولای پاولیچ[۱] امپراطور روسیه در قلم درآوردند و ملفوفهٔ مبسوطه به‌غراف نسلرود[۲]ویس شانسلیر نوشتند و نامه وملفوفه را بچاکر فدوی سپرده، به‌چاپاری نزد جنرال غراف پسکویچ مأمور فرمودندکه کیفیت وقوع‌این امر راکماهوعلیه به‌جنرال مشارالیه اظهارکند و تأثرخاطرمبارك را اشعار نماید و درچارهٔ این کار از رأی او استفسار . اگراو صلاح داند فدوی روانهٔ دربار امپراطوری شود، ابلاغ نامه کند و تبلیغ رسالت نماید . سردار روسیه بعدازاستحضار از حقیقت و اظهار تأسف و ملالت وآگاهی ازاعتماد خاطرخطیر، بچاره‌جوئی وتدبیرقیام‌کرد . عزیمت فدوی را بدربار دولت قبل‌ازحصول اذن و اجازت مصلحت ندانست . صورت نامه و ملفوفه را ارسال داشت و برای دولت جاوید مدت قاهره شایسته چنان دیدکه هرچه زودتر ممکن شود بوضعی لایق به‌مراسم معذرت پردازند و در ابقای رسوم مسالمت، لوازم مجاهدت ظاهرسازند و چون این امر از غایت غرابت و استعجاب در اقطار و اقطاب منتشر است در آداب عذرخواهی چندان دبدبه و طمطراق بایدکه در اطراف‌آفاق مشتهر گردد تا دولت روسیه راگذشت‌کردن این‌کار برعجز وانکسار حمل نگردد . فدوی صوابدید پسکویچ را به‌امنای دربار شوکتمدار عرض‌کرد .

۱- Nicolay Pavloviteh

۲- Gharaf Neslrod

در بیان وقایع سال فرخنده فال اودئیل سعادت تحویل

مطابق سنهٔ ۱۲۴۴ و ۴۵ هجری[1]

خسروخاورکه بسبب ترکتازشمالی ترکان دی و بهمن ازصدرایوان طارم نیلگون اعراض کرده بود واز پرورش آزادگان دشت و بوستان و پژوهش پردگیان بحروکان اغماض نموده ، چون زیبا بتان جهان نژندرا درشکنج محنت و رنج مبتلا و مستمند دید ، رحم ومروتش بجنبش آمد ، مهروفتوتش تابش آغازکرد ، هنگامهٔ توجه چنان گرم‌گرفت که باد سرد مزاج آتش پذیرفت ، سورت بردوبرف را نوبت صد وصرف دررسید . ریاح لواقح چون رماح سواقح در اهتزازآمد ،کتایب برف و یخ‌که تاکنون خود را درمزارع دشت وشخ صاحب ووارث می‌دید ، به‌صرصر نوایب وحوادث‌گرفتار گردید. سیل خون ازکوه وهامون منحدرشد. خس‌وخاشاك‌که ازتطاول ترکان چالاك ساحت‌کرهٔ خاك انباشته بود هم بخون آن‌گروه بی‌باك ، پاك شسته‌گشت . رکاب سحاب که تاکنون بیضهٔ کافور در برداشت درشاهوار نثارآورده ، تودهٔ زمین غبرا چون سودهٔ عنبرسارا عبیرآمیزشد . شاخهٔ خشك مانند نافهٔ مشك عبیرآمیزآمد :

بباغ‌وراغ مگر باد وابردادستند   به‌توده‌عنبر ناب و برشته‌درخوشاب

از اعتدال هـوا و اهتزاز صبا پژمردگان بوستان نشوونما یافت و افسردگان بحروکان رونق و بهاگرفت :

نسیم باغ در اعجاز زنده‌کردن خاك   ببرد آب همه معجزات عیسی را

شهنشاه فلك چون فتنه جویان زمین و زمان مستهلك‌کرد ، در تختگاه حمل بیارگاه عمل قرارگرفت .

---

۱ ــ تحویل درشب شنبه پانزدهم شهررمضان‌المبارك سنهٔ ۱۲۴۲ اتفاق افتاد . ف



فرهادمیرزا (معتمدالدوله) فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه که‌حواشی کتاب به‌خط او می‌باشد و نمونهٔ خط وامضاء او در ص ۴۳ آمده است.

(عکس ازکتاب « حقوق‌بگیران انگلیس درایران » نوشتهٔ: اسماعیل رائین)

آغازسال جدیددررسید. سازعید سعید مرتب گردید. شاهنشاه جهان که تا ابد جهانش تابع فرمان باد بدفرّ وجود فیروزجشنگاه نوروز بیاراست:

بیامد نشست از بر تخت شاه / بهسر بر نهاد آن کیانی کلاه

در گنج آکنده را باز کرد / سپه را ببخشش همه ساز کرد

عرصهٔ بار از ریزش درهم ودینار زیباتر ازساحت هشتم سپهر شد وشعاع خلاع زرتارخیرگی بخش مهرانور گشت:

حبّذا بزمی کزان هردم دگرگون زیوری / آسمان بر عالمی بندد، زمین بر کشوری

کشوری وعالمی را هم زمین هم آسمان / ازچنین بزمی تواندداد هردم زیوری

بعد از انقضای جشن عید رأی جهان آرای شاهنشاه اسلام پناه تقدیرات فلکی را بتدبیرات ملکی مطابقت کرد و عذرخواهی از دولت روس را بر دیگر مهام مقدم و سابق فرمود. نواب رکن الدوله علی نقی میرزا صاحب اختیار قزوین را بخدمت حضرت ولیعهد تعیین نمود [۱] و اجازت دادکه یکی از ذراری نسل سلطنت که درازی

۱ـ ورود رکن الدوله علی نقی میرزا بدارالسلطنهٔ تبریز بهجت انگیز، درروزجمعه بیست وششم شهرشوال المکرم درسال اودئیل مطابق با سنهٔ ۱۲۴۴ هجری بود. ف *

* فرهاد میرزا (معتمدالدوله) که پانزدهمین فرزند عباس میرزای نایب السلطنه است، درحواشی متن کتاب یادداشتهائی دارد که بهجای خود در پاصفحه آمده است.

اینك آنچه درپشت صفحهٔ اول متن نوشته ومربوط بهوقایع سالهای ۱۲۴۲ ـ ۱۲۴۵ هجری می باشد درزیر می آید:

« قران نحسین سرطانی بقول استادان فن نجوم مایهٔ اغتشاش و اختلال ملل است وهمگی درکتب خود ضبط کرده اند وابوالمحامد شرحی نوشته وچنانچه درهرسال که اتفاق افتاده، اغتشاش درجهان واختلال درکیهان انداخته است وجمیع منجمین واستادان[که] براین نکته برخورده، شرحی مرقوم نموده اند. آنچه مطابق واقع بود این بودکه در روزسه شنبه غرهٔ شهرذیحجة الحرام سنهٔ ۱۲۴۲ هجری قران نحسین سرطانی اتفاق افتاد (لا ح ل صح اصط) درهشتم درجه وچهل و چهار دقیقهٔ سرطان واقع گردید و طالع تحویل سال عالم که درروز چهارشنبه بیست ودوم شهرشعبان المعظم سنهٔ مزبوره که از روزشش ساعت وسیزده دقیقه وچهل وسه ثانیه تحویل شد، طالع سال عالم نیز سرطان بود وقمرصاحب طالع درجدی درهفتم منحوس واز آن گذشته طالع سال عالم با طالع عالم نیزموافق بود وازآن گذشته بدتر ازهمه درحین قران هردوکوکب نحس درحالت احتراق بودند وشمس را نیز منحوس کرده بودند

←

بحرجلالت‌اند، برای تمهیدمراسم معذرت و تشییدمبانی مودت بدجانب تفلیس مسافرت کند. حضرت ولیعهد نواب امیرزاده خسرومیرزا راکه باحداثت سن صاحب سجاجت خلق بود وفصاحت نطق ، جامع انحای علم و ادب ، رافع لوای فضل و حسب ، طبع کریمش بدام آرندهٔ قلوب دشمن و دوست ، رأی مستقیمش گزینندهٔ هر آن راهی کد نکوست :

اشم کــریم الخیم شیمته‌الندی حــرام عــلیه لن‌وکلا وابعد
له خلق کالشهد عذب مذاقه وفــیــه عــزام للعدوالمفنّد

بتقدیم این خدمت اختیار فرمود ، کارگزاران سرکارشوکتمدارمدت چهل روز بتدارك سفرنواب امیرزاده مشغول شدند . چون دولت روسیه‌گرفتارجنگ روم بودند

⟵

ومشتری نیز ازمیزان به نظرتربیع‌ناظر بود . خداوند دوباره چنین ایام [را] نصیب هیچ مسلمانی نفرماید . چه خرابی‌ها ازتسلط روس برولایت ایران و روم رسید. چه‌قــدر قـلاع کیوان اساس با خاك یکسان‌گشت. چه قدر خون مسلمین بر خاك مــذلت ریخته گــردید و چه قدر عرض وناموس عباد برباد شد . ضررمالی وجانی نه‌آنقدر بودکه به تعداد درآید. عیال واطفال سرکار قدر قدر ولیعهد اسکنه‌الله فی‌بحبوحة جنانه‌که : « بــرهنه ندیدستشان آفتاب . » درهنگام ورود لشکرروس‌به مرند ازتبریزحرکت‌کردند :

جمعی‌که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری و محمــل شتر سوار

وقریب به هشت‌کرور پول از خزانهٔ عامــره درآمدکـه [هر] کــروری عبارت از پانصد هزار تومان و تومانی عبارت از یك مثقال طلای احمر باشد . جمعــاً برای انجــام امور مصالحه داده شد. نعم ما قال:

گه بلوری‌چند ازآنجا برسفاین حمل‌بندد گه‌کروری چندازاینجا برهیونان باردارد

وبرولایت روم نیز استیلایافته آنچه توانستند [و] خواستندکردند وریختند وگرفتند وآویختند. از اثراین‌قران ازهزارو دویست وچهل‌وپنج لشکرکشی وآدم‌کشی وخون‌ریزی وفتنه‌انگیزی درکشورایران وروم برقرار بود وبعد ازاطفاء نایرهٔ قتال ، لشکر وباوطاعون بر بلاد ایران شبیخون آورد وکردآنچه‌کرد وکشت آنچه کشت . باری جناب باری‌باری فرمایدکه دیگر چنین‌حالتی دست ندهدکه‌کرهٔ ثانیه چنان بزرگواری کو که تواند چنین سیل فساد را سد نماید. آری: « چنین‌کنند بزرگان چوکرد بایدکار » اللهم احفظنا من نحوسة الزمان و احفظ سلطان‌الشیعة ومروج الشریعة السلطان اعظم محمدشاه خلدالله ملکه وسلطانه . روز جمعه‌دهم‌شهرربیع‌الثانی سنهٔ۱۲۵۶ هجری درتهران تحریرشد وچنین‌معلوم شدکه زحل درایران ، هم رامحاست هم ناطح .

وازدوجانب مولداوی وآناطولی قشونها بدآن مرزوبوم فرستاده ، خواستند غایلهٔ قتل ایلچی را بدوجبی‌اسهل بگذرانند ودوستی دولت‌علیّه را ثابت و استوار نگاهدارند. لهذا درمجاری این ایام برای عزیمت فدوی اجازت نامه درقلم‌آوردند وبجای ایلچی



محمد میرزا (محمدشاه قاجار) فرزند عباس‌میرزا
(عکس ازکتاب « عباس میرزا » تألیف امینهٔ پاکروان)

مقتول ،کینیاز دالقروکی را به‌سفارت تعیین‌کردند . لکن جنرال پسکویچ به‌احتیاط اینکه مبادا ازجانب اولیای دولت علیّه به‌همین قدر عذرخواهی اکتفا شود و در جزو بدولت روم اعانت و امدادی رود و ازسمت آناطولی‌که او بسرداری نامزد شده بود ، خللی درامر لشکرکشی‌ظهور یابد ، از این دومطلب‌حرفی برزبان نیاورد و در عزیمت ورود نواب امیرزاده ابرام و اصرار از اندازه بیرون برد تا به‌این وسیله ازاین اندیشه آسوده شود ودرتنگنای تشویش و واهمه فرسوده نگردد .

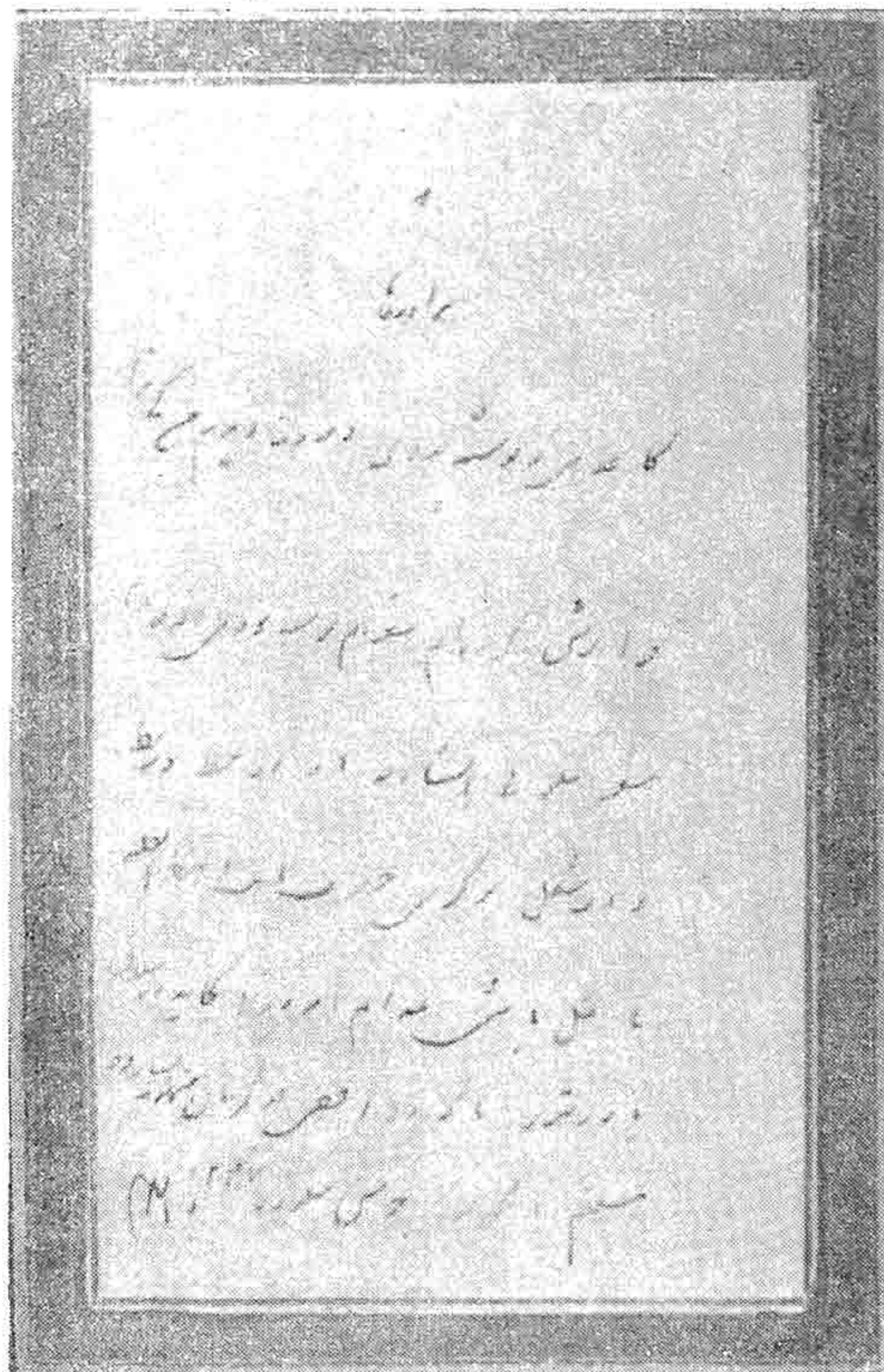
اولیای دولت جاوید مدت قاهره که جزسلم و صفا ومهرووفا منظوری نداشتند وتأخیردراین‌کاررا موجب‌نقص وقصوری نمی‌پنداشتند، دراوایل ماه ذی‌القعدةالحرام نواب امیرزاده را با مقرب‌الخاقان محمدخان امیرنظام و جمعی دیگر از معتمدان دربارفلك احتشام‌روانه فرمودند[1] همینکه‌مژدهٔ ورود امیرزاده ازآب ارس به‌پسکویچ رسید، بغایت مسرور و متبهج‌گردیده ، همانـدم محصلان ساعی و استادان مـاهر تعیین کـردکـه عمارت بیگلربیگـی‌نشین تفلیس را تعمیر و تخصیص‌کنند و اوطاقهائی‌کـه مخصوص نواب امیرزاده خواهد بود مصور و منقش سازند و به انواع زیـورها مطرز و موشح دارند و به‌اقسام‌گلها معطر و مرشح نمایند وپولکونیك رانکانوف[2] را به‌عزم مهمانداری روانه کرد و انواع پیغامهای مخلصانه و مشتاقانه فرستاد و روز بـروز در ازدیاد مراسم میزبانی لوازم اخلاص و مهربانی تقدیم کرد . چـون نواب امیرزاده به‌بلدهٔ گنجه قدم رنجه فرمود ، در باب ورود تفلیس و پذیره شدن پسکویچ و دیگر رسوم لازمه با او گفتگو شد . چون پسکویچ خود را نایب دولت و صاحب تعزیت می‌دانست ، خود بنفسه از استقبال اعتذاز کـرد . لکن قراردادکـه عموم جنرالان و صاحب‌منصبان را با همگی سواره‌که درآن شهرحاضر بودند تا دو فرسخی به‌پیشواز روانه دارد. نواب‌امیرزاده‌که درفکر تنسیق‌خدمات محوله‌بودند نه‌درقید تلفیق‌امورات

---

۱ ــ روانه شدن نواب خسرومیرزا به‌پطربورغ از دارالسلطنهٔ تبریزکـه بباغ شمال‌تبریز نقل مکان کرده ، ازآنجا روانه شد ، روز سه شنبه شانزدهم شهر شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۴۴ هجری بود، مطابق باسال اودئیل ترکی ۱۲۴۴. ف

۲ــ **Pulkonik Ranenkanoff**

اعتباریه ، روز ورود تفلیس ، بعد ازآنکه بهریك هریك استقبالچیان فـراخور رتبه و شأن التفات شایان کردند ، یکسر به خانهٔ جنرال پسکویچ تشریف بردنـد . جنرال



نامهٔ محمدمیرزا (محمد شاه قاجار) به‌فرهاد میرزا
(از مجموعهٔ کتابخانهٔ مستوفی) مربوط به‌پاصفحهٔ ۱۳۹

مشارالیه چون از عزیمت امیرزاده خبریافت. سراسیمه بد استقبالش شتافت و خود و زن و فرزندانش تعارف‌کردند و تواضع به‌جای‌آوردند. چون لمحه[ای] اقامت شد، نواب امیرزاده عزم معاودت‌کرد. پسکویچ ودیگر بزرگان روسیه‌نواب والارا تامنزل مشایعت‌کردند. انواع حلویات ومربیات وانحای فواکه .[۱]

۱– مشروح اوضاع ایران بقلم میرزا مسعود در آن دوره تا اینجا بیشتر نوشته نشده است واگرهم‌نوشته شده باشد، مانسخهٔ دیگری از آن به‌دست نیاوردیم . فرهاد میرزاکه براین کتاب یادداشت‌هائی دارد وما به‌جای خود از آن‌ها استفاده کرده‌ایم ، در پایان‌کتاب چنین نوشته است :

«درشهرمحرم‌الحرام۱۲۴۶هجری‌ناخوشی وباوطاعون درکرّهٔ‌ثانی درشهرتبریزشدت نمود. روزیکشنبه ششم‌شهرمزبوره‌سرکارقدر قدرولیعهد به‌سمت‌ییلاقات‌تبریز حرکت‌فرمودند ودر روزسیزدهم شهرصفرالمظفر سنهٔ‌مزبوره برای‌اغتشاش امرسلیمانیه وآن‌صفحات، سرکار قدرقدر ولیعهد، نواب‌قهرمان میرزارا به‌جهت نظم‌ونسق‌آن‌سامان‌مأمور فرمودند وموکب‌اعلی به جانب قلعهٔ اردبیل درحرکت آمد . دراوایل شهرربیع‌الثانی سنهٔ مزبوره وارد اردبیل گردیده، روز پنجشنبه هشتم شهرجمادی‌الثانیه نواب مستطاب شاهزاده اعظم افخم محمد میرزا بالشکری‌گران ازقلعهٔ اردبیل برای نظم سرحدات یزد وکرمان بواسطهٔ اغتشاش حسنعلی‌میرزا وگرفتاری سیف‌الدوله میرزا پسرنواب ظل‌السلطان روانه گردید . فی‌سنهٔ مزبوره وبعد موکب‌اعلای همایون بدان سامان درحرکت آمد . »

محمد میرزاکه فرهاد میرزا به حرکت او ازتبریز به جانب یزد و کرمان اشاره کرده است ، درمیان برادران خود به فرهاد میرزا بیش‌ازدیگران علاقمند بوده واین‌علاقه ازخلال نامه‌ای‌که درسال ۱۲۴۷ ازکرمان به‌او نوشته (یا ازکارهائی‌که هنگام پادشاهی خود به او سپرده) به خوبی آشکار است . متن نامه‌که‌گراور آن در صفحهٔ ۱۳۸ آمده ، چنین است :

« هو برادرجان،کاغذی‌که نوشته بودی دیروز دیدم من‌کی تو را فراموش‌کرده‌ام . شعرهم نوشته بودی البته حالاهم شعرمی‌گوئی انشاءالله باید درخط وربط ودر شغل نوکری حضرت نایب‌السلطنة العلیه بی‌مثل‌باشی . نمی‌دانم امروزهاکجائید درییلاق یادرتبریز ؟ ما که دراقصی بلدکرمان‌مشهوربه ساردو هستیم‌الحمدلله خوش می‌گذرد. ۱۲۴۷ والسلام.»

این‌نامه‌را محمدشاه (پیش‌ازرسیدن بپادشاهی) به فرهاد میرزا نوشته است .

فرهاد میرزا درپشت نامه چنین نوشته است :

« هو، دستخط شاهنشاه مرحوم‌که ازکرمان به‌این‌بنده مرقوم فرموده‌اند . » بدنبال این‌مطلب سفرنامهٔ خسرو میرزا (یا سفرنامهٔ پطرزبورغ) راکه میتوان‌آن‌را متمم این‌کتاب وبخشی ازتاریخ روابط ایران وروسیه دانست می‌آوریم.

سفرنامهٔ خسرو میرزا

یا

سفرنامهٔ پطرزبورغ

بقلم :
مصطفی خان افشار

بسم الله الرحمن الرحیم

1 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید اقل

[illegible] یکهزار و دویست و چهل و چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible] پطرزبورغ [illegible] دیده و شنیده باشد [illegible]

[illegible]

جزوی نگاشته و آن [illegible] فصل [illegible] در اتمام این رساله [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل دوم

[illegible] فصل سیوم [illegible]

[illegible] فصل چهارم [illegible]

صفحهٔ اول (سفر نامهٔ پطرزبورغ)که تعلق به آقای جعفر سلطان‌القرائی داشته و اینك تحت شمارهٔ ۷۸۵۲۱ در اختیار کتابخانهٔ مجلس شورای ملی میباشد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیّه محمد وآله الطیبین الطاهرین . بعد چنین گوید : اقل خلق الله ، مصطفی افشار بن نصرالله کـه چون در شهر شعبان سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و چهار «هجری» عالیجاه مقرب الحضرت العلیة العالیه میرزا مسعود مستوفی از جانب نواب مستطاب نایب السلطنه عباس میرزا ادام الله اقباله مأمور سفر پطرزبورغ گشت . مرا که در پیش او شغل محرری داشتم ، همراه برد . بخاطر فاتر گذشت که اوضاع این سفر را آنچه دیده وشنیده باشد و بقدر قوهٔ عاجزانهٔ خود دریافت نموده ، بـدون عبارت آرائی و طبع آزمـائی جهت استحضار طالبان در سلك تحریر و بیان آرد . لهذا چند جزوی نگاشته و آن را برچند فصل قرارداد و در اتمام این رساله منتی عظیم از میرزا مسعود برذمت این بنده ثابت است که اوضاع مجالسی را که این بنده حضور نداشت او حالی کرد و اگر در عبارت سلامتی ندید تصحیح نمود .

فصل اول ـ در اوضاع سفر از تبریز الی پطرزبورغ .

فصل دوم ـ در احوال ایام توقف پطرزبورغ .

فصل سیوم ـ در تعداد ولایات روسیه و عدد اهالی و اوضاع آنها و چگونگی نشان هرولایت و اصناف و نوکر و رعیت .

فصل چهارم ـ در کیفیت ولایت روسیه وعادات و اخلاق آن طایفه .

فصل پنجم ـ در امور دولتیه .

فصل ششم ـ در اطوار مراجعت .

فصل اول در بیان اوضاع سفر

چون درسیزدهم شهرشعبان «۱۲۴۴ هجری» خبرقتل قریبایدوف ایلچی دولت روس از دارالخلافهٔ طهران بدارالسلطنهٔ تبریز رسید[1]، میرزا مسعود از جانب نایب‌السلطنه مأمور پطرزبورغ گردیدکه اولاً حقیقت این‌حادثه را درتفلیس بگراف‌پاسکویچ حالی‌کرده «وآمدن نواب شاهزادهٔ اعظم محمد میرزا رابا جناب میرزا‌ابوالقاسم قایم‌مقام به‌تفلیس‌برای عذرخواهی وعده بدهد» وبعداً به‌استصواب واسترضای او باتعجیل تمام خودرا بدربار امپراطور روس رساند، بیخبری وتأسف وتحسر دولت علیّه را از وقوع این‌غایلهٔ اتفاقیه به‌امنای دولت روسیه واضح وآشکارنماید. اینست سواد نامهٔ [عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به] امپراطور :

«خداوندیرا ستایش‌کنیم‌که دانندهٔ نهان‌است ودارندهٔ جهان وبخشایندهٔ گناهان وقدرت‌بخش‌پادشاهان وزان‌پس درودپاك برروان تابناك پیغمبران وپیشوایان ومهتران ورهنمایان فرستیم که دانای راز خدایند و شفیعان روز جزا و بعد بررأی والای اعلیحضرت‌آسمان رفعت، شهریار خجسته اوصاف با عدل وانصاف، سلطان ملك‌ستان، دارای ملك بخشای عمّ اعظم تاجدار امپراطور ستوده طور پسندیده کردار ، پادشاه ذیجاه تمامی ممالك روسیه که نامش درجهان نیکوست ولطفش از هرجهت دلجو وقهرش ویرانی هرخانه و مهرش آبادانی هرویرانه ، مکشوف و معروض میداریم‌که

۱- درمتن نسخهٔ«و» سواد دونامه ازفتحعلیشاه ونواب ظل‌السلطان درمورد قتل‌ایلچی‌دولت روس به نایب‌السلطنه عباس میرزا آمده است. بنابه تصریح مؤلف، متن این‌سفرنامه حاوی شرح مسافرت شاهزاده خسرو میرزا وهمراهان از دارلسلطنهٔ تبریز به‌پطرزبورغ میباشد، بنابراین نامه‌های مزبور خارج ازمتن‌کتاب است وچون در نسخهٔ ما نبودآنها را در متن نیاوردیم .

هر چند ازحوادث زمانی‌وقضایای‌آسمانی شرمندگی وخجلت دولت‌ایران زیاده ازشرح و بیان است ولیکن رأفت پادشاهانه وعاطفت ملوکانهٔ آن‌اعلیحضرت را زیاده‌تر ازآن دانسته ، به‌آن استظهار واطمینان عرض واظهار میکنیم‌که در سال‌گذشته دولت‌ایران دوستی دولت بهیّهٔ روسیه را بجان ودل خریدارشد ودر راه تحصیل‌آن از رنج تن و بذل مال دریغ نکرده ، چندان‌کوشیدکه بفضل خدا ولطف امپراطورکشور گشا آن مقصود عمده ومطلوب‌کلی را دریافت نمود . امسال نیز برای استحکام همین دوستی و انتظام بعضی ازمهام این‌مملکت این‌اخلاص‌کیش‌خود عازم بودکه بدیدار فرخنده‌آثار آن اعلیحضرت فایض‌شود . دراین‌بین ازعجایب روزگارقضیهٔ ایلچی‌آن دولت بوضعی واقع شدکه نه‌اینگونه واقعه تا امروز دراین‌مملکت دیده وشنیده شده‌بود و نه‌صورت این‌احوال بوهم وخیال میگنجیدکه قبل‌از وقوع‌آن چاره وتدبیری توان‌کرد . بلی امری بی‌خبر وناگاه حادث شدکه «چندان فرصت ومجال نشدکه» برفع‌آن بلا و دفع آن فتنه ودرمان‌آن درد توان پرداخت . خدای عالم‌که بهرراز‌نهان عالم است‌گواهی داردکه اخلاصمند ازدرون دل‌راضی برآن بودکه خود با تمامی اخوان واخلاف در امثال این‌فتنه وبلا به‌اتلاف رسد وبدنامی چنین‌برای اینحدولت نماند وهمچنین همگی اولیای این دولت واعیان ومعارف این مملکت امروز ازاین واقعهٔ هایله در عزا و ماتمند وشاهنشاه والاجاه ممالك ایران درمعرض هزار اندیشه وغم میباشد واینمعنی آشکار و معلوم است‌که دولت ایران رنج و زحمتها و خسارتهای پارساله را ضایع نمیخواست بکند واین صداقت‌کیش‌که باآن شوق وخرمی عازم دیدارآن اعلیحضرت بود ، هرگز راضی نمیشدکه با این سرافکندگی وشرمساری عازم شود واهل ایران صغیر وکبیر وعالی وسافل بالتمام تلخی خصومت وشیرینی محبت آندولت را چندبار چشیده و آزموده‌اند . ممکن‌نبودکه خوشی‌را بناخوشی‌عوض‌کنند وامنیت‌را به‌انقلاب بدل نمایند . بذات پاك جهان آفرین و تاج وتخت همایون پادشاهان سوگندکه این کارزشت وکردار بد بجز فتنهٔ جهال وشورش‌عوام هیچ منشأ ومأخذ نداشته، غالباً در شهرهای بی‌نظام امثال این‌شورش وغوغا ازعوام‌نادان برپامیشود، خصوصا دراسلامبول

که پایتخت دولت عثمانی‌است مکرر اتفاق افتاده ولیکن تا پارسال هرگز در ولایت محروسهٔ این‌دولت نشده بود.

پارسال‌که ازصدمات عساکرروسید مجال پرداختن بدامور دیگرمحال بود ودر بعضی ازشهرهای ایران نیزاینگونه شورش و بی‌نظامی اتفاق افتاد ووقت اقتضانمیکرد که دولت بدتنبیدآنها اقدام‌کند تاامسال بدارالخلافه سرایت نمود. اما دولت علیّهٔ ایران بالفعل درصد تنبید وسیاست جهال ومفسدین وانتقام این حادثهٔ اتفاقیه میباشد واین اخلاصمندکه آن‌همه اصرار وکوشش برای دریافت دیدارآن اعلیحضرت داشت ودارد ومحض همین بود وهست‌که انشاالله تعالی یکنوع بستگی‌قلبی وپیوستگی باطنی درمیان این دو دولت بهم‌رسدکه هرچه بخصومت‌آن دولت خرابی یافته ازخصوصیت آن اعلیحضرت آبادی پذیرد. بعد از فضل خدا بتوجه آن عمّ اکرم تاجدار، همه بی‌نظامیهای این‌مملکت بانظام شود. دیگرامرواختیار باآن اعلیحضرت است وبرای چارهٔ این‌کار که بالفعل حادث «شده»، بهتر آنست‌که حواله به اقتضای رأی والای امپراطوری‌شود. توقع ودرخواست این‌مخلص‌صداقتمند ازآن حضرت‌ارجمند این‌است که هرنوع فرمایشی دراین‌باب دارند، بداین اخلاص‌کیش فرمایندکه تا دولت ایران انشاءالله از زیربار این‌خجلت برآید واین صداقتمند باکمال امیدواری واستظهار بخدمت‌آن پادشاه ذیجاه شتابد والعاقبة بالعافیة».

«وملفوفه‌ای نیز به جناب پاسکویچ جنرال انشف‌که درتفلیس متوقف بود، از جانب نواب نایب‌السلطنه ترقیم وبه میرزا مسعود داده شد. این‌است سواد ملفوفهٔ گراف پاسکویچ جنرال انشف»:

«جناب جلالت نصاب فخامت ومناعت اکتساب، افتخار امراءالمسیحیّه، اعتبار الکبراءالعیسویه، سردار بااقتدار عظیم‌الوقار دولت‌بهیّهٔ روسیه، جنرال‌انشف‌پاسکویچ را باعلامات مشفقانه مخصوص میداریم‌که ازبس حیرت وپریشانی ازاوضاع زمانه داریم وشرمندگی وخجلت از این واقعهٔ هایلهٔ اتفاقیه بهم رسانیده‌ایم ـ چطور شرح حال بدهیم وچگونه فتح‌الباب گفتگو باآن‌جناب‌نمائیم. عالیجاه میرزا انبورگراوضاع

واحوال ما را مشاهده نموده ، البته به‌آن‌جناب اظهار خواهدکردکه تاچه حد افسرده وغمناك هستیم وراضی بودیم‌که خودمان باهرچه برادر وپسرکه داریم بالتمام عرضهٔ هلاك شویم وهمچنین بدنامی دراین‌دولت باقی‌نماند . آن‌جناب البته دریافت خواهد نمودکه این‌کار کاری نبودکه بخاطرهیچ آفریده برسد تاقبل ازوقوع علاجی وتدبیری بکنیم ، بلکه امری‌بود فوری واتفاقی‌که ازکردار[و]کار زشت جهال شهرحادث شد و خجالت‌آن به‌روزگارما باقی‌ماند. بالفعل همهٔ چاکران ایندولت ومعارف این‌مملکت درعزا وماتمند وشاهنشاه والاجاه روحنافداه هزارغصه واندوه دارد . امروزکه‌یکشنبه هفدهم شعبان است، فرمانی‌همایون از دارالخلافه به‌افتخارما واصل‌شد . حکم محکم شاهنشاهی‌صادرشده بودکه درباب این‌قضیه ازآن‌جناب دستورالعملی بخواهیم وبروفق آن درصدد حالی‌نمودن حقیقت‌این‌امر بدولت‌بهیّهٔ روسیه برآئیم. مانیز برحسب‌الأمر اشرف اعلی به‌اظهار این‌مطلب پرداخته، عالیجاه مقرب‌الحضرت‌العلیّه میرزا مسعود را روانه نمودیم‌که دراین‌باب ازجانب ما باآن جناب گفتگو نماید. اگرآن جناب مصلحت داند ، عالیجاه مشارالیه خود بایك طغرا ذریعه‌که نوشته‌ایم بچاپاری روانهٔ دربار شوکتمدار اعلیحضرت امپراطور اعظم اکرم تاجدارگردد ومعذرت‌نامهٔ شاهنشاه روحنا- فداه با آدمی‌که میفرستند علی‌التعاقب به اتفاق عالیجاه میرزا ملسوف[1] نایب برسد و باز بصوابدیدآن جناب انفاذ دربار شوکتمدار امپراطوری شود . خلاصهٔ فرمایشی‌که ازجانب همایون شاهنشاه رسید[ه]اینست‌که دولت ایران دوستی دولت بهیّهٔ روسیه‌را بجان ودل خریده[2]، وازعلاقهٔ یگانگی دست بردارنیست وطهران وپطرزبورغ را در حکم واحد میداند، اگرمثل این‌قضیه درپطرزبورغ اتفاق می‌افتاد، البته اولیای دولت بهیّهٔ روسیه حکمی وقراری دراین‌باب میکردند ، توقع داریم که همان‌را بی‌ملاحظهٔ مغایرت بما معلوم سازند تا ما نیز بی‌شائبهٔ مخالفت بروفق همان دستورالعمل درصدد انتقام اینواقعه وعذرخواهی این‌مطلب برآئیم واین دولت را انشاءالله در زیربار این خجلت نگذاریم . العاقبة بالعافیة.»

۱- Melsoff ۲- اصل : خریده‌اند.

لهذا یوم دوشنبه[1] هیجدهم شهر مزبور بهاتفاق دو نفر چاپار و سه‌نفر دیگرکه یکی ازآنجمله من بودم از تبریز حرکت‌کردیم . درکنار رودخانهٔ آجی[2] معلوم شد که سواد عهدنامه‌که احتیاطاً برای بعضی گفتگوی اتفاقید بایست‌همراه باشد، فراموش شده است .کمترین برای بردن آن بشهر معاودت‌کرد . بعد ازآنکه «سواد» عهدنامه



مصطفی افشار (بهاءالملك)
نویسندهٔ سفرنامه
(عکس ازکتاب « شرح حال رجال ایران » جلد: ۴ ص ۱۵۷ ـ تألیف مهدی بامداد)

برداشته ، دوباره از شهر عازم‌گردید ، درحوالی[3] قریهٔ صوفیان اسبی‌که از چاپارخانه سوارشده بود ازراه رفتن واماند و درصوفیان هم عوض‌کردن آن ممکن نشد . گاهی سواره وگاهی پیاده وقت طلوع صبح خودرا بهمرند رساند و درآنجا مشخص‌کردکه دوساعت قبل ازآن ایشان‌کوچ کرده‌اند وکمترین هم از چاپارخانهٔ مرند اسبی سوار شده، وقت ظهر درگرگر بهایشان رسید. همان‌روز بالاتفاق سه ساعت ازشب‌گذشته، درقریهٔ نهرام «نخجوان» منزل‌کردیم. شب درآنجا بسر برده، صبح‌زود داخل‌نخجوان

۱ـ نسخهٔ «و»: «روز دوشنبه هجدهم شهرمزبور، میرزا مسعود وکمترین ودونفرغلام چاپار ودونفرآدم عالیجاه از تبریز باچاپاری حرکت‌کردیم . »
۲ـ تلخ رود . ۳ـ اصل: حواله.

شدیم. از بی‌نظمی چاپارخانه شش‌ساعت درمنزل مرلین[۱] معطلی‌حاصل شد تا اینکه اسب مهیا وآماده‌کرده ، ازآنجا کوچ‌کرده ، بسبب ناتوانی اسبها درچهار ساعتی شب بهزار مشقت وارد قریهٔ قوراق شدیم . « چون درآنجا چاپارخانه نبود » برای اینکه بلکه بزورتیمار وجو اسبها توانند منزل‌را طی‌کرد، چند ساعت بخدمت و تیمار اسبها مشغول‌گشته ، بعداز نصف شب ازآنجا کوچ‌کردیم و وقت عصروارد شرورشدیم . بعد ازآنکه درشرور اسبها عوض‌شد، وقت‌شام به‌دولّوی‌افشار رسیده وپاسی ازشب درآنجا بسربرده وصبح‌درچهارفرسخی ایروان‌اسبهارا عوض‌وعزیمت شهرکردیم. بعلت‌ناخوشی طاعون که‌درقلعه شدت‌داشت، جنرال‌جفجوازوف[۲] حاکم‌آنجا ازقلعه بیرون‌آمده، معلوم نبودکه درکدام‌محلهٔ شهرمی‌نشیند. لهذاکمترین پیش‌ازوقت‌رفته، اورا در پشت‌بامی‌که گارانتین[۳] نگاهداشته بود ، پیداکرد وازآمدن میرزا مسعود اخبارنمود . بعداز ورود میرزا مسعودکه پیش‌ازظهر بود الی‌حوالی غروب‌آفتاب‌باجنرال درپشت همان‌بام‌نشسته مشغول‌صحبت‌بودندکه ازوقوع‌قضیهٔ ایلچی‌که دامادجنرال مزبوربودکه اوحسب‌الاعلام انبورگرمطلع‌گردیده ،گفتگومیکردند. میرزا مسعودکه نظربه‌مأموریت خود تعجیلی در ورود تفلیس‌داشت ، از جنرال مذکور خواهش‌کردکه بلدتعیین‌کرده ، اورا از راه آباران‌بگذرانند. بعلت‌کثرت برف از قبول‌آن امتناع‌کرد. بعدتوقع‌نمودکه ازشارع دلیجان روانه شود ، گفت عبور ازآن‌راه هم مشکل وعلاوه‌براین چون‌گارانتین درآن راه نیست وقدغن هست‌که هرکه وارد ایروان شود ، گارانتین نگاهدارد ، لهذا سفر ازآن راه ممکن‌نیست ودرگارانتین‌کمری وگرگر اقلاً پانزده روز توقف باید نمود . چون میرزا مسعود این خبررا شنید بعلت دوری راه‌کمری ومعطلی‌گارانتین ازسرعت ورود خود به‌تفلیس مأیوس‌گشته ، شب در ایروان توقف نمود . با وصف معطلی شب وسفارش جفجوازوف باز قبل‌ازظهر اسب چاپارخانه حاضرنشد ،لهذا بعدازظهر روانه

۱– Merlin ۲– General Jefjovazoff این نام درمتن به‌جفجواروف و جفجوازوف هر دو آمده‌است و ما نیز به هردوصورت‌آوردیم .

۳– گارانتین وقرانتین : هردو در متن آمده‌که همان قرنطینه است.



(عکس از کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» تألیف سعید نفیسی)

شدیم . چون از ایروان الی‌تفلیس سوارهٔ قزاق منزل به منزل اسبهای خودرا برای مأمورین دولتین‌که بلیط دردست داشته باشند به‌کرایه میدهند ، لیکن یکنفرکه همراه میآید نمیگذارد که چاپاروار اسب رانده شود . باری در اوچ کلیسا هم اسب و قزاق عوض‌کرده و بخواهش قزاق راه پیموده ، درسه ساعتی‌شب بقلعهٔ سردارآباد رسیدیم. تخمیناً دوساعت دربیرون قلعه معطل وسرگردان مانده تااینکه «قماندانت»[۱] قلعه باطبل وشیپور بدرقلعه آمده ، تذکرهٔ انبورگر راکه داشتیم ازراه پرهیز با انبر از ماگرفته خواند . بعداز اطلاع ازمضمون‌آن ببالاخانه [ای] که در بالای دروازهٔ باغ اتفاق افتاده است، راه داد . نهایت جزچراغ سفال موشی وپنج و شش عدد هیمهٔ تنور برای آتش‌کردن وچند دانه تخم مرغ به تسعیرگران چیز«ی» دیگر کارسازی نشد . ارمنی بی‌سروپائی [که] گویابمهمانداری تعیین‌شده بود، ازدور نگاهی‌میکرد ، هرچه خواهش‌میشد حتی‌آب مضایقه مینمود. آن شب تشنه وگرسنه درآن یخچالخانه بسربرده ، صبح زودکوچ‌کردیم . آنروز بعداز غروب آفتاب وارد قریهٔ ماسدره شده، درآنجا افطارو بسبب عدم نظم چاپارخانه عزیمت ممکن نگشته، درماسدره بسربردیم. فردای آن‌که روز دوشنبه بود وقت ظهر[۲] بکمری رسیده ، میخواستیم از آنجا عبور کنیم ، قراولین قرانتین‌که درگذرگاهها بودند ، بجلو افتاده ، [ما را] در اطاقی از اطاقهای گارانتین ساکن کردند . از آتشقه[۳]های آن اطاق اول فصل پائیز آب بارش داخل شده ، یخ بسته بود و همچنین سقف‌آن نیز همانصورت داشت که اگر منقلی و آتشی بود ، باکمال شدت چکه میکرد. آنشب باکمال بدگذرانی درآنجاگذران شد . صبح‌که قماندانت برای احوال‌پرسانی و دیدن آمد و فی‌الجمله ربطی فیمابین حاصل شد ، عذر قرانتین را خواسته اوطاق دیگر داد و تعهدکردکه میرزا مسعود کاغذی به تفلیس‌بنویسد وقماندانت باتعجیل‌تمام ارسال‌کند. لهذا میرزا مسعود درباب مأموریت خود ومعطلی قرانتین‌کاغذی بعالیجاه میرزا صالح «شیرازی»که درتفلیس توقف داشت

۱ــ اصل : قماندات. ۲ــ اصل: ظهری.

۳ــ بنا به‌اظهار آقای جوادآذر: این‌کلمه«آتوشقا» تلفظ می‌شود ، لغتی است روسی به‌معنی پنجره‌که در زبان ترکی نیز بهمین معنی بکار گرفته می‌شود .

«و برای جنرال انشف پاسکویچ ازدولت علیّهٔ ایران نشان برده بود» نوشته وکاغذی دیگر بکولونل دالیخوفسکی که ازجملهٔ آشنایان بود، تسلیم قماندانت کرد. گویا قماندانت در فرستادن مراسلات اهمال کرده بود. بعد از سه چهار روز دیگر که شیخ‌الاسلام وقاضی ایروان وآقا فتح‌الله خوئی ایام مقرره را درگارانتین تمام کرده، به‌تفلیس‌میرفتند مجدداً مراسله[ای] مصحوب ایشان به میرزا صالح نوشته شد. خلاصه چهارده روز به اوضاع عجایب و غرایب بعلت بی‌تدارکی در گارانتین بسر برده شد.

بعد از آنکه ایام مقرره به انتها رسید، از آنجا بیرون آمده در دهی مسمّی به‌حماملو منزل‌گردید و فردای آن وقت ظهر بجلال اوغلی وارد شده و درآنجا هم عمارات و اساس‌گارانتین باکمال آراستگی مرتب بود. مباشر آنجا باباجان[۱] نام‌که در خوی دلمانج[۲] قماندانت[۳]بود، ازورود میرزا مسعود بگارانتین‌کمری مستحضرشده، کاغذی برای او نوشته ودرآن اخلاصمندیها بکار برده بود و تکلیف بتوقف‌جلال‌اوغلی کرده، لیکن حین وصول‌کاغذ او از ایام مقررهٔکمری چیزی باقی نمانده بود. باری بعداز ورود جلال اوغلی باباجان را نیز باکمال شدت ناخوش یافته براهنمائی حکیم گارانتین در اوطاقی‌که برای جنرال‌جفجوازوف‌آراسته شده بود، منزل‌گردید وبعداز جابجا شدن، همان حکیم باکمال ادب آمد، تکلیف دود گوگرد کرد وگفت‌که اگر دررفتن تعجیل‌دارید، باید هرچه‌رخت و اسباب دارید بالمره بدهیدکه بیست‌وچهار ساعت در اطاق دود بماند وخودتان‌دراین بین لباسهای‌گارانتین که باکمال پاکیزگی حاضروآماده داریم، بپوشید و اگر دوبیست‌وچهارساعت توقف‌کرده باشید، با تدریج ممکن است‌که دود به لباسهای شما داده‌شود و احتیاج به پوشیدن خلعت‌گارانتین نداشته باشید. میرزا مسعود دراین باب لابد ولاعلاج مانده، ورود خود را یك روز پیشتر به‌مقصد غنیمت دانسته، راضی‌شدکه یك‌دست‌رخت خودرا درگارانتین بگذارد که از عقب برای او بفرستند. در این بین قوسوف[۴] نام‌که در میان اهل قلم منصب مایوری داشت وسکره‌دار «یعنی‌محرر» جنرال جفجوازوف ودرگارانتین‌کمری با او

---

۱ ـ نسخهٔ «و»: باباخان. ۲ ـ مترجم. ۳ ـ اصل: قمانداده

۴ـ Ghosoff

آشنائی حاصل شده بود ، حاضرشد و یك‌دست لباس پاکیزهٔ خود را ازشبق[۱] اروسی تاکفش و دستمال آورده به میرزا مسعود پوشانید و ما را نیزلباس‌گارانتین از سرتاپا پوشانیدند وآن‌کلاهی بود چون‌کلاه شاهسونها به‌الوان مختلف وپیراهن و زیرجامه ازکتان‌کلفت اروسی‌و بوردنمه[۲] از بوردنمه‌های‌صالداتی، کفش‌وجوراب‌وچاقچورکذالك. خلاصه بعداز بیست‌وچهارساعت از آنجاکوچ‌کرده ، بقدر نیم فرسخ ازگارانتین دور شده بودیم‌که سوارهٔ قزاقی باحکم پاسکویچ‌که در باب زود[۳] روانه‌کردن میرزامسعود به‌کلّ‌گارانتین‌ها صادرشده بود وارد وازعقب اوشاهمیرخان وضابط[۴] محال باپنج شش نفر دیگر به استقبال آمده ، بعد از تعارفات لازمه کــه ازجانبین به تقدیم رسید ، شاهمیرخان مأموریت خود را از جانب «غراف» پاسکویچ کــه مأمور به استقبال و مهمانداری بود ، اظهارکرد وهمین مراسله[ای]که پاسکویچ به‌مشارالیه نوشته بود ، ابلاغ نمود و این است سواد مراسلهٔ او:

« دوست نیك مهربان مــن! در همین ساعت از عالیجاه میرزا صالح خبر به‌من رسیدکه آن عالیجاه درگارانتین‌کمری می‌باشد . به‌تعجیل عالیجاه مایورشاهمیرخان بیگلروف را به استقبال فرستادم‌که‌آن عالیجاه را تا به تفلیس همراهی‌کند و خیلی افسوس می‌خورم‌که‌درخصوص تشریف‌آوردن شما به‌گارانتین‌کمری خیلی دیرخبر به‌من رسیده است و به‌این سبب نتوانستم‌که زودترکسی را ازصاحب منصبان روس به استقبال آن عالیجاه فرستاده ، احترام‌گزاری[۵] خودرا بجا رسانیده باشم ونمی‌توانم‌که تازمان ملاقات نیز به‌آن‌عالیجاه اظهارندارم‌که نظر به‌اوضاع الحالهٔ دولت ایران نسبت‌به‌دولت روس درتردد هستم و به این سبب خیلی انتظارآمدن‌آن عالیجاه را می‌کشم تا تحقق این مطلب شود وتوقع دارم‌که اطمینانی درلوازم احترام‌گزاری واختصاص من نسبت به خود حاصل فـــرموده باشید . در دویم شهر مارت سنهٔ یکهزاروهشتصدوبیست‌ونه مسیحیه » .

۱ــ شاپقا درزبان روسی به‌معنی‌شاپو است. ۲ــ نسخه«و»: بوردلمه.
۳ــ اصل : ورود . ۴ــ نسخه «و»: مورد. ۵ــ اصل: گذاری .

میرزا صالح نیز احوالات را کماکان چه ورود چاپار اول و رسانیدن خبرقتل ایلچی «که آن چاپار یك روز پس از میرزا مسعود از تبریز مأمور تفلیس شده بود» و چه جواب پاسکویچ وچه رسیدن کاغذ میرزا مسعود ازگارانتین کمری، و در همان ساعت صادر شدن احکام بهگارانتینها و مـأمورشدن شاهمیرخان منالبدایةالیالنهایة برای حصول استحضار میرزا مسعود قلمی و ارسال داشته بود کـه همان کاغذ و سواد کاغذ پاسکویچ بهانضمام چگونگیگزارش حالات از همان مکان به مصحوب یك نفر ازآن دونفر چاپارکه از تبریز همراه بودند، بهخدمت جناب قایم مقام ارسال شد. بعداز روانهکردن چاپار، از خانهٔ ضابط سوارشده وضابط تا یك فرسخ مشایعتکرد. بعد از مراجعت ضابط از آن مکانکه الی تفلیس بیستوشش فرسخ راه بود، در آن شبانه روز طیکرده، فردا شبکه دوازدهم شهررمضان بود، درشش ساعتی شب وارد گارانتین «سوقانلو» کـه در نیم فرسخی شهر «تفلیس» ترتیب دادهاند، شدیم و بنا بهمأموریت شاهمیرخان بقدر یك ساعتونیم معطلیحاصل شد تا اینکه بولیسمستر[۱] تفلیسرا اخبارکردندواو باکالسکه بهاستقبالآمد و بعداز تعارفات معموله میرزامسعود را تکلیف نشستنکالسکهکردند و میرزا مسعود قبول نکرده، سواره داخل شد و در عمارت قبورناطور سابق که درکنار کُر واقع شده است، قـرارگرفت. همان ساعت آدمی رفته میرزا صالح را اخبارکرد و او آمده، بعد ازگفت وشنود بسیارکه قریب بهطلوع صبحکشید، هردو بهحمام رفتند و بعداز بیرونآمدن از حمام شاهمیرخان ازجانب پاسکویچآمده، دعوت بهمنزل اوکرد میرزا مسعود ومیرزا صالح بهکالسکهٔ غراف پاسکویچکه بالاکه و سایرخدمتگاران برای بردن میرزا مسعود فرستاده بود سوارشده، بهمنزل اورفتند. او بعداز تعارفات از وقوع مقدمهٔ ایلچی تحقیقاتلازمه کرد. آنچهگـذشته بود علیماهی علیه تقریرشد و دلگیری و تـأسف نواب مستطاب نایبالسلطنه و عزای ایشان و قـدغن خلق از آتشبازی نیمهٔ شعبان و ورود یکی از امیرزادگان با جناب قایم مقام برای تعزیت او و مأموریت خود بهدربار امپراطوری

---

۱ ـ بولیس مستر: اینکلمه بمعنی رئیس پلیس است.

به میان‌آمد. چون بنهٔ میرزا مسعود عقب مانده ، هنوز نرسیده بود ، در آن روز کاغذهای غراف داده نشده ودرهمان‌کالسکهٔ او به منزل مراجعت‌کردند . روز دیگر بدملاحظهٔ اینکه شایدمیرزا مسعودرا مأموریتی دیگر بوده‌که نخواسته‌است درحضور دیگران بگوید او را تنها احضار کرده ، احوال پرسید . در جواب‌گفت‌که نواب نایب‌السلطنه می‌فرمودندکه باعث بردوستی دو دولت غراف شد . از حوادث روزگار چنین مقدمد[ای] بی‌استحضار دولت اتفاق افتاد. توقع من‌آن است‌که غراف باز سعی کرده ، نگذارد رشتهٔ این الفت که خود پیوندکرده ، منقطع شود . غراف‌گفت رفتار دولت شما را ملاحظه بایدکرد .گمان من این است‌که اگررفتاردرست‌کنند ، دولت ما از این مقدمه‌گذشت نماید .

بعداز ورود بنه‌کاغذها را هرچه بود ترجمه‌کرده، به‌ملاحظهٔ غراف‌رسانیدند. قریب دو ماه در تفلیس اقامت شد که مطلقاً و اصلاً خبری صحیح از بیرون آمدن نواب شاهزاده وجناب قایم مقام نمی‌رسید .علاوه‌براین اخبار، اراجیف مبتنی برالتیام و اتفاق دولت ایران با دولت روم متواتر و متعاقب می‌رسید و هر روزه میرزا مسعود و میرزا صالح مورد ضرب غراف می‌گشتند و متوالی چاپار می‌فرستادند . خبری که مسکت غراف باشد نمی‌رسید . عاقبت‌الامر «یك شب‌که درمنزل غراف مهمان بودیم و مجلس بال بود ، بخواهش غراف بنا شدکه کمترین‌بنده بچاپاری روانهٔ تبریز شود و پیغامات غراف را چه تقریراً و چه تحریراً بنواب نایب‌السلطنه برساند و آنچه از اوضاع روسیه وسعی غراف درعدم انقطاع دوستی دولتین مشاهده‌کرده ، عرض وحالی کند تا یکی از امیرزادگان مأمورتفلیس‌گردند .[۱]» کمترین روز پنجشنبه غرّهٔ شهر ذیقعده از تفلیس حرکت‌کرد . روز جمعه دویم شهردردوفرسخی‌گنجه‌آدم میرزاصالح را « که از تبریزمیآمد» ملاقات‌کرد و از تشریف‌آوردن نواب شاهزاده خسرو میرزا « و عالیجاه امیرالامراء العظام محمدخان زنگنه امیرنظام » مطلع و مستحضرگردید: «عالیجادمقرب‌الحضرت‌العلیّه محمدحسین‌خان‌ایشیك‌آقاسی‌باشی نیزهمراه‌است، لهذا»

۱ــ اصل : کمترین بنده را بچاپاری روانه‌کردند .



(عکس از کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» تألیف سعید نفیسی)

روزدوشنبه « پنجم شهرمزبور» درقرقرچائی‌قراباغ شرفیاب حضورنواب شاهزاده شد. از احوال و اوضاع تفلیس آنچه دیده وشنیده بود ، درخدمت ایشان عرض‌کرد و برای کاغذهای میرزا مسعود ومیرزا صالح‌که مصحوب‌کمترین ارسال‌کرده بودند «حسب‌الامر شاهزاده » چاپاری تعیین [وروانهٔ تبریز] شد وکمترین تاگنجه دررکاب بود. ازگنجه برای اخبار و احضار میرزا مسعود و یا میرزا صالح مأمورمراجعت شد . یك فرسخ از گنجه‌گذشته بود ، پولکونیك رایتقامپف را که از جانب پاسکویچ به مهمانداری نواب شاهزاده تعیین شده بود ، ملاقات کردکه با تعجیل می‌رفت . در نیم فرسخی تفلیس به میرزا مسعود دوچارشدکه به اتفاق آقابیك مایورکه برای او مهماندار بود ، می‌آمدند . ازآنجا نیز در خدمت ایشان معاودت کرد وفردای آن بالاتفاق در منزل زکم «گنجه» به موکب مسعود ملحق شدیم .

روزدوشنبه دوازدهم « شهرذیقعده » ازآنجاکوچ وکنارحسن‌سومنزل شد .

روزسه‌شنبه[1] سیزدهم‌درکنار«رودخانهٔ» سنق نزول‌کردند. درآنجا باپولکونیك رایتقامپف در باب ورود شاهزاده به تفلیس و استقبال غراف پاسکویچ‌گفتگو شد . اوشرحی به‌غراف نوشت ، درهمان روز « وقت » عصرغراف مصحوب لوارسب[2] افسر گرجی دو عراده کالسکه جهت سواری شاهزاده و معارف همراهان فرستاده بود . شاهزاده‌کالسکهٔ جنرال ابخازوف[3] را هم همراه آورده بودند .

روزچهارشنبه[4] چهاردهم‌که بارندگی شدت داشت ، شاهزاده وخواص همراهان سوارکالسکه شده ، درقوده منزل نمودند . درآن منزل جواب پولکونیك رایتقامپف[5] با مژدهٔ جنرالی او واصل شد . غراف استقبال‌را قبول نکرده ، نوشته بودکه‌سوارگان قزاق با پولکونیك خود درخارج شهرشاهزاده را استقبال خواهندکرد وبولیس مستر درحوالی‌گارانتین وسایرجنرالان «هرچه‌درتفلیس‌هستند،الاّ استراکالوف بیگلربیگی. بعدازگارانتین در دم دروازه شاهزاده برای تهنیت جنرالی رایتقامپف اسبی ازاسبان

۱ـ اصل : یکشنبه ! ۲ـ Lorasb ۳ـ General Bkhazoff

۴ ـ اصل : دوشنبه ! ۵ـ Pulkonik Rayetghampoff

خاصهٔ خود باو مرحمت کردند .

روز پنجشنبه[۱] پانزدهم شهر مزبور که بارش کمال شدت داشت، نواب شاهزاده وارد تفلیس شدند . اول کسی که بهاستقبال آمد در یك فرسخی « شهر » پولکونیك دزریلین[۲] بود ، با سوارهٔ خود که بزرگ قزّاق لینه است . بعد ازآن بولیس مستر شهر آمد که منصب مایوری داشت ، بعد از آن جنرال ساکن[۳] که نایب غراف پاسکویچ است با چند نفر از ارباب مناصب بد استقبال آمد . پیش از آنکه نواب شاهزاده بهمنزل خود وارد شوند ، بهمنزل پاسکویچ رفتند . بعد از تعارفات وصرف چائی ، شاهزاده و غراف پاسکویچ بهکالسکهٔ غراف نشسته به منزل شاهزادهآمدند . صحبت اول پاسکویچ با نواب شاهزاده این بود که بشارت باد شما را که لشکر ما در دوازده فرسخی آخسقه به سرکردگی بهبدوف[٤] بر لشکر عثمانی غالبآمده ، لهذا بسیار خوشحالی دارمکه این خبر روز ورود شما رسید . شاهزاده جواب دادند که امید به لطف خداکه چنانچه روز ورود من خبرخوشحالی بشما رسید ، بههمان طریق « بلکه » صد مرتبه بهتر از آن خبرخوشحالی به تبریز برسد . غراف گفت امیدوارمکه چنین شود . بعد از صرف قهوه با مقربالخاقان امیر نظام سپاه با احتشام و عالیجاه مقربالحضرتالعلیّه محمد حسین خان ایشیكآقاسی باشی تعارفات بسیار به عملآورده ، به منزل خود مراجعت کرد . منزل شاهزاده راکه عمارت قبورناطور تفلیس بود، آرایش تمام داده بودند، دواطاق برای شاهزاده ساخته بودند،آئینههای بزرگ درآنجاگذاشته، ساعتهای مجلسی وشمعدانهای مطلا با انواع «تصاویر»درآنجا چیده و مهتابی راکه مقابل اوطاقهای شاهزاده اتفاق افتاده بود ، با انواعگلهاکه در ظروفکاشته بودند ، زینت داده و اوطاقها ومهتابیرا بسیاق ایران فرش نموده بودند ودر اوطاقی که بزرگ و خارج از این دو اطاق بود [و] فرش نداشت انواع شیرینی و میوه و مربیات با قاشوق و چنگال نقره ، با بوشقابهای مصور برکرسی ترتیب داده [بودند] .

۱ـ اصل : سهشنبه!
۲ـ Pulkonik Derezilin
۳ـ General Saken
۴ـ Behbudoff



(عکس از کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» تألیف سعید نفیسی)

روزچهارشنبه شانزدهم شهرمذکوراول صبح‌صدویك«تیر» توپ شادیانه به‌جهت فتح مزبور انداختند و تا شام ناقوس نواختند . جنرالها و سایرصاحب منصبان‌آنروز برای مبارکباد به خدمت شاهزاده آمدند و نسبت بهر یك تعارفات لازمه فرمودند . چنانکه درفصل پنجم مفصلاً مرقوم‌گشتد ، غراف به‌ملاحظهٔ سفرروم و اجتماع‌عساکر سرعسکر «روم» درتعیین سفر پطرزبورغ شاهزاده تعجیلی داشت . بعدازآنکه ازاین رهگذر اطمینانی بهم رسانید ، روز پنجشنبه بیست‌وچهارم شهر ذیقعده بـه منزل شاهزاده‌آمده ، ایشان‌را وداع وروانهٔ سفر گردید ومهمانداری شاهزاده محول به‌جنرال استراکالوف[۱] بیگلربیگی شد . اوقاتی‌که خود حضور داشت مکرر به‌خدمت شاهزاده می‌رسید وچندین بار وعده چاشت وبال وگشت باغ خواست ، هرچند روز پسرخودرا خدمت شاهزاده می‌فرستاد ، شاهزاده اسبی به‌غراف وکتاب‌کلیاتی به‌پسراو ویك‌جفت شال رضائی به غرافینه تعارف فرستاد . به‌جنرال رایوسکی[۲] جنرال سوارهٔ دراقون هم اسبی بخشید. بعدازرفتن او استراکالوف به‌همان شیوه به‌مراسم مهمانداری پرداخت. هرروزه خود به‌خدمت شاهزاده می‌رسید ودرخدمت شاهزاده سوار شده به سیروگشت می‌رفت. « نواب شاهزاده از اسبان خاصهٔ خود یکی هم به‌او بخشید.» اونیز بالی‌داده آتشبازی بسیار خوب تدارك‌کرده بود . چیزی‌که در آن آتشبازی غرابتی و نمودی داشت ، این بود که از شعلهٔ گوگرد که رنگهای مختلف داشت طرح عمارت و مناره به‌ترکیباب مختلف ساخته بودند وعقاب دو پیکر، نشان دولت روس‌را دروسط عمارت تعبیه نموده و سایر اجزای‌آتشبازی از قبیل موشك ستاره دار و خمپاره و غیره مثل آتشبازی های ایران بود . از جملـه صنایع آنچه در تفلیس به نظر رسید ، کارخانه ابریشم بود وآنرا یك نفرفرانسوی[۳] بناکرده ، به‌علت مرگ اومنظورش بالکلیه‌صورت انجام نیافته است .آنچه تمام شده ، دستگاهی است برای پختن پیلهٔ ابریشم وواکردن آن، مشتمل برچندباب اوطاق‌که دربعضی پیله انبارکرده‌اند و در اوطاقی بزرگ چند

---

۱ – General Esterkaloff

۲ – General Rayuski

۳ – اصل : فرانسه.

دیگ به‌کار گذاشته و چرخی در پهلوی آن ترتیب داده ، دونفرزن فرانسوی که استاد سایرین بودند پیله‌را دردیگ جوشانیده، با جاروبی بهم می‌زدند . بعدازآن بدست، تار ابریشم را از هفت هشت‌جا به‌چرخ متعلق می‌کردند و یك نفرچرخ را به‌حرکت می‌آورد و ابریشم برآن پیچیده می‌شد و هرگاه تاری ازآن می‌گسیخت ، استاد پیوند می‌کرد . دستگاهی‌دیگرهست برای نقادی ابریشم وآن‌چنان است‌که بواسطهٔ حرکت چرخی‌که در اوطاق دیگر است و به‌یك نفرآدم ویا اسب درحرکت می‌آید . میل‌آن چرخ‌که سرآن چرخی مضرّس دارد و در اوطاق دیگرواقع شده ، به‌گردش می‌آید . به سبب گردش این چرخ، دو میل دیگرکه سرهای‌آنها چرخ‌های مضرّس دیگر دارد که‌با دندانه‌های[۱] آن تداخل می‌کند، درحرکت می‌آید. سرهای‌این میل‌ها بازبه‌همان کیفیت از هرطرف میلی دیگر به‌گردش می‌آورد و بواسطهٔ‌گردش این میل‌ها چندین چرخهٔ ابریشم به‌گردش آمده ، ابریشم از آنها وا می‌شود و به ترکیب های مختلف به‌چرخهای دیگر می پیچد وازآن چرخه‌ها به میلهای دیگر و بسبب این پیچواپیچ مختلف ، ابریشم راکمالی به‌هم می‌رسد . از قراریکه فرانسویها[۲] می‌گفتند ، ابریشم بد شکی و شیروان چندان کامل می‌شودکه مثابهٔ ابریشم خوب ایطالیا می‌گردد . در این دستگاه چندین حرکات مختلف ازچندین‌چرخ وچرخه ومیل‌ها به‌نظرمی‌آمد که موجب حیرت بیننده می شود . چارپایه[ای] ترتیب داده ، زیر آن دو غلطك گذاشته‌اندکه مباشر این‌کارخانه برآن چارپایه بالا رفته ، درکمال سرعت به‌اطراف دستگاه می‌گردد که هرجا نخی‌گسیخته باشد پیوند نماید . از جملهٔ آنچه ملاحظه شد مدرسه[ای] بودکه اطفال‌گرجی ومسلمین‌را درآنجا زبان ترکی وفارسی واروسی و نقاشی وسایرعلوم متعارفه درس می‌دهند . به‌تفاوت استعداد اطفال، چهارمرتبه برای آن‌قرارداده بودند . چون شاهزاده تشریف به‌آنجا بردند ، شاگردان هریك ازمراتب اربعه‌کمالات خود را عرض‌کردند وبه‌زبان فارسی وترکی‌خطبه، مشتمل برسرافرازی خود ازمقدم شاهزاده وشکرگزاری این‌مرحمت اداکردند. بعدازآن در اوطاقی‌دیگر

۱ــ اصل : دندانها . ۲ــ اصل : فرانسه .

صنعت رقص خود را در نظر شاهزاده جلوه دادند .

ازجمله قورخانه‌بود وآن‌عمارتی‌است درمقابل‌عمارت‌غراف ودرآن‌جا دواوطاق طولانی‌است: تحتانی و فوقانی، مابین دو اوطاق، اوطاق‌کوچکی است‌که بعضی شمشیر واسلحه مقابل [یکدیگر][1] درترکیب‌های‌مختلف به‌دیوارآن قرارداده‌اند . قبهٔ مسجد آخسقه که گلولهٔ توپ‌خورده و شکسته است در آنجا ملاحظه شد . درآن دو اوطاق بزرگ تفنگ نو وکهنه وشمشیر وطپانچه به ترتیب‌گذاشته بودند . تفنگ نو دوازده هزار است وتفنگ‌کهنه‌که قالب‌آن با قالب‌های تفنگ تازه متفاوت است و به‌این‌سبب ازکارافتاده ، سی‌هزار. در اوطاق دیگر گلولهٔ توپ و موشك جنگ و اسباب امتحان باروت و قالب های مختلف توپ و غیرذالك بود . ازجمله دفترخانهٔ ولایتی بود ، آن نیزعمارتی است مشتمل برچندین اوطاق . نویسندگان‌هرشعبه ازکار[کذا] در اوطاقی جداگانه نشسته ، مشغول تحریراند . ازجمله دفترخانهٔ لشکری ، آن‌هم عمارتی‌است بسیارعالی ، نویسندگان امرلشکر وکشندگان نقشهٔ ولایات درآن دفترکارمی‌کنند .

روز پنجشنبه دویم شهرذیحجةالحرام، نواب‌شاهزاده عزیمت پطرزبورغ‌کرده ، جنرال رایتقامپف که مأمورمهمانداری بود ،کالسکه برای شاهزاده وکالسکهٔ دیگر برای امیرنظام ومیرزا مسعود و یکی دیگر جهت میرزا صالح و حکیم باشی تدارك کرده، باقی‌دیگرملتزمین‌رکاب، سوار اسب‌های خود شدند «وعالیجاه محمدحسین‌خان ایشیك‌آقاسی باشی با جمعی از عمله و غلام رخصت معاودت تبریز یافت.» شاهـزاده وقت عبور از درخانهٔ غراف « پاسکویچ » به‌دیدن غرافینه تشریف برده ، از او وداع کردند و روانهٔ مقصد شدند . چهارساعت به غروب آفتاب مـانده ، از تفلیس حرکت و از شدت باران مسافت بیست‌وهشت ورس[2] درمدت هشت ساعت طی‌گردید . درچهار ساعتی شب وارد چاپارخانهٔ قارتیزقارشدند . اینکه درشدت بارش از تفلیس حرکت شد ، باعث این بودکه چند روزقبل ازآنکه غراف پاسکویچ به«سمت» عساکرخودکه

---

۱ ـ اصل : دیگرمقابل ، قیاساً تصحیح شد .

۲ ـ ورس: « سابقاً واحد طول مسافت در روسیه بود و برابر با ۱۰۶۷ متراست .»

در شوره‌گل ونبیك بودند ، می‌رفت ـ به منزل نواب شاهزاده آمده ، اصرار و ابرام بسیار در باب حرکت نواب شاهزاده از تفلیس و عزیمت ایشان به پطرزبورغ نمود ومی‌گفت‌که اگردولت ایران با دولت روس خواهش اتحاد ودوستی دارد ، باید نواب شاهزاده به ملاحظهٔ خیرخواهی و وکالت من‌که ازجانب سنی الجوانب نواب مستطاب نایب‌السلطنه دارم ، بدون تعطیل و توقف روانهٔ دربار امپراطورروس شونـد و الان وعدهٔ صحیح وصریح در باب حرکت خودشان به من بدهند و الاگمان من به جنگ و خصومت بیشترمی‌رودکه فی‌مابین دولتین واقع شود . بعد ازآن اصرار بسیار نواب شاهزاده او را از عزیمت خود اطمینان و خاطرجمعی تازه داده ، فرمودند کـه روز پنجشنبه دویم شهر بلاشبهه از تفلیس‌حرکت، به‌استصواب ومصلحت‌جوئی وخیراندیشی تو روانهٔ پطرزبورغ خواهم شد .

غراف پاسکویچ از استماع ایـن اقوال مشفقانه بسیار خوشنود و خوشحال از منزل نواب شاهزاده برخاسته[1] به‌منزل امیرنظام آمد ، او هم با سخنان مودت اسلوب و دلایل خوب و مرغوب و صدق وعدهٔ نواب شاهزاده ، اطمینان و خاطرجمعی داد . لهذا روز پنجشنبهٔ مزبورنواب شاهزاده زحمت باران را برخلاف وعدهٔ خود ترجیح داده ، در شدت بارش از تفلیس حرکت کردند . بعضی نشان و آثارکه در عرض راه آن روز مشاهده شد ، اول پل کُر بودکه هشت ورس به منزل مانده ، از سرآن پل عبورگردید . همین پل وکلیسیائی‌که در مقابل‌آن واقع شده ، از ابنیهٔ سقاطای است که به‌اسم اوموسوم شده ،که قبرستان آبا و اجداد والی‌گرجستان است . کلاً اموات آن طایفه درآنجا مدفون می‌شود وآب رودخانهٔ قراچای که آن هم آب بزرگی است وگرجی‌آنرا عرقوه می‌نامد، درمقابل همین‌کلیسیا داخل‌کُرمی‌شود .

روزجمعه سیم شهرکه باران باکمال شدت می‌بارید ، دوساعت از روزگذشته، ازقارتیزقار حرکت و بیست‌وچهار ورس را طی نموده ، درمحال دوشد منزل گردید . زیاده از سیصد خانوار در آن ده رعیت بود . اکثر املاك محال دوشد ملك مخصوصی

۱ـ اصل : برخواسته !

بزرگان گرجی است و قرار مالیات دهات ایشان همان قرار قدیم است که در عهد آراکیل‌خان[۱] معمول‌ومتداول بوده‌است. حکام وضابطین روسیه حبّه و دیناری برجمع آنها نیفزوده‌اند.[۲] « لیکن»رعیت‌آنجا ازکشیدن بیگار بسیار منزجر بودند ، درهمین منزل به‌عهدهٔ کمترین مقررگردیدکه هر روز پیش ازحرکت موکب والا روانهٔ منازل شده ، بعدازمضبوط و مشخص نمودن منزل نواب شاهزاده ، منازل ملتزمین رکاب را « بمناسبت » جابجا نماید و دستورالعملی نیز برکسان جنرال رایتقامپف‌که مهماندار است بدهد[۳] که روزبروز به‌قرار دستورالعمل اخراجات به‌کارخانه برسانند.

روزشنبه چهارم شهر از دوشدکوچ و یازده ورس را طی نموده و در گارانتین آنه‌نورمنزل‌گردید. پیش‌ازحرکت ازتفلیس درمجالس‌گفتگودرباب‌گارانتین باغراف‌پاسکویچ‌گفتگوشده ،کلاً توقف‌گارانتین‌ها ازتفلیس الی پطرزبورغ‌که در سه مکان ساخته شده است ، موقوف شده بود . لهذا همان شب بدون مراسم گارانتین در آنجا منزل وصبح‌کوچ‌گردید .

روز یکشنبه پنجم شهرکه ازگارانتین حرکت شد ، ازمیان‌آبادانی‌آنه‌نورعبور، دربیرون ده بقدر پنجاه شصت‌نفر از اسرای عثمانلومشاهده شدکه درقلعهٔ‌آخسقه اسیر شده، درآنجا با قراول‌مشغول عملگی بودند . نواب شاهزاده برایشان ترحم فرموده، مبلغی وجه عنایت نمودند . بعدازطی مسافت سی‌وهفت ورس درداراﻻیالهٔ قایشاورکه ازجانب دولت ساخته شده است ، نزول اجلال‌گردید .

مایورجلایف[۴] ضابط محال‌که به اصطلاح گرجی مورد می‌گویند و شش ورس به‌منزل مانده ، به‌اتفاق سوارهٔ محال و بعضی ارباب مناصب به استقبال آمده بودند ، مورد التفات‌گردیدند .

روز دوشنبه ششم شهر، از عمارت قایشاورکوچ و ازگدوك آنجا که فرازآن را گریسداگور می‌گفتند عبور و بیست‌ویك ورس را طی نموده ، در چاپارخانهٔ قوپی

۱- Arakil Khan ۲- اصل : نیفزوده‌اید . ۳- نسخهٔ «و» «و روز بروز بصوابدیدکمترین لوازم مهمانداری‌را به‌تقدیم رساند .» ۴- Mayor Jlayoff

منزل گردید. قریب به‌یك فرسخی قوپی با وصف اینکه هشتادوسه روز از اول حمل گذشته بود، برف وفور داشت.

روز سه‌شنبه هفتم شهر، موکب مسعود از قوپی کوچ کرده، عزیمت لارس نمود. پنجاه نفر سوارهٔ قزاق[1] و هشتاد نفر صالدات و یك‌عراده توپ از راه احتیاطی که از ایلات مختلف کوه قفقاز داشتند، در قوپی آماده و مأمور رکاب بودند و همچنین چند نفر صاحب‌منصب، ازآن جمله پولکونیکی بود آقاروف[2] نام که تعمیر راه از تفلیس الی ولاد قفقاز باو مفوض است و هرساله مبلغ خطیری از مال دولت خرج کرده، نمی‌گذارد که نقصی و عیبی در راه بهم برسد و پلها خراب شود و حین عبور کالسکه وعراده وتوپ معطلی حاصل آید. موکب مسعود بعد از طی شانزده ورس وارد چاپارخانهٔ قاضی بیگ‌که درمیان دره[ای] تنگ ومطولا تفاق افتاده است،[شد] در آنجا قلت‌یگیر یعنی‌چاپار که برای جمع نمودن سیورسات پیش رفته بود، وارد و مذکور نمود که جماعت چچن در شش ورسی لارس جمعیت دارند. مرا در حین عبور تعاقب‌کردند وچند گلوله انداختند، من خودرا به‌لارس رسانیده، صاحب منصبی را که در آنجا است اخبار کردم و او یك عراده توپ و قدری صالدات به آنجا فرستادکه آن جمعیت را ازهرطرف که نمایان باشند، پراکنده سازند. بعد ازساعتی که نواب والا به‌آن مکان رسیدند، ناگاه همان جماعت چچن وکیس درپشتهٔ کوه‌که جنگل بود، بنا بهانداختن تفنگ‌کردند. ازاین طرف نیزملتزمین و سوارهٔ قزاق و پیاده از هرجا که دود تفنگ ایشان نمایان می‌شد و صدا می‌آمد توپ و تفنگ می‌انداختند. دراین بین‌گلوله[ای] ازجماعت مزبورآمده، بیازوی‌حسین‌نام چابك‌سوار سرکار که جنیبت می‌کشید، برخورد. جنرال رایتقامپف مهماندار، جمعی صالدات را به صعود کوه و دواندن کوهستانیان فرستاد. گروهی دیگر با دو عراده توپ در آنجا گذاشت و خود با صاحب منصبان و سوارهٔ قزاق در رکاب نواب شاهزاده به‌لارس آمد. پیش از ورود نواب شاهزاده به‌آن مکان «صالداتانی»[3] که از لارس به دفع‌آن

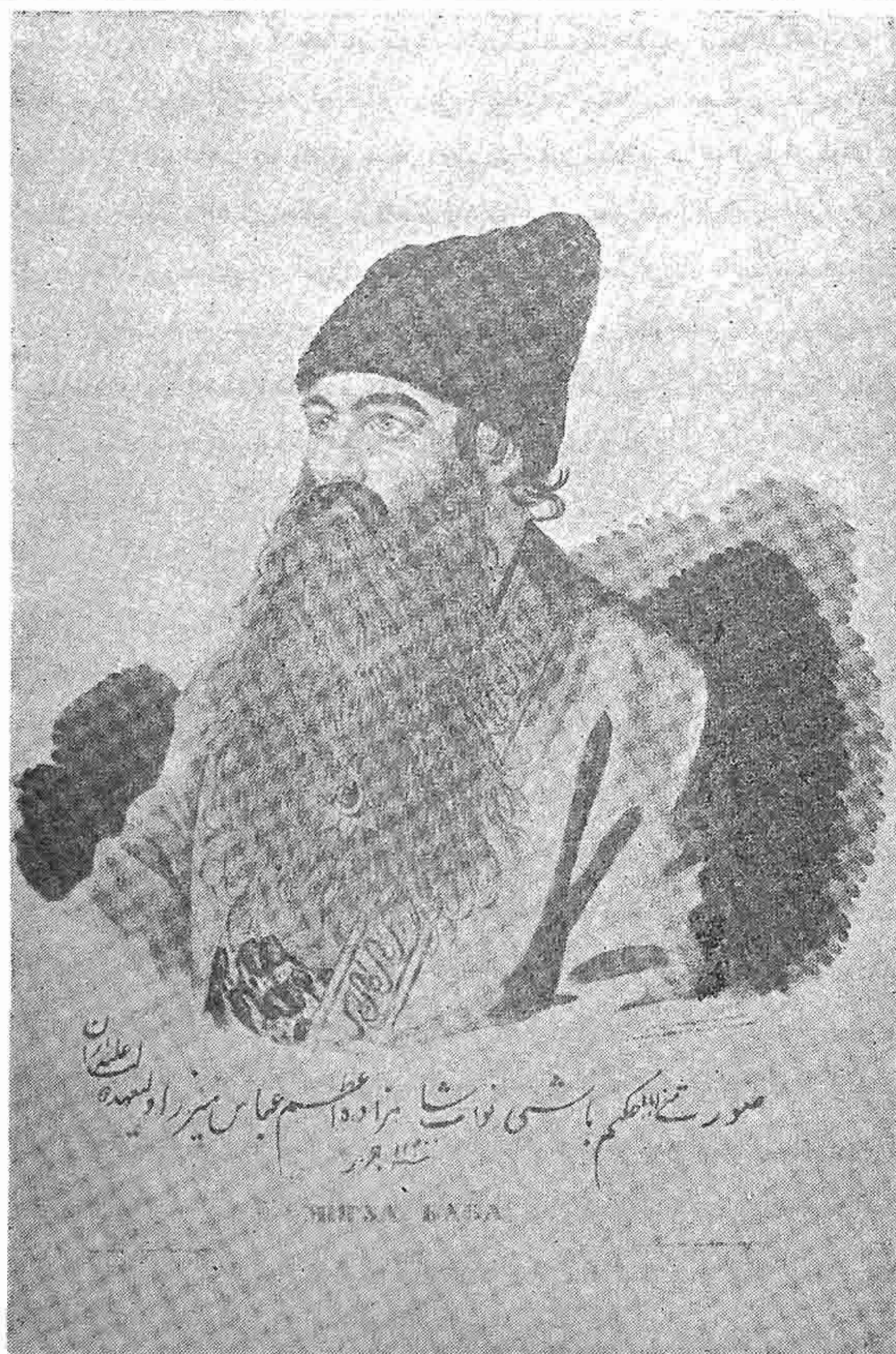
۱- اصل: غزاق. ۲- Agharoff ۳- اصل: صالداتی.

جماعت آمده بودند ، توپ و تفنگ بسیار بسمت سنگر ایشان «انداختد»[1] چندین دفعه یورش برده بودند که بلکه سنگر ایشان را گرفته ، از آنجا پراکنده نمایند، ممکن و میسر نشده بود . زیرا که سنگر ایشان [در] دامنهٔ کوه و زیر درختان و سنگهای گران است . از قرار تقریر اروسها ، اکثر اوقات کار آن جماعت همین است که آمده ، در آن اماکن متین سنگر می‌کنند و مترصد متر‌ددین می‌باشند که اسیر کرده ، به توسط چرکس و تکاور که بعضی از آن طوایف مطیع دولت روس‌اند، به روسیه بفروشند . ازآن جمله مایوری در این اوقات اسیر و دستگیر ایشان شده بود که به پنج هزار منات از قید حبس مستخلص کرده بودند . باری این‌منزل سی‌ودو ورس مسافت داشت ، از قوپی الی چاپارخانهٔ قاضی‌بیگ شانزده ورس و از آنجا تا دره‌یال هشت ورس و از دره یال تا لارس هشت ورس است واز چاپارخانهٔ قاضی‌بیگ، شارع باکمال صعوبت درمیان درهٔ تنگ اتفاق افتاده است . دوساعت به غروب‌آفتاب مانده ، موکب مسعود وارد لارس‌گردید . به مجرد ورود، «عالیجاه میرزا بابا» حکیم‌باشی میلی به زخم بازوی حسین مزبور انداخته ، پارهٔ گلوله که در زخم او مانده بود ، درآورد و مرهم‌گذاشت و بازوی آن طفل عیبی و نقصی نکرد.

روز چهارشنبه هشتم شهر مزبور ، از لارس حرکت شده به علت تنگی دره و صعوبت راه تا طی دوازده ورس جانب احتیاط از ایلات مختلف مرعی و ملحوظ می‌شد . بعد از آنکه دره تمام گردید و راه وسعت بهم رساند ، دیگر جای احتیاط نبود و در نیم ورسی ولاد قفقاز جنرال مایور کواردوسوف[2] حاکم آنجا بـه استقبال آمد ، لوازم احترام به تقدیم رسانید . صالدات قلعه که زیاده از دویست نفر بودند ، در خیابان مستقیم قلعه که خیلی شکوه و صفا داشت ، با قانون نظام صف کشیده ، همین‌که نواب والا داخل خیابان شدند ، همه پیش‌فنگ کرده ، شیپور وطبل وسایر سازها که داشتند ، زدند واحترامات عسکریه بجای آوردند .

روز پنجشنبه نهم[3] شهر که روز عرفه بود ، موکب مسعود در ولاد قفقاز توقف

۱ــ اصل : انداختند. ۲ــ **Kowardosoff** ۳ــ اصل : سیم !



(عکس از کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» تألیف سعید نفیسی)

ومکث نمود . بعدازظهر کدخدایان طایفهٔ تکاور آمده ، شرفیاب حضور والا گردیدند. طایفهٔ مزبور زیاده از یك هزار خانوار می‌باشندکه درکوههای پست و دسترس قفقاز می‌نشینند. نواب شاهزاده نوازش بسیار دربارهٔ ایشان مبذول فرموده ، از اوضاع و گذران و جمعیت ایشان تحقیق کردند و ایشان عرض نمودند که تا مادامی که در ظل حمایت امپراطور روس نبودیم ،گاهی ازقشون روس وگاهی ازطایفهٔ چچن وکیس آزار وتعرض بما میرسید . حالا به سبب اطاعتی‌که به دولت روس داریم و در مقام ضرورت قشون و توپ به ما کارسازی می‌کنند ، احتیاط زیادی از چچن نداریم . بزرگان تکاورکه دونفر بودند یکی جان‌خود[۱]، دیگری وطاروف[۲] نام داشت‌که هردو از پادشاه روس نشان طلا وتملك که از قبضهٔ شمشیر آویزان می‌کنند ، داشتند ودین اسلام نیز ادعا می‌کردند و در همین روز حوالی غروب آفتاب صالداتانی که در آنجا بودند ، همگی با قانون نظام درمقابل عمارت شاهزاده روبمشرق صف بستند وبعداز آنکه مشق تفنگ را به تقدیم رسانیدند، ادعیهٔ نماز را با اصوات حزین موزگان که خالی از تأثیر نبود ادا نمودند .

روز جمعه دهم شهر ذیحجةالحرام که عید اضحی بود ، در ولاد قفقاز توقف شد. نواب شاهزاده وملتزمین اعمال عید اٌضحی‌را بقدرامکان درآن‌جا به‌عمل‌آوردند. نهایت گوسفند بی‌علت برای قربانی پیدا نشده ، حتی جنرال آنجا آدم فرستاد ، از سه طایفهٔ تکاور زیاده از یك صد رأس گوسفند آوردند ، اکثر آنها علت[۳] داغ گوش داشت . خلاصه یك‌گوسفند بی‌عیب وبی‌علت بهم نرسید . کارگزاران و ملتزمین پول نقد به‌اسرای عثمانلوکه درآنجا بودند تقسیم‌کردند .

روز شنبه یازدهم شهر مزبور ، به علت ناتمامی‌کالسکه وعراده ، باز در ولاد قفقاز مکث شد و چون زیادی اسب وعمله وقاطر سرکار و ملتزمین از آنجا مراجعت بایست‌کرد ومهمانداری برای ایشان لازم بود ، شاهزاده به جنرال آجودان امپراطور استرکالوف بیگلربیگی ولایات متصرفهٔ روسیه مراسلهٔ التفات‌آمیز نوشت و از رفتار

۱- Jan Khod ۲- Wtaroff ۳- اصل : به‌علت !

او نسبت به ایشان در مدت اقامت تفلیس اظهار رضامندی نمود و توقع کرد که مهمانداری تعیین نموده ، بقیهٔ ملتزمین رکاب را بسرحد رساند و چون در مدت اقامت تفلیس بهریك از جنرالان روسیه التفاتی فرموده، انعامی‌کرده بودند و جنرال جفجوازوف پدر زن قریبایدوف به‌دلجوئی وتفقد احق واولی بود ، رقیمهٔ التفاتی بهاو نوشته، یکی از اسبان خاصهٔ سرکاررا مصحوب علی‌محمدبیگ امیرآخور جهت او فرستادند . عملهٔ شاهزاده[1] و کسان امیرنظام که با امیرآخور « و محمدبیگ‌آدم امیرنظام» از ولاد قفقاز رخصت انصراف یافتند ، همگی هجده نفر و شصت و پنج رأس بودند .

روز یکشنبه دوازدهم شهر مزبور ، وقت صبح کالسکه و عراده برای ملتزمین رکاب وحمل بارها حاضر وموجود کردند. معارف دونفر دریك کالسکه وسایر سه‌نفر وچهارنفر دریکی، از ولاد قفقاز حرکت‌کردند. یازده کالسکهٔ سواری و پانزده عرادهٔ بارکش بود که عملهٔ کارخانه وفراش و نوکران همراهان نیز سوار عراده و به‌علت احتیاط از ایلات مختلف هفتاد نفر سواره و پنجاه نفر پیاده در اطراف کالسکه‌ها از ولاد قفقاز حرکت و روبراه نهاده شد . دراین بین‌کالسکهٔ پیشخدمتان‌که از همه‌عقب بود واسبان تند برآن بسته بودند، بعلت سراشیب مابین خیابان و عمارت کج شده و اسبان رم‌کرده بنای لگد انداختن‌گذاشتند. ناگاه طناب وحلقه‌های‌کالسکه ازهم‌جدا شده، اهل کالسکه برزمین افتادند، بحمدالله هیچ یکی را چندان آزاری «نرسید»[2] مگر اینکه چوب کالسکه به‌پای جنرال آنجا که می‌خواست سوار دورو شقا[3] شده، نواب شاهزاده را مشایعت کند برخورد ، به‌حدی پای اورا آزرده ساخت که دیگر نتوانست سوارشده، نواب‌شاهزاده را مشایعت‌کند. دراین روز موکب مسعود بعدازطی مسافت بیست‌وپنج ورس در اردون نزول اجلال «کردند»[4] .

روز دوشنبه سیزدهم شهر، پنجاه سوار وپنجاه نفر پیاده ویك عراده توپ‌جلودر

۱ـ اصل: شاهزادگان. ۲ـ اصل: نیست. ۳ـ «دروشقا» روسی‌است و درفارسی درشکه تلفظ می‌شود. ۴ـ اصل : گردید .

اطراف کالسکه‌ها ازاردون حرکت وعزیمت اروخ شد. بعداز عبور ازکوه قفقاز، کوهی «و» گدوکی در سرراه که باعث صعوبت راه باشد تاحال دیده نشده است . در همه‌جا چمن ومرغزار است وکنار آبهای خوشگوار وباکمال تفرج وآسانی‌مسافت راه قطع‌و طی می‌شود . از قراریکه استماع می‌رود عرض راه الی پطـرزبورغ در این صورت خواهد بود. اگر «چه»[1] آن ولایت جهت زراعت بهترین اماکن است، لیکن به‌علت شورش چچن وکیس وچرکس درآن مکانها زندگانی رعیت کمال اشکال دارد، زیراکه سمت شرقی که طـرف یمین‌راه است، موطن و مسکن چچن وکیس می‌باشد و سمت غربی که دشت یسار است الی [قرادنکیز][2] طایفهٔ چرکس ،گویا حسب‌الامر امپراطور ازمهاجرین‌مملکت نمسه‌ولینه وازسایر رعایابقدر سی‌هزارخانوارآورده، درآن‌حوالی ساکن‌خواهندکرد وهمچنین قراولخانه وقلعه‌هارا زیاد خواهند نمود. تا رعایا به‌سبب قشون، قراولخانه وقلعه درامان باشند. انشاالله درفصل‌چهارم‌که این‌قبیل خبرها دخل به‌آن فصل دارد، بتفصیل مرقوم خواهد شد .

باری پنج‌ورس به‌منزل مانده ، مایوری که دراروخ می‌نشست به‌اتفاق چندنفر صاحب وبزرگان چرکس کـه مطیع و منقاد دولت روس هستند ، بداستقبال آمده ، احترام لازمه را به‌تقدیم رسانیدند . اکثر بزرگان و سوارگان چرکس که به‌استقبال آمدند، مسلمان‌بودند. درمیان ایشان حاجی ومنعم‌نیز بود ولسان ایشان قریب‌به‌لسان چقاتائی[3] بود .

روز سه‌شنبه چهاردهم شهر مزبور، ازچاپارخانه اروخ کوچ وعزیمت به‌قصبه یقطرینه قراط شد . مادر پاول امپراطور سابق چهل سال قبل‌از این آن قصبه را بنا کرده وقلعهٔ مظبوطی درآنجا احداث نموده است وبه‌اسم خود مسمّی ، در همین منزل سواره وپیاده وتوپ نیز دررکاب بود وراه خالی ازاحتیاط نبود . دردو ورسی قصبه ، عمارت برای‌گارانتین در کمال آراستگی احداث کرده‌اند و رودخانه مارقیا که آب

۱ــ اصل: اگر آن. ۲ــ اصل: قراریکه ! قرادنکیز بمعنی دریای سیاه است .
۳ــ این‌کلمه در فارسی جغتا تلفظ می‌شود.

بزرگی است از طرف یمین عمارت گارانتین جاری می‌شود . چهار ساعت به‌غروب آفتاب مانده موکب مسعود ازگارانتین عبور ودرقصبه منزل گردید . صاحب‌منصبان و بزرگان قصبه قریب به‌چهل سوار و درحوالی گارانتین به‌استقبال آمدند .

همین‌که نواب شاهزاده داخل صحن منزل شدند ، بقدر دویست نفر صالدات پیش‌فنگ کرده، طبل وشیپور زدند واحترامات عسکریه به‌عمل آوردند .

روزچهارشنبه پانزدهم شهر مزبور، درقصبهٔ یقطرینه قراط مکث وتوقف شد ، درآنجا حمام وبازار که رفع رجوع بشود بود و چندنفر تاجرصاحب دولت ازارامنهٔ تفلیس وآن‌طرف‌ها در استیلای قشون شاه علیین‌آشیان محمدشاه قاجار ازتفلیس فرار کرده ودر آنجا سکنی اختیار نموده‌اند ، عمارات و باغات رنگین احداث کرده‌اند ، نهایت از بیگار پادشاهی خیلی منزجر بودند .

روز پنجشنبه شانزدهم شهر، هنگام طلوع آفتاب ازیقطرینه‌قراط کوچ ، به‌سبب راستی و امنیت راه بدون توپ و سوار وپیاده روبراه‌نهاده شد . با وصف اینکه درسه چاپارخانه که پرخلادنی وصالداتسکی و باقلاوسکی باشد، اسبان‌کالسکه وعراده عوض گردید، باز در «دو» ساعت‌و نیم پنجاه‌و پنج ورسی‌را طی‌کرده، وارد چاپارخانهٔ مالین‌یوسکی گردیدند . بعداز صرف نهاری ورس دیگر طی نموده ، به‌قصبهٔ یغورسکی وارد شدند. جنرال رایتقامپف به‌سبب بعد مسافت این منزل استدعا کرد که نواب‌والا شب مسافت راه راطی فرمایند وازحرارت آفتاب وغبار منزجر نشوند، لیکن‌بزرگان وصاحب منصبان یقطرینه قراط ازراه احتیاطی که‌از ایلات مختلف‌داشتند، راضی‌نشدند که استدعای او مقبول گردد .

روزجمعه هفدهم‌شهر، نواب‌والا ازیغورسکی به‌آب‌گرم‌تشریف‌بردند.دریقطرینه‌قراط در باب عزیمت آب‌گرم‌که [با] جنرال رایتقامپف‌گفتگو شد ، قرار این بودکه امیرنظام بااتباع مختصر درخدمت نواب شاهزاده بوده ، سایر همراهان در یغورسکی توقف‌کنند . نهایت حین حرکت از یغورسکی معلوم گردید کـه در آب‌گرم جنرال انشفی‌هست وهمچنین صاحب‌منصبان‌و«بزرگان» روسیه درآنجا بسیارند وبرای‌مبارک‌

باد ورود نواب شاهزاده مجمع بال نیز آراسته خواهدشد، لهذا میرزا مسعود ومیرزا۔ صالح وحکیم‌باشی وبعضی اشخاص دیگر علاوهٔ ملتزمین شده ، کلاً بیست‌نفرازاعلی وادنی در رکاب شاهزاده روانـه شدند و از جماعت روسیه سوای جنرال مهماندار و اتباع او دوسه‌نفر دیگر بود که درولاد قفقاز به‌موکب مسعود ملحق شده بودند تا در گارانتین‌توقف ننمایند . ازآن‌جمله یکی لازروف‌پولکونیك[1] بود وپوط‌پولکونیکی نیز بود که به‌سبب رقابت مقصرین پایتخت که در جلوس نیکولای امپراطور، غوغا و شورش کرده بودند، اورا ازمنصب عزل و داخـل صالدات نموده بودند و این اوقات به‌منصب «پراپورچسکی» که منصب اول‌است، رسیده بود. از یغورسکی الی آب‌گرم چهل ورس راه است .

یوم شنبه هیجدهم شهر مزبور که نواب شاهزاده باخواص وملتزمین درآب‌گرم تشریف داشتند ، امری که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد . ازعمله وازکسان ملتزمین که دریغورسکی‌مانده‌بودند، میرزا شانبورغ[2] ترجمان بدمهمانداری ایشان‌مشغول بود.

یوم یکشنبه نوزدهـم شهر، چاپاری از آب‌گـرم وارد و بعد از ورود چاپار میرزا شانبورغ حسب‌الاحضارجنرال رایتقامیف روانهٔ آب گرم شد . میرزا اسمعیل۔ وزیروف «که ازجملهٔ دیلماجان مهماندار بود » متوجه امور مهمانداری بازماندگان گردید .

روز دوشنبه بیستم‌شهر، نواب شاهزاده ازآب‌گرم به‌تماشای ترشاب رفته بودند که‌چاپاری نیزوارد شده ، موافق نوشتهٔ امیرنظام قدری پول و یك عدد انگشترفیروزه که درآنجا ضرورشده بود ازصندوقدار سرکار بازیافت‌کرده ، معاودت نمود ونیزهمین روز ارباب منصب یغورسکی آمده ، ازکمترینان وعـده گرفته ، به باغ مایورفرکین[3] توپچی‌که باغی بسیار خوب و دلگشا بود بردند . خیلی مهربانی نسبت به‌کمترینان به‌عمل‌آوردند ، « انواع و»[4] اقسام‌گل ورياحين درآن باغ مشاهده‌گردید .

۱ـ Lazroff Pulkonik
۲ـ Shanburgh
۳ـ Mayor Ferkin
۴ـ اصل : اقسام

روز سه‌شنبه بیست‌ویکم شهر که نواب شاهزاده درآب‌گرم وآن طرفها تشریف داشتند ، یك ساعت ازطلوع آفتاب گذشته‌قریب به‌دوهزارسوارهٔ قزاق ازقصبهٔ یغورسکی باکمال تعجیل عبور و روانهٔ سمت تفلیس شدند که به‌جنگ عثمانلو مأمور بودند . درمیان آن قشون سواره[ای] که منصب پولکونیکی داشت واصل او از ارامنهٔ محلهٔ جلفای اصفهان بود ، نقل می‌کردکه پسرمحمدعلی پاشای مصری با جمعیت و قشون بیشمار به‌ارزنةالروم‌آمده ، مستعد وآماده‌جنگ است وقشون ما به‌این علت باتعجیل تمام می‌رود و نیزهمین روز قریب بسیصد عراده وارد یغورسکی گردید که بارهای‌آنها کلاً اسباب حکیم و جراح بود . از قرارتقریر اروسها‌آن ادویه سی‌هزار پوط وزن داشت که هر پوط پنج‌من‌تبریزی باشد و همچنین حوالی عصر یك صد نفر صالدات بادونفرافسرآمده ، درپیش‌روی عمارت حاکم‌آن قصبه‌که مختص برای نواب شاهزاده آراسته‌کرده بودند ، به‌انضمام صف‌کشیدند . بعد ازآنکه مغرب شدو از ورود موکب مسعود آثاری بدرجهٔ شهود و ظهور نرسید ، قراولین عمارت را عوض‌کرده ، معاودت نمودند .

روزچهارشنبه بیست‌ودویم شهر، همان‌قدرصالدات وصاحب منصب ، وقت عصر بدعادت‌سابق‌آمده ، به‌انضمام درمیدان معهود صف بستند، طبل‌وشیپورزدند ، قراولان را تجدیدکردند ، وقت‌غروب متفرق شدند .

روز پنجشنبه بیست[و]سیم شهر، سوارهٔ قزاقی از جانب سنی‌الجوانب نواب شاهزاده وارد و از قرارنوشتهٔ امیرنظام یك طاقه شال اعلی و یك عدد انگشتر فیروزه که‌دورآن مکلل بود ، با یك زوج طپانچهٔ طلاکوب از صندوقدار گرفته ، به‌آب‌گرم برد .

روز جمعه بیست‌وچهارم شهر، وقت ظهر نواب شاهزاده از آب گرم مراجعت کردند . یکی از همراهان ایشان تفصیل اوضاع را چنین نقل‌کردکه در وقت نمایش سواد شهر، آجودان جنرال انشف‌امانویل[1] به‌استقبال شاهزاده‌آمد، قریب دروازهٔ شهر،

۱– General Enshef Amanovil

قماندانت پیشوازکرد. جنرال خود در درمنزل، شاهزاده را ازکالسکه پائین آورده، به‌منزل برد. بعد از عرض جنرالها و صاحب منصبان دیگر و دادن راپورت و تعیین اوردونانس به صرف چائی و قهوه پرداخت و با هریك هریك ملتزمین تعارفات لازمه به‌عمل‌آورد. منزل نواب شاهزاده درعمارت امپراطوری‌قرارگرفت وآن عمارتی است بسیارعالی مشتمل بربیوتات متعدده وهریك مزین بدزینت‌های متداوله ودر پیش‌روی عمارت، از اول شهر تا آخرآن خیابانی ترتیب داده‌اند و از هرطرف دو قطار درخت سایه‌دار کاشته، مابین درختها گلکاری نموده و محجری از چوب ملوّن به رنگ سبز از دو سمت ساخته‌اند. وسط خیابان را به‌ریگ نرم مسطح نموده‌اند که دو ساعت به‌غروب مانده، هرروزمردان و زنان شهر درآن خیابان به تفرج مشغول می‌شوند و سازندگان ساز می‌زنند و از«جانبین»[1] خیابان عمارات خوب به‌خط مستقیم واقع شده وشهر مابین درهٔ وسیعی اتفاق افتاده است‌که ازکوههای حوالی چشمه‌های‌گرم بسیار جاری است و بزرگترین چشمه‌ها درکوهی واقع است‌که مابین مشرق وجنوب‌خیابان استودرآنجا دوحمام بزرگ بناکرده‌اند، آنکه در بالای‌کوه است از ابنیهٔ پرملوف ومسمّی به‌اسم او است وآنکه درسطح دره است مشهور به‌حمام تازه و هریك از این حمام‌ها مشتمل برسه قطار و هرقطاری متضمن چندین حجرات است و در هر حجره حوضی زیاده برقرارکُرترتیب داده، دوممر ازآب‌گرم وسرد معدن به‌آنجا آورده‌اند که‌هرکه به‌هراندازه‌که خواهدآب‌راگرم تواند داشت وهروقت بخواهد زیرآب‌حوض راکشیده، آب را تازه تواندکرد. مابین این دوحمام مدرجه[ای] مشتمل برچندین درجه ازسنگ تراش ساخته‌اند ودورآن را محجری‌کشیده وآن پله‌ها منتهی به‌سطح فوقانی حمام تازه می‌شودکه ازآنجا یمیناً و شمالاً دو مدرجهٔ دیگر ترتیب داده‌اندکه به‌سطح حمام تازه می‌رسد. اطبائی‌که ازجانب دولت به‌معالجه و تربیت مرضی تعیین شده، طبایع‌آبها را مشخص‌کرده، هرگونه مریضی راعلی‌اختلاف طبایعهم به‌استحمام حمامی مقرر می‌کنند و برای اقامت‌گرمخانه و جامه‌کن دستورالعملی نوشته به دیوار

---

۱ ــ اصل: کلمه‌ای ناخواناست.

حمامها چسبانیده‌اند و برای تعیین وقت «گرمخانه» جهت فقراتی[1] که ساعت ندارند، دو شیشه را بهم وصل کرده، ریگ نرمی به یکی از آنها ریخته‌اند که درمدت پنج دقیقه از شیشه[ای] بدشیشهٔ دیگرمی گذرد ودر کوه شرقی و شمالی هریك هرجا چشمهٔ آبی هست و برای هریك علی‌سبیل‌العاریه حمامی از چوب ساخته، از سمت بیرون برای حفظ سرما کرباسی کشیده‌اند وصورت ابنیه[ای] که تازه به‌خیال جنرال امانویل رسیده و معمار صورت آن را کشیده بود، یك صدوچهل هزار باجاقلو برآورد شده و برای استحضار امپراطورفرستاده‌اندکه در صورت اذن و اجازت مشغول عمارت شوند.

این روزها که به علت جنگ وخصومت رومی ونا ایمنی از ایلات اطراف که به تطمیع و تحریص رومی شورش کرده، بیشتر از سه هزار جمعیت کرده‌اند و منتظر فرصت‌اند، آیندوروندکمتر از هر سال بود. کرایهٔ خانه علی‌قدرمراتبهم هر ماهه چهل پنجاه تومان می‌شود. کرایهٔ منزل مقرب‌الخاقان امیرنظام هرروز، یك صدریال وکرایهٔ منزل مقرب‌الحضرت‌العلیّه میرزامسعود «ومیرزاصالح» هفتادوپنج ریال بوده است. میرزا صالح که هفت سال پیشتر ایام مأموریت به سفارت انگلیس در اینجا سه روز توقف کرده بود، بیشتر ازحمامی وچند خانهٔ محقرچیزی ندیده بود. اکنون آبادی بحدی رسیده‌که او درشناختن عاجزومتحیر بوده است. خیابانهای تازهٔ متصل بهمین خیابان وسط تاکمرکوهی‌که درسمت شرقی خیابان واقع است ترتیب داده‌اند ودر اطراف بعضی ازآنها تاك کاشته ودرنظردارندکه ازآن طاقی سرتاسرخیابان برای تفرج تماشائیان بسازند و نیز اراده دارندکه از سنگ مرمری‌که معدن آن را درآن حوالی پیداکرده‌اند، حوضها بسازند وصورت های سنگی بتراشند.

در این شهر هرشب یکشنبه حاکم در عمارت امپراطوری بالی می‌دهد و زنان و مردان نجبا را دعوت می‌کنند. دولت روس برای مصالح ملکی، آب گرم را که حقیقتاً مردم منافع کلی از آن نقل می‌کنند، وسیلهٔ آبادی آن سرزمین‌کرده، اراده دارند که این ولایت را آباد و معمور نمایند و بالفعل چند نفر از جنرالان و دیگر

۱ــ نسخهٔ «و» : فقرائی.

صاحب منصبان درآنجا خانه ساختد و ده بنا کرده اند وگروهی از اهالی نمسه را هم درحوالی‌آن سکنی داده ، دهات معتبر و باغات باردار برپا نموده‌اند و در دوفرسخی وچهارفرسخی این شهرآب‌آهن وآب ترش است‌کد در هریك ازآنجاها هم عمارتهای دولتی‌وحمام‌ها ساختداند وجمعی رعایای نمسه وروس ساکن کرده ، شاهزاده تماشای آب‌آهن‌رفته، به‌نهار مهمان جنرال امانویل شدند ویك شب درآب ترش بسر بردند . از غرایبی‌کد در آنجا مشاهده شد پارچه سنگی بزرگ بودکه میان‌آن مغاری کنده بودند و اطراف‌آن‌را نشیمن ساخته وداخل وخارج‌آن بالمره از اوراق اشجارمختلفه منجمد شده بود ، به نوعی‌کد احدی را در این شبهد نمی‌ماندکـه ورق شجرسنگ شده و این معنی شاهد بر این ادعای فرنگیها تواند شد کـد عموم سنگ از اجزای ارضیه ترکیب یافته است وخود برأسه جوهری علیحده نیست . شاهزاده درآب گرم به‌کوه بلندی‌که مابین مشرق و شمال‌آن واقع است، تشریف بردند . جنرال امانویل برای یادگارستونی سنگی در آنجا نصب‌کرده ، اسم شاهزاده و تاریخ ورود ایشان را درآنجا حك نمودند .

روز شنبه بیست و پنجم شهرمـزبور ، از یغورسکی حـرکت شد . بعد از طی هشتادوپنج[1] ورس، چهارساعت به‌غروب‌آفتاب‌مانده، موکب‌مسعود وارد قریهٔالکسندروف گردید وآن دهی است معتبروزیاده از ششصد خانوار رعیت دارد و اکثر رعیت آنجا از طایفهٔ نوقای است‌که جزکشیدن بیگار پادشاهی «مالیاتی»[2] ندارند . لکن بیگار ایشان نیز قراری دارد «که» اگـر زیاده از بیگار مقرر کار کنند ، مستوجب اجرت می‌شوند .

دوساعت قبل‌ازورود نواب شاهزاده دوهزارصالدات باصاحب‌منصبان لازمه وارد الکسندروف شده ، به‌جنگ رومی مأمور بودند . اگرچه اکثر ایشان صالدات تازه بود ، لیکن اکثرصاحب‌منصبان آنها نشانهای جلادت داشتند . موافق خواهش‌جنرال مهماندار، امیرنظام ومیرزامسعود ازمنزل‌خودشان بیرون‌آمده، دردرمنزل‌نواب شاهزاده

۱ـ نسخهٔ «و»: هفتادوپنج. ۲ـ اصل : بدهی.

که میدان طولانی بود ، مشق وتعلیم آنها را تماشا کردند .

روز یکشنبه بیست‌وششم شهر، هنگام صبح ازالکسندروف کوچ و مسافت نود ورس طی شده ، درشهر استوراپل که حاکم نشین قفقاز لینه است منزل کردند . منزل نواب شاهزاده و ملتزمین‌رکاب کلاً درعمارت جنرال انشف امانویل تعیین شده بود . جنرال خود به‌علت شورش ایلات مختلف قفقازکه به تطمیع و تحریص دولت عثمانلو جمعیت‌کرده بودند ، درآب‌گرم توقف داشت وازآنجا قشون فرستاده بودکه ایلات را تنبیه نمایند .

روز دوشنبه بیست‌وهفتم شهر ، حسب‌الاستدعای جنرالان آنجا نواب شاهزاده در استوراپل توقف فرمود . حمامی‌که درعمارت بود گرم‌کردند ، نواب والا به حمام تشریف بردند، بعد از بیرون آمدن از حمام سه فوج صالدات‌کـه ازآنجا عبور و به جنگ عثمانلو مأمور بودند ، باجنرال لیوتنانت روزن که بسرداری این سپاه تعیـین شده بود و سایر جنرالان وصاحب منصبان برای ملاحظهٔ نواب شاهزاده به انضمام از پیش روی منزل ایشان‌گذشتند و وقت عصر «شاهزاده را تکلیف بباغ جنرال انشف‌که ضمیمهٔ عمارت بود کردند» وشاهزاده باخواص ملتزمین داخل باغ شدند . زیـاده از چهل‌نفر عملهٔ موزگان در باغ مشغول ساز زدن‌بودند . زنان و دختران بزرگان شهر در خیابان‌ها که با ریگ زرد ونرم مسطح بود ، تفرج وسیر می‌کردند . کلاه‌فرنگی که در وسط باغ مرتب شده بود ، نواب شاهزاده درآنجا نشستند و ملتزمین درخدمت ایستادند . بعد از غروب آفتاب اطراف و خیابـانهای باغ راکلاً چراغان کردنـد . سازنده‌ها اقسام سازها که داشتند ، می‌زدند . تا دوساعت از شب‌گذشته زنان و مردان درآن باغ مشغول سیربودند [وبا] جنرال رایتقامپف مهماندار چائی واقسام شربتها و انواع بستنی‌ها درآن شب صرف‌کردند.

روز سه‌شنبه بیست‌وهشتم شهر مزبور از استوراپل‌کوچ ، یك‌صدوچهارده ورس را طی‌کرده، حوالی غروب آفتاب درقریهٔ مدیویچ‌که درکنارآب یرلیك واقع شده ،

منزل گردید. به علت ناگواری آب آنجا یك ساعت از شب‌گذشته کوچ ودو ساعت از روز رفته وارد گارانتین دانوجی‌اگرلوك که اول خاك قزاق است، شدند.

روز چهارشنبه بیست‌ونهم شهر که وارد گارانتین شدند به علت‌آب بدآنجا که همان‌آب بد یرلیك بود، وقت عصر از گارانتین‌کوچ، چهار ساعت از روز پنجشنبه گذشته به‌کنار آب دون رسیدند.

روز پنجشنبه سلخ شهر که چهار ساعت از روز گذشته وارد کناردون شدند، یك نفر جنرال مایورکه از نوچرکس به استقبال نواب شاهزاده مأمور شده بود، کشتی‌ها را به کنار رودخانهٔ دون‌آورده، منتظر ورود مقدم ایشان بود. بعداز تقدیم لوازم احترام درخدمت نواب والا سوارکشتی‌گشته، آب دون را که در بهار هفت ورس عرض داشت، باکشتی عبور و درقصبهٔ اقصای که درکنار دون واقع شده است، منزل‌کردند. آب دون وعدیل ونبر ودونیای مغربی از اطلال مسقوجاری می‌شوند، آنچه آب دون است، هزار ورس طول دارد. بعد از طی مسافت مزبور منتهی به مرداب ازوف می‌شود و ازوف هم باقرادنکیز مشارکه دارد. درکنار دون نود پاره ده و قصبه و شهر واقع شده است که ملك مخصوص قزاق دون است. قصبهٔ کوچك ایشان که اقصای است، هزاروپانصد خانوار وسیزده هزار ذکوردارد. ازقرار راپورت که درکل ولایات روسیه متداول است، جمعیت قزاق دون دوکرور می‌باشد. هشتاد هزار سواره داردکه چهل‌هزار ایشان رکابی هستند که دایم در سرحدات و غیره بسر می‌برند و چهل هزار دیگر حضری‌اند که ایشان نیز در مقام ضرورت مأمورخدمت می‌باشند. مواجب و تدارك این هشتاد هزار سواره از ولایت داده می‌شود. سوای تدارك قشون واجرت ایشان‌که اعیان ولایت درمیان خودشان توجیه و تقسیم می‌کنند، به‌هیچ وجد من‌الوجوه چه مالیات و چه‌گمرگ «حبّه»[1] [ای] بسرکار امپراطوری از ایشان عاید نمی‌شود تا بعداز اینکه با دولت ایران و روم صلح کردند و ولایت قزاق را به قانون سایر ولایات روسیه نظم و ترتیب دادند، رأی امنای دولت چه تقاضا

۱ــ اصل: چه!

خواهد کرد .

امپراطور پسرخود الکسندر را « بزرگ ایشان‌کرده »[۱] و لقب آتامان که به بزرگان این‌طایفه داده می‌شود، داده و این‌طایفه‌کلاً ازاین‌امر مأیوس‌اند وتوهّم‌دارند که بعدازاین به‌خلاف سابق باایشان رفتارشود .

روز جمعه غرهٔ محرم‌الحرام ازاقصای حرکت شد وبعد ازطی بیست‌وپنج ورس وارد نوچرکسك‌که حاکم‌نشین ولایت قزاق دون است ، گردیدند . جنرالان وبزرگان آن شهرکلاً لازمهٔ احترام و مهمانداری را به طورهای شایسته به تقدیم رسانیدند . مجلس بال ونواختن ساز «وسرود» خدمت نواب شاهزاده عرض کردند . به علت ایام عاشورای محرم عرض واستدعای ایشان مقبول نیفتاد . لیکن پیش‌روی منزل شاهزاده که میدان وسیعی [است] شب چراغان کردند و از منزل شاهزاده تا منازل همراهان که هریك درخانهٔ بزرگی ازبزرگان قزاق منزل‌داشتند، فاصله به‌فاصله چراغ‌گذاشته، کوچه‌ها [را] روشن‌تر از روز ساختند .کوچه‌های آن شهرکلاً دریك طرح ووسیع وبا سنگ مفروش بود وعمارات محاذی یکدیگر ساخته شده است . ازوسط‌کوچه‌ها کالسکه وعراده می‌گذرد وازجنبین که بواسطهٔ چوبهای ملوّن که باقطارنصب‌کرده‌اند و در هرطرف چاه آبی واقع شده است ، پیاده عبور می‌کنند . شبهای اعیاد هرکس به اندازهٔ عمارت خود چراغها روشن کرده ، به سرآن چوبها با قطار می‌گذارد . دکان و بازارآن شهر را دو مرتبه ساخته و با تخته فرش کرده‌اند . میان هردو دکان پنجره‌گذاشته که به‌اطراف‌گشاده می‌شود و اطراف میدانی است سبز و باکمال وسعت که بازار در وسط آن میدان اتفاق افتاده است .

روز شنبه دویم شهر محرم، پیش‌از نهار، جنرال بزرگ‌قزاق که آتامان‌باشد، تماشای دفترخانه وکلیسیای بزرگ خودشان را درخدمت نواب شاهزاده عرض کرد. بنابه‌استدعای او نواب‌والا باخواص ملتزمین به‌تماشای اوضاع دفترخانه تشریف‌بردند وجنرال در دفترخانه اوضاع ولایت وقرار معاملهٔ خودشان را عرض‌کرد . در آرشیو

۱ــ اصل : که بزرگ ایشان .

دفترخانه که عبارت ازمخزن مکاتبات دولتیه است، همه فرامین سلاطین سلف را که بهاقتضای اوقات وظهور فتوحات بهنوازش و دلجوئی بزرگ و کوچك این طایفهصادر شدهبود، ازصندوق نقرهٔمکلل بهفیروزه بیرونآورده، بهنظر شاهزاده رسانید. همچنان علمهائی را که درهریك ازجنگها برای استمالت ایشان فرستاده بودند ،کذالكعصای نقرهای را که آتامان دراوقات حکم بدست باید بگیرد. طرح کلیسیائی کهمیسازند باصورتهایچند ازصورحضرتعیسیومریم علیهماالسلام، درکمالتصنیعازنقرهساخته، درآنجا گذاشته بودند. مرا ازملاحظهٔ این اوضاع وطریق احترامی که این طایفهٔ کم مدرك بهاحکام وفرامین سلاطین خود میکنند، بسیار تألم وتأسف دست داد که چرا میان طوایف مختلفهٔ ایران که درعقل وادراك بسیار تفوق دارند، اینگونه کار معمول ومتداول نباشد. دولت رعیت خودرا تربیت ننماید. رعیت برارادت دولت نیفزاید .

دردفترخانهوعموم خانههایمعارف،شبیهامپراطوروامپراطریسهست وقرارومدار کلیهٔ امور[1] دفتری درحضور شکل امپراطور میشود وچندان احترام میکنندکه گویا در حضور خودش گذشته است . مهندسخانـهٔ قزاقها نیز دراین عمـارت است. نقشهٔ ولایاتی کهدرآنجا کشیده میشده، ملاحظهشد. معارف اینطایفه تربیت کاملیافتهاند ودراین شهر که یك قرن بیشنیست بناشده ، مـدرسه بنا کردهاند که اطفال بزرگان لغت روس ومقدمات علومرا درآنجا تحصیلمیکنند. ازآنپس بهمدارس مسقوو پطرز-بورغ رفته، السنهٔ مختلفه وسایر علومرا یاد میگیرند . اکثر جوانان قزاق لغتفرانسه و سایر لغات را حرف میزنند ، بهخلاف جنرالان و سایـر معارف قدیم این طایفه ، کلیسیائی بنا گذاشتهاند، ملاحظه شد ، هنوز باتمام نرسیده است. بعداز اتمام ازقرار طرح، بنائی بس عالی خواهد بود. همان روز دو ساعت بهغروبآفتاب مانده موکب مسعود ازنوچرکسك کوچ ، دربیرون شهر، رودخانهٔ آنجارا ازسر جسری کـه خیلی مضبوط ترتیب داده بودند عبور کرده، بعداز طی مسافت یكصدوبیست ورس همانآب را ازسر جسری علاحده گذشته وشصت ورس دیگررفته، روز یکشنبه سیمشهر محرم،

۱ــ اصل: از امور کلیه.

یك‌ساعت به‌غروب آفتاب مانده وارد قریهٔ سویتا گردیدند.

روز دوشنبه چهارم شهر مزبور، ازقریهٔ سویتا که ده کوچك وخرابه بود کوچ کرده، درقریهٔ غزانسکی[۱] که آخر خاك قزاق است منزل شد.

روز سه‌شنبه پنجم شهر، ازغزانسکی کوچ و درپاولسکی[۲] که ازجملهٔ قصبه‌های ولایت وارونیج است، منزل شد.

روز چهارشنبه ششم «شهر»، ازپاولسکی عزیمت یکوراسکی شد وشب درآنجا استراحت گردید.

روز پنجشنبه‌هفتم شهر، دردهی منزل شد،چون‌ناخوشی باکمال شدت‌به‌کمترین عارض شده بود ، لهذا معذور است که اوضاع این چند منزل[را] نتوانست با تفصیل قلمی نماید.

روز جمعه هشتم شهر مزبور، وارد شهر وارونیج شدند. منزل نواب شاهزاده در عمارتی قرار گرفت که اشراف واعیان ولایت ازنفری ذکور یك‌پناباد جمع‌کرده ، آن عمارت‌را برای نزول واردین‌خاص ومجمع‌بال وپرازدنیك[۳] احداث‌کرده‌اند .آن‌عمارت مشتمل است براوطاقهای متعدده واوطاقی باسایرگوشواره‌های معمول‌که مختص برای مجمع بال‌پرازد نیك ساخته شده‌است، مستغنی از توصیف می‌باشد. تاامروز این‌چنین اوطاقی درتفلیس واستوار اپل ونوچرکسك مشاهده نشده [است] . این‌اوطاق بیست و هشت قدم طول دارد وبیست و هشت قدم عرض وبه‌فاصلهٔ چهارده قدم از دو طرف آن ستونها ترتیب داده‌اندکه به‌سبب‌همین‌ستونها سه‌مجلس‌آراسته میشود وبعدازسفیدکاری روغن«سندروس»[٤] به‌ستونهاواوطاق‌کشیده‌اندکه‌مثل‌سنگ‌مصقل‌به‌نظر می‌آیدوسرستونها را به‌ترکیب‌های مختلف ترکیب‌بندی کرده‌اند . به‌جهت مصارف اخراجات مهمان و ایام‌اعیاد وشب‌های بال هرسال وجه قلیلی ارهر نفری جمع می‌کنند وخرج‌می‌سازند. از قراررایورت، ولایت وارونیج سه‌کرور آدم دارد. از قرار تقریر قبورناطور ازیك

۱ــ اصل: غزان‌اسکی . ۲ــ اصل: پاول‌اسکی. ۳ــ اصل: بدازنیك؛ پرازدنیك بمعنی عید است . ۴ــ اصل: سندلوس .

نفری که رعیت باشد ، سالی شانزده روپی بسرکار امپراطوری عاید می‌شود . درهفت سالی یك‌مرتبه ممیزی می‌کنند، ذکور رعیت را که خواه طفل شیرخواره وخواه پیر صدساله باشد، بدخرج می‌بندند وموجیك‌سیم مرتبه‌که رعیت نجبای‌ملت است‌با ملاك نصفه‌کاراند، یعنی بهرکاری که مالك خواهد نصف ایام هفته را برای اوکار می‌کنند وساختن خانهٔ رعایا بعهدهٔ مالك است و اگر سوخته یاخراب شود، مالك باید خرج کرده، تعمیر نماید. درتمامی ولایات‌روس مالك می‌تواندکه عیال واطفال رعیت‌خودرا بفروشد ولیکن قادر برگرفتن اموال اونیست. وارونیچ شهری است بزرگ وخوش‌آب وهوا وچندین باغ درمیان شهر رسانده‌اند، اگرچه آن باغات از اشجار میوه‌دارخالی است، بدجز گلابی وآلوبالو وسیب، فواکه دیگر ندارند ولیکن چندان با سلیقه[1] وبا صفا نگاهداشته وچوبهای سایه‌دار کاشته‌اند که باعث نشاط خاطر تماشاچیان‌می‌شود. باوصف اینکه اقسام میوه در باغات ایشان بعمل نمی‌آید ، هـر قسم میوه وهم‌چنین مرکبات درآن شهر وفور داشت که‌به‌عمل‌پینچ[2] رسانیده بودند وروز بعداز ورودنواب شاهزاده که ایام عاشورا بسر رسید، جنرال قبورناطور کـه پیر زنده دل و متواضع و مهماندوست بود، درشب یازدهم شهر مزبور، بالی درآن اوطاق مخصوص آراسته‌کرد. زنان ودختران شهر درآن مجلس جمع بودند وسازندگان درجای مقررهٔ خودشان که دربالای دهلیز ساخته شده ومشرف بداوطاق مخصوص است، مشغول سازندگی بودند و انواع واقسام سازها که داشتند، می‌زدند واهل مجلس بدعادت ولایت، مردان و زنان دست‌وکمر یکدیگر را گرفته ، دور ورقص می‌کردند. درآن مجلس نواب شاهزاده در صندلی امپراطوری که صندلی بود مزین بدمخمل قرمز وزنجیره، قرار گرفته بودندو اهل مجلس احترام امپراطوری را بدشاهزاده می‌کردند .

در روز «دوشنبه» یازدهم‌شهر، بزم‌کانسرد[3] درآن‌اوطاق اتفاق افتادکه دختران نجبای ولایت که درمدارس مشغول تحصیل علوم وفنونند درآنجا حاضربودند . بعداز

۱ـ اصل: صلیقه. ۲ـ این‌کلمه‌روسی وبمعنی بخاری است ومقصود ازاین‌جمله اینست‌که درخت مرکبات‌را درمحل مخصوصی که هوای آنجارا با حرارت بخاری تنظیم میکردند، پرورش میدادند . ۳ـ کنسرت .

آنکه مراتب علوم خودرا یکایك خدمت نواب شاهزاده عرض کردند، مشغول خوانندگی و نوازندگی شدند ویکی ازآن دختران که درسن از سایرین کمتر بود، رقص بسیار خوبی کرد وفورطبیان [۱] راخیلی خوب زد واز سرکار نواب شاهزاده مورد انعام شد.

درروز«سه‌شنبه»دوازدهم‌شهرمزبورهمان‌دختران‌عریضه[ای] مشعر به‌شکرگزاری خدمت شاهزاده نوشته بودند که میرزامسعود ترجمه کرد، بداین مضمون بود که:

عریضه‌ایست به‌نواب‌باقدرت و بادرخشندگی،خسرومیرزاشاهزادهٔ ایران،حضرت آفتاب طلعت، درّ درخشندهٔ افسر سلطنت ، گوهر گرانمایهٔ تاج فروزان سلاطین قدیم باحشمت ایران،شاهزادهٔ جوانبخت،فرزند ولیعهد خسرو، شاهپور خسرومیرزا به‌سلامت وسعادت وافتخار باد. باکره‌های شمالی یعنی دختران روسیه تواضع و احترام خودرا بشما عرض می‌کنند. ای شاهزاد و مایهٔ امیدواری ایران! مرحمت‌فرموده در اعیاد ما شرف حضور ارزانی فرمودید وازوجود باحشمت خود مجلس ما«را» مزین نمودید. خداکند که هنرهای ضعیف وبازی‌های بیگناه ما توانندکه‌دور ازوطن‌شما، این‌ولایت را که عقلای قدیم بناکرده‌اند، چندلحظه درنظر شما خوش‌آیند جلوه دهندوماتوانیم مستوجب تفقد جمال شما بشویم، چنین جمالی‌که شکوفهٔ جوانی، اورا چنان آراسته که باروشنی آفتاب که جانبخش عالم است مقابله می‌کند، چنان جمالی که ظاهـر با حشمت‌آن‌مبین‌کمال‌صداقت ونجابت‌است، دراخلاق واطوار یگانه باطن‌آن‌می‌خواهد خودرا درزیر پردهٔ حیای مستحسن پنهان کند، چنانکه بنفشه می‌خواهد که‌عطرملایم خودرا که باعث مطلوبیت او است، درزیر برگهای خودکه مملو از شبنم است، پنهان نماید. ای شاهزاده وزینت ایران خسرومیرزا! لطف فرموده، شکرگزاری ماراکه در ازای [۲] مرحمت های شما به‌تقدیم می‌رسانیم، قبول فرمائید. خداوند عالم‌که باقدرت‌و باعدالت است وخداوند بروبحر است ، شمارا درحفظ وحمایت خودنگاهدارد و عمر طولانی‌کرامت نماید ودرراه زندگی شما گلهای مراد برویاند والعاقبة بالعافیة. »

روزسیزدهم شهر، فوج‌صالداتان بی‌پدر بدحکم‌قبورناطور درپیش‌روی منزل‌نواب

۱ـ نسخهٔ «و» : «فورط پیان». ۲ـ اصل : ایزای !

شاهزاده که میدان وسیعی بود حاضر شده، مشغول مشق تفنگ گردیدند و چگونگی بی پدری ایشان چنین است که زنان فاحشه که شوهر ندارند و یا شوهران ایشان که درسفر است، هروقت که بار حمل خودرا بزمین گذاشتند، شب طفل خودرا برده، در عمارتی که برای پرورش اینگونه اطفال مقرر شده است، می‌گذارند و خدّام آن عمارت به استصواب پولکونیکی که بنظم امور آنجا مأمور است ، مشغول پرورش می‌شود. بعداز آنکه بحد تعلیم رسید و از فنون و علوم لازمه کم و بیش تحصیل کرد ، مشغول مشق تفنگ می‌شود و درهمان عمارت برای تحصیل علم، ایشان‌را مدرسه بنا شده، محل خوردن و خفتن باکمال پاکیزه‌گی ازیکدیگر جداست وهمچنین مطبخ ایشان که در آن‌عمارت مخصوصه قرار داده‌اند و ملبوسات ایشان هم در مقام ضرورت بدون تعویق حاضر و آماده میشود .

امسال یك‌هزارو دویست نفر از این [جا] صالدات به‌جنگ عثمانلو رفته‌بود و هشتصد نفر درواورونیچ مشق تفنگ می‌کردند[1].

درشب چهاردهم شهر، نواب شاهزاده به‌تماشاخانهٔ آن‌شهر تشریف بردند. در آنجا شعبده‌باز[ی] انواع واقسام‌شعبده‌ها درآورد وازآن‌جمله دوعدد دستمال ازخوانین که در آنجا حاضر بودند گرفته، در نظر مردم بجوف محفرهٔ مقفل گذاشت و میرزا شانبورغ ترجمان سرقفل را با لاك مهر نموده ، بقدر یك ساعت محفره را در میان گذاشته، مشغول‌شعبدهٔ علیحده گردید. دراین‌بین، به‌هیچ‌وجه محفره ازنظر غایب‌نشد. بعد از آنکه میرزا شانبورغ مهر را ملاحظه کرد و لاك آن‌را درست یافت قفل را گشودند دستمالها نبود مگر جوف محفره مملو ازگل و ریاحین بود از خوانین عذرخواهی‌کرده، هریکی را بوته گلی به عوض دستمال داد ومردم از وقوع این‌شعبده بسیارمتعجب شدند . در این بین هردو دستمال را بیکدیگر بسته درسقف تماشاخانه که خیلی مرتفع بود وچهارمرتبه داشت ، نشان دادکه ازآنجا آویزان بودند وشعبدهٔ دیگرساعتی‌بود زنگ‌دارکه آنرا به‌سراسباب‌های تماشاخانه تعبیه‌کرده بود. اول آن

۱ــ اصل: می‌کرد .

ساعت، زنگ را مطابق ساعت که آنچه از دسته گذشته بود میزد. بعد هرقدر که اهل مجلس خواهش کردند، بدون اینکه شعبده‌باز دستی به ساعت برساند، مطابق‌خواهش مختلف ایشان زنگ‌میزد، حتی به‌حسب‌الامر نواب‌شاهزاده‌آن ساعت‌یازده‌بار زنگ‌زد.

شعبدهٔ دیگر این بودکه از اهل مجلس تحقیق‌کردکه چند ساعت ازدسته‌گذشته است، هرکس ساعت خودرا ملاحظه کرده، بیان نموده، شعبده‌بازگفت بلکه چنین نباشد و ساعت شما خلاف گفتهٔ شما باشد. از حضار یکنفر پیش شعبده باز رفت که ساعت خود را نشان دهد. بعد ازآنکه ساعت را نشان داد، شعبه باز گفت ساعت‌را بر بغل بگذار و لمحه[ای] توقف نمای، ناگاه طپانچه[ای] که در دست داشت چند دفعه حرکت داد، همین که طپانچه را آتش‌کرد، ازآن شخص‌ساعت را خواست. آن شخص دست بر بغل خود برد، ساعت را ندید و درمیان مردم شرمسارگردید. شعبده‌باز که زیاده از دو زرع با اومسافت داشت [و] طپانچه دردست راست اوبود ساعت راهم از مشت چپ بیرون آورده، رونمود. لیکن کسانیکه نزدیك محل شعبده بودند، می‌دیدندکه مفتولی‌ضم طپانچه‌کرده‌بودو وقت حرکت طپانچه‌مفتول‌هم حرکت می‌کرد.

شعبدهٔ دیگر، نمودن صور مختلفه بود. بعد از آنکه چراغها [را] از مجلس برداشتند و پردهٔ محل شعبده را انداختند، اقسام و انواع صورتها به واسطهٔ روشنی چراغ‌که آنطرف پرده روشن‌بود مصورنمود. تعجب درنمایش آنها بودکه اول دورنما و خیلی ضعیف وکوچك به نظرمی‌آمد، بعد ازآنکه حرکت بسیاری می‌کرد آناًفآناً بزرگ بزرگ می‌شد و بحدی می‌رسید که با صورت آدم متفاوت نبود و چشمهای آن صورت«ها»[1] مثال چشم آدم حرکت می‌نمود. صافی و روشنائی و مردمك که درچشم انسان لازم است درچشمهای‌آنها نیز بود. بعد ازنمودن اقسام صورتهاصورت امپراطور روس رابا انواع نشان وحمایلات پادشاهی اوظاهروآشکارانمود وشعبدهٔ دیگراجزائی بودکه به سرچراغ که درمیان طشت پراز آب سوزانده بود، ریخت‌که ناگاه خرمن خرمن آتش ملوّن از سرچراغ برزمین ریخته می‌شد و دستکاران آن آتش را با

۱ــ اصل: صورت را.

دستمال ترخاموش می‌کردند و نیزچند دانه تخم لوبیا ونخود وگندم میان حقهٔ مملو ازخاك گذاشت و در ربع ساعتی آن تخمها رسته گردید و بقدرچهار انگشت رسید و بعضی شعبده‌ها و بازیها نیزدرآورد که تحریر « همهٔ » آنها باعث اطناب می‌شود .

شش روزکه درآن شهرمکث وتوقف شد ، اخراجات سرکار وملتزمین با اعیان ولایت بود ، به هیچ وجه دخلی به جنرال رایتقامپف مهماندار نداشت . حاکم آنجا شاهزاده رادرخانهٔ خود مهمان‌کرد . نایب حاکم هم دعوت به چائی خوردن عصرکرد وچائی و میوه و حلویّات و بستنی عرض نمود و دخترانی که درآنجا موعود بودند ، درباغ اورك بازی‌کردند وسازنده‌ها ساز می‌زدند و یکی دیگراز نجبای شهرکه بسیار متمول بود، درباغ خود ازشاهزاده وعدهٔ چاشت «خواست» ومجلس بسیار «رنگینی»[1] ترتیب داده بود وسازنده آورده ، اسباب طلا ونقره و بلوری‌که درسفرهٔ اومشاهده شد تا امروز جائی به نظرنرسیده بود . درواررونیچ آجودان‌کینیازقالیدسین بیگلربیگی مسقو ازجانب اوبه تهنیت ورود شاهزاده آمد واز روز وصول به مسقو استعلام نمود. شاهزاده اظهار رضامندی از کینیاز کرده ، تفقدی که لازم بود به فرستادهٔ او نمودند و از موعد ورود خود اخبارکردند . اوکتابیکه مشتمل براوضاع مسقو بود ، پیشکش کرد که شاهزاده ملاحظه کرده ، آنچه در مسقو قابل[2] دیدن‌باشد بعد از ورود تماشانمایند .

روز پنجشنبه چهاردهم شهرمحرم، وقت‌عصرازواررونیچ‌کوچ شد وجنرال قبور-ناطور به عزم مشایعت در خدمت نواب شاهزاده، بیست و پنج ورس آمده تا اینکه به چاپارخانهٔ اول واردشدند وآن چاپارخانه دهی بود معتبرو بزرگ ، بقدرساعتی‌نواب شاهزاده درآنجا ازکالسکه پائین آمده ، مشغول صرف میوه وچائی شدند . دراین‌بین زنان و دختران که پیش از وقت از اطراف ،آنجا جمع شده بودند ، پیش‌روی منزل شاهزاده خوانندگی ونوازندگی می‌کردند . حین‌سواری، نواب شاهزاده التفات بیحد و بیشمار دربارهٔ قبورناطور به عمل آورده و او را وداع نموده ، رو براه گذاشتند .

۱ــ اصل : مکینی ! ۲ــ اصل : مقابل .

بعد ازطی هشتاد ورس‌که قریب به پنج ساعت از روزجمعه پانزد«هم»[1] شهر،گذشته‌بود به‌آب دون رسیده واز سرجسر عبورکرده ، وارد قصبهٔ زدونسکی‌که ماوراء النهراست شدند. در زدونسکی نهارصرف شد. بعد از نهارچهل ورس دیگررفتد ، وقت عصروارد شهر یلطس گردیدند و بزرگان آن شهراحترامات لازمه را چه در استقبال وچه در تعیین اردونانس وچه در دادن راپورت ولایت به عمل آوردند .

روز شنبه و یکشنبه شانزدهم وهفدهم شهر، در یلطس توقف شد. شاهزاده را تکلیف به گشت « باغ »کردند ، اکثر مردان و زنان معارف در باغ بودند . صاحب باغ‌که تاجری بود ، در آنجا عمارتی داشت ، انواع مهمانداری به تقدیم‌رسانید و پسر اوخطبه[ای] مشتمل برشکرگزاری شاهزاده ودعا وثنای‌ایشان خواند.درآن شهر دو شب مجلس بال اتفاق افتاد و تماشاخانه‌که نواب شاهزاده با همراهان‌تشریف برده بودند،که کمترین درهیچ یك به علت ناخوشی مزاج خود حضور نداشت‌واز تفاصیل اوضاع مستحضر نگردیدوهمین‌قدر دانست‌که ازشبهای‌بال یکی درمنزل‌نواب شاهزاده اتفاق افتاده بود .

روز دوشنبه هجدهم شهر، از یلطس حرکت شد. بعد ازطی مسافت هفتاد ورس وارد قصبهٔ یفراموف شدند . دوساعت ازشب گذشته «از»[2] آن قصبه‌که اهل بسیارخوب و مهربان داشت ، کوچ وعزیمت شهرطول گردیدند . یفراموف تا طول یکصد و سی ورس مسافت دارد .

روز سه شنبه نوزدهم شهر مزبور، وقت نهارموکب مسعود وارد شهرطول شد . این شهردارالحکومهٔ ولایت طول است وازابنیهٔ قدیم روس. اسلحهٔ حربیه عموماً غیر ازتوپ ومایتعلق به، دراین شهرساخته می‌شود، همچنین سایرادوات‌مس‌وآهن. درسایر ولایات روس هم آنچه صنعتگار خوب از این قبیل به عمل می‌آید ، حسب‌الامر امپراطوری به‌کارخانه‌های طول میفرستند ودرآنجا تکمیل می‌شود ودراین‌شهر بیست وچهار هزار نفردفتری صنعتگار هست واکثرایشان رعیت آزاد دولت است‌که به‌سبب

۱ـ اصل : پانزده . ۲ـ اصل : در .

مهارت که درصنایع غریبه حاصل کرده‌اند به مقام آزادی رسیده[اند] .

روز چهارشنبه بیستم شهر، نواب شاهزاده به تماشای جبّه خانه تشریف بردند و یك یك کارخانه‌ها را ملاحظه ومشاهده فرمودند . سابقاً کارخانه‌های آنجا باچرخ آب درگردش بوده است ، امسال خراب شده بود ومشغول تعمیر بودند . بالفعل اکثر دستگاهها به چرخ بخار می‌گردد. از برای پیچ واکردن وسایراجزای تفنگ، هریك دستگاهی جداست و برای هردستگاهی عملهٔ معین که عموم اجزای تفنك و طپانچه وقرامینه هرچه ساخته میشود، به صورت واحدند واجزای هریك برای تعمیردیگری به کار می‌آید . درهر اردوکه ازآن اجزا باشد ، بدون احتیاج به چخماغسازسپاهی خود کسراسلحهٔ خود را تمام تواند کرد . برای ساختن هر یك از اجزا دستگاهی ساخته‌اند که بزورصنعت درکمال سهولت به عمل می‌آید ، چنانکه تفنك تمام اسباب رنك‌کرده[1] بسه باجاقلوبیع وشرا میشود. البته بعد از وضع قیمت مصالح واجرت عمله نفعی برای بایع خواهدبود. وازاینجا تصور می‌توان کردکه بچه‌سهولت این اسلحه‌ساخته می‌شود واز قرارنمونه که ساخته بودند وبه نظرشاهزاده رسانیدند ، هریك از اجزاتا حد کمال بیست و چهار دست می‌گشت . تفنك را میان پر می‌سازند ، بعد به چرخ میان‌آن راسوراخ و درهمان دستگاه روی‌آن را صیقل می‌کنند وسرکاراین‌کارخانه‌ها انگلیسی است و رئیس انگلیسی‌ها را هزار باجاقلو مواجب میدهند . سایرین راهر يك پانصد وچهارصد وسیصد علی اختلاف درجاتهم. دونفرجنرال یکی لیوتنان ویکی ماژور وچند نفرصاحب منصبان دیگرمباشراین‌کارخانه هستندوهرساله برسبیل‌استمرار از این کارخانه شصت هزار تفنك به دولت میدهند . چون امپراطور یکصد سواره‌از چرکس[2] درپطرزبورغ نگاهداشته ، داخل سپاه‌خاصهٔ خودکرده، دریکی ازکارخانه‌ها زره برای آنها می‌ساختند . در دوباب از اوطاقهای کارخانه اسباب و اسلحهٔ حربیه را به‌قرار تفصیل ترتیب داده بودند :

طپانچه شانزده هزار وصد و پنجاه زوج .

۱ــ اصل‌کرده را. ۲ــ اصل : چرقص .

قرامیند دوهزار وچهارصد لوله .

شمشیردراقون سد هزار و پانصد قبضه .

تفنك ساده وسواره دوازده هزار وچهارصد وهفتاد و دولوله .

شمشیرسواره سد هزار و دویست ویك قبضه .

نیزهٔ تفنك شش‌هزار وششصد وهشتاد و یك «عدد» بودندوهریکی‌ازآن اوطاقها پانصد قدم طول داشت و بیست وشش قدم عرض . و درهر یکی شش خیابان طولاً به جمع‌کردن اسلحه بـا ترکیب‌های خوش آراسته کرده بودند که خیلی شکوه و تماشا داشت و تفنك‌هائی‌که سلاطین سلف روسیه بدست خود درآنها کارکرده بودند، دراین اوطاقها بترتیب درگنجه گذاشته بودند وبه نظرشاهزاده رسانیدند و از شاهزاده تمنا کردند که بدست خود درآنجا کاری بکنند . شاهزاده به چرخ منبت تخته چخماقی را با سمه کردند . تحریر تفصیل این کارخانه«ها» کسی را ممکن تواند بودکه خوداز اهل‌صنعت واهل قلم باشد واقلاً هفته[ای] درآنجا بسر برده[باشد].کاشکی دولت‌علیّهٔ ایـران چند نفرازجوانان کار دیده را برای تعلیم به این کارخانه«ها» می‌فرستاد که بـه خرج کم در زمان اندك، تحصیل انواع صنایع می‌کرد[ند] . حاکم این شهرنواب شاهزاده راشب مهمان کرده ، باغی راکه تفرجگاه خلق بود، چراغان‌کرد وشاهزاده را به سیردعوت نمود . عموم معارف آن شهراز مرد و زن درآن باغ مشغول گشت بود«ند» واز همه طرف مرد و زن برای نزدیکی و تماشای شاهزاده ازدحام می‌کردند. بعد ازآنکه تفرج باغ تمام شد ، شاهزاده را بـه تماشا خانه تکلیف کردند و انواع رقص و بازی درآوردند واعظم محاسن تماشاخانه‌هائی که تا امروز دیده شده ، این است‌که همهٔ اهل تماشاخانه«ها» به لباسهای رنگین ملبس‌اند وعموم مکالمات آنها را را نظماً و نثرا فصحا انشاء کرده ، مطلقاً و اصلاً حرفی‌که خلاف ادب باشد ، تکلم نمی‌نمایند .

روز [پنجشنبه][1] بیست‌ویکـم شهر مزبور از طول حـرکت شد و بعد از طی

---

۱ ــ اصل : جمعه !

هفتادوپنج ورس وارد سرپخوف شدند وسرپخوف ازجملهٔ قصبه‌های مسقواست. نواب شاهزاده در عمارت امپراطوری که مخصوص خواهر او بوده و «در» همان‌جا فوت شده است، منزل‌کردند وآن عمارتی است بسیارعالی و مزین بدزینت‌های لازمه. ضابط آنجا جنرال باشجوکین[1] که ازخدام امپراطور پاول بوده، کوچهٔ گذر و مقابل عمارت شاهزاده را چراغان‌کرده بود وحرف اول اسم شاهزاده را بخط روسی ترکیب چراغ نموده ودرمهمانداری بدهیچ‌وجه قصوری [نکرد.] فردای‌آن روز نیزشاهزاده‌را [به][2] چائی [و] نهار [دعوت][3] کرده، چادری زده بود و آن را به انواع گلها زینت داده واقسام میوه وحلویات حاضرنموده، سازنده‌ها مشغول ساز بودند و پسرودخترجنرال مزبور رقص می‌کرد[ند.] خود او در سر پیری برای تفریح خاطر شاهزاده رقصیدن گرفت.

روز جمعه بیست‌ودویم شهرمزبور ازسرپخوف عزیمت قصبهٔ پادولسکی گردید. بعد از طی شصت‌وشش ورس درحوالی منزل، حاجی‌علی‌محمد «تاجر» تبریزی مشهور بشالچی بداتفاق چند نفر ازتجار ایران بداستقبال «آمده» وچند رأس‌گوسفندآورده، در قدوم میمنت لزوم نواب شاهزاده قربان‌کرد. بعد از ورود منزل شیرینی و میوه و مرکبات برای پیشکش شاهزاده و هریك همراهان‌آورده، اخلاصمندی‌ها بکار برد.

همان‌روز جنرال‌رایتقامپف مهماندارحسب‌الاحضارکینیاز قالیدسین‌بیگلربیگی به‌مسقورفت وقرارنمودکه صبح، قبل از وقت حرکت درخدمت شاهزاده حاضرباشد. جنرالی‌دیگر ازجانب‌کینیازیوسوپوف[4] که رئیس‌کل نجبای روسیه وبزرك مشورتخانهٔ مسقو ومتصدی عمارات ودهات امپراطوری «که درمسقو واقع‌است وازطرف‌اعلیحضرت امپراطوری به مهمانداری نواب شاهزاده تعیین شده بود، وارد و تهنیت ورود[گفت] و دعوت بباغ امپراطوری» که در پنج ورسی شهرواقع است‌کرد.

روز شنبه بیست‌وسیم شهر مزبور جنرال رایتقامپف در موعد مقرره از مسقو

۱- General Bashjookin ۲- اصل: با چائی. ۳- اصل: مشایعت!
۴- Kinyaz Yosopoff

معاودت نکـرد و هم‌چنین اخباری‌که مشتمل بر کیفیت ورود نواب شاهـزاده باشد ، نرسید. ازصبح تا شام باران‌هم درکمال شدت می‌بارید ، لهذاآن‌روز را درپادولسکی توقف شد وجنرال رایتقامیف بعدازغروب ازمسقومعاودت‌کرد ومذکور نمودکه‌کینیاز- قالیدسین بیگلر بیگی استقبال شاهزاده نخواهدکرد . دستورالعملی در این باب به او نرسیده ، او همان‌طورکه با یکی ازشاهزادگان روس رفتارمی‌کند با شاهزاده معامله خواهد نمود . چون سختگیری روسیه در این باب مکررمشاهده شده بود ، شاهزاده اصراری نکردند و کیفیت ورود را چنان‌که بعد از ایـن مذکور خواهد شد ، قبول نمودند .

روز یـکشنبه بیست و چهارم ، از پادولسکی عزیمت مسقو شد . بعد از طی بیست‌وپنج‌ورس به‌حوالی باغ‌معهودهٔ امپراطوری رسیدند. ازآنجا بنه واغروق باجمعی ازعمله به‌اتفاق قابیشروف[1] افیسرکه ازجانب‌جنرال مهماندار، همه‌روزه به‌آوردن بنه و سرانجام نمودن‌کالسکه‌ها و عراده‌ها مشغول بود ، روانهٔ شهرشد . همراهان وبعضی ازنوکران در خدمت نواب شاهزاده داخل باغ گردیدند . کینیازیوسوپوف و جنرال بولقاکوف[2] کـه ازجانب غراف نسلرود وزیر اعظم به مهمانداری شاهـزاده تعیین شده بود[ند] ، در عمارت باغ استقبال کردند و قشون قلیلی‌که از دستهٔ سواره درآنجا بود احترامات عسکریه بعمل‌آورد . نواب شاهـزاده در اوطاقی مزین‌کـه تصاویر بسیار به‌دیوارهای‌آن تعبیه‌کرده‌بودند ، قرارگرفتند . بعد از تعارفات معمولهٔ‌که از جانبین به‌تقدیم رسید ، به‌صرف چایی ونهار وقهوه پرداختند . درسه اوطاق میزطعام حاضر کرده بودندکـه یکی مخصوص نواب شاهزاده و دیگری برای همراهان و آن یکی برای نوکران بود وآن باغ از جملهٔ بهترین باغهای امپراطوری بود ، عمارات عالیه درآنجا احداث و اشجارسایه‌داروگلکاری های رنگین به‌عمل آورده‌اند . بعد ازصرف نهارکه وقت سواری بود ، کالسکهٔ مزینی برای نواب شاهزاده‌آماده کردنـد . چون به‌دروازهٔ شهر نزدیك‌گردیدند ، حاکم وقماندانت وبولیس‌مستر که هرسه‌جنرال بودند،

۱ــ نسخهٔ «و»: قاشپروف.

۲ــ General Bolghakoff

استقبال‌کردند وکالسکهٔ خاصهٔ امپراطوری برای شاهزاده وکالسکه‌های مزین دیگر علی‌اختلاف مراتبهم برای همهٔ ملتزمین‌کالسکه نشین‌آوردند و ترتیب‌آن‌را چنین قرار دادندکه هرکه در پایه‌کمتر بود پیشترواقع شد .کالسکهٔ نواب شاهزاده عقب همه اتفاق افتاد . می‌گفتند این نوع‌ورود مخصوص امپراطور و شاهزادگان سلسلهٔ سلطنت است . ارباب مناصب روسیه با دسته[ای] از سوارهٔ ژاندارم در دورکالسکه نواب شاهزاده بودند . همین‌که از دروازه داخل شدند تا ورود منزل شلیك توپ می‌کردند و اناث وذکورشهرکلاً ازخارج دروازه تا منزل نواب شاهزاده‌که قریب بدیك فرسخ بود ، از دوطرف پیاده وسواره دورکالسکه ازدحام‌کرده‌بودند .

چون نواب شاهزاده بدرمنزل‌کینیاز قالیدسین‌که به اصطلاح خودشان پدرکل ملت روسیه وبیگلربیگی مسقو است رسیدند ، اقامت فرموده،کسی بداحوال‌پرسی او فرستادند.کینیاز ازخانه بیرون‌آمده ، همراه نواب شاهزاده سوارشده ، [اورا] بدمنزل رسانید ومنزل نواب شاهزاده وعموم ملتزمین در عمارتی قرارگرفت‌که مخصوص یکی ازغرافهای مسقو بود وصاحبش‌فوت شده ، یك سمت‌آن عمارت مشرف بدباغی پاکیزه بود و دو حمام داشت یکی مخصوص شاهزاده درکمال نظافت و دیگری برای سایر همراهان . « همراهان » را اوطاقهای متعدد علی‌قدرمراتبهم و هریك از ملتزمین را اوطاقی‌علیحده معین‌کرده بودند. با وصف‌آن‌سمتی ازآن عمارت با اوطاقهای متداوله مخصوص نواب شاهزاده بود وسمتی دیگرآن مشرف بدحصاری‌که از پیش‌رو محجری چوبی‌کشیده‌اند . برای ایستادن‌کالسکه وقراول. این عمارت درمقابل نشیمن‌شاهزاده باغ پینچی داشت‌که انواع مرکبات وازهارمعطر درآنجاگذاشته بودند و پنجره های اوطاق بدآن باغ نگاه می‌کرد . آن باغ چندان مزین و معطر بود که همه‌کس را آرزوی‌آن‌می‌شدکه چنان باغی‌داشته باشد ونیزکتابخانه[ای] داشت درکمال‌آراستگی که‌کتب لغات‌مختلفه ، الالغت ایران ،که درآنجا به‌کثرت وفراوانی جمع‌کرده بودند و در خارج اوطاق نشیمن شاهزاده اوطاقی بود که شبیه امپراطور را در آنجاگذاشتند بودند . شاهزاده، اعاظم و اشراف‌را درآن اوطاق ملاقات‌کرده ، بداوطاق نشیمن خود

می‌آوردند وخارج از این اوطاق ، اوطاق بزرگی بود ، باز درکمال زینت‌که قراول اوردونانس را هر روز درآنجا ملاقات می‌کردند . اوطاق خواب شاهزاده‌را زن‌کینیاز قالیدسین‌خود زینت داده ، رخت‌خواب بسیارممتاز ترتیب داده بود و اسباب تحریری درکمال سلیقه گذاشته و تصاویر بسیار به‌دیوارهای‌آن مرتب‌کرده ، خلاصه‌دربازار مسقو و در خانه‌ها آنچه زیور خوب پیدا می‌شد بقدرکفایت برای زینت اوطاقهای شاهزاده‌آورده بودند . از برای سرکارشاهزاده وسایرمعارف ملتزمین درهمان عمارت کالسکه وکالسکه‌چی‌وامیرآخور تعیین‌کردند. برای اینکه‌کالسکهٔ شاهزاده وامیرنظام معلوم‌کل‌خلق مسقو باشد و احترامات لازمه ازخلق به‌ظهوررسد ، لباس‌کالسکه‌چیان شاهزاده را به زنجیرطلا مزین‌کرده بودند و[از] امیرنظام را به‌زنجیرهٔ نقره . جنرال قید مانوف[1] ازجانب‌کینیاز یوسوپوف‌برای مهمانداری درآن عمارت مقیم بودوهرچه از برای هرکس لازم میشد ازچائی و قهوه وشام و نهارفی‌الفورحاضروآماده بود .

روز دوشنبه بیست‌وپنجم شهرمزبور، میرزا مسعود ازجانب نواب‌شاهزاده قدغن نمودکه معارف ملتزمین رکاب یکساعت بظهر مانده ، هر روزه در اوطاقی که برای کشیك خانه تعیین شده بود ، درخدمت امیرنظام حاضر باشند وهرکه ازبزرگان‌روسیه ارادهٔ شرفیابی حضور داشته باشد ، بانتظار اینکه نواب شاهزاده را اخبار کنند ، لمحه[ای] درآن اوطاق توقف‌کند تا اسم ورسم‌آن شخص معین شده، بخدمت شاهزاده عرض شود و احضارفرمایند و موافق مرتبه و شأن او با او رفتار نمایند . بعد ازآنکه حسب‌الاعلام معزی‌الیه در اوطاق کشیك خانه حاضر شده بودند کل بزرگان و صاحب‌منصبان قشون روسیه آمده ، بترتیب مناصب در چهار اوطاق ایستادند . کینیازقالیدسین بیگلر بیگی ازحضورآنها نواب شاهزاده را اخبارکرد. شاهزاده به‌اطاق تصویرامپراطورآمده، کینیاز مزبور یکان‌یکان را معرفی نمود وشاهزاده بهریك هریك التفاتهای لازمه کرد. ازجانب امپراطور حکم صادر شده بود که نواب شاهزاده‌رامثل خودش احترام کنند. حقیقت از قرار تقریرتجار ایران که درمسقو بودند، بهیچوجه

۱- General Ghaeed Manoff

من‌الوجوه احترام نواب شاهزاده بااحترام امپراطورتفاوتی نداشت. ماشاالله ازگفتارو ورفتار نواب شاهزاده که درمجلس‌اول باهریك ازامرای روسیه رفتاری‌کردند که‌برای رفتار وگفتارپطرزبورغ هرچه‌بخاطر هریك‌ازامرا رسید، ازراه خیرخواهی بی‌تکلیف بمقام عرض و اظهار برآمدند . در همانروز بعد از ظهر نواب شاهزاده برای بازدید کینیازقالیدسین تشریف‌بردند. غراف‌نسلرود وزیرامور دول‌خارجه بجنرال‌رایتقامپف مهماندار پیش‌ازوقت نوشته بود که بعداز ورود مسقو، شش‌نفررا از اشخاص معروف و معتبر پنجم‌مرتبهٔ ساکنین مسقو را نواب شاهزاده خود مفتخر فرموده ، بدیدن ایشان تشریف ببرند، اگر خستگی‌راه مانع‌نباشد. کینیازقالیدسین را درروز ورود ودیگران را بمرور بازدیدنمایند وهمچنین‌حسب‌الامر امپراطوری‌صاحب‌منصبان بااحترام‌دولت ایران ببازدید تمامی امرا وجنرال انشفها بروند. لیکن این قراررا نیز داده بودندکه قریب بیکماه نواب شاهزاده درمسقو توقف فرمایند تا اینکه موکب امپراطوری از تولچین که سرحدقدیم روم وروس است معاودت‌کند. بعداز ورود ایشان بمقرسلطنت نواب شاهزاده عزیمت پطرزبورغ «نمایند. چون توقف نواب شاهزاده بدسبب‌معاودت امپراطور بدپطرزبورغ» زیاده ازده‌روز نکشید، لهذا وقت وفانکرد که بازدید همگی آن شش نفربعمل بیاید . بدیدن دو نفر اکتفا رفت و آن دونفر یکی کینیازقالیدسین و دیگری کینیاز یوسوپوف بود که ازنواب شاهزاده بباغ و عمارت خود که بیست و چهار ورس ازشهر دور بود وعده گرفت واو اساسی درآن باغ داشت که درمقام خود تعریف آن قلمی خواهد شد و سایر بزرگان مسقو را از جانب نواب شاهزاده ، میرزا مسعود وجنرال رایتقامپف دیدنی کردند وبرای‌تسلی ودلجوئی مادر قریبایدوف ایلچی، بعدازآنکه میرزامسعود و میرزاصالح مکرر بدیدن اورفتند ، نواب شاهزاده برای دلجوئی او بی‌خبر بخانهٔ اورفت ودرگریه بااو شراکت نمود . آوازهٔ این قسم کوچکدلی شاهزاده قلوب عموم روسیه را شیفته وفریفتهٔ اخلاق خود نمود، چند روز که موکب مسعود درمسقو مکث کردند، اکثر شبها بتماشاخانه میرفتند وروزها برای تماشای مدارس و سایرجاها که کینیازقالیدسین تکلیف میکرد تشریف میبردند .



میرزا محمد صالح شیرازی نخستین روزنامه‌نگار ایرانی
(عکس از کتاب « تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران » تألیف : سعید نفیسی)

کینیازقالیدسین و کینیازیوسوپوف هرروزه بخدمت شاهزاده میرسیدنـد ، بولقاکوف غالباً مقیم خدمت بود وباین‌جهت مابین‌او وجنرال رایتقامپف وحشت. بولقاکوف را امید این بود کدازمسقو تاپطرزبورغ برسم مهمانداری درخدمت شاهزاده خواهدبود، رایتقامپف اورا مخل کار خود میدانست. هریك درپی اخـلال کارآن دیـگر بودوهر کدام درزیاده تقرب خود سعی مینمود .

مهمانی وسیروگشتی که دراوقات توقف‌مسقو اتفاق‌افتاد .

اول- مهمانی‌چاشت‌بود درمنزل‌کینیازقالیدسین درکمال‌آراستگی وعموم‌معارف مسقو را وعده‌گرفته بود. در «طاقی»[1] که مشرف باوطاق بود ، ساز میزدند ویـکمرد و یـکزن خوانندگی میکردند . درآخرمجلس بسلامتی امپراطـور وشاه و امپراطریس و نایب‌السلطنه وشاهزاده شراب‌خوردند . شاهزاده ازشربتی‌که میخورد پیالدرا پرکرد ، بسلامتی کینیازقالیدسین‌وزنش تناول‌کرد . مجلس درکمال بشاشت بآخر رسید.

دویم- تماشای مدرسهٔ علوم بـود و آن مدرسه‌ایست درکمال آراستگی مشتمل براوطاق سفره وخوابـگاه ومطبخ باجمیع مایحتاج درنهایت تنقیح که درآن مدرسه‌از طبایع‌نباتات وجمادات وانسان‌وحیوانات‌باقسامها تعلیم‌میشود، لهذا غرایب‌این‌مخلوقات را آنچه مقدورشده، درآنجا جمع کرده‌اند. آنچه در شیشه نـگاهداشتنی است میان عرق‌تند نـگاهداشته‌اند. مثلاً انسان‌را ازنطفه‌گی‌تاولود باتراکیب مختلفه که‌باوعارض میشود میان شیشه‌ها حفظ‌کرده‌اند وهرجنینی که دراعضای اوچیزی خلاف عادت‌خلق شده وبدست آنها آمده‌است، کذالك حفظ نموده‌اند. مثلاً جنین دوسر وغیرذالك‌واز حشرات‌الارض‌آنچه درولایات‌بعیده‌بهم میرسد تحصیل‌نموده، درشیشه‌ها ضبط‌کرده‌اند. مثلاً مار وعقرب ورطیل درولایت روس بهم نمیرسد، آنچه ازاصناف‌آنها در ایران و ینـگی دنیا وسایر ولایات پیدا کرده‌اند، درآنجا نـگاهداشته وانواع طیوررا اجزا زده وچارپایان را پوست‌کنده میان آنراپرکرده‌اند. وقت تدریس، معلم آنهارا به‌شاگردان نشان داده، طبایع هریك را بیان میـکنند. درس تشریح نیز دراین مدرسه گفته‌میشود

۱ـ اصل: اطاق.

واعضای تشریح شدهٔ چند نفر آدم درآنجا ملاحظه شد. کتابخانهٔ بسیاری هم درآنجا بود، وقتی که شاهزاده ملاحظهٔ کتابخانه میکرد، کتابی بهشاهزاده نمودند که هرکه بهتماشای‌آن مدرسه‌آمده‌بود، خطی بیادگار درآن نوشته، استدعا کردند که شاهزاده هم خطی بنگارد، ایجاباً لملتمسهم تاریخ ورود خود و خوش‌آیندگی مدرسه را مرقوم داشت.

سیم- «تماشای» مدرسهٔ سپاهی بود وآن عمارتیست بسیار عالی ووسیع درخارج شهر مسقو وچمنی درمقابل آن واقع شده است. تفنگهای کوتاه قدبچگانه جهت‌مشق آنهاساخته‌اند. همینکه شاهزاده واردعمارت‌شد، دونفر ازبچه‌های مدرسه‌که‌قراول‌وار اینطرف وآنطرف در ایستاده بودند، سپاهیانه تعظیم کردند. شاهزاده داخل شده، همگی اوطاقهارا ملاحظه کردند وشاگردان هرمرتبه را که‌مشتمل برچهار است، تفقد نمودند، همگی اطفال نجبابودند، کینیاز قالیدسین میگفت‌که پاسکویچ ازشاگردان همین مدرسه‌است. مابین هردو اوطاق ظرف بزرگ مسی‌گذاشته وچند لوله برآن‌قرار داده بودند، برای آنکه شاگردان دست وروی خودرا درآنجا بشویند و چند خانوار زن را درآن مدرسه جاداده که رخت آنهارا بشویند وتاه کنند. آشپزخانه که برای آن مدرسه بناکرده‌اند، بنظرشاهزاده رسید، درکمال سلیقه وپاکیزگی بود. چاشت‌را را درحضورشاهزاده خوردند. سفره وظرف وکارد وچنگال وقاشوق وطعامهای آنها در نهایت تنقیح بود. شاهزاده برای دلجوئی آنها از همان طعامها برسفرهٔ علیحده میل کردند. بعداز آن شفاخانهٔ آنجارا مشاهده نمودند، چندین اوطاق بود بغایت‌پاکیزه، رخت‌خواب «های» پاك ولطیف درآن‌جاها گسترده، چندنفر ناخوش بودند، شاهزاده هریك هریك‌را احوال‌پرسی‌کردند. یکی ازآن‌جمله پسریکی از بیك‌های‌طالش بود، اسمعیل‌بیك نام که درآن مدرسه تحصیل میکرد. یکنفر جنرال وچندین نفرقولونل وصاحب‌منصبان دیگر مراقب ومتوجه احوال شاگردان بودند که خارج ازقاعده امری ازایشان ناشی نشود واخراجات ورخوت آنها وقت‌بوقت برسد ودرتحصیل کوتاهی و تقصیر روندهد. باوصف این‌همه‌اهتمام درتربیت صاحب‌منصبان، باز اعتقاد اهل‌اوروپا

بر اینست که صاحب‌منصبان روس چون صاحب‌منصبان فرانسه و انگلیس[1] کامل نیست تا درحق سرکردگان ما که هیچ‌نوع تربیتی ندارند واکثری صاحب سواد هم‌نیستند، چه‌اعتقاد داشته‌باشند وهمچنین سرکرده[ای] چگونه صدنفر وهزارنفر وسدهزار نفر وشش هزارنفرودوازده هزارنفروصدهزارنفررا براه تواند برد ومصالح ومفاسدآنها را تواند دانست و در تحت ضابطه نگاه تواند داشت و در برابر دشمن بجنگ تواند انداخت، سودوزیان اماکن جنگ راآگاه می‌تواند شد، حرکات‌مختلف دشمن‌رادریافت تواندکرد، بعدازدریافت‌آن، حرکات عساکرخود را بنظامی‌که مقتضی‌مصلحت باشد، تغییرتواند داد؟ راستست‌که عساکرما مدتی است درزیرتربیت صاحب‌منصبان انگلیس هستند، لیکن در این مدت متمادی غیر احکام واطوارمشق چه یادگرفته‌اند؟! غراف پاسکویچ روزی درتفلیس می‌گفت صالدات از آن بهترنمی‌تواند شد که شما دارید، چراکه درجنگ‌گنجه تا دهن توپ ساچمه زن‌آمدند و ایستادگی‌کردند و علی‌التعاقب روزی پنج فرسخ پیاده راه میروند و اگردرسفرگوشت نداشته باشند طاقت می‌آرند. اما سرکرده ندارید‌که‌آنهارا براه تواند برد وموافق مصلحت‌وقت ومکان بجنگ تواند انداخت. حیف باشدکه ما ترقی ونظام همسایهٔ خود راکه دراین مدت اندک تحصیل کرده است، برأی‌العین به بینیم وهیچ بفکر این‌نباشیم‌که ازبرای ما همچنین نعمتی دست دهد تا همیشه مغلوب همسایه نباشیم و در ولایتهای غربت سرافکنده نگردیم، اسرای خود راکه به اهل خیوه و بخارا فروخته شده، در ولایت روس بندهٔ تجارآن دوشهر نبینیم. روزنامه نویس را ربطی نداردکه به‌این مقولهٔ امور پردازد، اما این بندهٔ ناچیزراهم بقدرقوهٔ خود تعصب دین‌وحب وطن‌است، به‌امید اینکه شاید به‌مزید قوت دین ودولت سودی بخشد، جسارتی‌میورزد. چون شاهزاده را از تماشای مدرسه فراغتی حاصل شد، موافق تمنای‌کینیازیوسوپوف بیکی از باغات امپراطوری‌که در آن حوالی بود، به‌عزم سیروگشت تشریف بردند و بعضی زنان‌ومردان شهرهم اطلاع یافته، حاضرشده بودند. شاهزاده ساعتی درآنجا توقف وچائی و بستنی‌میل«فرموده»[2]

۱ــ و انگلیس است. ۲ ــ اصل: فرمودند.

مراجعت کردند.

چهارم ـ تماشای «قریملن»[۱] بود و آن ارکی است در وسط معموره، گویا از ابنیهٔ سلاطین مغول است که مقارن دویست و هشتاد سال [این] ولایات را در تصرف



جنرال پاسکوویچ

(عکس از کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» تألیف: سعید نفیسی)

۱ ـ اصل: قریمین که مقصود کاخ کریملین است.

داشته‌اند ، چراکه بروج ودیوارها وجان پناه ومرد روآن شباهت‌کلی به ابنیهٔ ایران دارد . در آنجا عمارات و کلیساهائی عالی احداث شده و مخصوص پادشاهان روسیه است‌که تاج سلطنت در آنجا به سرمینهند و حین‌گذاشتن تاج ، لباسی‌که دربر دارند برسم یادگار درآنجا می‌گذارند . لباس پطرکبیرکلاً حتی چکمهٔ او هم درآنجا بود وکذالك لباسهای سایر پادشاهان و زنان ایشان و نیز هریك ازایشان‌که وفات می‌کند تاج‌مرصع اورا برده ، در«قریملن» نگاه میدارند . تاج پادشاهان سلف روسیه‌درآنجا مشاهده شد وهمچنین هدایا وتحایف دول خارجه ازقبیل اسلحهٔ حربیه و زین وبرك مرصع و اسباب جواهرزنانه واوانی طلای‌مینا وگلاب پاش وتخت مکلل‌که دردوطالار بزرك یمیناً ویساراً دروسط چیده بودند ، درآنجا بود وهریك هریك آنها را خدمت شاهزاده عرض‌کردند . از جمله بعضی اوانی طلای مینا وگلاب پاش طلا را گفتندکه ازجملهٔ هدایای شاه مرحوم«آقامحمد شاه» است‌وبعضی‌دیگر ازاین قبیل اظهارکردند که ازجملهٔ تحف نادرشاه است .

وضع نگاه داشتن اسباب مزبوره این است که صندوقها ساخته ، رویآنها را آینه‌کرده‌اند ودرآنها را قفل نموده‌که همه از زیرآینه پیداست وگرد وخاکی برآن نمی‌نشیند و در همین اوطاقها تصاویرکل سلاطین روسیه را در پرده‌کشیده ، به ترتیب گذاشته‌اند . درپهلوی این عمارت اوطاق بسیار بزرگی است‌که امپراطوروامپراطریس تاج درآنجا بسرمی‌گذارند وازسلسلهٔ سلطنت احدی‌را رخصت‌آن نیست‌که درآن‌وقت داخل‌آن اوطاق شود ، لهذا جای دیگر برای‌آنها ساخته‌اندکه منظرهٔآن مشرف برآن اوطاق است ودرروز تاج‌گذاری امپراطوردرآن اوطاق چاشتی می‌دهد . خدمت‌آن‌روز به‌خصوصه باجنرالان وبزرگان است . بعدازچاشت ، امپراطور وامپراطریس به‌اوطاق رفته، شاهزادگان‌سلسلهٔ سلطنت وسایرمردم‌درآنجا اورا تهنیت می‌کنند. درهمین‌عمارت اوطاقهای متعدد و مزین دیگرهست ، مشتمل برچند دست که امپراطور اوقات توقف مسقودرآنجا منزل می‌کند تا امروزهریك از پادشاهان‌که در دستی ازآن منزل‌کرده، یادگاری ازاو ازقبیل‌کلاه وچکمه واسباب تحریرورخت‌خواب نگاه داشته‌اند وهریك

را بهزار تأسف و تحسر ذکر می‌کنند، با شکرگزاری ازامپراطور، تاچنان مفهوم نشود که تأسف آنها برای گذشتگان به‌علت سوء رفتاری است‌که از ایــن امپراطور نسبت بدایشان رومی‌دهد .

چون این عمارت بالای تپه می‌گذرد ، خیابانــی‌بسیار طولانی ترتیب داده‌اند و انواع گلکاری نموده‌وکلیسیاهائی که‌درآن قلعه احداث شده است ، ازسایرکلیسیاهای مسقو با زینت تر است وآنها مخصوص پادشاهان است که بعد ازگذاشتن تاج سلطنت آمده ، درآنجا به‌لوازم شکرگزاری قیام می‌نمایند . مثلاً گنبد ومنارهٔ سه‌کلیسیاکه در یك «صحن»[1] اتفاق افتاده است ، ازطلا مزین و ناقوسهای متعدد و بـزرك ازآنها آویخته‌اند و ناقوسی کــه دوازده هزار پوط وزن دارد ، در عصر پطرکبیر ازکلیسیای « قریملن» افتاده و برزمین فرورفته است. بعدازآن هرچه سعی‌کرده‌اند درآوردن‌آن، ممکن نشده است . ازقرار تقریر اهل مسقوآن ناقوس تا به‌آب فرورفته است . طاقی با سنك وآجر در بالای‌آن زده‌اندکه با زمین یکسان است ودری‌گذاشتداندکه بعداز طی‌چند پله به‌ناقوس می‌رسد . نواب شاهزاده و اکثر ملتزمین به‌جهت تماشای ناقوس داخل آن زیرزمین گــردیده ، مشاهده نمودند . از قرار تقریر کینیازقالیدسین اسبابی برای بیرون‌آوردن ناقوس مزبور تدارك کرده‌اند ودراین سنوات بیرون خواهند آورد و الان ناقوسی‌که چهارهزار پوط وزن دارد ساخته، به‌عوض‌آن ناقوس ازمحل‌مقرره آویزان کرده‌اند وسناط شهرمسقوکه چگونگی آن در فصل سیم قلمی‌خواهد شد، در «قریملن»است وهمچنین جبّه خانهٔ آن‌شهر، ازآن‌جمله قریب به‌دوهزارعراده توپ از توپهای ناپلیونی‌که دردعوای‌آخر به تصرف‌روسیه‌آمده ، به‌ترتیب‌درآن قلعه چیده‌اند ودوعراده توپ بسیار بزرك درآنجا ازتوپهای روس هست‌که تقریباً هریکی ده زرع طول ومتناسب به‌آن قطردارد .

پنجم ــ تماشای اوطاق مشق بود وآن اوطاقی است‌که دویست‌وپنجاه قدم طول وصد قدم عرض دارد و هیچ ستونی در میان اوطاق نیست . سرهای تیرهای سقف را

---

۱ ــ اصل : ضمن !

بداسباب اثقال بهم پیوندکرده‌اند ودر اوقات زمستان‌که برودت و بارش در هوا باشد ، صالداتها درآنجا مشق‌می‌کنند. تا امروزچنین بنائی بدنظر نرسیده است وهیچکس در هیچ‌جای عالم نشان نداده ، حقیقت‌درهیچ ملکی ازممالك عالم حاجتی بدآن نیست، چراکه در ممالك دیگرشدت سرما به مرتبهٔ سرمای روس نمی‌رسدکه در میدان مشق سپاهیان نتوانندزیست .

ششم ــ وعدهٔ باغ وده‌کینیازیوسوپوف بود که در بیست‌وچهارورسی مسقوا تفاق افتاده ، کیفیت باغ وعمارات اودرضمن تحریر اوضاع ولایت مرقوم‌گشته است .

هفتم ــ مجلس بال بودکه نجبای مسقودرسابرانیا یعنی مجمع نجبا داده بودند وآن اوطاقی است بسیار بزرگتر و بازینت‌تر ازاوطاق وارونیچ . اطراف این اوطاق بزرك اوطاقهای‌کوچك است‌کــه مشرف براین اوطاق‌اند و درپای طاق دورتادورغلام‌گردش است‌که ازکثرت جمعیت درآن شب‌مردم را در اوطاق بزرك واطراف‌جا نشده، درغلام‌گردش هم نشسته بودند. دریکی ازاوطاقهای اطراف شبیه امپراطورالکسندر و بعضی دیگر ازخانوادهٔ سلطنت‌را از برنج ریخته وگذاشته بودند . چون هواگرم بود ودرآن مجلس به‌خصوصه به علت‌کثرت مردم‌گرما شدت داشت ، شاهزاده زیاده اقامت نفرموده ، مراجعت‌کردند .

هشتم ــ شکارگاه بود و آن باغی است محصور کــه تعلق به کینیاز شریملوف[1] دارد و انواع وحوش‌را از بلادبعیده تحصیل‌کرده ، درآنجا سرداده است . هرکدارادهٔ شکارداشته باشد ، بهرتیری‌کــه خالی‌کند خواه بخورد یا نه ، یك باجاقلو می‌دهد . مباشرباغ آن وجه را جمع‌کــرده ، خرج تحصیل وحوش می‌نماید . کینیازقالیدسین شاهزاده‌را به‌آنجا وعده‌گرفته ، شکارگردانها باسك‌های شکاری‌که قریب بدسیصد قلاده بودند ، چند خرگوش ازنظرشاهزاده‌گذراندند و شاهزاده چند تیر انداخته یکی از آنها راکشتند . در مراجعت جای‌باصفائی چادرزده ، به انواع گلها آراسته بودند و دختروپسری ازطایفهٔ قراچی[2] حاضرنموده ، شاهزاده را تکلیف به‌صرف چائی وبستنی

۱ ــ Kinyas Sherimloff
۲ــ « در زبان ترکی بمعنی‌کولی است .»

کردند و آن دونفر به‌سیاق خاصهٔ خود سازندگی و خوانندگی نمودند .

نهم ـ تماشای تولومبه‌چیان بود .گزارش آن در فصل اوضاع ولایت مرقوم خواهد شد .

دهم ـ مجلس بال بود درخانهٔ جنرال نبالسین[۱] حاکم‌مسقو، مشارالیه «از»[۲] دربند کوچه تادرخانهٔ خود چراغان‌کرده‌بود و مجلسی درکمال صفاآراسته ، مجلس تا اول صبح طول‌کشید ، شاهزاده همین‌که ازمجلس بیرون‌آمدند، سوارکالسکه شده، عزیمت پطرزبورغ‌کردند. اکثراعیان واکابر مسقو ازاناث وذکورهریك تدارك ضیافتی‌درخانه وده‌خودبرای‌شاهزاده‌داشتند، بامیداینکه‌توقف شاهزاده درآن‌شهرطولی خواهدداشت. چون علی‌الغفلة احضاربه‌پطرزبورغ شدند، برای آنها فرصت دست‌نداد. شهرمسقوکه درایام غلبهٔ ناپلیون بالمرّه سوخته ومنهدم شده‌بود، ازقرار تقریر بینندگان‌دراینمدت اندك، یعنی‌درفاصلهٔ شانزده سال بهتراز پیشتر آباد شده وزیاده نظم و ترتیب پیداکرده است. بالفعل زیاده ازیکدوسه خانه علامت سوختن و انهدام ندارد، درآنجاها نیز مشغول تعمیر وبنائی بودند. به‌سبب سوختن این شهر بروایات مختلف مسموع شد ، بعضی میگفتند که بسبب تمرد خلق ناپلیون حکم به‌حرق کرد و برخی میگفتند که کالسکه سازی که‌کالسکهٔ بسیار درانبار داشت چون‌دید که دشمن متصرف خواهدشد. سوزاندن آنها را برواگذار کردن ترجیح داده، آتش درآنهازد وچون اساس‌تولومبه درکار نبوده، آن آتش به‌اغلب خانه‌ها سرایت‌کرد و تهمت آن بروزگار ناپلیون ماند.

یوم پنجشنبه پنجم شهر صفرالمظفرموکب مسعود ازشهر مسقو حرکت‌کردند . بعداز طی هشتادوشش ورس وارد قصبهٔ کلین شده ودرآنجا نهار صرف شد. بعدازنهار ازکلین کوچ و چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر طورس گردیدند . منزل نواب شاهزاده وملتزمین‌کلاً درعمارت عمهٔ امپراطور که عمارت بزرگ و وسیعی بود قرار گرفت. عمهٔ امپراطور درهمان عمارت وفات یافته وزیور اثاث‌البیت‌آن کمافی‌السابق برقراراست، حتی رختخواب مشارالیها به‌همان هیأت‌که بوده، برروی تخت‌گسترده

۱ـ General Nebalssin ۲ـ اصل : در.

است وطورس ازجملهٔ شهرهای مشهور روسیه است. رودخانهٔ عدیل وطورس وولق و طماق ولازوری ازاطراف شهرجاری می‌شوند وکشتیهای تجارت در آن کار می‌کنند . اگرچه شهرهای کل مملکت روسیه درکنار آب رودخانه های بزرگ واقع شده است وامور عموم سکان بلدان به‌سبب سفاین تجارت وکرجی وغیره برای حمل ونقل‌امتعهٔ تجارت وآذوقه وسوخت ایشان‌سهل وآسان‌است وکمتر احتیاج بدواب بارکش‌دارند، لیکن امور اهل طورس بدعلت وقوع آن پنج رودخانه ازدیگر شهرها آسانتر است . اما به‌سبب رطوبت وبرودت هوا امرزراعت ایشان چندان رونق‌ندارد . جسری‌مظبوط برای عدیل ساخته‌اند وقلیلی آبادانی درآن طرف جسر بناکرده، در نظر دارند که آبادانی زیادتر کنند که رودخانهٔ عدیل دروسط معموره اتفاق افتد و بالفعل دویست وسه‌هزارودویست نفس این‌شهر جمعیت داردکه ازاین جمله یکصدو نود وهشت هزارو پانصد نفر رعیت دارد. قشون آن شهر از سواره وپیاده بقرار تفصیل ذیل [است]:

سپاهی ودوروط توپ که هرروط دوازده عراده است .

پیاده سه‌هزار نفر ، سواره یك‌پولك.

قبورناطور وسایرجنرالان سپاه آن شهر ، پیش از وقت به‌منزل نواب شاهزاده جمع وانتظار ورودموکب مسعودرا می‌کشیدند. بعداز ورود نواب شاهزاده‌که‌احترامات لازمه را به‌تقدیم رسانیدند، مرخصی حاصل نمودند. بعداز رفتن ایشان تجار ورعیت شهرشیرینی ومیوه ونان‌و نمك پیشکش آورده، ازحضور مبارك گذرانیدند ومبارکباد ورود کردند .

روز جمعه ششم‌شهر مزبور،ازطورس حرکت‌کرده ودرقصبهٔ تژروف که‌کار تیماج وگلابتون دوزی را درآنجا بسیار خوب می‌کنند، نهار صرف شد. بعداز نهار ازآنجا کوچ ودوساعت ازشب گذشته وارد قصبهٔ والاجوق شدند. اکثر کوچه‌های والاجوق با تخته فرش است. رودخانهٔ اسنا ازکنار شهر می‌گذرد و کشتیهای تجارت در آن کار می‌کند و آخر آن رودخانه به‌محیط مشرق منتهی می‌گردد واکثر رعیت‌آن [قصبه][1]

۱ــ اصل: شهر .

کشتیبان‌هستندکه علیق وروغن که‌نسبت به‌پطرزبورغ ارزانتراست ووفوردارد، به‌آنجا میبرند و از این ممرگذران می‌کنند . [قصبهٔ] مزبور هزارو پانصد خانوار رعیت و دویست‌نفر قشون پیاده دارد .

روز شنبه هفتم شهر مزبور، ازقصبهٔ والاجوق‌کوچ شد وبعداز طی یکصدوچهل ورس که دوساعت از شب گذشته بود ، وارد قصبهٔ گریسی شدند وآن‌شب درآنجابسر برده، صبح‌زود عزیمت شهرنوقراد کردند .

روزیکشنبه هشتم شهرمزبور، نواب والاوارد شهرنوقراد شده،غراف سوختلین‌که از جانب امپراطور مأمور به‌تهنیت‌ورود شاهزاده ومهمانداری بود، باجمعی‌ازجنرالان سپاه روسیه در درمنزل به‌خدمت والامشرف‌شدند ونجباو تجارشهررا به‌حضور آوردند وبقاعدهٔ معموله نان ونمك عرض‌شد. همان روز وقت غروب نواب والا بسیاحت‌باغی که درحوالی‌شهر بود تشریف[برده]، ازرودخانهٔ والخوف عبورکردند. دراین‌رودخانه کشتی کارمی‌کند وبرآن‌پلی ازسنگ وساروج بناکرده ، پایه‌های آن‌را بحدی‌ارتفاع داده‌اندکه کشتی ازچشمه‌های آن می‌تواند گذشت. بعداز مراجعت ازسیر باغ،نواب شاهزاده سوار کشتی بخار شده، وضع حرکت آن‌را ملاحظه فرمودند. چون از جانب امپراطوراظهار شده بود که اگر رأی والا اقتضا کند، بابنهٔ‌سبك واتباع مختصراوضاع قشون‌را ملاحظه فرمایند، لهذا روز دوشنبه نهم‌شهر، نواب‌والا بنه واغروق‌رامصحوب جنرال رایتقامپف‌که‌از جانب غراف‌نسلرود احضار شده بود، روانهٔ پطرزبورغ‌فرمودند وخود باچندنفر ازخواص همراهان وچهار نفر پیشخدمت وفراش روانه‌گشتند.

غراف سوختلین باچهارنفر ازجنرالهای این قشونها که‌یکی رئیس وسردارکل بود ویکی مباشر عمارات وباقی دیگر جنرالهای جزو درخدمت شاهزاده بودند . از برای هریك ازریژمانها که قریب چهار هزار نفر می‌باشد، خانه‌ها بیك‌قطار در خط مستقیم ساخته‌اند. مابین هردوخانه، باغچهٔ کوچکی ترتیب داده ودر مقابل خیابانی بنا نهاده و دوقطار درخت سایه‌دار کاشته‌اند. در منتهای خانه‌ها میدانی وسیع که یك ریژمان درکمال آسانی انواع مشق را به‌تقدیم توانند رسانید، وضع کرده‌اند و

اوطاق مشقی برای زمستان دریك ضلع میدان‌دردویست‌و بیست‌و پنج قدم طول‌وپنجاه قدم عرض ساخته‌اند واطراف دیگر میدان خانه برای صاحب‌منصبان ازجنرال‌وغیره بنا نهاده وشفاخانه ومدرسه ومهمانخانه درکمال آراستگی مرتب کرده‌اند ودور میدان را ازچهارطرف خیابان‌بسته، دوجرگه درخت سایه‌دار کاشته‌اند. نواب‌شاهزاده آن‌روز مشق‌دو ریژمان‌را ملاحظه‌فرموده، نهاررا دریکی ازعمارات‌امپراطوری صرف‌فرمودند که درآنجا چرخ بخاری برای تخته بریدن بناکرده بودند که بدیك‌چرخ دودستگاه درمرتبهٔ فوقانی‌برای‌تخته‌کردن‌تیرها کار می‌کرد ویك‌دستگاه برای‌آوردن‌تیرها اززمین بواسطهٔراه پله‌تا پای‌کار ویك‌دستگاه‌درمرتبهٔ تحتانی‌برای‌تخته‌ها نازك بریدن چوبهای قیمتی‌که برای روپوش صندلی‌ها و تخت‌ها و سایر اسباب چوبی به‌کار می‌برند و یك دستگاه‌آسیا. جنرالی بدخصوصه مباشر این‌کارخانه بود ، شام را درخانهٔ سرکردگان ریژمان دویم صرف‌کردند، درآنشب غراف سوختلین‌خواهش‌کردکه درباب تشریفاتی که برای‌ورود نواب شاهزاده از پطرزبورغ‌آورده بود، گفتگوشود .

این‌است صورت تشریفات:

اول ـ هنگامی‌کدشاهزاده خسرومیرزا درسارقسلو بخانهٔامپراطور داخل‌می‌شوند، فوج خاصهٔ چار آینه‌دار به‌قانون نظام صف بستد ، احترام عسکریه بجا می‌آوردند و لتنان جنرال فکدحیسکی[1] استقبال خواهد کرد . سپاه قراولخانه یك فوج هوسار[2] خواهد بودکه بعد از ورود به‌آنجا قراولان مزبور را مرخص کنند که در مکان معین خود قرار گیرند .

دوم ـ هنگامی‌که شاهزاده درمنزل‌خودآرام‌گرفتند، ایشیك‌آقاسی امپراطوری بخدمت آمده ، بنام اعلیحضرت امپراطوری مبارکباد می‌کند که بخیروخوشی وارد آنجا شده‌اند و این قدر باید دانست کـه وقتی ایشیك آقاسی این خدمت را به انجام خواهد رسانید که از جانب ویس‌شانسلیر او را خبر دهندکه تعارفاتی که حسب‌الامر امپراطوری بخدمت آمده ، میانهٔ شاهزاده واو معمول خواهد افتاد .

۱ـ نسخهٔ «و» فلهرحیسکی. General Fekde Hisski ۲ - اصل: هوسارو

سیم ـ شاهزاده یك روز در سارقسلو توقف خواهند فرمود و در آن روز آنچه شایسته و دیدنی است خواهند دید و فردای آن روز به‌پطرهاف خواهند رفت. در باب پطرهاف اول شاهزاده خسرومیرزا وارد پطرهاف می‌شوند، بخانه امپراطوری مشهور بباغ انگلیس به جهت ملاقات ویس شانسلیر[1] خواهند رفت. قریب خانهٔ مزبور یك فوج سوارهٔ خاصه با شیپورها احترام عسکریه به عمل خواهند آورد. در وقتیکه از کالسکه نزول می‌فرمایند، دونفرازاجزای وزیراموزخارجه به‌احترام شاهزاده خواهند آمد. در وقتی‌که وارد اوطاق اول می‌شوند، خود ویس‌شانسلیر به‌شخصه خواهدآمد، دروقتی‌که شاهزاده به‌اندرون اوطاقها داخل‌شدند[2]، قهوه ومیوه وشیرینی صرف‌خواهند کرد. بعدازآن شاهزاده سوار همان کالسکه می‌شوند و به‌عمارت من پلیزیر می‌روند ودرآنجا قراول حرمت‌که مشتمل‌است به‌فوجی ازسوارهٔ خاصهٔ دراقون باعلم وشیپور احترامات عسکریه بجای خواهند آورد. قماندانت پطرهاف شاهزاده را به‌کالسکه سوارخواهندکرد. وقتی‌که شاهزاده داخل اوطاقهای معلومهٔ خود می‌شوند، قراول را مرخص خواهند فرمود و قانون عسکریه موافق قاعده به عمل خواهد رسید و به‌نواب شاهزاده عرض خواهد شد و در این بین بیگلر بیگی عسکریه در من پلیزیر از برای تعارفات شاهزاده خواهد آمد. دویم شاهزاده یك روز یا دو روز در پطرهاف توقف خواهند فرمود وهرچه درآنجا شایستهٔ دیدن است خواهند دید.

بیرون آمدن از پطرهاف وداخل شدن بپایتخت.

اول ـ در روزمعین شاهزاده درکشتی‌امپراطوری سوار می‌شوند وهنگام «سوار» شدن احترامات عسکریه‌که به‌یك نفر از شاهزادگان بزرگ روسیه می‌کنند، نسبت به‌شاهزاده خواهند نمود. وزیر بـا احترام شاهـزاده را درکشتی خواهد نمود و فوراً حکم خواهدکردکه‌کشتی مزبور روانه‌شود وبه‌محض اینکه علم دولت ایران درآنجا باز شود کشتی‌های[3] جنگی‌که در اطراف هستند، بیست و یك تیر توپ به‌علم ایران

۱ـ اصل: شانسلن. ۲ـ اصل: «به‌اندرون اوطاقها داخل شدند»را مکرر آورده‌است.
۳ـ اصل: کشتیبان!

به‌رسم سلام می‌اندازند و بیست تیر جواب خواهد داد .

دویم ـ وقتی‌که‌کشتی به‌مقابل‌بلندی دفترخانهٔ اموردریا می‌رسد، کپیتان بندری که درتحت علم آن دفتر است بخدمت شاهزاده می‌آید .

سیم ـ درحوالی پل اسحق ، بولیس مستر بزرگ سناط پطرزبورغ به استقبال شاهزاده می‌آید وناظرجنرال درتحت علم خود با [کشتی‌های]کوچك بخدمت شاهزاده می‌آیدکه الی عمارت توريد راهنمائی کرده باشد .

چهارم‌ـ وقتی‌که‌کشتیی‌که علم ایران‌زده وشاهزاده درآن نشسته، به‌مقابل ارك شهر می‌رسد، بیست و یك تیر توپ ازآنجا خالی خواهندکرد .

پنجم ـ قریب خانهٔ توريد دردوطرف دیوارتا در خانهٔ مزبور چهارتیپ سپاه پیاده ودرعرض راه و صحن مزبور یك تیپ سوارهٔ خاصه خواهد ایستاد وجمعی قراول با بیدق و ارباب طرب در در این خانه جای خواهد داشت و این سپاه قراول مادامی که شاهزاده در پطرز بورغ هستند ، خواهند ماند .

ششم ـ در وقتی‌که به‌کنار می‌رسند، حاکم شهر پطرزبورغ بخدمت شاهـزاده می‌آید. بعدازآن اسب می‌آورندکه نواب‌شاهزاده وملتزمین‌سوارآنها شده ، به‌عمارت داخل شوند. مگر اینکه بخواهند خود پیاده الی خانه برآیند .

هفتم ـ وقتی‌که نواب شاهزاده داخل خانهٔ خود شوند، همهٔسپاه خاصه وقراول مزبورکلاً احترام‌عسکریه بجای‌می‌آورند . دروقت داخل شدن‌به‌اوطاق ، امیربزرگ بارگاه احترام‌کرده، راهنمائی اوطاق‌می‌کند.درآنوقت بیگلر بیگی‌پطرزبورغ بخدمت شاهزاده‌آمده و احترام به‌عمل‌آورده ، مبارکباد ورود شاهزاده را خواهدکرد . بعد از آن هرکس‌که درخدمت شاهزاده‌آمده‌اند یك بیك رخصت خواسته ، می‌روند .

تشریفات برای سلام عام شاهزاده در پطرزبورغ

«صباح»[1] روزسلام عام برمستحفظ متداولهٔ درخانه سه باطالیون افزوده خواهد شدکه‌یکی ازآنها دردرخانهٔ روبروی‌مستحفظ کلی‌جا خواهدگرفت ودو دیگردرمیدان

---

۱ ـ اصل : صبح .

ازدو جانب درگاه بزرگ در کریاس، از ابتدای پلهای پاراد میدان بزرگ تا به اوطاقی که برای مکث و توقف تعیین شده، بر روی پلهاواوطاقی که در کنار واقع شده، چهار دسته از [پولکهای][1] سوارهٔ خاصه وهمانقدر از «شوالیرخاصه بصف جا داده خواهد بود ویك صف مثل آن» ازشوالیر خاصه درطالارقزاقها وآرابسکها ودرطالارسفید ودراوطاق تصویرها تا به طالار شوالیر خاصه جا داده خـواهد بـود و درطالارسنت جـورج وطالار تخت صف منتهی بدبهادران قصرخواهد بود . مطابق اعلامی که ازشهر کرده می‌شود، دریازده ساعتی صبح اناث وذکورمعروف پنج مرتبهٔ اولین در قصرمجتمع می‌شوند ، همچنانکه سرکردگان افواج خاصه وسایرسپاه و اشخاصی که اذن بارگاه دارند و تجاررا موافق بلیط رخصت داده خواهد شد. درده ساعتی آجودان جنرال کنت سوختلین[2] که به توجه امورسفارت مأمور است، بعد ازآنکه از اعلیحضرت امپراطور حکم گرفت که ایلچی را بیاورد ، به این طریق از پلهای سرآشیب سدّ نیوا عبورکرده ، از عمارت زمستانی می‌گذرد .

اولاً ــ دو دسته ازسوارهٔ خاصه، شمشیر بدست با علم وشیپورودهل .

ثانیاً ــ یك امیرآخور بـا دونفرجلوداركه دوازده رأس اسب یزك مزین همراه داشته باشد و یك بیك را عملهٔ اصطبل در یدك بکشند .

ثالثاً ــ یك کالسکهٔ دیوان با اسبهای سلام برای متوجه امورسفارت .

رابعاً ــ شش کالسکهٔ دیوان برای ارباب مناصب ایران .

خامساً ــ شش نفرسرکردهٔ بارگاه، سواره باچهار نفرعمله باچوبهای خود ودو لاکهٔ دیوان و بیست وچهاروالهٔ پیادهٔ دوبدو .

سادساً ــ یك کالسکهٔ دیوان که مزین باشد، برای ایلچی که متوجه امورسفارت هم سوارخواهد بود . دردوجانب این کالسکه چهارنفروالهٔ پیاده ودونفرپیشخدمت وچهار نفرسرکردهٔ سواره ودو دسته سوارهٔ خاصه راه خواهندرفت. وقتی که متوجه امورسفارت بمنزل ایلچی وارد می‌شود، مستحفظین که در آنجا «خواهند»[3] بودحاضرباش «می‌کنند»[4]

---

۱ ــ اصل : پلهای.

۲ ــ General Count Sookhtelin

۳ ــ اصل : خواهد .

۴ــ اصل : می‌کند .

و از جانب ایلچی مباشرین شغل سفارت وقت نزول از کالسکه او را می پذیرند و صاحب منصبان در پله او را استقبال می‌کنند و ایلچی‌خود به اوطاق اول پیشواز او می‌کند. چون ایلچی شاهزاده است دست راست را بداو نمی‌دهد و بعد از تعارفات از جانبین سوار کالسکه می‌شوند. در این وقت مستحفظین و سازنده، احترامات لازمه بجا می‌آور[ند][1] و دستهٔ سواره‌که حاضر است از احترامات همان قدر بدعمل‌می‌آورد و بعد از آن دستهٔ همراهان بداین طریق شروع «بمشی»[2] مـی‌کنند. وقت رفتن از کوچه‌های«دوسکرسکی» ولینتنا بایـا وپانیلتمون وازپل رنجیرآویختدو بطول باغ بهار وکوچه باغ تازه ومطرنوسکی وپلت ملیون تا بدمیدان. وقت معاودت دستهٔ همراهان تا به پلهٔ سراشیب نیوا و کوچهٔدوسکرسکی همراهی میکنند.

اولاً ــ دو دسته سوارهٔ خاصه با شمشیرهای آخته وبا علم وشیپورودهل.

ثانیاً ــ امیرآخور امپراطوری بادونفرجلودار با دوازده‌رأس اسب یدك مزیّن.

ثالثاً ــ کالسکهٔ متوجه امورسفارت.

رابعاً ــ چهارکالسکهٔ دیوان‌که متعلقان سفارت سوارخواهند شد.

خامساً ــ شش نفرسرکردهٔ بارگاه، سواره با چهار نفرعمله با چوبهای خود، دونفرلاکهٔ دیوان وبیست‌وچهارنفروالهٔ پیادهٔ دوبدو.

سادساً ــ کالسکهٔ سلام‌که درآنجا درمرتبهٔ اول شاهزادهٔ ایلچی خواهد نشست ودرمقابل‌آن متوجه امورسفارت. در دو جانب این‌کالسکه والده‌ای پیاده دو بدو راه خواهندرفت ومصحوب«خواهند»[3] بود. دونفرپیشخدمت دیوان‌که سواره خواهند بود وترجمان روس وچهارنفرسرکردهٔ سوارهٔ خاصه ومستحفظین سواره.

سابعاً ــ دودسته از سوارهٔ خاصه پشت سرخواهند بود.

چونکه جمعیت به‌درسرای امپراطوری می‌رسد دراین صورت دو دستهٔ سواره که پیشاپیش بودند وصاحب منصبان ایران وکالسکه‌های دیوان وکالسکهٔ متوجه امور

۱ــ اصل: می‌آورد. ۲ ــ اصل: کلمه‌ای ناخواناست.
۳ ــ اصل: خواهد.

سفارت، بدون اینکه به میدان‌سرای داخل شوند، از درعبور می‌کنند و به نظام جا می‌گیرند، برای انتظار ایلچی تا وقتی‌که خواسته باشد به‌منزل خود مراجعت نماید وکالسکهٔ سلام‌که ایلچی و متوجه امورسفارت درآنجا نشسته‌اند، داخل میدان سرای شده، درمقابل پلهٔ سلام توقف می‌کند و اتباع سفارت پیشاپیش این‌کالسکه خواهند بود. در وقتی‌که ایلچی داخل میدان سرای می‌شود، باطالیونی‌که درآنجا است و مستحفظ عمارت، احترامات عسکریه برای ایلچی بعمل می‌آورند و سازنده‌ها ساز می‌زنند، ایشیك‌آقاسی امپراطور و دو نفر غلام پیشخدمت در وقت‌نزول از کالسکه ایلچی‌را می‌پذیرند ودر بالای پله ایشیك‌آقاسی باشی‌خواهد بود. دراطاق اول‌مارشال بزرك درخانه با ایلچی همراهی «خواهد»[1] کرد تابه‌اوطاق انتظارکه عبارت از طالار جمعیت باشدکه‌درآنجا باآشانسون و«شامبلان»[2] بزرك پذیرفته خواهد شد وازایلچی التماس خواهندکردکه برروی دیوانی‌که پشت به‌دیوار،مقابل پنجره‌آماده شده‌است، بنشیند وبه‌اوقهوه ومبرّدات تکلیف خواهندکرد. چونکه همه‌آماده شد، اعلیحضرت امپراطوری بعدازآنکه شامبلان‌بزرك ورود ایلچی‌را به‌اواعلام‌کرد، امرخواهد نمود که اورا به‌حضور ببرند. دراین‌حال ایلچی را ازراه اوطاق سفید به‌طالار تصویروارد خواهندکرد ودرآنجا توقف‌خواهد نمود تاآنکه شامبلان بزرك‌حسب‌الامرامپراطوری او را تکلیف به طالارسنت جورج نمایدکه تخت امپراطوری درآنجاست. چونکه اعلیحضرت امپراطور واعلیحضرت زن امپراطوروشاهزادهٔ بزرك ولیعهد وهمگی‌سلسلهٔ همایون از منازل وخلوت خودبه‌طالارتخت وارد شدند، اعلیحضرت ایشان پیش روی تخت جا خواهدگرفت ونواب شاهزادهٔ ولیعهد وهمهٔ خانوادهٔ امپراطوری درسمت‌دست راست‌درمکانی‌که مخصوص برای ایشان‌آماده شده، خواهند بود. وزیرخانهٔ‌امپراطوری باویس‌شانسلیروآجودان خدمت، بعدازملاحظهٔ‌حریمی‌که‌لازمست، نزدیك‌به‌اعلیحضرت امپراطورخواهند ایستاد و نزدیك‌مکانی‌که برای‌خانوادهٔ امپراطوری معین شده، اجزای مشورت جاخواهندگرفت واهل اسناط وجنرالها و[سرکردگان][3] افواج‌خاصه درسمت

---

۱ ــ اصل: خود! ۲ ــ اصل: شامیلان، این‌کلمه بمعنی سرپیشخدمت شاه است.
۳ ــ اصل: سرکردکای!

راست تخت وهمهٔ مهندسین عساکر بری وبحری درمقابل خانوادهٔ سلطنت و ازجانب یسار طالاراهالی دولت خواهدبود ، درمکانی‌که مخصوص‌ایشان است. بعدازآن اهالی درخانه وخاتونها وصاحب منصبان شهری ازچهارمرتبهٔاول وسرکردگان‌بزرك وکوچك قشون دراوطاق سفید حضورخواهندداشت. همچنین سایراشخاصی‌که مأذون بهدرخانه خواهند گشت وتجاری‌که موافق بلیط مأذون به دخول خواهند بود ، در طالار مرمر و پیش طالار اول حاضرخواهند شد . همچنین شامبلان بزرك برای سلام ایلچی‌حکم امپراطوری حاصل‌کرده ، بهطالارتصاویر آمده ، ایلچی را تکلیف‌با همهٔ اشخاصی‌که وارد سرای امپراطوری شده‌اند، بهورود طالارتخت خواهند نمود . شارژهای درخانه ودوشامبلان ودونفرغلام پیشخدمت ومستردلاکور پیشاپیش ایلچی خواهندبود ومارشال بزرك ومتوجه امورسفارت دریمین وشمال او واجزای سفارت پشت‌سر ایلچی. ایلچی نامهٔ شاه را خود خواهد برد . چون وارد طالارتخت می‌شود ، شارژهای درخانه با دیگران درسمت راست جا می‌گیرند .

چون ایلچی وارد طالارسلام شد ، سلام اول بجا خواهد آورد . چون بوسط طالاررسید ، سلام دویم را خواهدکردکه همراهان او در مدت سلام درآنجا خواهند بود . بعدازآنکه به فاصلهٔ چند نزدیك امپراطورشد ، سلام سیم خود را خواهدکرد. بعدازآن مکث‌کرده، بهزبان فارسی‌حرفی‌خواهدزدکه شخصی‌که‌معین به‌این‌کارخواهد بود ، ترجمهٔآن را به زبان روسی خواهد نمود . بعد ازخواندن این‌ترجمه، ایلچی نزدیك امپراطورشده ، نامهٔ اعلیحضرت شاه را بهاعلیحضرت امپراطوری‌خواهد دادکه اعلیحضرت خود قبول‌کرده، بهویس شانسلیرخواهد داد و اوبرتختی‌که برای این‌کار آماده شده‌است، خواهدگذاشت . بعدازآن بهاسم امپراطوری به‌ایلچی جواب خواهد گفت واین جواب به‌توسط ترجمانی‌که معین شده ، به او خوانده خواهد شد . چون خواندن جواب امپراطوری به‌آخررسید ، اعلیحضرت با ایلچی به اوطاق اول خواهد گذشت‌که مابین اوطاق سنت‌جورج وخلوت امپراطورواقع است . ترجمانی‌هم در پی ایشان خواهد رفت . درهمان وقت اعلیحضرت زن امپراطور به‌مصاحبت اهالی‌درخانهٔ

خود ازطالار شوالیرمستحفظ گذشته، بطالارکوچك تخت میرودکه درآنجا بعد ازتخت تا بهدر آن اوطاق، بهادران قصر صف کشیده خواهند بود . در اینمدت ایلچی بعداز استیذان ازامپراطور، اتباع خودرا بهاو عرض خواهدکرد واین اشخاص بتوسط ایشیك آقاسی باشی بسلام خواهند رفت. همین که اعلیحضرت امپراطورایلچی را مرخص کرد، بدمصاحبت اشخاصیکه سابقاً مذکورشد بطالار شوالیرگارد داخل میشود که درآنجا توقف میکنند تا اینکه شامبلان بزرگ او راتکلیف بطالار زن امپراطورنماید که درآنجا زن امپراطورمقابل تختجاگرفته خواهد بود . خاتونها ودخترهای احترام ازجانب یمین اوصف زده خواهند بود و اصحاب درخانه ازجانب یسارتخت. ایلچی سلام اول خودرا دراول ورودکرده ، سلام دویم را در وسط طالارکه درآنجا اتباع او توقف خواهندکرد و بفاصله چند ازتخت سلامسیم خودرا خواهدکرد. دراینجا ایلچی بزبان فارسیحرفی خواهد زدکه ترجمان «بروسی»[2] ترجمه خواهدنمود. ویسشانلیر بداسم اعلیحضرتزن امپراطورجواب خواهد داد ومترجم بزبان فارسیترجمه خواهد نمود. بعدازآن ایلچیاتباعخودرا عرض خواهدکرد وسلام مرخصیکرده بهمانترتیب مراجعت خواهد نمود بطالار جمعیت که درآنجا چند وقتیآرام خواهدگرفت. بعداز آنکه اینها بعمل آمد ایلچی و اتباع او بهمان نظم وترتیب بعمارت توریـد معاودت خواهندکردباهمان تشریفات و به مصاحبت همان اشخاص . در اوطاقهای عمارت که ایلچی میگذرد درهمه جا درهای اوطاق برای او بازخواهند بود .

بحثیکدازجانب امیرنظامکرده شد، یکی اینبودکه موافق تشریفات عهدنامه، غراف نسلرود باید سبقت بملاقات نواب شاهزاده نماید . بعدازگفتگوی بسیار و عجز غراف سوختلین ازاستدلال واظهار ارادهٔ امپراطوری قراربراین شدکه ازجانب غراف نسلرود در راه دعوتی بشود ، نواب والا دعوت اورا قبول فرمایند . یکی دیگراینکه شاهزاده رادر روزسلام دراوطاقهای امپراطوری انتظار ندهند . اودرجواب گفت یا باید شاهزادهاانتظارامپراطور « رابکشد یا امپراطورانتظارشاهزاده راچراکهاوطاق مخصوص

۱ـ اصل : قارد . ۲ـ اصل : برای !

امپراطور» ازاوطاق سلام مسافتی دارد. اماشما یقین بدانید که شاهزاده را انتظار زیادی نخواهدبود، وانتظاراندك رامیان جمع نخواهدکشیدبلکه دراوطاقی که خودشان تشریف خواهند داشت با دوسه نفراز بزرگان درخانه. دیگری اینکه امپراطور در روز سلام خود جواب عرض شاهزاده را بگویند نه غراف نسلرود. دراین باب وعده کردکه عرض بکند ومنتظرجواب باشد وباشیم. بعدازگذشتن این مقدمه خواهش کرد که صورت مکالمه[ای]که شاهزاده با امپراطورخواهد داشت، قلمی شودکه قبل ازوقت امپراطورمستحضرشده ازآن قرارجواب بگوید.

مقرب الحضرت العلیّه میرزا مسعود بداستصواب امیر نظام سپاه بااحتشام صورت مکالمات را نوشته تسلیم غراف سوختلین نموده واینست صورت مکالمات:

«آسایش وخوشوقتی که در ایران قرارگرفته بود و اتحاد صادق که بواسطهٔ صلح مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران، ولی نعمت وجد مکرم من واعلیحضرت امپراطوری حاصل شده بود، طالع ناخوش رابرانگیختدکردندکه همان طالع بدسبب غلبهٔ ضررآمیز خودگروهی خشمناك را بدضلالت انداختدکه درطهران باعث حادثهٔ غیرمنتظرشدند و درآن حادثه مأمورین روسیه هلاك گشتند. این حادثهٔ غم‌اندوز لباس عزاواندوه عظیم بخاندان سلطنت و همه چاکران با ارادت او پوشانید. دولت با انصاف و باحشمت اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران، بخیال‌اینکه یك‌مشت بداندیش بدست فسادوفتنه توا[نند][1] روابط «صلح»[2] و اتحاد را که تازه با پادشاه بزرگ روسیه مستحکم شده‌بود، برهم [زنند][3] ازتغیرمرتعش‌شد. لهذا مرا مابین شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت اختیار کرده، حکم نمود که بدون فوت فرصت بپایتخت این مملکت بیایم و امیدوارباشم باینکه صدای من که گردیدهٔ [کذا] صداقت است بدالتفات حسنهٔ اعلیحضرت امپراطوری‌شما مسموع خواهد شدوحرفهای من‌برای حفظ‌کامل مودتی‌که دو پادشاه‌اعظم واقوای عالم را متحد میکند بکارخواهدآمد. اینست خواهشهائی‌که من‌مأمورشده‌ام‌که بداسم ولی‌نعمت باحشمت خود اظهارکنم:

۱ــ اصل: تواند. ۲ــ اصل: بصلح. ۳ــ اصل: زند.

ای امپراطور باشوکت! این خواهشها را قبول‌کنید وحادثه[ای] راکه درایران همانقدرموجب «تأثر»[۱] گشته است، در روسیه فراموش نمائیدتـاکل عالم بدانندکـه درمطاوی چنین‌حادثهٔ بی‌نظیر، دانش وفراست دو پادشاه و اعتقاد واعتماد متلازم ایشان توانستند بلاواسطه همه خطرها را برکنار بگذارند وهمه شبهات وناایمنی‌هارا محو نمایند. بالاخره یکنوع مرابطه، مطابق همهٔ تمناهای‌خود به‌اطمینان تحصیل‌کنند. در باب من، خـود چون بتوسط این مهم تمناکردنی تعیین شدم، چنین خیال میکنم که همین‌که بحضور اعلیحضرت امپراطوری رسیدم وخدمت محولهٔ خود راکه بواسطهٔ ولی‌نعمت و جدّبا حشمت من به‌من داده شده بـود، بتقدیم رسانیدم، بکمال تهنیت و بشارت رسیده باشم. درصورتیـکه همه اهتمامات خود را به‌استحکام یـکنوع‌دوستی و ایمنی مابین دوملت عظیم‌که برای مودت واحترام یکدیگرخلق شده‌اند، وقف بکنم والسلام.»

بعدازآن غراف مشارالیه خواهش‌کردکه‌شرحی مشتمل برقبول تشریفات نوشته شود. اینست سواد شرحی‌که ازجانب امیرنظام بغراف نوشته شد:

«دوست‌مشفق مهربان! تشریفاتیـکه برای‌سلام‌عام ورود نواب مستطاب شاهزاده خسرومیرزا به‌عمارت سارقسلو وپطرهاف‌آورده بودند ترجمه شده بنظر ایشان رسید. فرمودندکه من‌فرزندی ازدولت علیهٔ ایران هستم‌که بـدربار اعلیحضرت امپراطوراعظم کل ممالك روسیه مأمورشده‌ام. همانطوریـکه درآن دولت اوامر اعلیحضرت شاهنشاه را بطوع و رغبت قبول میکـردم، در اینحضرت نیز اطاعت احکام عـلیّهٔ اعلیحضرت امپراطوری را برضا و خوشنودی بـرخود لازم میشمارم و اگـر اجازت تمنا در حضرت امپراطوری بدمن ارزانی شود، بمقام استدعا برمیآیم‌که در روز سلام عام برای مزید افتخار وامتیازمن، جواب عرایض مختصرمرا اعلیحضرت امپراطوری بلفظ مبارك خود ادا فرمایند والسلام.»

فرداکه صبح «سه‌شنبه دهم»[۲] بود، نواب‌والا کوچ‌کرده، در راه ریژمان‌دیگر

۱ ـ اصل: تأثیر. ۲ ـ اصل: دوشنبه سیزدهم!

ملاحظه فرمودند که عمارات آنها بهمان نظم و ترتیب بود . لیکن شفاخانه را درمیان باغی ترتیب داده بودندکه نهایت با روح وصفا بود ودریاچهٔ عظیمی هم درمقابل داشت. ازقرارتقریرروسید شصت‌هزارجین قشون‌که عبارت ازپانزده ریژمان باشد ، در اقطاع امپراطوری جاساخته نشستداند . اولاد آنها کلاً صالـدات‌میشود . در وقت کسب و زراعت مشغول‌آن‌کاراند و در وقت های دیگرمشغول مشق . از این قرار بعد ازمرور روزگاری چند ازتوالد وتناسل شصت هزارنفرچندان صالدات‌مشق‌کردهٔ آماده برای دولت‌روس‌حاصل‌خواهد شدکه برای قشون احتیاج‌زیادی برعیت نخواهدداشت .

ایدریغ‌که درملك ایران با وصف‌کمال قابلیت‌مملکت، در پی دوام سلطنت در سلسلهٔ واحد نباشند و به این سبب پادشاه برعیت و رعیت به پادشاه دلگرم نشود و از ثمرهٔ این دلگرمی منظور پادشاه ورعیت برمزید شوکت ودولت مقصورنگردد وازاین منظورکلی امورات جزئیهٔ دیگرکه همگی‌مقتضی وفور استحکام دولت باشد[1] ، بتقدیم نرسد . شام همان شب‌درحوالی‌صبح، بعدازطی‌مسافت یکصدوسی ورس‌نواب والاوارد سارقسلوشدند ، تشریفات مرقوقه بعمل‌آمد .

روزچهارشنبه‌را درعمارت امپراطوری‌توقف‌کرده، همانروز غراف پاطوطسکی[2] ایشیك‌آقاسی‌باشی امپراطوری ازجانب‌ولی‌نعمت‌خود بتهنیت ورودآمد وتعارفات‌لازمه از جانبین بتقدیم رسید . معنی لفظ سارقسلو ده پادشاهی است و ایـن محل مخصوص پادشاهان روسیه است و ازوقت پطربزرك تا امـروز هريك هريك پادشاهان عمارات عالیه درآنجا بنا کرده، به‌اقسام زینت‌ها از چهل‌چراغ وآئینه وکرسیها و شمعدانها و پرده‌ها وصورتهای مرمروبرنج‌که صورمشاهیرسلاطین وحکمای‌گـذشته است وظروف چینی‌که در هريك‌کمال تصنع بکاربرده‌اند ، زینت داده‌اند . باغات این مکان و سایر اماکن اگرچه از اشجارمیوه‌دارخالی است ولیکن‌خیابانها وتفرج‌گاههای‌آنها راچنان پاکیزه نگاهـداشته ، درگذرگاهها اماکن غریبه‌بنا کـرده‌اند کـه باعث نشاط خاطر تماشائیان می‌شود. یقطرینه در اینجا عمارتی بناکرده‌که مرتبهٔ فوقانی‌آن پله ندارد .

۱ـ اصل : باشند .

۲ـ General Patuteski

هرگاه بخواهند بالا روندکرسی از بالا به یکی از راه روهای مرتبهٔ تحتانی آویخته می‌شود . همین‌که چند نفر بالای‌آن نشستند بصدای زنگی اخبار می‌کنند ، همان کرسی بالاکشیده می‌شود. دریکی ازاوطاقهای بالا پنج میزطعام حاضروآماده‌گذاشته شده است ، با بوشقاب وقاشق وکارد وچنگال . هرکه هرغذا بخواهد باقلم‌بر بوشقاب نوشته زنگی‌که پهلوی خود دارد حرکت میدهد ، همان بشقاب فرومی‌رود و با غذای مطلوب برمی‌آید. این‌روزها این‌ده[را][1] دروازه[ای] به‌سیاق‌دروازهٔ شهرچین‌می‌سازند که درهرطرف دروازه منارهٔ مربع مصور به‌انواع صور ساخته‌اند .

مابین عمارات ، عمارتی است که اکثرهدایای پادشاهان ممالك دیگر با بعضی اسلحهٔ حربیهٔ غریبه کــه تحصیل‌کرده‌اند، در اوطاقهای آن به‌کمال آراستگی ترتیب داده‌اند. وچون غالباً در اوقات تابستان اقامت پادشاهان روسیه دراین عمارات وسایر عمارات‌خارج شهرمی‌شود، ازاعیان‌دولت هریك‌راکه‌درآن‌حوالی‌ملکی‌هست، بفراخور حال‌خود عمارتی‌ساخته‌است . ازجمله عمارت غراف‌کوچی‌بیك[2] که رئیس ارباب‌شور و از اعاظم اعیان روسیه است ، مشاهده شدکه درکمال‌آراستگی بود و هرکه را ملکی نباشد، درعمارات امپراطوری قرارمی‌گیرد وپادشاهان روسیه را درحوالی پطرزبورغ هیجده دست‌چنین عمارت‌هست‌که اتمام یکی به‌خصوصه‌درقوهٔ یك پادشاه نیست‌ولیکن چون دولت‌را دوامی‌هست وهرکه سنگی برزمین‌گذاشت اطمینان داردکه‌سنگی‌دیگر ولیعهد او برآن خواهدگذاشت ، به‌مرور ایام این‌همه عمارات‌را به‌اتمام‌رسانده‌اند و هریك ازاین‌عمارات‌را خدمه‌واثاث‌البیت جدااست‌که‌درهریك‌که واردشوندبه‌هیچوجه معطلی‌نیست واین است‌اسامی بعضی‌عماراتی‌که درپطرزبورغ‌وحوالی‌آن دارند:

پطرزبورغ : عمارت زمستانی ، عمارت مرمر، عمارت دشقوی، عمارت تورید، عمارت یلاکین ، عمارت پاول .

درخارج: سارقسلو، پطرهاف، پاولسکی ودراکثر عمارتهای داخل وخارج برای عمل‌آوردن میوهٔ‌گرمسیرات وگلهای‌مختلف سایرولایات اوطاقها ساخته‌که به‌اندازه‌گرم

۱ـ اصل: برای.

۲ـ Gharaf Koochik Baig

می‌کنند وهرقسم میوه‌وگل بدعمل می‌آورندکه درهرفصل‌هرچه بخواهند مقدور است.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر، نواب«والا»عزیمت پطرهاف‌کردند و در حوالی باغ انگلیس که‌از جملهٔ عمارات پطرهاف ومسکن ویس شانسلیرغراف‌نسلرود «بودپسر»[1] کینیاروالخونسکی‌وزیر حرم‌امپراطور ازجانب ویس‌شانسلیر به‌استقبال آمده، شاهزاده را دعوت‌کرد. دردم‌پله ردوفینیکین[2] مباشر امور خارجهٔولایات مشرق‌که درجزو ویس‌ـ شانسلیر است، استقبال نموده، ویس‌شانسلیر بداطاق اول‌آمد، تعارفات دوستانه‌درکمال گرمی ازجانبین‌اداشد. بعدازصرف‌چائی وداع‌کردندوچون ازمقابل عمارت‌امپراطوری عبور نمودند، سپاهی‌که برای مشق درآنجا اردو زده‌بودند، حاضرباش‌کرده،احترامات عسکریه به‌تقدیم رسانیدند واین سپاه قریب دوهزارنفر ازاولاد نجبای ولایت بودند که سالی یك ماه حاضرمشق می‌شوند ودرسایراوقات در مدارس مشغول‌تعلیم‌اند و بعداز فراغ ازتحصیل به‌منصب می‌رسند ودرحوالی عمارت امپراطور ازاناث و ذکور برای تماشا جمعیت بسیاربود . امپراطور خود نیز داخل آن جمع تماشا می‌کرد . شاهزاده چون‌شبیه اورا بسیاردیده بودند، اورا درمیان‌جمع شناختند . غراف‌سوختلین بعداز ورود به‌منزل به‌شاهزاده گفت‌که امپراطور امروز شمارا دید. شاهزاده‌گفت من هم ایشان‌را دیدم در دوروشگه نشسته‌بودند واسب‌سیاهی برآن‌بسته و تفاوتی‌که میان شبیه‌ها وصورت ایشان دیدم این بودکه امپراطورقدری‌مرطوب‌تر است . او شناخت شاهزاده را تحسین کرده ، گفت در این دوسال امپراطور چاقتر شده‌است و آن‌روز فواره‌ها وآبشار های متعدد این باغ را بکار انداخته بودند .

شاهزاده درعمارت من‌پلیزیرکه برساحل دریا واقع‌است، منزل‌کردند وآن‌روز کینیازدالخونسکی به‌خدمت شاهزاده آمده، از جانب امپراطورخوش‌آمد گفت و احوال‌پرسی‌کرد وغراف‌نسلرود بازدید کرد .

روزجمعه سیزدهم، سه‌ساعت بدظهرمانده حسب‌الخواهش! امپراطور، شاهزاده بعمارتی‌که‌درمقابل‌آن‌مشق‌می‌کردند، تشریف‌بردند. بعدازساعتی‌امپراطوروامپراطریس

۱ـ اصل : پو!

۲ـ Rodofinikin

بافرزندانش وارد شدند. امپراطور خود سپاه‌را فرمان داد. بعداز اتمام مشق به‌جانب شاهزاده متوجه شده، سپاهیانه سلام کرد. شاهزاده‌کرنش نموده امپراطریس هم‌بااشارهٔ سر تعارفی نمود وجوابی شنید. بعد شاهزاده به‌تماشای عمارت رفتند. امپراطریس‌در یکی ازآن اوطاقها بود . دختر وپسر کوچکی ازخود فرستاد، شاهزاده بغل‌گرفته‌کمال مهربانی کرد واز آنجا عبور کرده ، کینیازدالخونسکی و غراف‌پاطوطسکی[را]که در همان عمارت منزل داشتند بازدید نمود . دراین‌روز بعداز ظهر، شاهزاده به‌تماشای «کشتی‌هائی»[1] که برروی دریا وقریب به‌منزل‌بود ، تشریف بردند. سه‌کشتی پریقاد[2] را که هر کدام سی‌ودو عراده توپ داشت، به‌دقت تماشاکردند . وزیر دریا که درکل دنیا سفر کرده، حاضر بود ویك‌بیك اسباب ناخدائی را که درآن کشتی‌ها بود نشان می‌داد . وقت‌ورود شاهزاده‌به‌هریك ازاین‌کشتی‌ها بیست‌ویك تیر توپ سلام‌می‌انداختند وسازنده‌های هریك مشغول ساز می‌شدند . درعهد سلطنت الکسندر امرکشتی دولت روس انتظامی نداشته است .

امپراطور نیکولای، همتی صرف نظم این‌کارکرده، همچنانکه بچه‌های نجبارا که درمدارس‌تحصیل می‌کنند، در سپاه برّی به‌مشق وامیدارند، در کشتی نیز مشغول مشق می‌کنند وهر سالی چندماه در فصل‌گرما آن بچه‌ها به‌کشتی سوار شده، در بحر بالتیق[3] مشق می‌کنند . در این کشتیهاکه به‌نظر شاهزاده رسید، جمعی اطفال مشاهده شد. ازآن‌جمله چندنفر پسرجنرالهای متشخص بودند که درکسوت وتربیت باسایرین تفاوتی نداشتند. علت عظیمی که‌درکشتی‌های روس هست وگویاچارهٔ آن‌ممکن‌نیست، سستی چوب است که چندان دوامی‌نمی‌کند . به‌خلاف‌کشتی‌های انگلیس ،کشتی‌های بزرگ جنگی روس مشاهده نشد ومی‌گفتندکه در دوردستها برای‌مشق رفته‌اند ودر حوالی پطرهاف بندری دارندکرونشتاب[4] نام که قلعه «محکمی»[5] درآنجا ساخته‌اند و اوقات توقف درپطرهاف‌باز صالدات‌ها مشغول‌مزیداستحکام‌آن‌بودند. شاهزاده ازسیر

۱ــ اصل: کشتیبانی ! ۲ــ پریقاد: همان کلمهٔ بریگاد میباشد .
۳ــ منظور دریای بالتیك است. ۴ــ نسخهٔ «و» کرونشتات . ۵ــ اصل: محکمه.

کشتی مراجعت و به‌منزل آمد . چون فی‌الجمله تکسرمزاجی داشت، امپراطور حکیم خودرا فرستاد واحوال‌پرسی کرد . همان‌روز شکاریکه امپراطور خودزده بود ، برای شاهزاده فرستاد .

روزچهاردهم، درنه ساعتی یعنی سه ساعت بظهرمانده، باز دعوت به‌مشق شد. به‌سیاق‌سابق،شاهزاده دراوطاقهای‌مشرف به‌میدان‌مشق تشریف‌داشتند. همینکه‌امپراطور وامپراطریس حاضرشدند، شاهزاده ابتدا بسلام‌کرد وجواب شنید . دراین روز ولیعهد امپراطورهم که جوان دوازده ساله است ، حضورداشت . بعداز مشق ، شاهزاده بـه منزل معاودت کرد . قبل ازظهر رودوفینیکین بعد از اخبار بدیدن میرزا مسعودآمد، امیرنظام و میرزاصالح هم تشریف‌آوردند . حکایت توپهای تحفهٔ امپراطوری رابمیان آورد و پرسیدکه درکدام محل پائین بیاورند بهتراست ؟ گفتند درسالیان . چراکه از آنجابه آسانی به تبریزمی‌توان برد وازگیلان وطالش بردن ممکن نیست . بعد ازآن از شاهزادهٔ افغان‌که به پطرزبورغ‌آمده بود ،گفتگوکرد واظهار نمودکه بهترآن است که به شما بسپاریم‌که همراه خود ببرید . گفتند ما را در این باب مأموریتی نیست ، به‌این واسطه حکایت خیوه‌را نقل‌کرد که تفصیل آن‌درفصل امور دولتیه مرقوم خواهد شد. درهمین روز امیرنظام ومیرزا مسعود ومیرزا صالح وحکیم‌باشی بدیدن غراف نسلرود رفتند. غیرتعارفات ومهربانی حرفی درمیان نگذاشت . بعد ازظهر به تماشای کاغذگرخانه رفتند و آن مشتمل بـرچند دستگاه‌بود که همه را بخار گردش میداد . کاغذ به عرض دو زرع و طول صد و دویست زرع بلکه بهرطولی‌کـه بخواهند از دو دستگاه بیرون می‌آید ودر دستگاه دیگر بهرقطعی‌که می‌خواستند بریده می‌شد. «در کارخانهٔ دیگر بچه‌ها بنوك و دم کاردها دو روی آن را پاك میکردند » و درکارخانهٔ دیگرآهارمیزدند وجای دیگر بمنگنه‌گذاشته، صاف وهموار می‌نمودند ودر دستگاه دیگردسته وبندکرده وکم وزیادکنارهای آن را بواسطهٔ قیدوگازان می‌بریدند. بهمین چرخ بخار دراین کارخانـه دستگاه دیگرجهت سنگتراشی بـراه انداخته ، سنگهای قیمتی‌سیبررا تراش می‌نمایند . کینیازوالخونسکی‌کـه مباشرجمع بیوتات امپراطوری

است، ازعمل این کارخانه‌ها به شاهزاده وهمراهان فراخورحال هریك‌را یادگاری‌داد. وقت بیرون آمدن شاهزاده از ایـن کارخانه ، اسب‌های سواری حاضر کرده بودند . شاهزاده را تکلیف به شکارکردند . به سبب جنگل همه جا اسب راندن و پی شکار رفتن ممکن نیست. لهذا شکارچیان درکمین‌گاههای معلوم مترصد می‌شوند وسگبانان از میان جنگل شکار را رم داده ، بجانب شکارچیان می‌آورند . اتفاقاً آن روز هیچ شکاری ازچرنده و پرنده پیدا نشد . وقت مراجعت با امپراطور وامپراطریس باهم‌که سوار کالسکه شده بودند، اتفاق ملاقات افتاد. شاهزاده وهمراهان سواره صف‌کشیده ، تعظیم کردند. بعد از دقیقه[ای] چند امپراطورمعاودت‌کرد ، همچنان تعظیم به تقدیم رسید و بالاتفاق معاودت به منزل روداد .

پطرهاف درساحل دریای پالتیق اتفاق افتاده واز ابنیهٔ پطر بزرك است ومشتمل است برچند دست عمارت وبـاغ ملوکانه که یکی ازجملهٔ عمارت‌ها دربلندی اتفاق افتاده و چهارضلع دارد . مابین اضلاع بـاغی است وسیع ، ضلع شمالی آن ناظراست برزمینی‌وآبی‌برآن مسلطاست وازمسافت بعیده با «گنگ»[۱] آب‌آهنی به‌آنجاآورده‌اند وانواع آبشارها وفواره‌ها درمقابل ومحاذی ضلع شمالی آن عمارت وعمارات مختلفهٔ دیگرساخته‌اند وبجای فواره ازسنگ مرمرآدمها وجانورها بصورمختلفه تعبیه نموده که از دهن‌های آنها‌آب می‌جهد یاجاری می‌شود . ازاین جمله فواره‌های چندبه نظر رسید کــه تقریباً بـه ارتفاع دوازده زرع آب جستن می‌کرد . درحوالی‌عمارت من‌پلیزیر،درختی با شاخ‌وبرگ ازمس‌ساخته‌اند، چنانکه هیچ‌بیننده ازدرخت فرق‌نتواند داد و برجمیع شاخها و بـرگهای آن بیرون از حدشمارفـواره تعبیه نموده‌که بیکبار ازکل آن درخت فواره‌های بیشمارجستن می‌کند وهمچنین دربعضی زمین‌ها فواره‌ها ساخته‌اند که از نظر پنهان است هروقت بخواهند کسی را درتعجب آرند یا به کسی سر بسر گذارند، در وقتی‌که میان یا محاذی آن ایستاده است ، راه آب را وا می‌کنند. خلاصه انواع آب بازی رادرعمارات پطرهاف بکاربرده‌اند . اگرهوای این سرزمین

۱ــ این لغت ترکی وبمعنی لولهٔ سفالین است .

چندان حرارت می‌داشت که آب‌بازی وسایه‌نشینی مطلوب می‌بود، همین‌محل بدجهت کثرت فواره وآبشار وغرابت‌حسن و تصنع آنها وسبب‌قرب‌دریا ودرختان سایه‌دار بسیار وخیابانهای‌مختلفه‌الاشکال وگلزارهای‌متعدده‌وسنگتراشیهای متنوعه بهترین نزهتگاهها محسوب می‌گشت ودرخیابان‌های‌این‌باغات که‌سیرگاه مردان و زنان است ، کرسیهای آهنی‌سبز، همرنگ‌چمن‌گذاشته‌اندکه مردان وزنان برای رفع خستگی ازسیربرآنها نشسته آرام می‌گیرند و درهریك از این عمارات متعدده که پادشا«هان»[1] سلف سکنی کرده‌اند، ازالبسه واسلحهٔ مردان و زنان سلسلهٔ سلطنت یادگاری ضبط وحفظ کرده‌اند و به‌اهل تماشا از غریب و بومی نشان می‌دهند . در عمارت من پلیزیر رختخواب و شب‌کلاه وبعضی اسباب چایخوری و ادوات کارگری پطربزرگ راگذاشته بودند .

روز یکشنبه‌که پانزدهم شهرصفر بود، امپراطور قشونهارا مرخص‌کرده، حوالی ظهرغراف سوختلین‌خبرآوردکه امپراطورمی‌گوید امروز هوای دریا بد نیست و اگر شاهزاده تشریف ببرد از جهت مزاج او احتیاطی نخواهد بود . بعد از ظهر شاهزاده با مهماندار واتباع بیارگاه رسیده، معارف برکرجی‌کوچك وسایر[ین] برکرجی دیگر سوار شدند . درکرجی شاهزاده علم شیر و خورشید برپاکردند . چون بدنزدیك‌کشتی رسیدند، اهالی‌کشتی‌بتوپ انداختن وساز زدن احترامات عسکریهٔ بحریه بجاآوردند. همینکه شاهزاده درکشتی قرارگرفتند، سه شقد علم شیر وخورشید برآن برپا کردند و وزیرعساکربحریه بسلام‌آمد وازسایرکشتیهای روس‌که درآن حوالی بود توپ سلام خالی شد . این‌کشتی‌کـه آن نوع را بریقاد می‌گویند و سی و دو عراده توپ داشت ، جواب سلام‌داد و عمله‌کشتی درمقابل صدای اورای[2] سایرکشتی‌ها[3] اورا می‌کشیدندکه به‌معنی شادباد است وجمعی ازاطفال نجبا و جنرالان بزرگ از چهارده ساله تا هشت ساله‌مشغول خدمتگزاری بودندکه بیاك‌صفیرکه فرمان خدام‌کشتی‌ها[4] است ، چون‌برق خاطف بواسطهٔ نردبانهای ریسمانی‌بربالای ستونهای کشتی کـه تقریباً دوازده زرع ارتفاع داشت، صعود می‌کردند. این اطفال نیز مانند سایر مدت سال درمدارس دولت

۱ــ اصل: پادشاه. ۲ــ اورا کشیدن، همان هورا کشیدن است. ۳،۴ــ اصل: کشتیبان!

مشغول تحصیل فنون کمالات اند و یك مـاه در کشتیها به‌مشق اشتغال می‌نمایند . چون این روز باد موافق نبـود و مجرای کشتی برسرا بالای رودخانه بود یك کشتی بخارکه پزورقاف می‌گویند، بجلو این کشتی بستندکه بزور آن بسیر افتاد وکشتی بخار دیگر احتیاطاً نگاهداشتندکه اگر لازم افتد ویا درآن یکی عیبی بهم برسد ، این یکی بکار آید وچون کشتی شاهزاده به‌مقابل عمارت امپراطریس رسید ، برای سلام اوهیجده تیر توپ انداختند وکشتیهای تجارت سایر دولت‌هاکه برروی‌آب‌بودند هریك هریك علم سلام برای علم دولت ایران برپاکردند وچون بـرای وصول بـه منزل شاهزاده از زیـر پلهائی‌که برروی رودخانهٔ‌نیوا ترتیب داده‌اند عبور می‌بایست کرد وبـریقاد را امروز ممکن‌نبود، لهذاکرجی‌برای‌سرکار شاهزاده‌آوردندوعلم‌ایران‌برآن ترتیب‌داده، اززیر پلها گذشتند ودراین مدت همهٔ تشریفات چنانکه مرقوم شد به‌تقدیم رسید ودرمقابل قلعه بیست ویك تیر توپ سلام انداختند وحوالی‌غروب‌آفتاب‌کرجی‌های نواب شاهزاده وهمراهان به‌مقابل عمارت توریدکه منزل‌بود رسید.کرجی‌ها را ازآنجا میان خیابان آب‌که بخط مستقیم از رودخانهٔ نیوا ترتیب داده و به‌پیش‌روی عمارت منتهی می‌شد، انداختند تا اینکه خیابان تمام‌شده، به‌ساحل رسیدند. ازکشتیها بیرون‌آمده، به‌اسبها سوار شدند . دراین وقت حاکم شهرکه درآنجا منتظر بود، احترام مقررهٔ خودرا ادا کرده وبعد چهار تیپ پیاده و یك تیپ سوارهٔ خاصهٔ دراقون و جمعی قراول با بیدق، احترامات عسکریه را به عمل آوردند و سازنده‌ها بنواختن سازهـا مشغول گشتند . شاهزاده به‌صاحب منصبان و صالدات‌ها التفات‌کرده، احوال همه را پرسیدند وهمگی بیك مرتبه آواز شکرگزاری بلند کـردند . چندنفر تاجرایران متوقفین پطرزبورغ به‌اتفاق بعضی از ملتزمین‌که از نوقراد بابنه واغروق پیش‌آمده بودند، به‌رکاب شتافته تعظیم وکرنش‌کردند . نواب شاهزاده در در منزل‌که ازکنار خیابان‌آب تاآنجا قریب بیك صد قدم بود، از اسب نزول فرمود. همان دم امیر بزرگ بارگاه لازمهٔ احترام و تواضع‌خودرا به‌تقدیم‌رسانیده،راهنمائی به‌اوطاق‌کرد.درحین‌دخول به‌اوطاق‌بیگلربیگی پطرزبورغ تعارف و تواضع لازمه ومبارکباد ورود نمود . بعد ازآنکه نواب والا در

اوطاق قرارگرفتند، ایشان‌مرخصی‌حاصل‌کرده، از اوطاق‌بیرون‌آمده، بدمنازل معاودت کردند.

امروز هرچه خلق درشهر پطرزبورغ بود، عموما برکنار چپ رودخانهٔ نیوا و برسر پلها جمع شده بودند وهمگی تعظیم وتکریم بجای آوردند و شاهزاده بداشارهٔ سرمشغول‌جواب بود.

امپراطور روس را علاوه براظهار شوکت خود، برای حرمت شاهزاده در روانه کردن باکشتی دومنظور بود: یکی اینکه علم دولت ایران برای اظهارکمال دوستی درکشتی اوگشاده‌شود. دیگر اینکه اهالی عموم دولت‌های فرنگ‌که‌کشتی تجارت در پطرزبورغ دارند، لوازم تکریم بجای آرند، نه‌تنها اهالی روس. پیش از وقت همهٔ اوطاقهای عمارت توریدرا که همهٔ ملتزمین هریکی در اوطاق علیحده قرار گرفتد، باز سه حصهٔ عمارت خالی مانده بود. لاکه وسایرخدمتگار معین ومشخص‌کرده‌بودند و اسم هریك را بردر منازل خود نوشته‌که مغشوش نشود. عمارت تورید عمارتی بود دورو و دومرتبه‌که ازسمت شمال برود خانهٔ نیوا مشرف بود و از سمت‌جنوب بباغ. ازطرف نیوا پنج ضلع داشت، سه شمالی، یکی شرقی ویکی غربی[1] ضلع اول و ضلع وسط که در عمارت واقع شده بود و ضلع پنجم متوازی بود تا مجرای نیوا و ضلع دویم و ضلع چهارم عمود برضلع وسط مابین ضلع‌دویم وچهارم وضلع وسط صحنی‌بود وسیع واز پیش‌رو محجری چوبی‌کشیده‌بودند و برآن از وسط و جنبین سه درقرار داده که کالسکه بیاید و بگذرد و قراول در مقابل ضلع شرقی‌که منزل شاهزاده بود، می‌ایستاد و در همان ضلع برای آرامگاه آنها اوطاقی‌معین بود. برای دستهٔ قراول هم موازی آن ضلع محجری از چوب ساخته بودند که از آن تجاوز نمی‌کردند و تفنگ‌های خود را وقت‌آسایش برآن تکیه می‌دادند. همچنین از چوب جائی برای محافظت یك نفر قراول از برف و باران ساخته بودند. این عمارت از سمت باغ چهارده ضلع داشت‌که پنج از آن جنوبی بود و پنج شرقی و دو غربی و دو شمالی و

۱ــ نسخهٔ «و»: جنوبی.

باغ این عمارت بسیار وسعت دارد . در میان آن دریاچهٔ بزرگی است و چهارکشتی کوچك دارد . ازسمت غربیِ باغ اوطاقهای پنیچ بزرگ ساخته وانواع مرکبات وفواکه به‌عمل‌آورده‌اند، الاّ خرما وانار وانجیر وبه وکذالك اقسام ازهار و ریاحین ودرهمان ضلع برای باغبان باشی‌که از اهل انگلیس است و سایر باغبانان خانه ساخته‌اند و انحای بقول کـه در روسیه خوردن آنها معمول است ، در همـان سمت بـاغ زراعت می‌کنند. برای سایردرختان میوه‌که درهوای آنجا به‌عمل [می]آید دورتا دور توری کشیده‌اند . باقی‌درختان این باغ بی‌ثمر است و اقسام خیابانها ترتیب داده‌اند وریك نرم ریخته وکوبیده، باغبانان درکمال پاکیزگی‌نگاه می‌دارند. چنانکه در وقت خزان برگ درختی برآن پیدا نمی‌شود . درخیابانهای این باغ نیز مثل سایر باغات فاصله بفاصله کرسیهای‌آهنی‌سبزرنگ گذاشته[اند]. منزل شاهزاده از سمت یسار عمارت ده باب اوطاق مزین بود که درهریکی پرده‌های تصویر و چهل چراغها و ساعتهای زنگ و آینه‌های‌بزرگ بدن‌نما که یکی ازآن جمله شش زرع قد داشت، گـذاشته بودند و در یکی ساعتساز و هر روزه ساعتسازی که مأمور[1] به مراقبت ساعتهای آن عمارت بود، می‌آمدو کوك می‌کرد . سمت یمین این عمارت از تحتانـی‌کسی را منزل نبود . منازل سایر اجزای سفارت و ملتزمین رکاب همه در مرتبهٔ فوقانی این عمارت بود . همچنین منزل غراف سوختلین و جنرال رایتقامیف . در مقابـل این عمارت بعد از عبور از اوطاق راهرو اوطاقی بود که انواع صورتهای سنگ مرمر ازصنایع استادان قدیم در آنجا جمع‌کـرده بودند . همچنین طـالاری بسیار بزرگ بعد ازآن اوطـاق بود که در صورسنگی آن دیگر بیشترمهارت بـه‌کار برده بودند . در چهل چـراغها و ستونهای این طالار جای ده هـزار شمع بود . بعد از این طالار باغ زمستانی بود کذالك به‌صور سنگی مزین و بسیار درخت مرکبات و گلها و ریاحین معطر کـه در میان ظرفها کاشته شده درآنجا گذاشته بودند ، چنانچه بوی بهار و سایرگلها آدمی را واله می‌کرد . بعد از ورود شاهزاده حسب‌الامر امپـراطور هرروز وقت عصر یك

۱ــ اصل : بامور !

دسته سازنده به‌باغ‌آمده مشغول ساز می‌شدند و مردان و زنان پطرزبورغ علی‌سبیل‌ـ الاستمرار عصر بعصر بدآن باغ آمده ،گاهی بر خیابان‌ها و گاهی بردریاچه مشغول سیرمی‌گشتند وگاهی‌شاهزاده به‌مراعات‌اشتیاق مردم به‌باغ بیرون رفته ودرهرخیابانی که سیر می‌کردند مردان و زنان دسته به دسته هجوم می‌آوردند و ساز و سیر تا روز «بیرون»[۱] آمدن شاهزاده مستمر بود و تا آن روزمردان و زنان پطرزبورغ به‌هیچ باغ و نزهتگاه دیگر بـه‌سیروگشت نمی‌رفتند . این عمارت و بـاغ را درعهد یقطرینه ، غراف پاتومکین[۲] که‌یکی ازخواص او بوده، بنا کرده‌است و شبی یقطرینه را درآنجا مهمان نموده است . چون آن عمارت مقبول خاطر او افتاده، پیشکش‌کرده است .

۱ـ اصل : برای !
۲ـ Gharaf Patomkin

اسامی منازل و تشخیص فراسخ آن از دارالسلطنهٔ تبریز الی پطرزبورغ

ازدارالسلطنهٔ تبریز الی تفلیس. [1]

از گنجه الی تفلیس :

شمکور۲۵ [ورس]، زکم ۲۸ [ورس]، طاوس ۲۶ [ورس] ، حسن‌سو۱۶ [ورس]، حسن تپه ۱۲ [ورس] ، صلاحلو ۲۸ [ورس] ، سقانلو ۲۶ [ورس] ، کووا ۲۹ [ورس] ، تفلیس ۲۵ [ورس] .

ازتفلیس الی‌پطرزبورغ ۲۶۲۶ ورس‌ونیم (۹فرسخ ایرانی) .

از تفلیس الی ولادقفقاز: ۱۶۳ ورس.

قارتیزقار۲۸ ورس ، دوشد۲۳ ورس‌ونیم ، آنانور ۱۱ ورس‌ونیم ، پساناور ۲۱ ورس ، قایشاور ۱۷ ورس ، قوپی ۱۶ ورس‌ونیم ، قاضی‌بیك ۱۶ ورس‌ونیم ، لارس ۱۶ ورس‌ونیم ، ولاد قفقاز ۱۵ ورس.

ولاد قفقاز الی یقطرینه قراد : ۱۰۵ ورس‌ونیم .

رود دامنکوی ۳۲ ورس‌ونیم ، اورسان ۳۵ ورس ، بری سسین ایکایه ۲۳ورس ، یقطریند قراد ۱۵ ورس

---

۱ ــ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس که ماآن‌را اصل قرارداده‌ایم ، این قسمت اسامی‌منازل را ندارد وازنسخهٔ کتابخانهٔ ملی استفاده کردیم .

شهر یغوراسکی ـ ۸۰ ورس.

پرخلادسکی ۱۸ ورس، مآلکا ۱۷ ورس، پاول اسکی۲۰ [ورس]، یغوراسکی ۲۵ ورس .

استوراپل ـ ۱۷۲ ورس ونیم :

لساك مدریه۱۴ [ورس] ، صابله ۳۸ورس ، الکسندروف ۲۸[ورس]،کلنوفله ۱۸ [ورس ونیم]، سیرقوسکاله ۱۷ [ورس]، بوکردفسکایه ۲۸ [ورس]، استوراپل ۳۰ ورس .

نووچرکس- ۳۳۸ ورس و نیم:

مسکوی۳۲[ورس]،قلعه‌دون۱۸[ورس]، نبرا باسنایه۲۰[ورس]، سری‌قرادنایه۲۵ [ورس]،مدویچ۱۷ [ورس]، کالانوفسکایه۱۳[ورس]، رازسب‌نایه ۱۵[ورس]، پیش‌خانو- کوبین۲۸ [ورس] ، سرمدی‌یقراسقایا ۲۸ [ورس‌ونیم] ، بیشرلی‌یقر ۱۹ [ورس و نیم] ،

مجیدین اسقایا۲۶[ورس]،کسال‌نواسقایا۲۷ [ورس]، پاداسقایا ۲۶[ورس]، زمیوفسکاید ۲۶ [ورس]، نووچرکس۲۱ [ورس] .

وارونیچ- ۵۲۳ ورس‌و نیم :

قسطنطین اسکی۳۰[ورس]،کوندروجیواسکی۳۰[ورس‌و نیم]، خارکواسکی۲۷ [ورس]،استاخوا ۲۵[ورس] ، رازلومین اسکی ۳۰ [ورس‌و نیم] ، سوخایه ۲۹[ورس]، مشرنی‌لاردایه۲۴ [ورس‌و نیم]، ویرانولارتوا ۲۷ [ورس‌و نیم]، سوخوسکایه۳۱ [ورس]، مادومین اسکی۲۹ [ورس‌و نیم]، لی‌چوك ۲۳[ورس]، شرینی مامون۲۷ [ورس]، غازان‌اسکی۲۳ [ورس]، پادول اسکی ۲۰ [ورس]، لوسیوا ۲۱[ورس]، شادلوا ۱۴ [ورس]، سریدنی یغورسکی۳۵ [ورس] ، شورالیکوی بوسیلووا۲۶ [ورس] ، روقاچوکه ۲۳ [ورس] ، وارونیچ ۲۷[ورس].

یلطس - ۱۲۰ورس:

ژینودین‌نویه۲۵ [ورس] ، نبراستوریوکه ۲۷[ورس] ، صلب‌نویه۱۴ [ورس] ، زدونسکی ۲۶ [ورس] ، ازدالی ۱۹ [ورس]، یلطس ۱۹ [ورس] .

طول - ۱۹۵ ورس‌و نیم :

بال‌نا ۲۷ [ورس] ، نکلدلوکه ۲۲ [ورس‌ونیم] ، یفریموف ۲۰ [ورس]، لوبشه‌ملدووا ۱۶[ورس]، مکیدی‌وا ۲۷ [ورس]، بقرولیه۲۵[ورس]، ومدی‌لوف ۲۵[ورس]، طول۳۳ ورس.

مسقو ـ ۱۸۵ ورس :

ولودیه ۱۵[ورس]، دشالی ۲۰[ورس]، دیدلنسکی زاود ۲۸ [ورس]، سرپخوف ۳۳ [ورس]، لوماس‌نیه ۲۷ [ورس]، پادول ۳۲ [ورس]، مسقو ۳۰ [ورس] .

طورس ـ ۱۸۷ ورس‌ونیم:

چورنایدور ۲۵ [ورس]، فلیب‌نیکوا ۲۶[ورس]، سولیچ‌مایه تورا ۳۰ [ورس] ، کلین۲۳ [ورس]، زادووا ۲۸ [ورس]، فوردنایه ۲۵ [ورس] ، طورس ۳۰ [ورس‌ونیم] .

نوقراد ـ ۳۵۱ ورس‌ونیم :

میه‌نویه ۳۰[ورس]، ترژوف ۳۳ [ورس‌ونیم] ، دیه‌رولوبیك ۳۸ [ورس]، ویش‌ولاجوق۳۳[ورس]،خویش‌لو۳۰[ورس]، زیموفوریه ۳۴[ورس]، یاتریلیس ۲۲[ورس]، راحنو۲۲ [ورس] ،کرلس۱۶ [ورس] ، زایسوا ۳۱ [ورس] ، برومیشیچ ۲۷ [ورس] ، نوقراد ۳۵[ورس].

پطرزبورغ ـ ۱۸۸ ورس‌ونیم:

بودپریزه ۲۶[ورس]، اسپاسکایه‌لومت ۲۴[ورس]، جودوا ۲۴[ورس]، بومیرآنیه ۲۵[ورس]، دوستا ۳۲ [ورس]، اژوره ۲۴ [ورس‌ونیم]. پطرزبورغ ۳۲ [ورس][1] .

[جمع] : ۴۳۷ فرسخ ونیم.

---

۱ ـ این‌قسمت ازمتن‌کتاب‌که شامل «اسامی منازل وتشخیص‌فراسخ ازدارالسلطنهٔ تبریزالی پطرزبورغ» است، خواندنش بی‌اشکال نبود. باوصف این تا جائی‌که امکان‌داشت ارقام‌سیاقی را به‌ارقام هندسی تبدیل‌کرده ، درکنارنام هرشهرومحل قراردادیم . بازیقین نداریم‌که اسامی‌بعضی ازشهرها را درست خوانده باشیم وازهمین‌رو اصل‌آن راگراورکرده‌ایم .

فصل دوم

دراحوال توقف پطرزبورغ

روز دوشنبه شانزدهم شهر صفرالمظفر مهمانداری جدید که ازجانب دولت باستصواب مهماندار قدیم تعیین شده بود آمده ، دستورالعمل اخراجات یومیه خواست . خواص همراهان بعدازآنکه خدمت نواب شاهزاده عرض کردند ، چنان صلاح دانستند که کارخانهٔ سرکاری موقوف شود. برای چاشت وشام درسه اوطاق «میزگذارند» یکی به‌خصوصه دراوطاق «سفرهٔ» نواب شاهزاده ویکی دراوطاق امیرنظام برای معارف همراهان ویکی برای سایرملتزمین و[در] یکی ازاوطاق‌ها نیزطعام گذارند ، برای فراش وعملهٔ کارخانه وکسان ملتزمین [و] بقدرکفاف اخراجات جنس بدهندکه ازکارخانهٔ سرکاری چاشت وشام بدایشان داده‌شود. همین‌روزغراف‌نسلرود ازجانب امپراطور به‌دیدن نواب‌شاهزاده آمده، بعدازتعارفات‌لازمه ومبارکباد ورود، سلام‌عام‌را بدروزجمعه بیستم‌شهرقراردادند. دراین‌روزغراف‌سوختلین کاغذی به‌میرزا مسعود نوشته، اظهارداشته‌بودکه‌ازدیوان، بدین موجب‌کالسکه‌برای سرکار شاهزاده وسایرین تعیین شده‌است:

سرکارنواب شاهزاده :کالسکه عراده ، کالش عراده ، دوروشگه عراده .

سایرارباب : کالسکه .

امیرنظام : عراده .

میرزا مسعود : عراده .

میرزاصالح ومیرزابابا : عراده .

سمینووماسالو[۱]: عراده .
حسنعلی بیك ومیرزا تقی[۲] ومیرزا باقر ومیرزا جعفر: عراده .
علی اشرف بیك ومیرزاآقا و پیشخدمتان : عراده .
میرزا مصطفی ، وفا«علی»[۳] ودرویش‌علی بیك : عراده .
سایر: شش[۴] عراده.



میرزا تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر)
(عکس از سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیك جلد سوم چاپ اسلامبول)

---

۱ ـ نسخهٔ «و» : مانپاقو (کذا) .
۲ ـ میرزا تقی خان فراهانی است که بعدها بنام (امیرکبیر) مشهور گردید و گوینده‌ای دربارهٔ او گفته است :

پیاده‌ای که براسب خرد نشست و نتافت — رخ از مجادله با پیل تا که گشت وزیر

۳ ـ اصل : وفاصل !
۴ ـ نسخهٔ «و» : پنج .

وهریك چهاراسب خواهد داشت. شما خدمت شاهزاده عرض کنید ، اگراین طور مقبول خاطرایشان باشد، مرا اخبارنمایند . این تقسیم مقبول خاطرشاهزاده افتاده ، با غراف گفتگو شدکه برای امتیازکالسکهٔ شاهزاده علامتی باشد . چون یکی از دونفر کالسکه‌چی امپراطوری برای کالسکهٔ شاهزاده تعیین شده بود ، غراف گفت کدام امتیاز است که ازاین بالاتر باشد . غراف سوختلین تاروزبیرون آمدن ازپطرزبورغ هرگونه کاری که اتفاق می‌افتاد به‌میرزا مسعود می‌نوشت وازاوجواب می‌گرفت .

روزسه‌شنبه هفدهم شهر، حسب‌الامرامپراطور، غراف سوختلین آمده، ازنواب شاهزاده‌وعده‌خواست که به‌تماشای کشتی جدیدامپراطوری که آن‌روز به‌آب‌می‌انداختند، تشریف ببرند . نواب شاهزاده با جمعی ملتزمین سوارکالسکه شده ، به‌کنارآب نیوا تشریف بردند . درآنجاکه‌کشتی را به‌آب می‌انداختند ، دو اوطاق محاذی یکدیگر ازچوب‌درروی‌آب ترتیب‌داده بودند وهردومتصل به‌ساحل بود . دریکی نواب‌شاهزاده با ملتزمین خود قرارگرفتند . بعد ازساعتی امپراطور با جمعی از ایلچیان وجنرالان آمده ، درآن اوطاق دیگرایستادند . حین‌آمدن امپراطورنواب شاهزاده ازجای‌خود برخاسته[1] سلام[و]کرنشی کردند وهمچنین کلاً ملتزمین‌که درخدمت شاهزاده‌صف‌بسته بودند ، موافق قاعدهٔ ایران سرفرودآوردند . امپراطورهمه را با قانون نظام جواب سلام اداکردوبعد غراف سوختلین‌را احضارکرده ، برای احوال پرسی‌خدمت شاهزاده فرستاد . چون سلام عام وتبلیغ رسالت نشده بود ، لهذا بالمشافهه با شاهزاده مکالمه نکرد. بعدازجابجا شدن اسباب حرکت‌کشتی ، اعلیحضرت امپراطورخود باصوت بلند فرمان‌دادکه‌کشتی را به‌آب بیندازند. به‌مجرد صدورفرمان‌کشتی‌را که نوعی‌آویزان کرده وترتیب داده بودندکه نصف‌آن‌دربالای‌آب ونصف‌دیگردرکنار بود وقریب بیست زرع ازسطح‌آب ارتفاع داشت یك‌دفعه به‌آب انداختند .کشتی بقدر یك‌صد زرع با همان قوت وتاب درروی‌آب مثل باد روان شد «و» در اواسط رودخانه قرارگرفت . بعدازآنکه‌کشتی بسلامت داخل‌آب شدوعمله ازآن تلف نگردید، امپراطوروجنرالها

---

۱ ــ اصل : خواسته !

لوازم‌شکرگزاری‌را به‌عمل‌آورده، روانهٔ سمت‌سرای‌خودگردیدند وبعد نواب شاهزاده به‌منزل معاودت فرمودند .

وضع‌ساختن‌کشتی اینکه ازرودخانهٔ نیوا نهری‌که‌عرض‌آن ازعرض‌کشتی‌زیادتر است‌وکذالك[از] طول‌آن جداکرده‌اند وکنارهای‌آن‌سنگ بست ساخته وازاطراف‌آن ستونها به زمین نصب نموده اند و تخته بندی‌گاو دنبال به‌طول این نهرترتیب داده ، بدوضعی‌که سمت مرتفع‌آن درمنتهی‌الیه نهربرزمین‌است وجانب منخفض‌آن درآب. اطراف این نهرعمارات عالیه وکارخانه‌های وسیعه ساخته‌اند وآن در قرب عمارت زمستانی امپراطوری واقع شده ، عمله درروی‌آن‌تخته بند اجزای‌کشتی را که در کارخانه‌ها ساخته شده ، ترکیب می‌کنند و با طنابهای‌کنفی محکم برستونهائی‌که در اطراف است می‌بندند . همین‌که من حیث‌المجموع به‌اتمام رسید، روی تخته بند را صابون‌زده ، زلق می‌کنند وعمله‌که درکشتی‌هستند با تبرها طنابها را می‌برند .کشتی به‌سبب سنگینی‌خود وسرآشیبی وهمواری تخته‌بند، بدون قاصروعایق درحرکت‌آمده بدرودخانه می‌افتد وامپراطورموافق قانون درآن روزوجهی مقررقلیل برؤسا و توابین کشتی می‌دهد .

روزچهارشنبه هیجدهم شهر، نواب شاهزاده را به مشاهدهٔ مدرسهٔ علوم تکلیف کردند وآن درکنارآب نیوا عمارتی بود مشتمل براوطاقهای متعدده‌که همگی منقش ومزین بودند به‌زینت‌های متداوله . در یکی ازآن اوطاقها سکه‌های قدیم سلاطین سلف‌را ازهرطایفه از زروسیم ومس جمع‌کرده‌بودند وبرصندوقهای بزرك خانه‌بخانه گذاشته ، روی‌آنها راآینه‌گرفته بودندکه دست نخورد وگرد نگیرد وازنظر تماشائیان پنهان نباشد وخطوط این سکه‌ها را دانشمندان‌کشف‌کرده ، درکتابی مبوّب نوشته‌اند که فهرست‌آن موافق اعدادی است‌که پهلوی سکه‌ها قلمی شده وتواریخ پادشاهان گذشته را ازروی‌آنها تصحیح می نمایند . سکهٔ سلاطین سلف ایران و همچنین سکهٔ اعلیحضرت شاهنشاه اطال‌الله بقاه وسکهٔ‌چنگیزمیان‌آنها بهم می‌رسید . دراوطاق‌دیگر کتب تاریخ‌که مشتمل براحوالات پادشاهان مزبور باشد، جمع‌کرده بودند . دراوطاق

علیحده قالب پطرکبیررا چهل‌وهشت سال پیش ازاین ازموم ساخته ولباس عینی او را برآن پوشانیده بودند .آن قالب خیلی‌قوی‌هیکل وطویل‌القامه بود . حسب‌الامرنواب شاهزاده ،کمترین درمقابل‌آن صورت بایستاد وبا وصف اینکه قدکمترین از اندازه قدآدم خارج‌است، بازآن صورت زیاده ازیك‌وجب ازکمترین بلندتر بود. ازقراریکه «از» اوصاف اومذکورمی‌شود وازکارهای اومعلوم می‌آید، بسیارقابل مادّه بوده است. قطع نظر ازتمشیت وتدبیرامورسلطنت وقانون نظام‌که امروزنتایج وافکاراوباعث وفور قوت‌واستحکام سلطنت ورونق اموردولت روسیه شده، دراکثرعلوم غریبه وصنایع‌عجیبه هم مسلم بوده است . بعضی چیزها ازصنایع اودرمدرسهٔ علوم مشاهده شد. ازآن‌جمله چرخی بود برای تراشیدن سنگ مرمروغیره و چهل‌چراغی از شیرماهی‌که درآنها اسلیمهای غریبه ونازك سازی‌های پاکیزه وعجیبه بکار برده بود وهمچنین چنددستگاه اسطرلاب وصفحهٔ ساعت‌ساخته‌که همگی‌مستغنی ازتوصیف و تعریف‌می‌باشد ودراوطاقی هم پوست بدن غلام خاصهٔ اوراکه‌قدوقامت اونیزکمترازخود نبود، بربدن‌موم مرتب کرده وهمواره برآن پوست اجزا می‌زنندکه تلف نشود . مردهٔ سگ شکاری و اسب سواری پطرکه‌جفت طپانچه درغاشیهٔ زین‌ولجام درسروآنها درسرپا ایستاده ، دریکی ازاوطاقها نگاه‌داشته‌بودند. رنگ اسب‌کرند بود وهمچنین بحکم اجزامیته وانواع و اقسام وحوش وطیوررا بطوری نگاهداری‌کرده‌اندکه موی وپروپرده‌های پای‌آنها ،هیچ عیب‌ونقصی‌نکرده است . در پهلوی طیور ازتخم‌آنهاگذاشته بودندکه هرقسم تخم‌مرغ درآنجا بهم می رسید . درهمان اوطاق‌گاودریائی‌که شیرماهی دودندان‌آن می باشد و مثل دندان خوك از دهن او بیرون‌آمده ، مشاهده شد .آن جانور ازگاوکلفت‌ترو سه زرع ونیم قد داشت . مگرمج وشیروپلنگ وگرگ و خرس وسایرسباع و دواب چه‌بری وچه‌بحری وانواع موذیات مانندمار، عقرب ورطیلا به‌اقسامها و پروانه وملخ ازهرقسم درآنجا جمع کرده بودند . ماری بقدشش زرع بازنجیرها ازسقف اوطاق[1] آویخته بودند. می‌گفتندکه مردهٔ این مار را ارمغان آورده‌اند. کشفی ببزرگی‌گوسفند

۱ـ اصل : اوطاقها !

درآنجا دیده شد . بعضی عقارب ومارهای کوچك رامیان شیشه‌هاگذاشته وعرق کشمش به‌آن شیشه ریخته بودندکه اجزای آنها از یك دیگرجدا نشده وتلف نشود. همچنین مضغه‌های بنی‌نوع انسانی بعضی توأم وبعضی فرد وبعضی زایدالاعضا وبعضی ناقص‌میان شیشه‌ها گذاشته‌بودند . طفلی دیده شد که سراو از بدن بزرگ‌تر بود و مسافران و سیاحان روسیه سی‌سال قبل ازاین[۱] بعضی‌نعش‌ها از دیارمصر تحصیل‌کرده ،آورده‌اند و آن نعش‌ها هریکی لوحی داردکه مشتمل است برتاریخ فوت وعقیدهٔ آنها . درمیان آن الواح یکی خط رومی بود . ازقرارتقریرخوانندگان آن لوح ، آن اشخاص در عصراسکندر رومی وفات کرده‌اند . آن نعش‌ها را درآن عصر با ادویه و سایراجزا پرورده وتکفین‌کرده ، میان صندوقی سنگی گذاشته‌اندکه بعضی ازاجزای تن ایشان مانند دست وپای وموی تلف نشده‌است وهچنین اروسها خودشان چندین نعش راهمین طور درآن مدرسه نگاهداشته‌اندکه آن نعش‌ها هیچ عیب ونقص نکرده است . فیل و فیلبان که ازدولت علیّهٔ ایران مصحوب حاجی ابوالحسن‌خان ارسال شده بوده ، مردهٔ فیل وفیلبان راکه سوارفیل‌است[و]کچك دردست، دریکی ازاوطاقها نگاهداشته‌اند و استخوان جانوری‌راکه ازفیل بزرگتربود، بامفتول به‌یکدیگر ضمّ‌کرده، می‌گفتندکه استخوان این جانور ازعصرنوح نبی مانده و بعدازوقوع طوفان نوح از این جانور درعالم پدید نشده‌است. خلاصه ازاین قبیل چیزها درتشریحخانه‌که مدرسهٔ علوم باشد بسیاربودکه تحریرهمهٔ آنهاباعث اطناب می‌شود . دراین‌مدرسه ازطبایع اشیا وغرایب علوم درس‌گفته میشود وشاگردهاکه ازسایرتحصیل فراغت بهم رسانیدند، به‌این‌مدرسه می‌آیند وغرایب روزگار وطبایع اشیا را علی‌قدر استعدادهم دراین جا یاد می‌گیرند .

روز پنجشنبه نوزدهم شهر، ویس‌شانسلیرغراف نسلرود به‌دیدن نواب شاهزاده آمده، بعد ازتعارفات خبرآمدن‌چاپار وآوردن‌نامه[ای]را «که ازدولت ایران‌میآمد و به نسلرود خبررسیده بود ،» اعلام نمود. لهذا قرار سلام عام‌را به روزیکشنبه دادند.

روزجمعه بیستم‌شهر،چاپار واردونامه‌ها را رساند. حسب‌الاعلام جناب‌قایم‌مقایم

۱ــ اصل : قبلزین !

همان روزمیرزا مسعودنامه‌ها را به زبان فرانسه ترجمه‌کرد .

روزشنبه بیست و یکم ، نظر به خواهش غراف نسلرود ترجمهٔ نامه‌ها به او داده شدکه پیش ازوقت به نظر امپراطور برساند وازمضامین نامه‌ها مطلع ومستحضرشده ، برطبق مضمون فکرجواب نمایند .

روز یکشنبه بیست ودویم شهرمزبور،سلام عام موافق تشریفاتی‌که سابقاصورت تحریر یافته است اتفاق افتاد . غراف سوختلین‌که مأمور متوجه امورسفارت بود، در ساعت ده یعنی دوساعت به ظهرمانده ، باکالسکه‌ها و یدکها وسایر لوازمات تشریفات به میدان سرای عمارت توریه وارد، بعضی ازملتزمین اورادر پله استقبال‌کردند. مقرب[1]- الحضرت‌العلیّه میرزا مسعود و میرزا صالح در اوطاق اول ومقرب‌الخاقان امیرنظام در اوطاق دویم ونواب شاهزاده دراوطاق سیم اورا پذیرفتند وبعداز ادای تعارفات معموله ازعمارت بیرون‌آمده، سوارکالسکه‌ها شدند وترتیب کالسکه‌ها پیش ازوقت‌چنین داده شده بودکه هرکه در پایه کمتربود پیشترواقع شود ، کالسکه نواب شاهزاده عقب همه اتفاق افتد و کالسکهٔ جنرال رایتقامپف مهماندار، پیش از همهٔ کالسکه‌های ملتزمین برود. ازکوچهٔ دوسکرسکی واز پل رنجیرآویخته وازکنار باغ بهارعبورکرده، وارد میدان امپراطوری شدند . احترامات عسکریهٔ سواره و پیادهٔ میدان و سازنواختن سازندگان همه به عمل‌آمد وجمعیت به درسرای امپراطوری رسید. ملتزمین درآنجا به راهنمائی جنرال رایتقامپف ازکالسکه‌ها پائین آمده، منتظرخواص همراهان شدند بعد ازنزول ایشان مقرب‌الخاقان امیرنظام در پیش وسایرین ازعقب بترتیب دو به دو داخل میدان سرای شده وازآنجاعبورکرده، درمقابل پلهٔ عمارت‌توقف‌کردند تا اینکه نواب شاهزاده با کالسکه بدان مکان رسیدند . نامه‌ها که به یك طاقه شال رضائی پیچیده وبه مجموعهٔ نقره گذاشته وشال دیگر به روی مجموعه انداخته ، درکالسکهٔ نواب شاهزاده بود، به میرزا صالح داده‌شد .

مشارالیه بادودست مجموعه‌را برداشته، درکنار نواب‌شاهزاده می‌رفت وبه‌ملاحظهٔ

۱ - اصل : مقربی !

حریمی امیرنظام ومیرزامسعود وسایرین پشت‌سر ایشان دو به‌دو شروع به‌مشی کردند. در پائین پله ایشیك آقاسی ودو نفر غلام پیشخدمت استقبال کرده و در بالای پله ایشیك آقاسی‌باشی ایستاده بود که لوازم احترام خودرا به‌عمل آورد ودر اوطاق‌اول مارشال بزرك درخانه و دوقطار پیادهٔ دراقون ازابتدای پله تا اوطاق دویم که اوطاق انتظار بود، صف بسته بودند همینکه‌وارد اوطاق انتظار شدند ، آشانسون بزرگ و شامبلان بزرگ تواضع واحترام به‌تقدیم‌رسانیدند. بعداز تعارفات،قهوه تکلیف‌کردند. صرف قهوه وتعارفات ده‌دقیقه بیشترطول نکشید که بعد حسب‌الامر امپراطورعزیمت حضور کردند. باز در قالوری دتابلو لمحه‌ای شاهزاده را انتظار دادندوآن‌اطاقی است که شبیه‌همه‌جنرالانی که‌در جنگ فرانسه بوده‌اند درآنجاکشیده شده. ایشیك‌آقاسی دیگر برای احضار آمد. هشت‌نفر درخدمت نواب شاهزاده به‌سلام رفتند. در سلام‌هر دفعه که نواب شاهزاده‌کرنشی می‌کرد امپراطور وزنش به‌همان‌طور جواب می‌گفتند[1] چون به‌فاصله پنج و شش‌قدم به‌امپراطور نزدیك رسید مکالمهٔ مفصل را که سابقاً در جزو تشریفات مرقوم شده‌است، به‌آوازبلند درکمال فصاحت‌به‌نوعی‌که موجب تحسین عموم‌شنوندگان‌شد، تقریرکرد. بعدازآنکه به‌اتمام رسید، رودوفینیکین ترجمهٔ آن‌را به‌روسی خواند. ازآن‌پس شاهزاده نامه‌هارا به‌دست اعلیحضرت امپراطور داد واو به ویس‌شانسلیرغراف نسلرود تسلیم کرد ، او برتختی که برای نامه‌ها معین شده‌بود ، گذاشت . بعداز آن از جانب امپراطوری بداین‌طور جواب داد که میرزاشانبورغ به‌فارسی ترجمهٔ آنرا خواند :

«اعلیحضرت امپراطور، خداوند بزرگوار من، مرا مأمور می‌کندکه نواب والا را محقق کنم‌که به‌تقریرات و تبیینات، تأسفی[2]را که شما از جانب پادشاه‌خود اظهار می‌کنید، با عقیدهٔ مشتمله برکمال رضا قبول می‌کند و خاطر همایون او به‌ملاحظهٔ حادثه[ای] که مبتنی براین ارادهٔ سیئه بودکه ازنو دودولت همسایه‌را به‌نفاق اندازد، مملو از کدورت نموده وسفارتی که مجدداً مأمور به‌دولت شما کرده‌است، حقیقت‌این

۱ــ اصل: گفت .   ۲ــ اصل : تأسف .

مطلب را دلیل تازه‌خواهد «بود»[1] وهمان سفارت همهٔ غبار کدورت را که‌از این‌قضیهٔ هایله به‌مرابطهٔ دولت روس وایران عارض می‌توانست شد، باید متفرق کند. نواب‌والا این خاطرجمعی‌ها[2] را باعلیحضرت شاه خواهدبرد و به‌او ازارادهٔ مستحکم اعلیحضرت امپراطوری درحفظ صلح وفزونی روابط دوستی وهمسایگی حسنه‌که درکمال سعادت بواسطهٔ عهدنامهٔ ترکمانچائی قرار گـرفته ، ایمنی خواهد داد. اعلیحضرت امپراطور به‌من امرمی‌کند کـه به‌نواب والا اظهارکنم که دررجوع این خدمت اعلیحضرت شاه هیچ اختیاری نمی‌توانست بکند که بـه‌امپراطورخوش‌آیندتر ازاین باشد وامیدوارم که شما تصدیق این مطلب‌را از احتراماتی که به‌شما می‌شود دریـافت خواهیدکرد و همچنین از این تقریرات که‌من به‌اسم خداوند بزرگوارخود به‌شما اظهار می‌نمایم. »

بعداز آن امپراطور دست نواب‌شاهزاده‌را گرفته به‌اوطاق علیحده برد ومیرزا۔ شانبورغ ترجمانی‌کرد. ازقرارتقریر شاهزاده امپراطوردرآن اطاق تفقد بسیارمی‌کند. ازبسکه‌التفات ومهربانی‌خودرا ازحد می‌گذراند، نواب شاهزاده می‌خواهد دست‌اورا بوسه دهد. امپراطور امتناع‌کرده می‌فرماید: این دست بدون دوستی‌کامل به‌هیچ‌دستی داده نمی‌شود ومن بالفعل‌ازآنچه گذشته ، گذشت کردم و چون نمی‌خواهم کـه هیچ کدورتی از دولت شما در دل داشته باشم این مطلب را هم اظهار می‌کنم که دولت‌شما ازدوستی دولت ماایمن نشده، برای اینکه مرابطهٔ کامله بادولت روم‌داشته‌باشد، ایلچی به‌آن دولت‌فرستاد. ایلچی شمارا درمعاودت، اکراد روم‌اذیت کردند ومالش‌را به‌غارت بردند، به‌شهری پناه برد، غراف پاسکویچ اورا نجات داده ، روانه کرد. ازاین‌مقدمه هم گذشت کردم .

نواب شاهزاده چون به‌هیچ‌وجه[3] ازتعیین‌ایلچی به‌دولت عثمانی‌اطلاعی نداشت، این مطلب‌را انکار نموده بود. اعلیحضرت امپراطور ازآن فقره‌گذشته، ازمودت دولت اجمالاً ومحبت نایب‌السلطنةالعلیّه‌تفصیلاً سخن مـی‌گوید وازنـواب شاهزاده خواهش می‌کند که‌آنچه شما ازدوستی این دولت دریافت می‌کنید، به‌دولت علیّهٔ خودتان‌عرض

۱ــ اصل: شد. ۲ــ اصل: جمها. ۳ــ اصل : وجه‌اطلاعی !

وحالی نمائید . لیکن چون ازقرارتحریرغراف پاسکویچ برامپراطور محقق شده‌بود که از جانب دولت‌ایران سفیری بدولت روم فرستاده شده لهذا باطناً ازانکارشاهزاده خوشش‌نیامده بود و به‌توسط محارم‌خود ازاین رهگذرگله کرده، بعداز آن همراهان راخواسته بدهریك هریك علی‌قدر مراتبهم‌التفات کرد و بسیار اظهار خوشوقتی نمود ، ازاینکه اینچنین‌اشخاص‌درخدمت شاهزاده مأمورشده‌اند. سیّما مقرب‌الخاقان‌امیرنظام را بسیاربسیار نوازش و التفات نمود و از میرزامسعود استفسارکردکه زبان فرانسه را درکجا یاد گرفته‌اید، عرض‌کرد درتبریز. ازاین معنی‌تعجب‌کرده ، فرمود: شما بهتر ازمن حرف می‌زنید وچون امپراطریس را درآن‌روزفی‌الجمله تکسری بود تشریفات او به‌تفصیل بـه‌عمل نیامد واین است صورت مکالمهٔ شاهزاده وجواب امپراطریس که برای تشریفات آماده‌شده بود :

«بسیار خوشوقت و مفتخرم که از شاهزادگان ایران اول کسی کـه در خدمت اعلیحضرت امپراطریس سابقهٔ آشنائی بهم رساند من‌شدم وعرض احترام اعـلیحضرت شاهنشاه ایران را درحضرت امپراطریس که اخلاق پسندیدهٔ بزرگانداش به‌حضرت‌او معلوم‌گشته، می‌نمایم .»

جواب امپراطریس :

«ورود نواب والا به‌پایتخت روسیه مرا خوشوقتی حقیقی دارد، زیرا که برای الفت حسنه و مودت دایمه مابین امپراطور شوهر محبوب من و پادشاه ایـران بزرگ خاندان سلطنت‌شما دلیلی واضح است‌که من‌تقریرات شمارا دریافت‌کرده، وسیله[ای] درآن پیدا کردم که ازشما التماس نمایم‌که علی‌السویه مراتب احترام مرا به‌خدمت اعلیحضرت شاه عرض‌نمائید .»

درین بین که نواب شاهزاده‌با همراهان درحضور امپراطوربودند، الکسندر-[۱] نیکولای که پسربزرگ وولیعهد امپراطوری است ، از حضور بیرون‌آمده ، جمعی را ازنوکران که دراوطاق انتظار بودند، اظهار التفات‌کرد و به‌اوطاق دیگررفت. مجلس

۱- Alxander Nicolai

سلام از ابتدا و انجام دوساعت کشید.

بعداز معاودت ازحضور، نواب‌شاهزاده باهمراهان بداوطاق انتظارآمده، اندکی درآنجا مکث وتوقف فرمودند که تاملتزمین رفتد پیش‌از وقت به‌کالسکه سوارشدند. بعد ازجابجا شدن ملتزمین وهمراهان، نواب شاهزاده بـه مصاحبت جمعی مطـابق تشریفات مقرره ازعمارت نزول کرده، سوارکالسکه شدند و با همان نظم وترتیب به منزل معاودت کردند.

روز دوشنبه نواب‌شاهزاده، میرزا مسعودرا به‌احوال‌پرسی امپراطریس فرستاده، درهمین روزغراف سوختلین ازجانب امپراطریس، نواب شاهزاده ومعارف همراهان‌را که عبارت از امیرنظام و میرزاصالح ومیرزابابا وموسیوسمینو باشد، برای نهار روز سه‌شنبه بیست‌وچهارم، بموعد سه‌ساعت ازظهرگذشته وعده‌خواست ومهمانی درعمارت بالاکین[1] بودکـه یکی ازعمارات امپراطوری درکنارراست رودخانهٔ نیوا مابین شعب این رودخانه واقع است وآن اماکن را جزایرمی‌نامند.

چون نواب شاهزاده وارد عمارت شدند، کینیازوالخونسکی ایشان‌را به‌اوطاقی راهنمائی‌کرد. بعدازلمحه[ای]درنگ امپراطریس‌وامپراطوردراوطاق‌خودحاضرشدند، شاهزاده وهمراهان به‌آن اوطاق رفته، شاهزاده موافق قانون‌ولایت دست امپراطریس را بوسه داد. امپراطوروامپراطریس هردو اظهارکمال مهربانی والتفات‌کردندومطایبه وشوخی‌آغازنمودند. از جمله امپراطورگفت شنیدم دیروزدرمجلس سازونوازتیرغمزه ازصاحب‌جمالان این شهرخورده‌اید. شاهزاده عرض‌کرد راوی این‌حرف یقیناً غراف‌ـ سوختلین‌است، وآن ماجری را چنانکه باید به‌عرض‌نرسانده، تعریف چشم‌وابروی کسی به‌میان‌آمدمن لسان‌شعرای ایران‌را درتعریف چشم‌وابروو تشبیه‌آنها به‌تیروکمان بیان می‌کـردم. بعدازصحبت با شاهزاده والتفات با همراهـان، امپراطریس ازآن اوطاق به‌اوطاق دیگرکه‌سایرمهمانان‌حاضربودند، رفت وامپراطورخواست شاهزاده‌را برخودتقدیم‌کند. شاهزاده بـه وضع ادب خـود راپس‌کشید وهمراه امپراطور بیرون

---

۱ ــ نسخهٔ «و» : پلاکین.

رفت . امپراطور ازیك‌طرف وامپراطریس ازجانب دیگر به‌تفقد سایرجنرالان مشغول شدند . شاهزاده هم باکسانی‌که سابقهٔ معرفتی‌داشتند ، بنای تعارف‌گذاشتند . بازنان احترام‌هم تعارف «کردند. دراین‌اثنا امپراطریس نزدیك‌آمده، گفت: همین باپیرزنان تعارف» می‌کنید ؟ این دخترهای احترام هم با شماآشنائی دارند، باآنها چراتعارف نمی‌کنید ؟

شاهزاده باآنهالوازم تعارف بجای‌آورده، همین‌که نهارحاضرشد، اول‌امپراطریس بازنها داخل اوطاق شدند، بعد امپراطوروشاهزاده وجنرالان. امپراطوروامپراطریس پهلوی هم نشستند ، شاهزاده در دست چپ امپراطور و مارشال ساکن در دست راست امپراطریس . میرزا مسعود برای ترجمانی‌درمقابل امپراطوروشاهزاده .

طعامی‌که می‌آوردند، یکظرف به‌شاهزاده عرض‌می‌کردند، بعدازآن به‌امپراطور وظرفی دیگر به‌امپراطریس ، بعدبه مارشال‌ساکن .

درسرسفره صحبتهای متفرقه داشتند . بعدازانقضای‌مجلس، باز دراوطاق دیگر مشغول‌صحبت شده ، شاهزاده با بچه‌های امپراطوری‌که درآنجا بودند شوخی‌وصحبت کردند . امپراطوروامپراطریس به‌سیاق سابق باهریك ازهمراهان شاهزاده وجنرالان گفتگوکردند وازمجلس بیرون رفتند . شاهزاده بلافاصله مراجعت نمودند ودراوقات توقف پطرزبورغ هرچند روز شاهزاده به تماشای مدرسه وکارخانه تشریف میبردند . غراف سوختلین در ایام هفته هرجائی‌که تعیین‌کرده‌بود، موافق سیاهه به نظرشاهزاده می‌رساند. بعدازحصول‌تصدیق، مباشرین‌مدارس وکارخانه‌هارا خبرمی‌کرد .

ازجمله‌مدرسهٔ‌کوردکاده بودیعنی دستهٔ‌نجبا، واین مدرسه‌مشتمل‌است برچندین بیوتات‌عالیه، درضلعی ازاین‌بیوتات، زنی‌که منصب‌وپایهٔ جنرالی‌دارد، با چندین‌زنهای دیگرعلی‌اختلاف مراتبهم متوجهٔ تربیت‌اطفال‌اند، ازدوساله تاهفت ساله‌وآداب‌والسنهٔ مختلفه را به‌آنها یاد میدهند . این قسم‌اطفال دراین روزقریب هفت‌صد نفر بودند . چون بسن هفت رسیدند ، بضلع دیگرعمارت‌که مردان متوجهٔ تعلیم‌اند ، می‌گذرند . درآنجا هم مساوی همین‌قدر اطفال مشغول تحصیل بودند . دراین مدرسه علم حساب

وهندسه ونقاشی به‌صنوفه تعلیم داده می‌شود . دراثنای تعلیم این علوم هرروزه مشق صالداتی هم می‌کنند . تفنگهای کوچك بداندازهٔ قدآنها ساخته شده است . درحضور شاهزاده درکمال آراستگی مشق کردند و دراین مدرسه نظر بداختلاف مذاهب نصرانیت کلیساهای متعدده ساخته‌اند وازهرمذهبی کشیشی مقرر است که به اطفال هم‌کیش خود بدادای طاعات مقرره پردازند واطفالی که ازاین مدرسه بیرون می‌آیند بدزورخدمت صاحب منصب می‌توانند شد و جنرالی بـزرگ با چندین جنرالها وقولونلها وسایـر صاحب‌منصبان متوجه تربیت وسرکشی این اطفال‌اند . دریکی از اوطاقهای مـدرسه کتابی به عرض شاهزاده رسانیده ، تمنا کردندکه شاهزاده خطی به یادگـار در آنجا مرقوم دارند .

اصناف فرستادگان وایلچیان درآن‌کتاب‌خطی نوشته بودند . خط میرزاصالح که درسفر اول بطرز بورغ نوشته بود ، درآن‌کتاب ملاحظه شد . این مدرسه را باغی هست برای تفرج اطفال و اسباب بازی چند درآنجاآماده‌کرده‌اندکـه بچه‌ها گاه‌گاهی مشغول شده، رفع‌کسالت نمایند .

مـدرسهٔ دیگرکوردمین بـود. یعنی دسته وجماعت معادن . این‌مـدرسه نیز کذالك مشتمل براینیهٔ رفیعه است وازمعادن مختلفهٔ‌کـل دنیا هرچه مقدورکرده‌اند ، نمونه‌آورده ، درکمال نظم وترتیب درآنجاگذاشته‌اند وبه اعتقاد روسیه درکل اوروپا به‌این‌جامعیت مجموعه[ای] نیست. طلا ونقره وسنگهای قیمتی‌کەدرآنجا مشاهده شد، مبالغ‌کلی قیمت داشت. دراین‌مدرسه نیزجمعی‌کثیرازاطفال مشغول تعلیم‌اندوازجمیع فنون وصنایع دراینجاعلماً وعملاً درس‌گفته می‌شود. برای‌تکمیل عمل‌معادن در زیر زمین به سیاق مغازه بناهای‌بسیارساخته‌اند وازسنگ‌هرمعدنی بنوعی‌که طبیعت‌زمین درجبال وصحاری به‌عمل می‌آورد، با جمیع علامات ونشانهای‌آن درآنجا ترتیب‌داده تا به‌شاگردها بیاموزندکه نشان‌هرمعدن‌چیست وهـررگی ازآن چسان درکوه وصحرا بروزمی‌کند وکدام‌یك ازآن رگها به‌صرفه اقرب‌است وکندن و بیرون آوردن سنگ معدن چگونه باید باشد وطریق آب‌کردن‌آن‌چه نوع است .

این مدرسه ازسایر مدارس کاملتر واهتمام واعتنا بشأن آن بیشتر است وهر که ازاین مدرسه موافق امتحان بیرون آمد، احتیاج به هیچ مدرسهٔ دیگر ندارد.

بعد ازآنکه شاهزاده ازآنجا معاودت کرد، ازنمونهٔ هریك ازمعادنی که درآنجا وجود داشت درصندوقی پاکیزهٔخانه بهخانه‌گذاشته، بهجهت شاهزاده فرستاده بودند و همچنین سه‌قبضه شمشیر که درآنجا ساخته شده‌بود، یکی برای شاهزاده و یکی برای امیرنظام ویکی برای موسیوسمینو که اهل‌شمشیر بودند.

ازجمله مدرسهٔ دختران است. این مدرسه دربناکمتر ازسایرمدارس نیست. قریب هفتصد نفردختر از نجبا دراین‌مدرسه مشغول تحصیل‌اند. زنی‌که پایهٔ جنرالی دارد، مخصوص بداین امتیازاست‌که مانند سلسلهٔ سلطنت کالسکهٔ شش‌اسبه سوارشود، مباشرومراقب این‌مدرسه است. دخترها دراین‌مدرسه السنهٔ مختلفهٔ اروپا وعلم‌حساب وجغرافیا وحکمت طبیعی‌وعلم‌موسیقی‌ودوخت‌ودوز یاد می‌گیرند. ازبرای هریك‌ازاین علوم معلمی‌مخصوص است‌که درساعات مقررآمده، مشغول تعلیم می‌شود ونظر بدتفاوت مراتب تحصیل مشتمل برسه طبقه‌اند ولباس هر یك ازطبقات به رنگی دیگراست. روزی‌که شاهزاده تشریف داشتند، هریك ازاین فنون[را] به‌عرض ایشان رسانیدند و چهل وهشت نفردختر بالاتفاق بیست وچهاردستگاه فورت پیان زده، سایردخترها خوانندگی کرده، ادعیهٔ نمازخواندند.

ازجمله مدرسهٔ لالان بودکه لال وکرمادر زاد راکتابت وقراءت یاد میدهند. اکل وشرب ولباس اهالی عموم مدارس بعهدهٔ دولت است ودرهریك ازاینها آشپزخانه وسفره‌خانه وشفاخانه درکمال نظم وترتیب ونظافت وسلیقه بناکرده‌اند. طبخ واسباب سفرهٔآنهاچندان باسلیقه بودکه هروقت نواب شاهزاده درسفرهٔآنهاحاضرمی‌شد، اگرچه برای التفات بود، اما بدرغبت چیزی میل میفرمود ومیتوان دانست‌که تحمل این‌همه اخراجات ازجانب‌دولت بی‌ملاحظهٔسود ومنفعتی نیست واعظم منافع، تحصیل علم‌است. چه، علم است‌که راه خدمت[به] امرا وپادشاهان می‌آموزد ومعامله با اکفا وزیردستان یادمیدهد و بدهمین‌جهت‌درمهمات ملکی‌ومملکتی نظامی‌پدید[می]آیدزیرا همچنانکه

معارف وخواص را پیروی بدسنن وقوانین پادشاهان است،کذالك رعایا وعوام راتتبع بد رفتاروکردارزبردستان . علم استکد معارف را به تصاریف ایام سالفه وانقلابات قرون‌ماضیدآگاهی‌میدهدوایشان‌را بداحترازواجتناب ازمواد اختلال مملکت‌وامیدارد. علم استکه معارف را برحب وطن وآسایش و ایمنی متوطنین ازشردشمن کـد متضمن نیکنامی دنیا ومثوبات عقبی است، دعوت می‌کند و بداین وسیلد غیرتی درعموم اهالی مملکت پدید می‌آید . علم‌استکد معایب تجدد سلسلهٔ سلطنت و محاسن بقای‌آن را درسلسلهٔ واحد بدمعارف تعلیم‌می‌کند وبرای حفظ امنیت ، دراین باب بدکلمهٔ واحده وهیأت مجتمعه بذل جهد موفور بدتقدیم میرسانند . علم استکد منافع ومضارمملکت ازحیث تجارت وغیره وطریق جلب ودفع‌آن را تشخیص میدهد و بدآن واسطه رونق ولایت‌وثروت اهل‌مملکت روزبروزفزایش می‌پذیرد[1] نمونهٔ این اجمال تفصیل احوال پطربزرگ استکد بواسطهٔ علمی‌کدخود بداوضاع عالم بهمرسانید ، اولاً ـ ازدولتهای دیگرنوکرهای صاحب علم بدخدمت خود دعوت‌کرد ودراندك زمانی میان اهل‌ولایت خود منتشر نمود . بالفعل طایفد[ای]که مثال‌وحوش وبهایم‌بودند، درمدت‌یکصدو بیست [و]اند سال مجموعهٔ فنون وصنایع‌گشته و دولتی‌کدآناً فآناً درتبدیل وتغییربود، نظام واستحکام دایمی‌گرفته است و یوماً فیوماً درترقی وتزاید است .

عزت‌وافتخار نه‌آن استکدکسی برای نفس‌خود تحصیل‌کمال‌کند ، بلکه افتخار آن«است»که‌کمالات حاصلهٔ یك شخص فراخور اندازه وقدرخود موجب منفعت‌دایمی ابنای‌جنس خودگردد .آن وقت اسم‌آن‌کمال‌را باقیات صالحات توان‌گذاشت و دردنیا وآخرت‌ثمره[ای] ازآن‌می‌توان برداشت‌وبدآن فخر[می]توان نمود وبنای‌این‌مدارس درممالك ایران بغایت سهل وآسان است. می‌توان از ارباب علوم فرنگ چند نفررا بدایران‌آورد و یکی ازمدارس را برای اولاد نجبای‌آن ملك تعیین نمود وآنها را در آنجا جمع‌کرد و چند نفرازمردمان صاحب اخلاق را به سرپرستی آنها تعیین نمودکه هم‌علوم ایران‌را ازمدرسین ایران یاد بگیرند وهم علوم فرنگ را ازمعلمین فرنگ.

[1] ـ اصل : پزیرد .

اگرخرجی برای این‌مدرسه لازم باشد هم‌می‌توان ازپدر«ان» نجباکه‌اولادشان تربیت می‌شود، گرفت وهم می‌توان علاوه‌جمع ولایت‌کرد، چه، این‌کار ازبرای نفع‌مملکت «است». درکاری‌که متضمن نفع عامه باشد، متحمل ضررآن شدن شرعاً وعرفاً جایز ورواست. دراین‌صورت برای دولت چه ازسپاهی وچه ازاهل قلم خدمتگارهای‌کامل وقابل بهم می‌رسدکه به‌اوضاع عالم برسبیل تفصیل عالم وآگاه باشند. سپاهی‌رامانند سپاه سایردولتها نظم‌وترتیب دهند، امور ملکیه‌را چون سایرممالك منتظم دارند. از حسن تدبیر ایشان روزبروزبررونق وآبادی مملکت می‌افزاید.

شاهنشاه مارا ادام‌الله‌ظلال‌رأفته براهالی ایران منتی فراوان است که مدت سی‌و پنج سال‌عموم‌رعایا بی‌آشوب‌وشورش فتنه‌جویان‌درسایهٔ‌عاطفت ایشان به‌مهداستراحت وآسایش غنوده‌اند ودراین مدت اندك‌چه‌ثروتها که‌بربضاعت سابق خود نیفزوده وچه رونقها که براین‌مملکت رونیاورده‌است! امیدکه همت‌والا نهمت ملوکانه برنیکبختی دایمی‌اهالی ایران‌قرارگرفته، نوعی‌مقرر فرمایندکه الی‌الابد درزیرسایهٔ‌بلندپایهٔ‌ایشان واولادامجاد ایشان‌بفراغت روزگاری‌گذرانند.

روزی‌مرا بایکی‌ازمعارف‌پطرزبورغ که‌به‌سبب‌مسافرت‌روم‌زبان‌ترکی‌رامیدانست اتفاق صحبت‌افتاد، ازاوضاع ممالك‌ایران واهالی‌آن سامان‌سئوالی‌کرد. چنانکه‌وظیفهٔ شناسندگان‌قدرعافیت‌وستایش‌کنندگان‌حقوق‌نعمت‌است، زبان‌بحمد وثنای‌وشکرودعای دولت‌ابدمدت‌گشاده، گفتم‌که متجاوزازیك‌قرن‌است‌که‌عموم‌اهالی‌ایران درمهدامن‌وامان آسوده‌اند وروزبروز برمکاسب‌ومرابح‌افزوده! گفت دریغ‌باشدکه‌شاهنشاهی‌چنین‌باقدرت وقوت ورحم‌ومروت که‌گفتی، فکرامنیت‌دایمی زیردستان‌خود نکندو برای‌حفظ دماء و حراست عیال وصیانت اموال جمعی بی‌گناه که‌لامحاله هنگام‌زوال و«انتقال»[۱] سلطنت ازدودمانی‌بدودمانی‌دیگرعرضهٔ‌تلف‌می‌شوند، تدبیری‌نیندیشد ونام‌نامی‌خودرادرجریدهٔ روزگار ثابت وبرقرارنگذارد وچون‌دولتهای دیگرولیعهدی تعیین ننماید که‌بی‌مخل‌و منازع به‌تمشیت‌مهام‌خلق که‌سپردهٔ‌حق‌اند‌پردازد. گفتم‌ازارشداولادخودیکی‌راکه‌به‌مکارم

۱ـ اصل: استقلال!

اخلاق ومحاسن اوصاف مشهور ومعروف است و بدم‌راسم مملکت‌داری ولوازم کشورکشائی مذکور وموصوف، اختیار و بدنیابت سلطنت منصوب فرموده‌اند. پرسید که روسای قبایل وامرای ممالك وعموم اهالی مملکت از ایل ورعیت بدولیعهدی او بیعت کرده، عهد متابعت وعدم مخالفت را بدایمان مؤکد نموده‌اند؟ گفتم تاحال ازخلق بیعتی اخذ نشده. گفت بی‌اخذ بیعت چگونه از متابعت خلق مطمئن و از مخالفت ایشان ایمن توان[1] بود و جمعی عجزه و مساکین را چسان بازیچهٔ ظلم وستم فتنه‌جویان توان گذاشت وجواب خداوند جهان را که دادخواه ستمزدگان است، چه قسم توان داد؟ سلاطین را که از جانب حق حفاظ خلق‌اند در بارگاه احدیت جهت محافظت آنها حجتی قاطع در کار است وآن در مملکتهائی که سلطنت به یك سلسله قرار نگرفته باشد، بداین تواند بود که پادشاه بداحضار امرا واعیان هرولایت ازایل ورعیت فرمان دهد. بعدازآنکه موافق شور ومصلحت رأی‌ها بدولایتعهد[ی] صاحب دولتی قرار گرفت، ازهمگی اخذ بیعت شود وآن بدایمانی که درهرشریعت مقرراست، مؤکد گردد وازمبایعین هرولایت ازایل ورعیت آنجا فرداً فرداً بیعت ستانند وازولیعهد اقرار شنوند که بدرسم عدل واحسان باعموم آنها معامله خواهدکرد. چه، دراین صورت اگر ازمبایعین نقص وفتوری بظهوررسد، سلطان را درادای تکلیف خود نقص وقصوری نخواهد بود وحال آنکه تصور مخالفت درکمال صعوبت است. چه، مردم این قرن را باقرون سالفه درعقل وادراك تفاوت بسیاراست ومنافع امنیت وآرام ومفاسد شورش وازدحام راچه در مملکت خود وچه درسایر ممالك دیده ودانسته‌اند. اگر این قاعده درولایت شما نظام گیرد، بدسبب حسن آب وهوای ایران وفراوانی نعمت چندان جمعیت شود که برسایر ممالك تفوق گیرد و بدجهت مزید ادراك اهل آن مملکت، امرصنایع آنقدر رونق می‌یابد که احتیاج آن بالمره ازسایر ممالك منقطع می‌گردد وازراه دوری آن اقلیم ازهمسایهٔ قوی ازشر همسایگان محفوظ می‌ماند.

یك همسایهٔ شما هندوستان است که انگلیس را درآنجا ازاهل خود بیشتر از بیست هزار جمعیت نیست وسپاه خاصهٔ هندرا باشما تاب مقاومت نی. همسایهٔ دیگر شما ترکستان است که بالفعل ملوك الطوایف هستند. قوی همسایهٔ شما روس است که اگر ارادهٔ لشکرکشی

۱ ـ اصل : تواند.

بجانب ایران کند، اقلاً قشون او در خاك خود هزار و پانصد فرسخ را باید طی کند و هیچ دولت بدون اینکه از همسایه آزار کلی ببیند متحمل این خسارت نمی‌تواند شد. بلی همسایهٔ بدی که شما دارید، دولت روم است که اگر آن دولت به نظامی که گذاشته، همت صرف کند و شما در بی‌نظامی بمانید اذیت به شما بسیار خواهد رسید و اگر چنانکه گفتم سلطنت شما در یك سلسله بماند و روز به روز در انتظام ولایت سعی نمائید به سبب مجموعی ولایت به همهٔ همسایه‌ها غالب می‌توانید شد و اگر قانع و سلامت‌جو باشید، مغلوب هیچ یك نخواهید بود. بسی جملهٔ معترضه به میان آمد و سلسلهٔ سخن گسیخته شد.

از جمله کارخانه‌هائی که ملاحظه شد، قورخانه بود. این کارخانه مشتمل بر بیوتات متعدده است:

در اوطاق اول ــ اسلحهٔ قدیم روسیه به اضافه جمع بود و همچنین توپهائی که از اول بنای دولت روسیه، دول خارجه به تفاریق ایام هدیه فرستاده بودند. کذالك کالسکه‌های سواری سلاطین سالفهٔ روسیه و علمهائی که در جنگ دولتها به تصرف روسیه آمده است، از جنبین این اوطاق آویخته بودند و لباس خون آلود جنرالی را که در شورش روسیه بر امپراطوری نیکولای کشته شده بود، در آنجا گذاشته بودند. دوازده عراده توپ دوازده پوند تمام اسباب با قورخانه که اعلیحضرت امپراطور نیکولای به هدیهٔ نواب مستطاب نایب السلطنه آماده کرده بود و اسم خود و نایب السلطنه را بر آنها حك کرده[1]، در آنجا به ترتیب چیده بودند.[2]

در اوطاق دویم ــ چهار قطار تفنگ و طپانچه و شمشیر صالداتی در کمال نظم و ترتیب نهاده بودند. سی و دو هزار تفنگ و دوازده هزار طپانچه به نظر آمد.

در اوطاق سیم ــ دستگاه توپ سوراخ کنی بود. در آنجا صنایع چند بکار برده بودند که تحریر آن کما ینبغی برای کسی که یك دفعه بیشتر ملاحظه نکرده باشد، ممکن و مقدور نیست. در این کارخانه چند دستگاه توپ سوراخ کنی بود که گردش آنها همه با بخار است و دستگاهی ترتیب داده‌اند که معدودی قلیل توپ بسیار بزرگ را بالا برده، بر دستگاه سوراخ کنی قرار می‌دهد و صیقل روی توپ و سوراخ کردن میان آن به یك دفعه می‌شود.

۱ــ اصل: کرده بود و. ۲ــ شش عراده از این توپها هنوز در جلو موزهٔ نظامی ایران درخیابان فروغی مقابل در باغ ملی تهران نصب است.

دراوطاق‌چهارم ـ کارخانهٔ‌آهنگری‌عراده‌ها بود. برای‌آهن‌دورهٔ چرخ‌منگند‌تعبیه کرده‌اند که‌بعد ازآنکه‌آهن درکوره سرخ‌شده بدآنجا گذاشته‌شد، بدیك‌فشار منگنه باندازهٔ دورچرخ می‌شود .

دراوطاق پنجم ـ کارخانهٔ نجاری بود .

دراوطاق ششم ـ اسباب امتحان باروط بدانحای مختلفه .

دراطاق‌هفتم ـ نمونهٔ جمیع‌توپها وخمپاره‌ها وسایرلوازم توپخانه بداندازهٔ ثمن ساخته وگذاشته بودند. درحیاط قورخانـه چندعراده توپ وچند موشك نارنجك‌دار به‌اندازه‌های متفاوت به‌نظر رسید .

ازجمله کارخانهٔ توپ‌ریزی بود که مقابل قورخانه واقع شده وآن اوطاقی‌است وسیع ومرتفع که‌درمیان‌آن‌کورهٔ بزرگی برمثال‌کورهٔ توپ‌ریزی ایران ساخته‌بودند و مصالح‌ده‌عراده توپ‌وخمپاره وقبّوز بدین‌موجب :

توپ‌دوازده‌پوند یك[1] عراده، قبّوزدو عراده ، خمپاره یك[2] عراده، درآن‌گداخته، شاهزاده‌که واردشدند، برصندلی‌که‌مقابل‌کوره‌برای‌ایشان گذاشته بودند، قرارگرفتند. درآن‌اثنا قلعی که‌لازم‌است‌موافق اندازه‌بدکوره‌انداختند. بعدازامتزاج‌تمام،دهن‌کوره راواکرده وهریك‌هریك قالب‌توپ‌راکه‌بزمین‌دفن‌کرده‌بودند، پرکردند.شاهزاده‌ازآنجا به‌کارخانه[ای] که درپهلوی توپ ریزی بود، تشریف بردند ودرآن‌کارخانه استادهائی که‌صاحب‌تصرف‌تازه‌بودند، کارمی‌کردند. ازجملهٔ‌تصرفات‌تازه،اسبابی‌برای‌تخم‌پاشی‌بود. بـزرگ‌آن‌کارخانه یکی ازآن اسباب رابه شاهزاده پیشکش کـرد. دیگرچـرخهای حکاکی وقلم‌گیری بودکه بواسطهٔ آن بطرح‌های مختلف حکاکی وقلم‌گیری می‌کردندو استادی‌هزارپیشه[ای] تصرف‌کرده بودکه‌اسباب‌سفره‌یك‌نفررا ازچای‌خوری وقهوه‌خوری وظروف نهار وشمعدان وکاغذ نویسی و ریش‌تراشی ودندان شوری وسایرلوازم درآن ترتیب داده‌که باوصف صغرحجم، این همه اسباب درآن مندرج بود .

شاهـزاده بعدازملاحظهٔ آن با خـواص همراهان وغراف سوختلین سوارکرجی

۱و۲ـ نسخهٔ «و» چهار.

شده، به ملاحظهٔ غواصی رفتند و آن کشتی کوچکی بود و بر آن صندوقی کوچك به قیر اندوده که ازسمت پائین حفاظی و تخته[ای] نداشت معلق کرده بودند و لوله[ای] از چرم به آن پیوسته، سر دیگر آن درکشتی بـه دست سایر عمله بود وسر ریسمانی که یك سر آن درکشتی به زنگی تعلق داشت. مرد غواص بالباسی که در برداشت داخل صندوق شد ودرجائی که برای اوساخته بودند، قرارگرفت وآن صندوق رابه آب انداختند. چون هوای داخل صندوق مانع صعود آب بود، مرد غواص بی آسیب درآب به قعررودخانه رفت وچون ته رودخانه روشن است چشم بازکرده هرچه بود دید. هروقت هوای صندوق بـه سبب تنفس غواص سنگین می‌شد ومحتاج به هوای تازه می‌گشت، ریسمانی راکه معلق به زنگ بود، حرکت می‌داد، فی‌الفورعملهٔ کشتی ازلولهٔ چرمی هوای تازه داخل می‌کرد. غواص بقدر ربع ساعت درقعر آب توقف کرد، وقت بیرون آمدن لباس اوهمچنان خشك بود. چند پارچه سنگ ازته رودخانهٔ نیوا بیرون آورد. می‌گفتندکه این غواص بـه‌طول نیوا غواصی می‌کند وگاهی از امتعهٔ کشتی‌هائی کـه سابقاً غـرق شده باشند، پیدا می‌نماید[1].

ازجمله ضرابخانه بود وآن در ارك پطرزبورغ بنائی بس عالی ورفیع وکارخانهٔ بسیارعظیم ووسیع است. قبل ازآنکه شاهزاده به آنجا تشریف ببرند، رودوفنیکین از میرزامسعود خواهش کردکه مختصری مشعر بروروود شاهزاده به ضرابخانهٔ امپراطوری وتاریخ وماه وسال آن بنویسد وچون شاهزاده وارد ضرابخانه شدند، اول به کارخانه[ای] رفتندکه طلا ونقرهٔ معدن را به تیزاب[2] می‌انداختند وخالص می‌کردند. درآنجا سبیکهٔ نقره وطلای سرخ وآرد طلای سفید قریب به سی کرور تومان حاضر بودکـه تعلق به دولت واعیان مملکت داشت. طریقهٔ تصفیهٔ زروسیم به سیاق ایران است، به حل تیزاب فاروق اجزای ردیهٔ این دومعدنی را سوا می‌کنند. بعدازآن به خلاص گذاشته، در کورهٔ دیگرکه دستگاهی جدا است گداخته، بریزه می‌ریزند وسبیکه می‌نمایند.

درکارخانهٔ دیگرکه به‌چرخ بخارکارمی‌کند وچرخهای بسیار دیگربحرکت آن

۱ــ اصل : می‌نمایند. ۲ــ اصل : تیز آب.

درحرکت‌می‌آید، سبیکهٔ طلاونقره‌را ازمیان‌دوگوی‌که بالای‌هم‌برچرخی قرارداده‌اند، می‌گذرانند . بـه محض‌گذراندن مکـرر ، سبیکهٔ زروسیم را به ضخامت[1] امپریال[2] و مناط می‌کنند .

بعد،آن صفایح زروسیم‌را درچرخهای دیگر بـه اندازهٔ امپریال ومناط قطاعی می‌نمایند. ازآن‌پس درچرخهای دیگر بدورطلا ونقرهٔ مقطوع، خطهائی راکه دردور پولهای روسیه است نقش می‌کنند . بعدازآن این طلا ونقره را چند نفر به میزان یك به یك سنجیده، هرکدام‌کم و زیاد داشته باشد سواکـرده ، دردستگاه دیگر به سوهان تصحیح می‌نمایند وباقی راببپای سکه برده، سکه می‌کنند. پائین سکه برزمین مستقر است وبالا سکه برسرپیچ بزرگی‌است مانند پیچ قراول توپ وبرطرف بالای پیچ دستهٔ آهن بلندی است‌کـه هرطرف آن گوی بزرگی ازآهن به وزن سه چهارمـن است . چون دسته رابه عکس حرکت می‌دهند، بالا سکه بلند می‌شود وطلا ونقره را برپائین سکه می‌گذارند وآن دوگوی چندان قوت به بالا سکه می‌دهدکه به‌اندك حرکت‌آن دسته ، پول سکه می‌شود واین نوع « سکه‌کـردن » بحدی‌آسان است‌کـه در زمانی قلیل وجهی‌کثیرمسکوك می‌گردد . بعدازآن باردیگر به‌وزن پولهای مسکوك رسیده، ازآن پس به‌کارخانه می‌فرستندکه بدریك بسیارنرم چرك‌آنها را می‌برند. بعد از پاك شدن باردیگرمی‌سنجند . از برای سکـه زدن طلای سفید دستگاهی جدا است وآن بسکه قایم‌النار‌است ، درکوره و بوته آب نمی‌شود . ازمعدن چون آرد سفید به عمل می‌آید، ازآردآن بقدرضرورت‌که دومعادل‌باجاقلو[3] است، مابین بالا سکه وپائین‌سکه گذاشته، چند بارفشارقایم می‌دهند ، پول مسکوك ومنجمد بیرون می‌آید .

بعد ازآن به‌کارخانهٔ دیگررفتیم‌که درآنجا بواسطهٔ همین پیچ‌های‌سکه مدالها ونشانهای مختلف دولت را سکه می‌کردند. درآنجا به‌سرکار شاهزاده چند مدال طلا ونقره‌که یك‌طرف‌آن شبیه‌امپراطوربود وطرف دیگر تاریخ ورود شاهزاده به‌ضرابخانهٔ

---

۱ ــ اصل : بزخامت ! ۲ ــ اصل : امیرمال ! ۳ ــ باجاقلو: واحد سکهٔ طلای دوران فتحعلی‌شاه‌است .

امپراطوری ، دادند و بهامیرنظام یك مدال طلا ویك مدال نقره وبه سایر[1] همراهان مدال نقره .

اکثرعملهٔ ضربی صنعت ضرابخانه مقصرین‌اندکه در ارك‌محبوس‌اند . اگرکسی خواسته باشد به تفصیل بررموزصنایع‌این کارخانه‌واقف‌شود وبه‌قوهٔ‌تحریرازعهدهٔ تقریرآن برآید ، باید ازاهل‌آن‌کاربوده ، چند وقت به‌آنجاآمد وشدکرده باشد . ازبرای‌چون من بی‌وقوفی‌دریك نظر ، بیشتر ازاین تحریرمیسرنشد ولیکن‌بسیارحیف باشدکه‌دستگاه بخارکه باعث‌رونق عموم صنایع ومایهٔ تحصیل اغلب منافع است ، باآن سهولت‌مأخذ درایران متداول نشود وبباید دانست‌که درکل‌ممالك روسیه ضرابخانه منحصربه‌پطرز- بورغ است‌وهرچه ازمعادن به‌حصول‌آمده ،خواه متعلق به‌دولت باشد یابه‌اهل‌مملکت، درهمان‌ضرابخانه مسکوك‌می‌شود ودولت‌را به‌سبب دوام درسلسلهٔ واحد، چندان‌اعتبار است‌که هرقدر وجه‌بخواهد خواه اززروسیم خلق‌که درآنجا سکه می‌شود یا ازسایر اموال‌آنها به‌معاملهٔ ده نیم قرض‌می‌کند وهرساله منافع‌آنرا عاید می‌سازد . این‌روزها بیست‌وپنج‌کرور باجاقلودولت روس قرض‌داراست .

روزی با بعضی ازبزرگان روسیه درباب محاسن‌خزانه ومعایب فقدان‌آن‌مناظره شد .گفتم خزانهٔ سلطان درحوادث زمان مایهٔ‌آسایش اعیان دولت و امیدواری سپاهی ورعیت است ، چنانکه درمصالحهٔ ما وشما بدون اینکه دولتیان را اضطرابی رودهد ورعایا وسپاهیان را یأس وخسارتی وضیق‌وعسرتی حاصل شود ، خزانهٔ سلطان ازعهدهٔ وجه خسارت برآمد وکل اهالی مملکت ایران را رهین‌منت ابدی‌کرد واگرخزانه موجود نبود ، چه زحمت‌ها وعسرت‌هاکه برخلق ایران روی می‌نمود .گفت دردولتی که دوام وثبات نداشته باشد ، خزانه چنانکه گفتی‌گاهی موجب رهائی‌خلق است از تنگنای عسرت وگاهی باعث‌گرفتاری ایشان است درزندان محنت . چه، شاید هنگام فترت دولت ، فتنه‌جویان ازهرجانب به‌طمع خزانه درجنبش‌آیند وگروهی عجزه و مساکین را مایهٔ نهب وخونریزی[2] شوند . دولتی‌راکه رضای‌حق وسلامتی‌خلق جوید ،

۱ـ اصل : بسیار! ۲ـ اصل : خونریزش .

شایستهٔ آن است کــه بدستیاری عظما وعقلای مملکت دردوام و بقای دولت کــوشد و بهاین‌واسطه گنج بی‌اندازه و بی‌زوال اعتبار بدست آرد. چون همت چنین دولت بدنفع و رفاهیت اهل‌مملکت مصروف خواهدبود، لهذا خلق درهنگام ضرورت بی‌تکلیف و تکلف ما ملك‌خودرا بدعنوان‌مساعده وقرض براوعرض‌خواهد نمود. درجنگ فرانسه زنان روس زیورهای طلا ونقرهٔ خود را سکه‌کرده بدولت دادند وبداین ننگ ومذلت راضی‌نشدندکه دولت دیگررا بردولت خود غالب وقاهر بینند. اگردخل دولتی زیاده برخرج اوباشدچون ازمال خلق‌حاصل‌شده، برای اینکه بدایشان معلوم‌کندکه‌طمعی درمال ایشان ندارد، باید بدمصالح عامهٔ خلق مانند مدارس علوم ومساجـد و اشاعهٔ حرف وصنایع وبنای دارالشفا وغیره صرف نمایدکه هم بررونق مملکت ودولت خود درنظرغریب وبومی فزوده، زیاده شوکتی‌حاصل نماید وهـم جذب قلوب مردم بدعمل آرد واگرازآن مصارف هم اضافه‌آید، باید بدست امینان ومعتمدان تجار به‌مرابحه ومعامله‌گذاردکه هم سودی به دولت عایدگردد وهم ازآن ممر«مردم» انتفاعی برنــد. چه، حکما وعقلا پول‌را درمملکت تشبیه‌کرده‌اند به‌خون دربدن‌آدمی، چنانکه اگر خون دررگی سدّه‌کند، آدمی هلاك می‌شود، همچنان اگرپول درولایت دفینه شده، ازگردش بماند، باعث خـرابی‌مملکت‌گردد وچنانکه اگرخــون ازرگی لاینقطع در سیلان‌آید وبدل مایتحلل نرسد، آدمی ازحیات دل برمی‌کند، همچنان اگرپول از مملکت بیشترازآنکــه داخل می‌شود، خارج‌گــردد، مملکت روی به انهدام نهد. به‌ملاحظهٔ‌این‌جهت‌آخراست‌که عموم‌دولتهای‌فرنگ‌اوقات‌صرف‌کرده،[به]رونق‌تجارت خود می‌افزایند وهمواره دراین خیال‌اندکه متاع ملاك خود را بتدبیراهل صنایع بهتر ومرغوب‌ترنمایندکه هم احتیاج اهل مملکت خودرا ازمتاع سایرمملکت‌ها رفع‌کنند تازروسیمشان‌عوض‌جنس سایرمملکتها نرود وهم به‌بیع‌آن درسایرمملکتها نفع«برند»[1] وزروسیم‌آنهارا عوض‌جنس‌خود داخل‌مملکت‌نمایند. ملاحظه بایدکردکه دراین‌عرض ده سال‌چه‌قدرجنس تازه ازملك روس به‌ایران می‌آیدکه‌سابقاً نمی‌آمد وعوضاً ابریشم

۱ـ اصل: پزیرد.

وپنبهٔ ایران لابد پول می‌فرستادند . آنچه مرا بخاطرمی‌آیـد بدیـن موجب است‌که هیچیك ده سال پیشتر نمی‌آمد واگرهم می‌آمد بسیارکم بود :

چیت‌روس ، لنگه ،کتان ، ماهوت ، شال‌قمرود ، بلور ، بارفتن ، مس، پاتسقه، مشجرروس، مخمل‌روس ،کاغذکنارزر، اطلس ونیز به‌همین‌جهت‌است هردولت‌جنس‌های پاکیزهٔ دولتهای دیگرراکه میان اهل‌ولایت خود مرغوب‌باشد یا بالمره مانع می‌شود یاگمرکی‌می‌گذاردکه بایع‌ومشتری بستوه‌آمده ،کمتر بیارند وکمتر بخرند . دولت‌روس شال‌کشمیر وزری وحریروماهوت انگلیس وفرانسه راگمرك بی‌اندازه‌گذاشته وبارفتن انگلیس را بالمره قدغن‌کرده است . باین جهت درولایت های روس‌کمترازاین امتعه یافت‌می‌شود ، الاّ درتفلیس‌که اهالی‌آنجا را حسب‌الاستدعای یرملوف ده‌ساله اجازت بودکـه به راه قرادنکیزازاودسااین قبیل‌متاعها را به‌گمرك اندك به تفلیس‌آورنـد و به‌ایران برند، نه‌به‌خاك روس . موعد اجازت‌آنها نیزاین اوقات‌قرین انقضا است .

روزی درمنزل‌میرزامسعود مابین رودوفینیکین وجنرالی‌ازجنرالان‌روس درباب مصالحهٔ‌روم‌و تعیین‌حدودمباحثه‌بود. جنرال‌می‌گفت‌می‌بایست‌همهٔ‌بنادر قرادنکیزراگرفته و تجارت اهالی تفلیس را با ایران رونقی تمام داد رودفینیکین گفت شما سپاهیان را ازاین امور سررشته واستحضاری نیست، هروقت به‌شما گفتیم جنگ‌کنید، مردانه قدم درمیدان گذارید وهروقت گفتیم صلح بایدکرد بی‌چون‌و چند قبول نمائید، جنرال‌در اثبات مدعای خود اصرار کرد، اودرجواب گفت بسکه اصرار کردی من‌این‌مطلب‌را که پیش میرزا مسعود نبایست بروز بدهم، اظهار می‌کنم که تجارت قرادنکیز چندان سودی بداصل مملکت ماندارد، جنس نمسه وفرانسه‌رانقد می‌کنند، حق‌العملی برای آنها «می‌ماند»[1] همهٔ همت‌ما مصروف این‌باید بود که‌راه آن تجارت مسدود شودوراه بحرخزر مفتوح، که‌هم اجناس ولایت خودمان نقدشود، هم پول داخل ولایت گردد ، هم‌شوق مردم برصنعت بیفزاید وروزبروز دولت‌اهالی روسیه درفزایش‌آید ودرمصالحهٔ امساله‌که راه تجارت اسلامبول‌را بازکردند ، بهمین ملاحظه‌بود. من‌بعد علاوه‌برسایر

۱ــ اصل: می‌نماید !

امتعه، غلهٔ روس نیز که بسی‌زیاده برقدر ضرورت اهل مملکت است از راه رودخانهٔ دون به‌بحر ازوف وازآنجا به‌قرادنگیز وازآن دریا بدولایت روم خواهد رفت .

یکی از آشنایان میرزامسعود که در وقت سرداری طوماسوف[1] درگرجستان بااو آشنا شده بود نقل می‌کرد که‌قبل‌از وقوع جنگ‌مابین روم وروس قیمت غله من[2] به‌چهل‌هزار ریال! می‌رسید ودراین دوسال بیشتراز بیست‌وپنج‌هزار ریال! نمی‌توانیم فروخت وچهل‌هزار درصورتی‌بود که‌درکنار دریامی‌فروختند. حالاکه موافق‌عهدنامه غلهٔ خودرا به‌داخل ولایت‌روم می‌توانند رسانید، دیگر بیشترفروخته خواهدشد ونفع یك‌نفر ازمتوسطین دولتمندان که به‌سبب این‌تجارت که به‌پانزده وبیست هزار ریال برسد، باقی را براین قیاس توان نمود . دولت روس برای گردش‌پول درولایت‌وانتفاع دولت ورعیت درهریك ازبلاد عظیمه، صرافخانه بنا گذاشته که اسم آن بانك است وامینان ومعتمدان برآن گماشته‌است که تنخواه دولت‌را بعدازاخذ رهن ازملك‌ومال یاضمانت ضامن معتبر به‌مردم ازقرارصدشش قرض‌می‌دهد ودرموعد، قرض‌داریاضامن را اخبار می‌نمایند، اگر اورا ادای وجه درآن وقت مقدور نباشد ومهلتی بخواهد قبول می‌کنند ودرآخرایام مهلت باز بهاو اعلام می‌دارند اگر باز قادر نباشد ومهلت تازه بخواهدمضایقه نمی‌ورزند. «الی»سه‌بار، اگر بعدازانقضای مهلت‌سیم ازعهدهٔ وجه برنیاید رهن او را ضبط می‌کنند یاضامن را به‌مقام‌مطالبه می‌آرند . ازسود صرافخانه صدپنج مال دولتست وصدیك عوض مواجب ومقرری مباشرین صرافخانه .

ازجمله کلیسیای‌سنت اسحق‌است وآن‌کلیسیائی‌است درحوالی عمارت‌زمستانی امپراطور، سابقاً درآنجاکلیسیائی بوده‌است،خراب‌ومحقر. الکسندر ده‌سال قبل‌ازاین به‌عمارت آن امرکرده، از قراری‌که برآورد نموده‌اند، سی‌سال بعدازاین قرین اتمام خواهد شد .

ازقرار تقریر محتارین[3] ومسافرین اگر به‌طرحی‌که انگار شده، باتمام رسد برروی زمین کم بنائی به‌آن اساس خواهد بود . روزی که ستونی ازستونهای آن‌را

۱- Tormasoff ۲- ظ : تن . ۳- نسخهٔ «و» سیاحن .

نصب می‌خواستند کرد، غراف سوختلین به‌عرض شاهزاده رسانیدکه به‌تماشا تشریف برند . ستونی از سنگ شبیه به‌سنگ سماق بدارتفاع شانزده زرع و به‌قطر یك‌زرع می‌خواستند بالا برده، درجای خود نصب نمایند وآن‌را به‌فن جراثقال بامعدود کم بدون‌صداوندا به طوری بالابرده، بجای‌خود نصب‌کردندکه‌موجب‌حیرت‌شد. به‌اندازهٔ طول ستون ازدوطرف، ستونهای چوبی بلند برزمین نشانده، داربست کرده بودند واز چهارموضع برستون سنگی ازستونهای‌فوقانی داربست، قرقره[۱]های قوی به‌سیاق تکافو معلق کرده، طنابهای قرقره‌های مزبوررا به‌گوه‌های چرخهای پره‌دار که‌برزمین تعبیه شده بود، بسته بودند. هروقت معمار امر به‌بالابردن ستون می‌کرد، زنگی می‌زدندو عمله‌ها پره‌های‌چرخهارامی‌گردانیدند، طنابها ازقرقره‌گذشته‌به‌گوه‌های چرخهاپیچیده میشد وستون بالا می‌رفت‌وچون به‌اندازه [ای] مرتفع‌شد که‌اگر کعب‌آن‌را بجای‌معین خود میل‌می‌دادند به‌زمین نمی‌خورد، طناب قرقرهٔ نزدیك کعب‌را مهمل‌گذاشته،طناب سه‌قرقرهٔ دیگررا می‌پیچیدند. بداین سبب از تکافوافتاده کعب‌ستون میل باسفل می‌کرد. بداین‌طورها ستون را محاذی مقرخود نگاهداشتند وچهارنفر عمله‌هم که بالای ستون بود انتظار می‌کشیدندکه‌هروقت حکم شودطنابهای آنرا ببرند که‌بجای خودقرار گیرد. دراین‌وقت مدالی نقره‌که‌صورت امپراطور و تاریخ نصب‌ستون‌وحضورشاهزاده[را]داشت، بدشاهزاده دادند که به‌دست‌خود درزیر ستون‌گذارند. بعدازآن گچ‌بجای ستون‌ریخته طنابهای آنرا بریدند وبجای‌خود قرارگرفت‌وشاهزاده به‌معماروعمله انعام‌داده،مراجعت فرمودند. این‌ستونهارا معدنی‌است، درفین‌لاندکه‌ازآنجا بارکشتی‌کرده، داخل‌رودخانهٔ نیوا می‌نمایند ودرمقابل کلیسیا بیرون می‌آرند ودرپای کارصیقل می‌دهند تاروزی‌که کلیسیا به‌نظر شاهزاده رسید ، چهلو دوستون ازاین ستونها «نصب‌کرده بودند[۲]» واز قراری که می‌گفتند خرج این کلیسیا موافق برآوردی‌که شده، « پنج‌کرور باجاقلو خواهد بود .»[۳]

۱ــ اصل : غرغره ! ۲ و۳ ــ به‌سبب سیاه‌بودن متن‌خواندن میسر نشد و ازنسخهٔ «و» استفاده گردید .

ازجمله مشق جنگ درسرکاسلوبود. اوقاتی‌کدامپراطور درآنجا «حضورداشت، روزی‌غراف»[۱] سوختلین‌ازجانب امپراطور، شاهزاده وکسانی‌کددرخدمت «ایشان‌اذن»[۲] جلوس داشتند ، وعده‌گرفت. حوالی غروب، شاهزاده وارد شدند. «فردای آن‌روز»[۳] درسدساعتی شاهزاده وهمراهان را امپراطور وعده نهار خواست. بعداز صرف نهار و مکالمات مشفقانه، شاهزاده بدمنزل مراجعت کردند، غراف سوختلین دوباره ازجانب امپراطریس درنه‌ساعتی شب‌وعدهٔ شب‌نشینی گرفت. بعدازصرف چائی امپراطریس گفت مارا به‌علت تعزیه، بال‌وعشرتی دیگرنیست . برای‌مشغولیت، بعضی بازیچه‌های دیگر می‌کنیم. آنگاه طناب حلقه‌باریکی آوردند، امپراطور وامپراطریس وپسر ودختران ایشان وشاهزاده وسایرحضار مجلس ازمرد وزن بدوره طناب‌را دودستی[۴] گرفتند. یکی داخل حلقه‌شده، خواست روی دست یکی‌بزند تابه‌این‌سبب ازحلقه بیرون رفته‌آنکه روی دست‌خورده است داخل‌حلقه شود. دراین بازی مکرر امپراطور وامپراطریس و شاهزادگان وسایر[ین]روی دست‌خورده‌داخل‌حلقه‌شدند.چون ازاین‌بازی‌ملالی[۵] حاصل شد، بازی دیگربناگذاشتند واسم‌آن موش‌وگربه ورسمش‌اینکه جمعی‌ازمردان وزنان بدطریق‌یك‌درمیان دست‌به‌دست‌هم‌دادند ومردی‌که گربداش می‌گفتند زنی‌را که موشش می‌خواندند، می‌خواست بگیرد. اگرموش‌داخل حلقه‌بود، گربه ازخارج‌حمله می‌آورد واگر ازخارج حلقه‌بود ازداخل، واگر هردو درداخل یاهردو درخارج بودند موش را راه‌فرار می‌دادندکه‌از چنگ‌گربه‌برهد وهرگاه‌که‌گربه ازمیان‌دو نفر بگذشتدویاداخل شده موش‌رامی‌گرفت، موش‌وگربه بجای‌این‌دو نفرایستاده‌این‌دو نفر موش‌وگربه‌می‌شدند. گاهی مردان در دو می‌افتادند وزنان دروقت گرفتاری فریاد برمی‌آوردند. امپراطور و شاهزاده هردو داخل بازی بودند. بعدازتمام شدن این بازی، بازی دیگربناگذاشتند وآن چنان بود که به عدد کسانی‌که بازی می‌کردند مگریك نفرکم ، درمیان اوطاق « دو »[۱] قطارصندلی بـه خلاف یك دیگرمتصل بهم‌گذاشتند . یك نفراز اهل بازی‌که جای آن کم بود ، ازاوطاق دیگرزنگی به صدا آورد ، این همه‌که برصندلی نشسته

۱و۲و۳ـ به‌سبب سیاه بودن متن خواندن میسر نشد وازنسخهٔ «و» استفاده گردید .
۴ـ اصل: دودسته! ۵ـ اصل: کلالی !

بودند به تاخت به‌آن اوطاق رفتند و به همان‌طور مراجعت کرده هریك ، یك صندلی را صاحب شدند هرکه بی صندلی ماند نوبهٔ دیگر زنگ را او به صدا آورد ، کذالك بدو رفتند و بدوآمدند وصندلیها را صاحب شدند و بسیارکسان دراین بازی و تصاحب صندلیها افتادند . شاهزاده وهمراهانش دراین بازی شرکت نکردند. بعد ازاین بازی دیگر بمیان آوردند وآن اینکه میان‌اوطاق دوقطارصندلی محاذی هم‌گذاشتند، زنان بر یك قطارقرارگرفته ، هریك یکی ازمردان راکه ازآن اوطاق به اوطاق دیگر رفته بودند اختیارکرده ، اسم ایشان را نوشتند بعداز اتمام نام‌نویسی ، مردان آمدند که به حدس اختیارکنندهٔ خودرا پیدانمایند ویك به یك داخل قطارشده درمقابل زنی که مظنهٔ اختیار به‌او برده بود ، تعظیمی می‌کرد اگرمظنهٔ اوه‌طابق واقع بود ، زن نیز تعظیمی به اوکرده ، اشاره می‌نمودکه برصندلی‌که درمقابل او بود بنشیند والا زن برخواسته دوری برسرجامی‌خورد و برکرسی خود می‌نشست ومرد، مظنه به‌زن دیگر می‌برد وکذالك تا پیدا می‌کرد هم چنین‌همه مردان. دراین بازی مختارامپراطریس، شاهزاده بودند وقبل از وقت اشاره کردند ، بدون دوره وگردش در برابرامپراطریس تعظیم‌کرد ودرمقابل اوبرکرسی نشست ، امپراطور بسیارجا تعظیم‌کرد تا اختیارکننده خود[را] پیدا نمود. دفعهٔ دویم مردان برصندلیها نشسته ، زنان بیرون رفتند وایشان زنان را اختیار[1] کرده«ه» اسامی آنها را نوشتند . زنان نیزکذالك یك به یك آمده ، اختیارکنندگان خودرا پیداکردند . دراین دفعه‌شاهزاده امپراطریس‌را اختیارکرده‌بود اونیز بدون معطلی دربرابرشاهزاده تعظیم‌کرد و برصندلی نشست . چون این بازی نیز به آخررسید ، چنانکه قاعدهٔ شب نشینی است هرچند نفر بردورکرسی نشسته بعضی مشغول بازی ورق شدند ، بعضی به شطرنج پرداختند ، جمعی به صحبت میل کردند ، امپراطریس با شاهزاده گفتگو می‌کرد، امپراطورگاهی ورق می‌باخت، گاهی به صحبت می‌پرداخت ، گاهی‌که از امورملکی مطلبی بخاطرش می‌گذشت ، برای یادداشت آن بخلوت خود می‌رفت .

۱ــ اصل: اخبار .

وقتیکه میرزا صالح با یکی ازجنرالها مشغول بازی شطرنج بود ، امپراطـور برای تماشا آمده ، بالاسراوبایستاد . اوهمین‌که ملتفت شد ، خواست برای تعظیم بـر خیزد ، امپراطوردست بردوشش‌گذاشتد، مانع ازقیام شد. بعد از نصف شب شام‌آوردند، درآن وقت امپراطور ازمجلس رفتد بود. امپراطریس وشاهزاده وچند نفراز زنان بر یك سفرهٔطعام خوردند، سایرمهمانان بدسفره‌های دیگر. امپراطریس‌باشاهزاده صحبت می‌کرد ، ازشاهزاده می‌پرسیدکه کی زن خواهی برد وکه را خواهی‌گرفت ؟ به سیاق ایران زن بسیارخواهی داشت یا بیکی قناعت خواهی‌کرد! ازاین مقوله صبحت‌های دیگر. چون غرافکـوچی بیگ درباب مطالب شاهزاده وقت مشاوره بدصرفهٔ ایشان حـرف زده بود واین خبر به شاهزاده رسیده ، لهذا شاهزاده با زن اوکه درآن مجلس حضورداشت گفتگوکـرده ، اظهارشکرگزاری ازغراف مزبورنمودند . بعد ازشام بـه فاصلهٔ کم مردم متفرق شدند . ایـن قسم آمیزش ومعاشرت سلاطین با اهل مملکت و غرباخالی از تألیف قلوب وجذب تعلق دلها نیست ، لیکن اول باید خلق را به قوت تـربیت صاحب خلق‌کردکه اندازه شناس بوده ، به سبب الفت واستیناس از حد خود تجاوزننمایند وگرد تهور و تجاسرنگردند، درکاریکه تعلق به‌ایشان ندارد، بی‌اجازت لب به سخن بازنکنند ودرکارهای متعلقهٔ خود بی‌تأمل و اندیشد ، رشتهٔ حـرف دراز ننمایند. چنانکه هیچ یك ازجنرالان بزرك روسیه‌که‌شب وروز درخدمت امپراطوراند ودرعیش‌وعشرت با او رفیق وشریك ، قدرت ندارندکه درکاری‌که به‌آنها تعلق ندارد حرفی برزبان آرند ، روزی غراف سوختلین با آنکه یکی ازکارگزاران عمدهٔ دولت است و به مهمانداری شاهزاده مشغول بود، حرفی ازامور دولت ایران عرض‌کرده بود وامپراطور درکمال تغیرغراف نسلرود را خواسته‌اظهار رنجش نموده‌بودکه سوختلین‌را بداین امورچه رجوع است وشاهزاده دراین‌کارها چرا با اوحرف می‌زند ؟ فردای‌روز مهمانی سه‌ساعت به‌ظهرمانده ، همان‌اسب‌ها راکه درروز ورود پطرزبورغ‌آورده‌بودند باهمان زین‌ها آورده شاهزاده وهمراهان را به تماشای مشق جنـگ تکلیف‌کردند و ایلچیان ووزرای سایردولتهاحضورداشتند و بیست‌وچهارهزارقشون ازقرارتقریرجنرالها

درآن مشق حاضر بود. بهر جنرالی دوازده هزارسپرده شده بود با سواری و توپخانه ، و هریك ازاین‌دولشکر به‌اقتضای‌اوضاع‌صحرا ازکوه وجنگل ورودخانه وده‌محلی‌مناسب برای خود اختیارکرده بودند ومنتظر ورود امپراطور بودندکه طرح‌جنگ بیندازند. بعدازحضورهمه امپراطور سواره حاضرشد وباشاهزاده وسایر ایلچیان تعارف‌کرد. بعد ازآن امپراطریس‌با سه‌نفراز دختران احترام در یك‌کالسکه وارد شدند. اوهم تعارفی با شاهزاده[1] و دیگران به عمل‌آورد . بعد سرداری‌که امپراطور میان قشون او بود و قشون خودرا سدتیپ‌کرده ، جناحین را بردو بلندی قرارداده و قلب در زمین مسطح ایستاده ، توپها دردو بلندی و مقابل قلب جابجا کرده بود ، سوارهٔ قزاق پیش فرستاد که از اوضاع دشمن‌که ارادهٔ عزیمت پطرزبورع داشت ، اطلاعی بهم رساند . دشمن نمایان‌شده، سواران‌قراول او این‌سواره‌را تعاقب‌کرده تابه‌تیپ رسانیدند وقشون‌دشمن شاهراهی راکه ازقرب میمنهٔ این‌سپاه می‌گذشت ، پیش‌گرفت وتادرتوپ‌رس بود ازاین سپاه مکرر توپها انداخته می‌شدودشمن رفتارخودرا تغییر نداده ، به‌همان‌طورمی‌رفت. چون از رفتار بازنایستاد ، لابد این سردارقلب ومیسرهٔ خودرا پیش‌برده، مخبران را پیشترفرستاد . مخبران دشمن هم‌درهمان رفتار پیش‌آمده، جنگ‌مخبران می‌کردند تا اینکه دشمن قشون میمنهٔ این سپاه را ازجای خود عقب نشانده ، آن دو بلندی را تصرف کرده وبه جانب این سپاه توپ انداختن گرفت . سردار این سپاه چون دید که کار ازپیش‌نمی‌رود قشون خودرا عقب‌کشیده ، ازپشت تپه[ای]که میمنهٔ اوجای داشت راه دیگر پیش گرفت . دراین وقت امپراطور و امپراطریس میان قشون دشمن آمدند وآن دوبلندی مابین دوسپاه حایل شده تا مدتی یکدیگررا نمی‌دیدند . قشون دشمن بلندی‌این تپه راکه مشرف ومسلط برراه بود، به توپ وصالدات نگاهداشته، منظور خودراکه رفتار به‌جانب پطرزبورغ بود، ازدست نمی‌داد وسواره وپیادهٔ خودرا از راه راست به تعجیل‌تمام روانه می‌کرد . دراین اثنا « پسر» بزرگ امپراطور، الکسندر- نیکولای‌که دوازده ساله و ولیعهد است ، وارد شد. با شاهزاده ملاقات‌کرد و تعارفات

---

[1] اصل : شاهزادگان .

لازمه درمیان گذشت. چون هردوقشون ازمحاذات تپه بیرون رفتند تلاقی فئتین واقع شد. بعدازمطاردهٔ اندك، چون درهوا برودت وبارشی پیدا شد امپراطورقشونهارامرخص کرده، خود ازشاهزاده وداع و روانهٔ سارکاسلوشد وشاهزاده مراجعت کرده، فردای آن روز ایلچی فرانسه راکه درهمان عمارت منزل داشت، بازدیدکرد وخواست ایلچی نمسه را هم بازدید نماید، اوخود مجددا بخدمت شاهزاده آمده، راضی به زحمت ایشان نشد. بعد ازآن شاهزاده به پطرزبورغ معاودت نمود.

ازجمله تماشای بالون است وآن عبارت است ازکره[ای] که به آسمان صعود می کند. غراف سوختلین درروزی که این تماشا بود، ازشاهزاده وعده گرفت. شاهزاده بعدازظهر بهمیدان مدرسه کوردکاده تشریف بردند. جمعیتی بود عظیم ازاعیان واشراف واواسط واداني خلق ازذکوروانات وکسان بولیس مستر مشغول نظم و ترتیب خلق بودندکه هرکس موافق بلیط وتذکره که دردست داشتند وموافق هرمرتبه وجهی معین می بایست بدهند، درمرتبهٔ خود جای دهند. تختی درمقابل بالون برپاکرده بودند، شاهزاده وهمراهان وایلچیان وبیگلربیگی پطرزبورغ وجمعی ازاشراف نسوان برتخت بالارفتند. کره که تقریباً پنج زرع قطرداشت ازپارچهٔ ابریشمی ومشمع بود. میان آن را از بخارخفیف مملوکردند وباطنابهائیکه بدآن پیوسته، ازاطراف نگاهداشتند. صندلی گونه، نشیمن خفیفی ازجانب اسفل بالون باعلاقه‌های محکم به آن مربوط نمودند. یك مرد ویك زن درآن نشیمن قرارگرفت، چون آمادهٔ صعود شدند، شاهزاده به توسط غراف سوختلین پنجاه باجاقلو برای آنها زادسفرفرستادند. بعد طنابهای بالون را یك بهیك قطع کردند وصعود نمود ودرمدت اندك چندان بالا رفت که کرهٔ به این بزرگی ازمرغی بزرگتر نمی نمود. مادامی که چندان دور نرفته بود، چتری ازآنجا بهپائین انداختند، به تصور اینکه یکی ازمردوزن ازنشیمن رد شده، مردم وحشت کردند. بعدازغایب شدن کره ازنظرها شعبده بازی هندی بهاظهارنیرنگهای خود پرداخت، خالی ازغرابتی نبود و بالابانچی[1] فرانسوی[2] که زن اوبامرد دیگر بههوا رفته بود وخود ادعای شعبده های

۱ ـ بنا به اظهارجواد ـ آذر، «بالابان» یکنوع آلت موسیقی بادی است و «بالابانچی» ←

غریبه‌داشت‌عمل‌هائی‌چندمکروه‌ترازعمل سابق به‌تقدیم‌رسانید وهردوازجانب شاهزاده مورد احسان شده ، خلق بدون هجوم وازدحام مراجعت‌کردند وهجومی‌که می‌آوردند اززن‌ومرد برای تقرب بخدمت‌شاهزاده و تماشاکردن ایشان ازنزدیك بود . روزدیگر مردوزنی‌که به‌هوارفته بودند مراجعت‌کردند. معلوم شدکه‌کرهٔ آنها درپنج فرسخ‌ونیمی آن محل «بد» زمین رسیده بود . ازقراری‌که برآوردکردند ، قریب هزارباجاقلو از تماشائیان عایدآن مرد شده بود وعادت روسیه دردستگیری درماندگان این است‌که اگرصاحب « صنعتی باشد ، برای اظهارصنعت اوچنین مجلسی ترتیب می‌دهند» واگر صاحب صنعت نباشد مجلس سازوعشرتی بنا می‌گذارند ومردم را دعوت‌کرده، بلیطی می‌فرستند وهربلیطی‌موافق مرتبه قیمتی معین‌دارد. قیمت‌آنهارا جمع‌کرده، به‌محتاجان اعانت می‌نمایند .

درباب اعیاد روسیه ــ اسامی‌خاصهٔ هریك ازروسیه‌مطابق اسم یکی ازائمهٔ‌دین مسیحی‌است وروزمیلاد اورا عیدخود قرارمی‌دهد وهریك فراخوراحوال‌دعوتی‌وعیش وعشرتی می‌کنند .کذالك روزتولد خود را ، وازبرای سلاطین روزتخت نشستن وتاج گذاشتن‌هم عید است واعیاد پادشاه را جمیع بیگلربیگیان وحکام وسرداران ووالیان وایلچیان‌دردولتهای خارج‌جشن می‌کنند ودعوت می‌نمایند . علاوه براین‌اعیادخاصه، اعیاد عامهٔ مذهب وملت دارند .کمترروزی است ازایام سال‌که عید عامه وخاصه در ولایت روس نباشد .

ازجمله روزعید اسم ولیعهد دولت روس بود . امپراطور یك روزقبل ازآن از سرکاسلو به‌شهرآمده ، درعمارت یلاکین منزل‌کرد . روزعید ، شاهزاده ، میرزا مسعود را به‌تهنیت عید ولیعهد فرستاد واو دروقتی‌که امپراطوروامپراطریس واعیان‌درخانه از اناث و ذکور بالباس سلام در عمارت‌انشقوی مجتمع شده بودندکه برای شکرگزاری به‌کلیسیای قازان بروند وارد شد. امپراطورخود ، اورا نزد پسرش معرفی‌کرده ،گفت:

نوازندهٔ‌آن را گویند واین لغت‌که درمتن بمعنی شعبده باز استعمال شده بایدکلمهٔ «گؤزی باغلوچی» باشد . ۲ ــ اصل : فرانسه !

ازجانب شاهزاده خسرومیرزا برای تبریك عیدتوآمده است . بعد ازادای مبارکباد واظهارشوق‌ملاقات ، ازجانب ولیعهدمراسم امتنان وشکرگزاری بدتقدیم رسید. بعداز آن امپراطوروامپراطریس با اعیان درخانه درکمال حشمت پیاده روانهٔ‌کلیسیا شدند وتماشائیان ازاناث‌وذکوردردوجانب‌کوچه‌گروهی انبوه ایستاده بودند . داخل‌کلیسیای مزبوربسیارمزین وآراسته است بذیورهای طلاونقره ومروارید وتصاویرنیکووتقریباً چهل ستون سنگی بدارتفاع دوازده زرع شبید بدسنگ سماق ، درمیان‌کلیسیا درپای طاقها نصب‌کرده‌اند وبعضی علمها که درجنك دول خارجه تصرف‌کرده‌اند ، ازدیوارهای آن‌آویخته ووقتی‌که‌علمی ازدولتی بدآنجا می‌برند ، همگی‌عساکر واعیان جمع‌شده، درکمال شوکت وجلال علم را به‌کلیسیا رسانده ، نمازشکرانه می‌گزارند . در اوقات توقف‌ماعلمهای دولت‌روم را بدوضعی‌که ذکرشد بدآن‌کلیسیا بردند . به‌اقتضای‌مصلحت دولت ، امرکلیسیا را رونق وشوکت عظیم است . امپراطور در امورعظیمه‌که اتفاق می‌افتد ، همیشه برای جذب قلوب مردم با همهٔ‌اعیان و اشراف به‌کلیسیا می‌رود ، سایرمردم هم‌کذالك‌هرکسی درامورا تفاقیهٔ خود درکلیسیا بدمراسم‌حمدوثنا می‌پردازد وازبرای هریك ازافواج خاصهٔ امپراطوری موافق اسمی‌که دارند ، عیدی هست . در روزعیدآنها امپراطورازصاحب‌منصبان‌آن فوج وعدهٔ چاشت می‌خواهد .

ازجمله مانوریعنی‌مشق جنگ‌بود درحوالی پطرزبورغ . بازمثل سابق بیست‌و «چهار»هزارقشون دراین مشق حاضربود . دوازده هزاردرزیرحکم جنرال غراف تولوستای[1] که ازشهرپطرزبورغ بیرون رفت و دوازده هزاردیگردرزیرحکم جنرال آجودان خراپاویسکی . «شاهزاده وهمراهان تا محل مشق درکالسکه رفتند ، درآنجا اسب‌های سابق‌را حاضرکرده بودند.» شاهزاده وهمراهان وسایر ایلچیان سوارشدند . امپراطورسواره وامپراطریس‌درکالسکه بادختران احترام وکالسکهٔ دیگراززنان‌سایر اکابروارد شدند. سپاه خراپاویسکی[2] درجائی‌که یمین‌آن دهی بود ویسارش دره وخود مشرف و مسلط بود برزمین مقابل‌که قشون غراف تولوستای درتصرف داشت ، قرار

۱- General Gharaf Tolstai

۲- General Kharapaveski

گرفت. صالدات وسواره‌را درصحرا که به‌سبب این بلندی از توپ دشمن محفوظ بود جای داد و توپخانه را دو دسته‌کرده، دسته[ای] را قریب به‌ده ودستهٔ دیگر را قریب به‌دره گذاشت. چون قشون تولوستای درحرکت آمد و به‌میدان توپ‌رسید، خراپاویسکی به‌توپچیان‌فرمان دادکه مشغول دفع‌دشمن باشند. بعدازتوپ انداختن بسیارامپراطور که‌میان قشون خراپاویسکی بود، نزدتولوستای رفت‌ودستورالعملی به‌اوداده، مراجعت کرد و تولوستای همان‌طور بنمایش جمعی قشون، خراپاویسکی را مشغول کرده، دانست‌که ازپیش‌روباوصف بلندی ومحل توپخانه، جنگ‌کردن منافی‌مصلحت است و جمعی‌سواره وصالدات وتوپخانهٔ‌خودرا ازسمت میسرهٔ خراپاویسکی‌که قریب‌دره واقع بود، درحرکت‌آورد. خراپاویسکی وقتی خبردارشدکه جمعی ازسواره و صالدات و توپخانهٔ تولوستای ازمیسره هجوم‌آورده بودند. او به تعجیل هرچه تمامترگروهی ازسواره وصالدات و توپخانهٔ خودرا به‌مبارزت‌آورد وازسوارهٔ طرفین حملات پی‌درپی به‌هیئت اجتماعی‌ونظم‌وترتیب‌تمام‌چنانکه‌گوئی یکتن واحد بودند، نسبت به‌یکدیگر رو می‌داد. خراپاویسکی بعدازکشش‌وکوشش بسیارچون به‌قدر تولوستای سپاه درآنجا نتوانست حاضرکرد؛ اضطراراً به‌قلب سپاه خود مراجعت‌کرده، «مخبران خود را» میان نهری‌که به‌طول میسرهٔ اوواقع شده ومسلط برمحل حمله تولوستای بود، جاداد که‌مانع‌حملهٔ دشمن باشد. تولوستای ازحملهٔ خود بازنایستاده، ازمقابل قلب‌ومیسره حمله‌آورد وآتش‌حرب بالاگرفت. عاقبت خراپاویسکی تاب مقاومت نیاورده به‌دهی که درمیمنهٔ اوبود تحصن جست. بعد اززدوخورد بسیارآنجا نیزپای ثباتش سست شده، ازطرف دیگرده راه صحرا پیش‌گرفت وصالدات را پیش انداخته، دسته[ای] ازتوپخانه درعقب‌گذاشت وسواره را ازدوطرف صالدات وتوپ قرارداد. دشمن‌که تعاقب می‌کرد به سبب توپ تبادرنتوانست نمود. لهذا بیشترازتوپخانهٔ اوتوپ پیش آورد. خراپاویسکی التجاءاً به‌ده دیگرکه‌پیش‌روی اوبودپناه برد ومغلوبیت اوظاهر شد. عساکرطرفین‌دست‌ازکارکشیده، امپراطور وامپراطریس‌وسایرین مراجعت‌کردند.

از جمله مهمانی امپراطور بود. بار دیگر درسرکاسلوبازبه‌قرار سابق در سه

ساعتی نواب شاهزاده وهمراهان درخدمت امپراطور حاضر شده، مردان وزنانی که موعود بودند، به‌رسمی‌که معمول بود برسر سفره حاضرشدند. چون درمزاج شاهزاده فی‌الجمله تکسری‌بود،امپراطور ازراه مهربانی مراقبت‌می‌کرد وازهرچداطبا به‌خوردن آن اجازت نمی‌دادند ممانعت می‌نمود. چون‌دو روز پیشتر دختران خواهرزن ایلچی فرانسه که هفت‌هشت ساله بودند بدیدن شاهزاده آمده نهار خوردند ودرباغ‌سیر کردند امپراطور ازراه مطایبه گفت: شاهزاده! من بشما سفارش کردم کدل خودرا از طرّاران شهر نگاه‌دارید وشماقبول کردید، دیروز شنیدم که‌بادونفر دخترخوب‌صورت دو به‌دو نهار خورده‌اید ودرباغ گشت کرده، شاهزاده عرض‌کرد که آن‌دونفر چندان خوش‌صورت بودند که من‌حفظ خود نتوانستم نمود. گفت وقتی‌که من‌سفر پاریس‌کردم ازمادر این‌دخترها خوشگل‌تری ندیدم. بعدپرسیدم‌که روز مشق‌جنگ‌درکالسکه[ای] که‌پشت کالسکهٔ زن‌من راه‌می‌رفت، چهارنفر زن‌بود، کدام‌یك ازآنها به‌نظرشمازیباتر آمد؟ شاهزاده درجواب عرض‌کرد زن‌ایلچی نمسه وکونتس‌زوادوسکی[1]، پرسید ازاین دونفر کدام‌یك بهتر بودند؟ شاهزاده گفت‌از ترجیح این‌دونفر عاجزم، چراکه ازکدورت ایلچی‌نمسه اندیشه دارم امپراطور گفت به‌سیاق ملیحی اقرار کردید و مذاق صحیحی اظهار،زوادوسکی دوسه‌سال پیش ازاین سرآمداقران خودبود. صحبتهای‌دیگر ازاین قبیل درسرسفره به‌میان‌آمد، مجلس تمام‌شد مردان‌وزنان به‌اوطاق امپراطور رفته،قهوه صرف کردند ومراجعت نمودند. غرض ازایراد اینگونه صحبتها یکی بیان مشرب امپراطور است، دیگراینکه‌ازبرای‌امور دولت مجالس ومواقع‌معین‌است، درهرمجلس درحضور همه‌کس حرف‌دولت گفته نمی‌شود. امور دولت‌را اصحاب مشخص است،همه «رازدار»[2]، اگرفرضاً این‌شیوه درجبلت‌یکی‌ازآنها منظور نباشد، به‌علت تعیین‌اشخاص به‌تحصیل آن مجبوراست . شاهزاده در این‌روز به‌هشت‌نفر اززنان ودختران احترام بهریك، یك‌طاقه‌شال رضائی تکلف‌فرستاد.

درهمین‌روز غراف‌سوختلین ازجانب امپراطریس وعدهٔ شب‌نشینی ازشاهزاده و

۱– Countess Zovadooski ۲– اصل: راآزاد دارد !

همراهان گرفت. درنه‌ساعتی شب تشریف بردند. بعداز صرف چائی بازمثل سابق بنای بازی گذاشتند. بعداز بازی‌هرکس بهرکاری ازبازی گنجفه وشطرنج وصحبت که‌مایل بود مشغول شد. وقتی‌که شام آوردند، درددل شاهزاده شدت‌کرده ، به‌منزل مراجعت کردند. دراین‌شب‌دخترچهارساله[ای] ازمیشل‌هم درآن‌مجلس‌بود وهیچ‌یك ازبچه‌هارا فرصت‌حرف‌زدن نمی‌داد ومی‌خواست لاینقطع باشاهزاده‌وهمراهان‌حرف‌بزند. درچهار سالگی زبان فرانسه‌را درکمال‌خوبی‌حرف‌می‌زد. بعدازمدتی‌همان‌دختر درپطرزبورغ به‌عزم سیاحت به‌باغ عمارت توریدآمد، شاهزاده بیرون‌رفته اورا به‌اوطاق آوردوبعد ازدلجوئی بسیار روانه کرد وبلافاصله یك‌جفت شال رضائی ودوحلقه انگشتر الماس‌و فیروزه برای آن‌دختر ودوطاقه شال برای دایه های اوبه‌تکلف همراه میرزاشانبورغ فرستاد وآنها بعداز عرض به‌امپراطریس واجازت او قبول‌کرده بودند . شب‌دیگر که عید اسم‌گزاری دختربزرگ امپراطور بود ،آتشبازی تدارك کرده، بال بچه‌گانه مهیا نموده بودند واز شاهزاده وعده خواسته. به‌علت شدت‌ناخوشی نتوانستند تشریف‌برد. امپراطور حکیم‌باشی خودرا به‌معالجه‌تعین کرده، مکرر به‌احوال‌پرسی آدم‌می‌فرستاد تااینکه به‌پطرهاف‌رفت. شاهزاده اضطراراً چهارروز درسارکاسلو توقف نمود.درایام توقف سارکاسلو غراف کوچی‌بیگ درعیدزن‌خود یك‌شب ازمیرزامسعود ومیرزاصالح وحکیم‌باشی وعده‌گرفت . درآن‌مهمانی بازی درآوردندکه‌اسم‌آن به‌لغت فرانسه‌تابلو-ویوان بود، یعنی پردهٔ باروح وآن چنان بودکه میان اوطاقی پرده‌کشیده بودند و در پشت‌پرده چهارچوبی به‌طول وعرض چهار ودو زرع قرارداده وپرده[ای]ازبرنجك‌سفید برآن پوشانده، دختران‌وپسران‌آرایش‌کرده وسرخاب وسفیدآب‌زده، حکایتی‌راچنانکه درپردهٔ تصویر نقش‌می‌کنند به‌حبس نفس‌بدون حرکت وچشم‌برهم‌زدن بیان‌می‌نمودند، همینکه‌اصحاب‌پرده حاضرمی‌شدندزنگی‌زده‌می‌شد ومردان وزنان‌برصندلیهامی‌نشستند وچراغهای اوطاق الاّچراغهائی‌که میان‌چارچوب روشن‌بود برداشته می‌شد. آن‌وقت پردهٔ میان اوطاق را برمی‌داشتند وچشم‌حضار برآن پرده‌های باروح‌می‌افتاد. چون‌برای کسانی‌که به‌حبس نفس عادت نکرده‌اند یك دودقیقه بیشتر بی‌حرکت وچشم‌برهم‌زدن

ممکن نیست توقف کردن، لهذا پردهٔ میان اوطاق را زود می‌انداختند واگر حضار بدتماشای همان‌حکایت مایل‌بودند، توقع می‌کردند کدبعداز لمحه[ای]که اصحاب‌پرده نفس‌کشیده وآرام‌گرفته بودند، بازپردهٔ اوطاق‌را بردارند. آن‌شب چندین حکایت‌از داستانهای قدیم بداین کیفیت بیان‌کردند واصحاب پرده دختران‌وپسران غراف‌کوچی بیگ وکینیازتروبسکار[1] بودند.

ازجمله نماز شکرانهٔ مصالحه‌بود. روسیه چنانکه سابقاً مذکور شد در وقایع عظیمه، مراسم شکرگزاری باجمعیت‌بدتقدیم‌می‌رسانند. چون‌مژدهٔ مصالحه روم‌رسید ، به‌علت ناخوشی امپراطریس دوسه روزی نمازشکرانه «را» به‌تأخیر انداختند، به‌امید اینکه‌شایداحوالش‌بهترشده، حاضر تواندشد. چون‌ازحضوراومأیوس‌شدنددرمیدان‌شان‌دمارس نماز شکرانه تقدیم کردند. شاهزاده هم بدعلت ناخوشی حاضر نتوانست شد، به‌این‌جهت همراهان بخدمت امپراطور نرفتند، درعمارت کنیازسالتیکوف[2]که مشرف به‌آن میدان بود، جاگرفتند. بیست‌وچهارهزار سواره وپیاده‌ازافواج خاصه کدحاضر بودند، باچند عراده توپ درمیدان به‌نظام صف کشیدند. امپراطور خود سواره‌با«همهٔ» جنرال آجودانها، باولیعهد که‌لباس قزاق پوشیده بود، مشغول نظم‌وترتیب قشون شد. وزرا و ارباب‌قلم مملکت وایلچیان ووزرای دول خارجه بالباس سلام برصفهٔ مربع‌که میان میدان تعبیه کرده، ازچهارطرف پله‌ها قرار داده بودند وباماهوت‌گلی پوشانده، مقام‌گرفتند. همین‌که‌موعد کلیسیا رفتن‌رسید امپراطور خودوپسرش وجنرال‌آجودانها به‌کلیسیا رفتند. بعداز ساعتی امپراطور واصحابش‌سواره ودوصف طولانی ازروحانیان وجمعی اززنان ودختران احترام، پیاده بالباس سلام، ثناگویان [و] شکرکنان وارد شده، برصفه بالا رفتند وروحانیان بازبحمد وثنا مشغول‌بودند. قریب به‌اتمام، آن‌صفه ایستادگان زانو به زمین‌زدند وهمچنین‌عموم صالداتان وسوارگان کلاه برداشتند. بعداز آنکه زانو برداشتند توپچیان شلیك کردند ، کذالك توپچیانی کـه درکشتیها برروی نیوا بودند وکشتیهای خودرا بهانواع‌والوان علم‌ها آرایش داده، بعدازاتمام‌نمازشکرانه

1- Kinyaz Torobeskar نسخهٔ«و» تروبسکای.

2- Kinyaz Saltikoff

حضار صفد، امپراطوررا تبریك‌کرده ، مراجعت نمودند .

امپراطورسواره میان قشون‌آمده، بعد ارگردش درسمت شرقی میدان بایستاد و فرمان دادکه همهٔ قشون از پیش روی او بگذرند . درکمال نظم وترتیب اول اقسام سواره ازکویراسیروهولاند ودراقون وقزاق‌که اسبهای هریك ازاقسام ، همه یکرنگ بودند ، گذشتند . بعد از افواج صالدات هرریژمانی با ساز وعلم خود ، بعد ازآن « توپخانهٔ » هردسته با اسبهای یك رنگ .

امپراطورچون ازملاحظهٔ قشون فراغت یافت، بسرای‌سلطنت معاودت‌کرد. کنیازسالتیکوف ، امیرنظام و سایرهمراهان را به چاشت دعوت کرد و سفره[ای] در کمال نظافت ورنگینی بسط نمود. انصافاً مهمانداری ومهربانی هریك هریك ازاعالی واواسط روسیه به مقامی رسیدکه‌اگرهریك ازملتزمین رکاب شاهزاده علی‌قدرمرا تبهم درایران نسبت بهریك ازسفراو فرستادگان روسیه به قدرقوه وامکان مهمانداری‌کنند بازشرمساری خواهند داشت .

ازجمله ارمیتاژ بودوآن عبارت‌است ازیك ضلع قصرزمستانی‌مشرف بررودخانهٔ نیوا، مشتمل بربیوتات عدیدهٔ مزین به زیورهای لازمه‌که صنایع غریبه وتحف مرسلهٔ دول خارجه را درآنجا جمع‌کرده‌اند وهرکه هروقت بخواهد به‌تماشای آنجا می‌رود ونقاشان برای تکمیل‌آنجا رفته، از روی پرده‌های استادان سلف مشق می‌کنند . پرده‌های تصویرچه ازجهت‌کثرت، چه ازجهت صنعت‌آنچه درآنجا دیده شد، به‌تحریر و بیان ازعهدهٔ توصیف واحصای آن بیرون نمی‌توان[1] آمد ، صورسنگی‌کذالك . در اوطاقی‌که هدایای سلاطین ایران و روم و فرنگ را جمع‌کرده بودند ، دو پردهٔ شبیه مبارك اعلیحضرت شاهنشاه و یك پردهٔ شبیه نواب نایب السلطنه زیارت شد . غراف ــ سوختلین‌گفت: حضرات! ازمن حرف‌راست بشنوید، پرده‌های تصویرشاه‌را امروزمحض خاطرخواه شاهزاده اینجا گذاشته‌اند والا نقاشی این پرده‌ها بحدی عیب ونقصان دارد که خلقت‌بشری چنین، ازحیّزامکان دورمی‌نماید . ازقراریکه دیده وشنیده‌ام شاهنشاه

۱ــ اصل : نمی‌تواند .

ایران به‌صورت واندام نیکوترین اغلب مشاهیر ایام است. حیف نباشدکه چنان‌صورتی را چنین تصویر کنند ؟ ونیزحیف نباشدکه در دربارسلطنت، صاحب صنعت یا عارف تصنعی نباشدکه عیب این را معلوم‌کند تابه ولایت غربت چنین صنعت معیب نفرستند؛ شبیه نایب‌السلطنه اگرچه چندان تعریف ندارد، لیکن‌چندان خارج ازعادت هم‌نیست. ازجمله غرایبی‌که درآن‌اوطاق مشاهده‌شد، طاووسی بود مصنوعی به‌عینه چون طاووس مخلوق، درقفسی بزرگ‌که چون کوك می‌کردند مانند طاووس در وجد می‌آمد وچتر باز می‌کرد ومنقار وچشم‌ومو درحرکت می‌آورد[۱] وهمچنین خروسی‌که پر بهم می‌زد و بانگ می‌کرد . دراوطاقی دیگرچند قطعه حوض یك پارچه ازسنگ سیبرشبیه بـه یشم ملاحظه شدکه تقریباً بعضی دو زرع وبرخی دو زرع‌ونیم وسه زرع طول داشت. در پشت بام مرتبهٔ دویم این عمارت پیش روی مرتبهٔ سیم باغی ساخته‌اند درکمال صفا وتنقیح[۲]،کتابی مشتمل برکلیات وجزئیات ارمیتاژ نوشته شده‌است . هرکه را میل بر اطلاع تفاصیل آنجا باشد ، برآن مطالعه نماید . شاهزاده بعدازملاحظه اجمالی آنجا، سایراضلاع عمارت زمستانی را تماشا کردند . درهرعمارتی‌که نشیمن یکی ازسلاطین سالفهٔ روسیه بوده ، اسباب تحریروآرایش و رخت خواب اورا چنانکه بوده است بـه همان‌ترتیب درآنجانگاه داشته‌اندویکی‌ازاوطاقها اسباب جواهرامپراطوروامپراطریس که درروزتاج‌گذاری بخود ترتیب « میدهند »[۳] مشاهده شد. آنچه تعلق به امپراطور داردتاجی وعصاوگوئی است هرسه مکلل به الماس وآنچه متعلق به‌امپراطریس است تاجی‌است وبسیاری اززیورهای‌زنانه وگذشته‌از تصنع واستادی‌که‌دراسباب جواهر بکار برده‌اند ، چیزی‌که غرابت داشت، قطعه الماسی بـود درسرعصا ، برلیان تراش بی‌لکه درکمال سفیدی به وزن هشت مثقال‌وآن سنگ رایکی از ارامنهٔ اصفهان لازروف نام درسومناتی ازهند ازبتی‌که بجای‌چشمش نصب شده بوده است، سرقت‌کرده و به غفلت بیرون آمـده ، از ایران با کوچ وبنه عزیمت ملك روس‌کرده است . یقطرینه بعد از اطلاع، مشتری‌آن‌گشته چون درمعامله موافقت رونداده است، یقطرینه اعراض‌کرده،

۱ــ اصل : آمد . ۲ــ اصل : تنقیه . ۳ــ اصل : می‌دهد .

عاقبت درعید قزل یومورته‌که هرکوچکی ببزرگی تخمی هدیه‌کرده : می‌گوید مسیح زنده شد ، لازروف آن‌سنگ رامیان تخمی‌گذاشته، به‌یقطرینه می‌دهد . یقطرینه بعد از اطلاع ردکردن آن رادرست ندانسته مبلغ کلی پول به او می‌دهد ومعدن مس در سیبر به او واگذارمی‌کندواکنون دولتی‌که سلسلهٔ لازروف را هست ازاین رهگذراست وپیش روی یکی ازاوطاقها دالانی بودکه‌آنرا دالان تصاویرمی‌خوانند وشبیه عموم جنرالانی‌که درجنك فرانسه مشغول خدمت بوده‌اند ، در پرده‌ها کشیده شده ، آنجا آویخته‌اند ، مگرشبیه‌دو نفرمارشال وچند نفرجنرال‌که هنوزشبیه‌آنها به‌اتمام نرسیده است . بعدازآنکه شاهزاده اوطاقهای این‌عمارت راگردش‌کرد درآخرسیرچائی ومیوه آوردند . اگرچه امپراطوروخانواده سلطنت درآنجا نبودند ، درهیچ جا ازتعارفات لازمه قصور بدظهور نمی‌رسید .

ازجمله مشورتخانهٔ تجاربود وآن عمارتی است مشتمل برطالار بسیار بزرگ دروسط وبیوتات متعدده درجنبین‌که امپراطورالکسندر بخرج دولت بناکرده ، بعد به تجار بخشیده است وهرهفته یکبار تجار پطرزبورغ آنجا جمع شده در امورمتعلقه تجارت شورومصلحت می‌کنندوازآن قرارگاهی می‌بندند . رودوفینیکین ازنادانی تجار روس شکایت داشت . می‌گفت هنوزاین جماعت راه تجارت را نیاموخته‌اند یا به‌علت نادانی به‌خلاف‌صرفه وسود دولت خود راضی‌شده‌ایم‌که ازهردولتی، تاجری دراین‌شهر مخزنی‌داشته باشد ومتاعهای ملك خود وملك مارا بفروش رساند . مخزن فرانسه و انگلیس ملاحظه‌شد. ازالبسه واقمشه وظروفی واوانی‌واسباب مرصع ومصنوعات‌متنوع آنچه بخاطر گذردوزنان ومردان‌را محتاج الیه باشد دراین دومخزن موجود ومبسوط است ورونق انگلیس افزون‌تر ورواج بازارش بیشتر است ، چرا که چون دیگران سختگیر نیست واگرمردان‌وزنان بعدازبیع جنس‌وبردن‌آن پشیمان شوندوپس بفرستند به‌خلاف دیگران از قبول‌آن مضایقه ندارد وحال‌آنکه موافق قانون روسیه بر بایع لازم نیست‌که درصورت غبن مشتری ولوکان فاحشاً مال‌را پس بگیرد .

ازجمله رصدخانه بود وآن نیزعمارتی است مشتمل برطبقات عدیدهٔ رفیعه‌که

اسباب نجوم ودوربینهای بسیار بزرك درآنجا گذاشته اند وتشخیص منازل سیارات و سایراوضاع نجومی را درآنجا تشخیص می‌دهند .

ازجمله اصطبل امپراطوری بودکینیاز بازل دالقروکی که‌جنرال صاحب‌حمایل وامیرآخور امپراطوری است، خدمت شاهزاده‌آمده، خواهش‌کردکه به‌تماشای‌اصطبل تشریف‌برند وآن‌صحنی است‌که درچهارطرف عمارت ساختداند. ضلع اول‌طویله‌است. همین‌که شاهزاده ازکالسکه پیاده شدند برای ایشان وهمراهان دوروشکه آوردندکه اصطبل را دردوروشکه سیرکنند .

اول ــ میدانی بود مسقف‌که زمین را ریگ ریخته میان‌آن اسبها را تعلیم می‌دهند .

دویم ــ طویله بودکه در دوضلع‌آن اسب بسته بودند واز برای هراسبی جائی ساخته ، بااینکه‌مابین‌هردواسب دوستون نصب‌کرده بودند ومیان این‌دوستون به‌ارتفاع یك زرع تخته نشانده وجای اسبرا بدسنگ ، فرش نموده ، برای تماشا[1] اسبهارا از سمت‌آخوربازکرده بادودنبال افساربه‌دوستون بسته بودند. بعدازطویله هشتی بودکه دوحوض سنگی بزرگ درآنجا تعبیه‌کرده بودند . دواسب ازبرنج‌که ازمخزن‌آنهاآب «براین»[2] حوضها می‌ریخت قرارداده‌که اسبها را درآنجاآب می‌دهند . بعد ازآن باز طویله وهشتی به‌این ترتیب تاچهارطویله‌ونایب امیرآخوروجلوداران ومهتران‌چندان مراقب پاکیزگی طویله‌ها شده بودندکه مطلقاً بوی طویله ازآنجا نمی‌آمد . بعد از تماشای طویله‌ها چند اسب را زین‌کرده درمیدان مسقف تعلیم دادند . امیرآخور از شاهزاده توقع کردکه به بعضی از اسبهاکه خوشش‌ان‌آمده ، اسم بگذارند . شاهزاده بچند رأس ازآنها اسامی‌که درایران متداول است‌گذاشتند . خوراك اسبان روسیه‌در زمستان وتابستان علف خشك‌وتراست ودانه‌که درایران‌کشت‌وزرع‌آن معمول‌ومعروف نیست. جو را درمزاج دواب مهیج خون دانسته‌اند وفی‌الجمله افراط‌آن‌را باعث‌مرض بغل‌گیری ؛ و درتربیت اسبان بزرگ وکوچك‌کمال اهتمام دارند وچندان چاق نگاه

---

۱ ــ اصل : تماشای .   ۲ ــ اصل ، جویی !

می‌دارندکه به‌آن چاقی در ایران‌کمتر به نظررسیده واکثرمعارف ایلخی دارند ودر پاکی تخم نهایت سعی بجاآورده ، ازاسبان‌عرب و ترکمان وانگلیس تحصیل‌می‌نمایند وچندان اسب‌درشت وزیبا درکالسکه‌ها وسواری‌روسیه دیده شدکه درایران‌کم‌مثل آنها دیده شده ودولتمندان‌که چهاراسب به‌کالسکه می‌بندند ، سعی می‌کنندکه چهار اسب به‌یك رنگ ویك قطع پیدا می‌نمایند واگرممکن نباشد دواسب پیشروودواسب‌عقب یك رنگ ویك قطع باشد ودرتقطیع لباس طفلی‌که سواریکی ازاسبان پیشرومی‌شود وکالسکه‌چی پیش‌روی‌کالسکه می‌نشیند و یك یا دونفر پیشخدمت‌که پشت سرکالسکه می‌ایستند مضایقه نمی نمایند . کالسکه‌چی ریسمانی‌که یك سرآن میان‌کالسکه است به‌دست چپ می‌بندد . هروقت‌کالسکه نشین خدمتی داشته باشدآن ریسمان‌را می‌کشد کالسکه را نگاه می‌دارند .

ضلع دویم‌کالسکه خانه است‌که‌کالسکه‌های همهٔ سلاطین‌سلف روسیه‌را درآنجا نگاه داشته‌اند . کالسکه‌های مزین به زروسیم ومرصع به‌جواهر بسیارملاحظه شد ، لکن امپراطوروامپراطریس جز کالسکهٔ ساده بکارنمی‌برند .

ضلع سیم زین‌خانه بود . درآنجا زین‌ویراق قیمتی ومرصع به‌سیاق روم بسیار بود، خواه ازدولت روم تحفه فرستاده شده وخواه خود ترتیب داده بودند . زین‌خانه درکمال‌آراستگی بود ، تصاویر خوب از شبیه پادشاهان و مخصوصان ایشان درآنجا گذاشته بودند . شبیه مجسم پطر، سواره درآنجا بود .

ضلع چهارم انباربود .

ازجمله‌کارخانهٔ‌کالسکه بود . مباشری‌آنجا نیز محول به‌کنیاز بازل دالقروکی است . سابقاً کالسکه‌های امپراطوری را در بازار مرمت و تجدید می‌کرده اند وخرج زیادترمی‌شده واستاد وعملهٔ قابل به‌عمل نمی‌آمده است . این‌کارخانه به اهتمام‌کنیاز دالقروکی صورت انجام یافته واستاد ازانگلیس و نمسه وفرانسه‌آورده است وشاگردان از روس بدست‌آنها سپرده ، ازقرار تقریرخودش با وصف مواجب استادان ، خرج کالسکه‌های امپراطوری بالمناصفه‌کمترشده وقریب است‌که به‌سبب‌مهارت شاگردان،

ازاستادان رفع احتیاج گردد . درآن‌صورت‌هم درخرج تفاوت فاحش ظاهرخواهدشد، هم برای دولت استادان ماهر به‌عمل خواهدآمد. چون میرزامسعودرا بدسبب مباشری قورخانه‌درامرچوب بریدن وچرخ عراده ساختن‌فی‌الجمله استحضاری بود، بدتقریبی با اوصحبت می‌کرد و بیان می‌نمودکه مباشرامرچوب هم باید ذات درخت را بشناسد وهم باید اسبابی اجزای درخت را موافق خلقت‌آن ومناسب‌کیفیت اسباب قطع نماید که دراین صورت زیاده حفظ صورت می‌کند ودوام‌آن بیشترمی‌شود واگرمناسب‌کیفیت اسباب‌دراجزای درخت موافقتی پیدا نکند ، ساقه درخت‌را نوعی‌مناسب اسباب قطاعی نمایدکه باکیفیت‌خلقت‌آن‌منافرت‌کلی نداشته باشد، چراکه‌درصورت‌منافرت هرروزی که به‌آن واقع شود ، تحمل‌آن را قابل نتواند بود وزود شکسته خواهـد شد . اوکه ایرانی وانگهی میرزا را بیگانه از این‌کار می‌دانست از این استحضار تعجب‌کرده ، برزبان‌آوردکه شما را این اطلاع ازچه راه است تاجهت‌آن را معلوم‌کرد. چون امر کالسکه نجاری وآهنگری وزرکشی و سراجی وعلاقه بندی لازم دارد درآن عمارت برای هریك ازاین‌صنایع دستگاهی جداگانه است‌که استادان متوجه تعلیم‌وشاگردان مشغول کاراند. دردستگاه زرکشی ورقی‌نازك ازطلا یانقره برصفحه[ای] ضخیم ازمس چسبانده، آن‌را ازمیان دوگوی آهن که یکی‌بالای دیگر برچرخی تعبیه نموده‌اند، بدزور چرخ می‌گذرانندند. آن صفحهٔ ضخیم دریك دوبار مرور نـازك وبزرگتر می‌شد وهمه روی‌آن‌مطلا یامفضض‌بود. بعدازآنکه‌آن‌صفحه به‌آن نازکی‌که منظوراستاد بود می‌رسید آن‌را بااسبابهای‌دیگر به‌ترکیبی‌که می‌خواست به‌یك‌ضرب هم‌قطاعی می‌کرد وهم منبت می‌نمود .

دراین‌کارخانه کالسکه را که حسب‌الامر امپراطور جهت سفر شاهزاده ساخته بودند، به‌عرض شاهزاده رسانیدند. بعدازآن‌که عموم دستگاه‌های این‌کارخانه‌ملاحظه شد، کنیازدالقروکی شاهـزاده را دعوت به‌چاشت کـرد و دریکی‌از اوطاقهـای آنجا چاشتی حاضرکرده بودکه به‌آن لطافت وسلیقه ازحیثیت اسباب سفره واطعمه‌کم‌جائی دیده شده بود .

ازجمله اتاماژور بود که ترجمهٔ آن دستگاه عالی است وحقیقت لفظ مطابق معنی است. درمقابل عمارت زمستانی امپراطور میدانی وسیع است که ازمرکز آن نصف قطری افزار و بدآن نصف قطر نصف دایره پیش روی عمارت رسم کرده‌اند وعمارت چهارمرتبهٔ مدور بر آن بنا گذاشته ودروسط این نصف دایره درگاهی عالی به‌رسم طاق چشمه ساخته‌اند و بربالای این درگاه از برنج کالسکهٔ چهاراسبه که اسبهای آن درجست و خیزاند و دو نفر مرد به‌لباس رومی‌های قدیم عنان آنهارا گرفته است، گذاشته‌اند.

ضلع ایسر این عمارت متعلق به‌دفتر امور خارجه است ومنزل و مأوای غراف‌نسلرود باخانه وکوچ درآن عمارت است.

ضلع ایمن آن آتاماژور است که عبارت از دفتر لشکر باشد ودرآنجا دوشعبهٔ کارعمده‌است. یکی تعیین اماکن قشون ومحل اقامت هریك ازافواج که مفوض به‌غراف‌سوختلین است و باید موافق نقشهٔ مفصل ولایات داخل وخارج، اماکن اقامت دوکرور قشون‌را درایام صلح وجنگ دانسته باشد وهروقت سئوال کنند موافق استحضاروآگاهی ازمحل اقامت هرقسم سپاهی خبردهد وهرگاه مصلحت ملکی اقتضا کند که سپاهی‌رااز مکانی به مکان دیگر فرستند، بـا وزیرجنگ مشورت کـرده حکم می‌فرستند. لهذا باسمهٔ نقشه‌وکشیدن نقشه‌وساختن اسباب‌مهندسی و باسمهٔ احکام‌هم به‌سیاق قالب‌چنانکه درایران متداول شده وهم بـه‌سیاق لیتوقرافی در این شعبه است ولیتوقرافی آنـکه با مرکبی‌مخصوص‌که قوهٔ نافذه‌دارد، نقشه‌را می‌کشند‌یاصفحه رامی‌نویسند. بعداز«آنکه» خشك‌شد، نقشه یاصفحه رابرروی سنگی‌سست انداخته وزیر منگنه فشارمی‌دهندو آن مرکب برسنگ نفوذ می‌کند. بعدازآن‌سنگ راباروغنی مخصوص‌شسته، لکه‌های آن‌را پاك می‌نمایند دوباره بادسته[ای] که بچرم گرفته‌شده، روی آن سنگ‌را می‌مالند ونقشه وخط چنانکه بود بروزمی‌کند. بعدکاغذ نم‌کرده برآن‌انداخته درمنگنه فشار می‌دهند و نقشه یاخط براین کاغذ نقل می‌شود واگر الی غیرالنهایه‌کاغذ برآن‌سنگ بیندازند و به‌منگنه فشار دهند همان‌نقشه وخط بروزخواهدکرد.

یکی دیگر رساندن مواجب ومرسوم ولباس وسیورسات وترقیات مراتب ونشانهای

سپاهیان است که مرجوع به جنرال آجودان دیگر است.

در آتاماژور اطاق مخصوصی هست از برای وزیر جنگ که هر روز در ساعتی معین آنجا حاضر شده، این دو جنرال آجودان به خدمت او می‌رسند و در اوضاع و احوال آنچه به خاطر هرسه‌شان برسد باهم گفتگو و مشاوره می‌کنند و هرحکمی از امپراطور به وزیر جنگ رسیده باشد، به ایشان ابلاغ می‌کند و هر تازه[ای] که به خاطرشان برسد، وزیر جنگ ساعتی که به خدمت امپراطور می‌رسد، به عرض می‌رساند. اکثر روشنائی این عمارت با هواست. در یکی از اوطاقهای مرتبهٔ تحتانی زوغال معدنی را با اجزای دیگر میان دیگهای بزرگ می‌جوشانند و بواسطه لوله‌های آهنی مستحکم که به هیچ‌وجه منفذی نداشته باشد، از بخار آن بهر اوطاقی بقدر کفایت آورده، با دهن‌شیر منفذ آن‌را مضبوط بسته بودند، هروقت می‌خواستند روشن کنند دهن‌شیر را واکرده، با کاغذ شعله به‌او می‌رساندند و روشن می‌شد. در یکی از اوطاقهای بزرگ این عمارت که صورت پادشاهان گذشته و اکثر جنرالها بود، چهل‌چراغی به بخار افروخته بودند. همین که منفذرا با دهن‌شیر می‌بستند دفعتاً[1] خاموش می‌شد و همینکه وامی‌کردند در آن‌واحد به‌مجرد وصول شعله همه روشن می‌گشت وچون گاهی اتفاق می‌افتد که عمارتی سوخته‌شود، لهذا برای احتیاط‌ در این عمارت اوطاق بزرگی از آهن ساخته‌اند که من‌حیث‌المجموع سقف و دیوار و در آن از آهن است و عموم مکاتبات لازمهٔ دولتی‌را در طاقچه‌های آن‌ضبط نموده، در این اوطاق برای صعود و نزول پله نگذاشته‌اند. به‌طریق مارپیچ اطراف آن‌را سراشیب ساخته‌اند که رونده نزول می‌کند و آینده صعود. شبیه انواع عساکر واسلحهٔ حربیهٔ عموم دول خارجه ودولت روسیه در یکی از اوطاقهای آنجا مشاهده شد. بعداز آنکه شاهزاده به‌منزل مراجعت فرمودند، غراف سوختلین برای سرکار شاهزاده و هریك از همراهان نقشهٔ کل‌عالم رامفصل ومجمل مشتمل بربیست وچهار نقشه فرستاد.

ازجمله دستگاه بلور بود وآن کارخانه‌ای‌است مشتمل برچندین‌اوطاق. اوطاقی میان‌کوره بود جهت آب‌کردن مصالح‌بلور. همینکه مصالح درکوره گداخته می‌شد، با

۱ـ اصل: دفعه.

لولهٔ میان‌خالی بقدرضرورت از آن برمی‌داشت و نفس در آن‌دمیده باانبری که‌دردست داشت، هر ترکیبی که‌می‌خواست بدآن می‌داد، اگرتاپذیرفتن همه ترکیبهای مخیله، مصالح سردشده قبول ترکیب دیگر نمی‌کرد ، دوباره اورا بدکوره برده گرم می‌نمود تا تراکیب مخیله‌را بداتمام می‌رسانید. درحضورشاهزاده شیشه‌غلیانی ساختندوهمچنین شیشه های نازك میان خالی که برای تشخیص درجهٔ گرمی وسردی هوا جیوه درآن می‌کنند. کذالك شیشه که برروی ساعتهای مجلسی وگلدانها برای محافظت از گرد می‌گذارند. اوطاقهای‌دیگردراطراف‌این‌اوطاق‌بودکه‌بزوربخارچرخهای‌بسیاردرآنجاها بحرکت آورده بودند ودرمقابل هرچرخی استادی نشسته ، بلورهای‌کلفت‌کاری شده را می‌سایدوتراش می‌کردند وصیقل می‌دادند و درکارخانهٔ دیگرکورهٔ بسیار بزرگی بود برای ریختن آینه های بزرگ. درنظر شاهزاده دوآینه بزرگ ریختند وآن‌چنان بودکه مصالح بسیار دربوته های‌بزرگ آب‌کرده بودند، چندعمله بداعانت یکدیگر بوته هارا بیرون می‌آوردند وبرروی صفحهٔ بزرگی ازمس‌که آن را نیز درمقابل‌کورهٔ دیگر تعبیه‌کرده‌بودند، می‌ریختند وبامیل‌آهنی صاف‌که طول‌آن‌به‌قد عرض‌آن‌صفحد بود، مصالح را بدآتش می‌دادند تاصاف می‌شد. همینکه فی‌الجمله سرد می‌گشت‌آن‌را میان کوره[ای]که درمقابل آن صفحه ونیم‌گرم بود می‌انداختند ومی‌گفتند که‌سه‌روز باید درآنجا بماند.

درمرتبهٔ دویم این کارخانه‌که آن‌نیزمشتمل بر بیوتات متعدده بود، در اوطاقی پشت آئینه‌ها[را] جیوه می‌گرفتند ودراوطاقهای دیگر اسبابهای تمام‌شده‌را انبارکرده بودند. ازبرای شاهزاده حسب‌الامرامپراطور حوضی‌بلور بنا کرده بودند. پارچه‌هاتمام شده وطرح پارچه‌های ناتمام را به‌عرض رسانیدند. ازاین کارخانه هرساله مبالغ‌کلی منافع عاید دولت می‌شود.

ازجمله‌کارخانهٔ بارفتن بود. آن نیزمشتمل بربیوتات متعدده بود. در یکی مصالح راکه نرم‌کرده وخمیرنموده بودند ، استادها بواسطهٔ چرخی‌کد به پای خود بدگردش می‌آوردند ، خمیرهٔ ظروف راکه بربالای چرخ‌گذاشته بودند ، بدحرکت

انگشتان دست ترکیبهای مختلف می‌دادند. بعدازآن درخانهٔ دیگر بدکوره‌ها ئیکه شبیه بدکورهٔ ریختدگری ایران بود برده، مرة بعداخری طبخ مـی‌کردند. ازآنجا تا بداوطاقهای دیگرفرستاده، میناسازها فرفوره‌کاری می‌کردند و درکوره‌هائی مانند کوره‌های میناسازی ایران‌آتش می‌دادند. ازاین‌کارخانه هنوز دولت منتفع نمی‌شود. استاد واکثرعملدکد مواجب‌کلی می‌ستانند فرانسوی[۱] وسایرطوایف‌اند.

ازجملد طیاتر بودکد ترجمهٔآن تماشاخانه استکـه درکل ولایات حاکم‌نشین روسید برای تفرج وتعیش اهـل مملکت بناکرده‌اند. در ایام توقف پطرزبورغ اکثر شبها نواب شاهزاده بدتماشاخانه تشریف می‌بردند وهر تماشاخانه ذکوراً و اناثاً اقلاً پانصد نفرعملد داردکه همد هنرمند صاحب‌سوادند ودرفنون محاوره ورقص‌وغنا مهارت کامل دارند وبرای تربیت‌آنها مدرسهٔ مخصوص بناکرده‌اند وازاهل‌طرب وفصحا معلم‌ها تعیین نموده، دختران وپسران فقرا را بدخرج دولت درآنجا تربیت می‌کنند. بعداز فراغ ازتحصیل هریك را بهرکاری‌که درآن مهارت داشتد باشد، مخصوص می‌نمایند. مثلا بعضی‌مکالمات نظم ونثررا تقریرمی‌کنند، برخی درمطایبات ومضحکات داخـل بازی می‌شوند، طایفه[ای] بدغنا وسرود مشغول می‌گردنـد ،گروهـی به بازی ورقص ارتکاب می‌نمایند، جمعی ادای مراسم میل ومحبت بداشاره و ایما مـی‌کنند، قومی درشعبده ونیرنجات[۲]! اوقات مصروف می‌دارند وکذالك سایراموری‌کـه درتماشاخانه معمول می‌شود. مواجب عملد و اخراجات تماشاخانه‌کلاً از دولت است. دریکـی از تماشاخانه های پطرزبورغ میلاس[۳] نام دختری بودکه دررقص‌وسرود ازدیگران ممتاز بود، سالی هزاروپانصد باجاقلومواجب داشت وبداین نسبت سایرعملـه وغالباً هریك از عمله خواه مـرد باشد یا زن درهرشبی پنج بارجامه وزیورمرصع عوض می‌کنند و هریك ازجامه وزیورهرکدام فاخرتروبازینت‌ترازجامهٔ متشخصین‌مردان وزنان‌مملکت روسیه است ودر پطرز بورغ چهارتماشاخانه هستکـه درهریکـی عملهٔآن به لغتی جداگانـه مکالمه می‌کنند. یکی روس و یکی فرانسد ویکی «اطالیا»[۴] و یکی‌نمسه.

۱ـ اصل: فرانسه! ۲ـ نیرنك‌ها. ۳ـ Milas ۴ـ اصل: اطیان!

تماشاخانهٔ روس را تماشاخانهٔ بزرك می‌نامند. چراکه دربنا عالی‌تروبزرگتر ازسایر تماشاخانه‌ها است وآن عمارتی است مدور وگنبدی برآن زده‌اند. دور ایــن عمارت الاحجرهٔ خاصه امپراطوری‌که دروسط ومقابل محل بازی ساخته شده وسه‌زرع عرض دارد، مشتمل‌است برسی‌ودوحجره‌که هریکی یك زرع ونیم عرض داردکه ازاین قرار دور این‌عمارت پنجاه‌ویك زرع است وتقریباً هشت زرع ارتفاع دارد. محل بازی‌هم بهمین عرض وطول است واز پشت این‌حجرات راهروی به‌طول این عمارت ساخته‌اند ودرها به‌حجرات‌گذاشته‌که هرکس ازآن راهرو به‌حجرهٔ خود داخل می‌شود ودرعقب ایـن راهرو چندباب اوطاق بنا کرده‌اندکه تماشائیان درفاصلهٔ بازی‌ها به‌آن اوطاقها رفته باهم صحبت می‌کنند وراه می‌روند ودرمابین محل بازی وصحن‌نشیمن تماشائیان به عرض عمارت، جائی‌گود بـرای سازنده‌هــا ساخته‌اند و برای روشنائی تماشاخانه چهل چراغی بــزرك از وسط گنبدآویخته، در مقابل هــرحجره دوفانوس شیشه[ای] گــذاشته‌اند ودر برابر سازنده‌هــا تقریباً پنجاه فانوس شیشه[ای] تعبیه نموده‌اندکــه روشنائی‌محل بازی هم ازآنها است. نواب شاهــزاده غالباً به‌تماشاخانهٔ بزرك تشریف می برند ودرحجرهٔ خاصهٔ امپراطوری می‌نشستند. خواص ملتزمین‌گاهــی درخدمت شاهــزاده بودند، گاهی درحجرهٔ پهلوقرارمی‌گرفتند. باقی ملتزمین درحجرات طبقهٔ سیم‌جاگیرمی‌شدند. همه‌کس ازاعلی‌وادنی بعدازآنکه پول داد وبلیط‌گرفت، می‌تواند که‌داخل‌تماشاخانه شود ودرهرمقام‌که بخواهد بنشیند، لیکن‌کرایهٔ‌هرمقام قراری‌دارد.

طبقه اول کــه زمین است، درآنجا سیصدوپنجاه صندلــی بترتیب چهارده صف گذاشته‌اند وکرایهٔ صفها به‌علت تأخیروتقدیم ازیکدیگرمتفاوت‌است. کرایهٔ‌هرصندلی کمترازدوریال‌ونیم و بیشترازشش ریال نیست.

طبقهٔ دویم‌که برای تماشا بهترین طبقات است، بواسطه ستونهای‌کوچك‌کـه از چوب ترتیب داده‌اند، درآن طبقه سی‌ودوحجره سوای حجرهٔ خاصهٔ امپراطوری واقع شده است وکرایهٔ هرحجره‌کــه چهاروپنج صندلی می‌توان‌گذاشت، هرشب پنج عدد باجاقلو است. لکن بعضی ازخوانین ومتشخصین ولایت سالی دویست تومان وسیصد-

تومان داده ، حجره[ای] برای خودکرایه‌کرده است که هر شب خواسته باشد با احباب خودرفته‌درآنجا می‌نشیند.

طبقهٔ سیم که درطرح طبقه دویم ساخته شده ،کرایهٔ هرحجره یازده ریال‌است.

طبقهٔ چهارم که درهردو زرع چوبی نصب‌کرده‌اند و بهمین‌سبب به بیست‌وپنج حجره منقسم شده ، هرشبی‌هشت عدد ریال‌کرایهٔ هرحجره مقررشده‌است .

طبقهٔ پنجم درطرح باطبقهٔ چهارم تفاوتی ندارد ، لیکن به‌جهت‌کثرت ارتفاع برای تماشا چندان مستحسن نیست . لهذاکرایهٔ هرحجره چهارریال است .

طبقهٔ ششم وطبقهٔ هفتم چوب وستون ندارد ومحل نشیمن‌ها از یکدیگر امتیاز نیافته است . درطبقهٔ ششم یك ریال وطبقهٔ هفتم نیم ریال ازنفری‌گرفته راه می‌دهند وبرای هر تماشاخانه جنرالی باصاحب‌منصبان دیگرمأمور است‌که به‌مداخل ومخارج ونظم اموراّنجا می‌رسد . اگرخرج زیاده بردخل باشد ازدولت داده می‌شود و اگر دخل زیاده باشد عاید دولت می‌گردد وازقرارتقریرروسیه الی‌حال هیچ‌ساله نشده‌است که دخل زیاده برخرج باشد و علاوه برمواجب عملهٔ تماشاخانه مداخل بعضی‌شب‌ها به‌استادان‌آنجاکه هنری غریبه بکاربرده باشند ، داده می‌شود ، دراین‌صورت دراعلام‌نامه‌که هرروزه ازتماشاخانه به‌معارف وبزرگان شهرمی‌رسد وکیفیت بازی‌های‌آن‌شب درآن مفصلاً باسمه می‌شود ، اظهارمی‌کنندکه امشب مداخل تماشاخانه به‌تکلف و تعارف فلان مخصوص است وآن استاد خواه مرد باشد یازن خود به‌خانهٔ اعاظم‌رفته ، تذکرهٔ دعوت مشتمل برتفصیل بازی‌های‌آن شب تسلیم می‌نماید . بازی‌های غریبه و شعبده‌های عجیبه در تماشاخانهٔ پطرزبورغ بسیار مشاهده شد و نوشتن همهٔ‌آنها باعث اطناب می‌شود . لهذا به تحریر بعضی اکتفا می‌رود :

اولاً ــ رقص‌کردن مردان و دختران بودکه چندان جلد وچابك بودند ،گمان می‌رفت‌که‌دربدن‌آنها استخوانی نیست. مثلاً یك‌پارا برزمین ثابت‌گذاشته ، پای‌دیگر را چندان بلند نگاه می‌داشتندکه برآن پای دیگرعمود می‌شد . بعد ازآن بر پای ثابت‌چند دوره چرخ می‌زدند ، بعدازاتمام چرخ ، همان پای متحرك‌را ازعقب مدتی

به‌صورت عمود نگاه داشته ، بر آن پای ثابت می‌ایستادند .

ثانیاً ـ صوت ایشان بود که باصوت نای ومزمار واصوات سایرسازها چنان الفت می‌دادند که فرق گذاشتن درمیانه کمال اشکال داشت .

ثالثاً ـ چندین پرده به‌پیش‌روی مکان بازی ترتیب‌داده‌اند که بعدازاتمام بازی اول وقبل‌ازشروع به‌بازی دویم یکـی ازآن پرده‌ها آویخته می‌شود ، همینکه اسباب بازی درپشت پرده آماده شد به‌صدورفرمان استادکـه بدیك صفیرداده می‌شود ، یکی ازآنها بالا می‌رود . به‌مجرد بالارفتن پرده به مناسبت بازی ، انواع واقسام اوطاقها و صندلیها و تخت ها درکمال آراستگی ظاهرمی‌شود وهم‌چنین کوهساروجنگل ازکاغـذ ملوّن وآب‌رودخانه ازقلع‌وجریان‌آن ازکوه وجوشش‌آن ازمنبع چنان نمودارمی‌شود که موجب حیرت هر بیننده است وشکل‌آسمان وطلوع ماه وخاطف برق وصدای رعد وهمچنین‌عکس صدای رعدکه ازکوه حاصل‌آید ، به‌نوعی‌جلوه می‌کندکه نگاه‌کننده فرق ازآسمان وماه وغیره نمی‌تواند داد وگردش همهٔ اینها بامفتول مرتب شده است .

رابعاً ـ دراثنای بازی بعضی‌دختران‌وپسران‌را اسامی‌وعلایم‌ارباب‌انواع داده،آنها [را] چون ملایك نزول و صعود می‌دهند . مثلاً رب‌النوع رابه‌صورت طفلی آورده به شانه‌های‌آن، دوپر ترتیب می‌دهندو کمان وترکشی به‌اومی‌بندندکه به‌سبب مفتولهائی‌که چشم‌درك‌نمی‌تواندکرد، پرزنان ازآسمان‌نزول می‌کندو به‌ایما واشاره درصُفّهٔ‌تماشاخانه مابین پسرو دختری اسباب عشق برپا می‌نماید وتیری به‌عاشق و معشوق می‌اندازد و همچنین‌رب‌النوع جلادت وغیره وگاهی‌عاشق ومعشوقه‌برتخت‌قرارگرفته وربالنوعهای عشق آن را احاطه‌کـرده ، میان پارچهٔ ابری درکمـال زیور نزول می‌کنند و کذالك صعود می‌نمایند ویادرهوا مشغول سیر می‌شوند .

خامساً ـ عمارتی درکمال رفعت واساس به‌سیاق طلسم ونیرنجات در محل‌بازی ازچوب ملوّن‌ترتیب می‌دهند ومعشوقه درآن قرار می‌گیرد.چون عاشق به‌هزارزحمت وحیله راه عبوری برآن پیدا نماید وپا به‌یکی ازپله‌های عمارت‌گذارد صدای مهیبی می‌شنود واگر نترسیده ازرفتار بازنایستد صدای مهیب‌تر ازآن استماع می‌کندتااینکه

آدمی بااسلحه پیدا شده، بەمقام مدافعه برمی‌آید اگر مغلوب او نیز نگردد بیك‌مرتبه تمامی پله‌ها فروریخته راه عبور پریشان وخراب می‌شود. بدون اینکه عامل وکارکنی ظاهر وآشکار شود.

سادساً ـ صورت دریائی درصّفهٔ تماشاخانه باموج وکشتی واهل کشتی بنظر می‌آرند وسیر کشتی محسوس میشود واهل کشتی بساحل رسیده پائین می‌آیند.

سابعاً ـ کسی درصّفهٔ تماشاخانه ایستاده، هر بارکه پائی بزمین میکو«بید»[1] یك دست رخت جدابلون دیگر دربدنش ظاهر میشد بدون اینکه رختی ازاو فروریزد و مکرر این‌طور پابەزمین کوبید ورختهای جداگانه دربدنش آشکارشده وکذالك‌شعبده های دیگر.

ازجمله مرخصی بود ازخدمت امپراطور. «روز یکشنبه نوزده شهرربیع‌الثانی هزارودویست وچهل‌و پنج» شاهزاده وهمراهان برای استرخاص بەعمارت زمستانی رفتند. شاهزاده اول بار حضور یافته بقدر ربع ساعت بەترجمانی میرزا شانبورغ[2] مکالمه‌کردند. بعد ازآن امیرنظام ومیرزا مسعود ومیرزا صالح ومیرزا بابا و موسیو سمینووحسینعلی بیگ ومیرزا تقی ومیرزا باقر بەشرف حضورمشرف شدند. امپراطور بەامیرنظام وسایرین التفات‌کرده، فرمود امیدوارم‌که یادگارخوب ازروسیه ببرید و آنچه ازدوستی ما بەرأی‌العین دیدید وفهمیدید بەشاه ونایب‌السلطنه حالی نمائید. امیرنظام بعدازادای شکرگزاری، قبول خدمت سپاری‌کرد. دیگران بعضی بەتعظیم وتکریم و برخی بەتقریروبیان مراسم شکروامتنان بجای‌آوردند. بعد ازآن حفظ مزاج شاهزاده‌را سفارش‌کرد وبەحکیم فرمودکه اگرشاهزاده دردوا وغذا اطاعت تورا بجانیاورد، «بەاسم»[3] من دوا و پرهیزش ده. همگی سرفرودآورده، بیرون‌آمدند. چون امپراطریس را سوء مزاجی بود، شاهزاده تنها با میرزا شانبورغ خدمت اورفته وداع نمود. امپراطوردرهمین روزبرای مشق قشون، شاهزاده را بەمیدان مسقفی‌که در پطرزبورغ است‌وکیفیت امثال‌آن‌ذکرشده، احضارکرد. شاهزاده ساعتی بعدازمعاودت

۱ـ اصل: میکوبد. ۲ـ اصل: شانبور. ۳ـ اصل: باشیم!

ازخدمت امپراطور باهمراهان به‌میدان‌مشق رفت . بعدازلمحه[ای] امپراطور تشریف آورد . ایلچی فرانسه ونمسه وجمعی دیگر ازوزرای دولتهای خارج ، حاضر بودند . امپراطور اول صالداتها راکه دو ریژمان بودند فرمان داد . چون ازمشق آنها فراغت بهمرسانید ، دودستهٔ سواره را مشق داد .

چون زن میشل برادرامپراطور تازه ازسفرمراجعت‌کرده بود وهنوز با شاهزاده ملاقات ننموده ، امپراطور شاهزاده را به‌عمارت میشل بردکه واسطهٔ‌آشنائی شاهزاده و زن برادرش باشد . بعدازآنکه امپراطور«و» شاهزاده «او» را دراوطاق خود ملاقات کرده ، لوازم تعارف را بجای‌آوردند ، زن میشل تنها بیرون‌آمده ، با امیرنظام وسایر همراهان تعارف بجای‌آورد وچنانکه قاعدهٔ روسیه است، ایشان دست اورا بوسددادند واو باز به‌اوطاق خود رفته بعدازلمحه[ای] شاهزاده بیرون‌آمدو بدراهنمائی جنرالی اوطاقهای فوقانی وتحتانی وجبّه‌خانه وکتابخانه ودفترخانهٔ میشل را ملاحظه فرمود. قطع نظراز اسلحهٔ قیمتی ایران وروم وسایردولتها ، اوچون سردارکل قشون خاصه و توپخانه است از اسلحه والبسهٔ اقسام قشون و توپخانه «نمونه‌در» جبّه خانهٔ خود دارد وکذالك شکل بعضی قلعه‌ها وکیفیت «تسخیر»[1] آنها را و یك دست رخت ونشانهای امپراطور الکسندررا به‌یادگاردرجبّه خانهٔ خودگذاشته است . چون‌کیفیت‌مهمانیهای روسیه ازچاشت وبال وشب‌نشینی دربیان عادات روسیه قلمی‌خواهد شد ، لهذا در باب مهمانی‌هائی که‌درپطرزبورغ به‌شاهزاده دادند بداسامی‌مهمانی‌کنندگان اکتفا می‌شود:

اول ــ وزیرسرای امپراطوری‌کنیازوالخونسکی . وعده چاشت‌گرفت باایلچیان ووزرای دولتهای دیگرواکثر امنا و اعیان درخانه .

دویم ــ غراف نسلرود ویس شانسلیرکذالك .

سیم ــ غراف پاطوطسکی ایشیك‌آقاسی‌امپراطور، وعدهٔ بال‌گرفت .

چهارم ــ امپراطریس وعده چاشت خواست[2] .

پنجم ــ ایلچی فرانسه به‌چاشت دعوت نمود .

---

۱ ــ اصل : تمیز. ۲ ــ اصل: خاست !

ششم ــ غراف لاوال[۱] بدبال تکلیف «نمود» ،آتشبازی مختصری‌هم داشت .

هفتم ــ امپراطور بەچاشت احضارکرد وامپراطریس به شب‌نشینی .

هشتم ــ باز امپراطور بەچاشت دعوت فرمود وامپراطریس بدشب‌نشینی .

نهم ــ غراف پاطوطسکی وعدهٔ چاشت‌گرفت .

دهم ــ غراف نسلرود بەچاشت مهمان‌کرد .

یازدهم ــ ایلچی انگلیس بەچاشت تکلیف‌کرد .

دوازدهم ــکنیازیوسوپوف ، پسرآن یوسوپوف‌که بعضی از اوضاع او در فصل چهارم «ذکرخواهدشد» وخود دردربارامپراطوری ایشیك‌آقاسی‌است، وعدهٔ بال‌گرفت. شاهزاده بعدازوعده دادن ناخوش شد وامیرنظام وسایرین را فرستاد .

سیزدهم ــ داماد غراف لاوال وعـدهٔ بال‌گرفت . ناخوشی شاهزاده درسارکاسلو مانع تشریف بردن به مهمانی اوشد .

چهاردهم‌ـ غراف کوچی‌بیك وعده شب‌نشینی خواست،درایام توقف‌پطرزبورغ رودوفینیکین‌وغراف‌سوختلین‌هردو ازقول امپراطور بەشاهزاده عرض‌کردندکه شاهزاده درخانهٔ بیگانه منزل نکرده است، این‌خانه متعلق بەعموی اواست، چرا روزها تنها چاشت می‌خورد هروقت بخواهد ازامرا واعیان درخانه را دفعه بەدفعه وعده بگیرد تاهم تنها چاشت نخورده باشد وهم بـابزرگان روسیه آشنائی کـرده باشد. بعدازآن موافق سیاهه‌وصوابدید غراف‌سوختلین چهارمرتبه‌ازامرا واعیان‌درخانه وعده‌خواستند وچاشت روسی وایرانی ترتیب داده‌شد.

---

۱ ــ Gharaf Laval

فصل سوم

در تعداد ولایات روسیه وعدد اهالی واوضاع آنها وچگونگی هر ولایت واصناف ونوکر ورعیت .

حدود واطراف کل‌ممالك روسیه ـ طرف شمالی آن متصل به بحر سفیدومملکت نوژور[1] می‌باشد وطرف جنوبی بقرادنکیز وبعضی ولایات روم وایران متصل است . طرف غربی بخاك ممالك پروس واشود که هردو مملکت علیحده و پادشاه جداگانه دارند، متصل‌است ودختر پادشاه الحالۀ پروس زن‌امپراطور نیکولای استوطرف‌شرقی به‌سمت ایران و به‌مملکت ترکستان متصل می‌شود .

اسامی ولایات مملکت روسیه ـ [۸] :

ولایات بیگلربیگی نشین ولایات پطرزبورغ : شهر پطرزبورغ ، سارکاسلو ، اشلیسن‌البورغ، نوایالادقا، قدوف، لوقا، یان‌بورغ، اورانین‌بوم.

ولایت مسقو ـ [۱۳] :

شهر مسقو، زوینی‌قراد، موژادیسکی، اوزا، ولاقام‌اسکی، مرابطاسکی، کلین، ویمطریف اسکی، نوقراداسکی، کلامنسا، سرپخوف، پادول‌اسکی، ویزانا .

ارخانگل‌اسکی‌ـ [۸] :

شهـر ارخانگل‌اسکی ، خولمقـاری، بینی‌کا ، اونی‌کا ، شکوراسکی ، مزنـد، کم‌قولا، قولا.

۱ـ ظ: نروژ .

نوقراد ـ [۱۰] :

شهر نوقراد، اشاریدرو، کریسیدی، دالدای، برادیجی،ایسطونشد[۱]، چراپاویط ـ اسکی، کزیلوف، بلارزاسکی، تکوین.

بیسقو [۸] :

بیسقو، پسرخوف، اسطوروف[۲]، اوپوچیقا، نواژرف، خالیم، دلیکدلوکی، تراپط اسکی.

والاقات [۱۰] :

والاقات[۳]،کرازبطاسکی،قادینکوف، دلاسکی، طوشما، استیوخ، یارمیناسکی اوسطوسمولاسکی، لولویجدقولاسکی، مکولاسکی.

الانطسکی ـ [۶] :

پطرزداطاسکی،آلانطسکی، لادینیوپاتو، قارقاپول، پوداش، پادینایط اسکی.

ولطغرا طوراسکی [۱۲] :

طورس اسکی،کانتین، یشرط اسکی، دیشنیوالاچوق، ترژدق، استاشقوف، ارژوف، زدبسوف، ایسترمدی[۴]، وسقوناسکی، قارچادان، کالازین.

اسمولین ـ [۱۲] :

اسمولین، دوراغدبوش، دوخوفشینه، دزما، قریط، سیچف[۵]، بلونی، یوریجه، قراستوی، ال[۶]، روسلاولی، یوخنوف.

یاراسلاف ـ [۱۰] :

یاراسلاف،ارسطوف، اوقلیج، مشکین، رمیناسکی، مولاقه، پاشاخانه، لوبیم، دانلوف، رومنوف.

کوسطوروم ـ [۱۲] :

کوسطوروم، نراخته،کنشیما، یورف پادولاسکی،وازمادین،قالاقریف،پوکریف،

۱ـ نسخهٔ «و»: ایسطوشنه. ۲ـ نسخهٔ «و»: اسطوروف. ۳ـ نسخهٔ «و»: والوقات.
۴ـ نسخهٔ «و»: الیسترمه‌ساه ۵ـ نسخهٔ «و»: سیچف‌اسکی. ۶ـ نسخهٔ «و»: ان.

مکارف، قالیچ، چوقالاما، بوی، سولیقه‌لیج.

کالوش ـ [۱۱] :

کالوش ، مدین ، مالیاروااسلاویط ، بوردف ، طاروسه ، بیره‌میشل ، لنوین ، کوزول، ژیزدرا، مجوف، موسال .

رازان ـ [۲۴] :

رازان، رازای،قسیموف،دیکوریف،اسیااسکی،سیاژوف، میخائیل‌اوف، پوردن‌ـ اسکی،رشیقا، راتین‌بورغ، دانسقوف ، اسقومین، ارلوف‌اردل ، قراجیف، طروبجسق، صف‌اسکی، بران‌اسکی، دمیدظروف ، قردمی، مالوارخانگل اسکی، لیونی، یلطس، لپوت‌اسکی، دالخوف .

ولادمر ـ [۱۳] :

ولادمر، سوزدال، پورف،سری‌اسلاف‌زال‌اسکی، شویه، وزین‌اسکی،قوراخوط، موران اسکی ، ملینط اسکی ، پوکریف ، سودوقدا ، الکسندروف ،کاوروف .

طول ـ [۱۲] :

طول، قرابیونا ، دوایوف، بلیف، چرنی، نوواصل ، یفریموف ، بوقراداسکی، ابیهوان ، ونف ،کاشیر، الکسن .

تان‌بوف ـ [۱۰] :

تان بوف ، مورشال اسکی ، اسیااسکی ، غزلوف ، لیبدان ، بی‌بیت اسکی ، عثمان ، بورنیه قلایب اسکی ، تمینکوف ، آل‌آتماه .

غور ـ [۱۵] :

غور، فانشق[۱] ، ومیطریف ، نوقوف ، ایل اسکی ، پوطول ، سوجـا ، ابویان ، خوطمیش ، یالکورود[۲]، نوی‌اسکول، قردچا ، استاری اسکول ، طیم[۳] ، چقری .

وارونیچ ـ [۱۳] :

وارونیچ ، زمـلان اسکـی ، زدون اسکی ، یژنه دوید اسکـی ، بایروف ،

۱ـ نسخهٔ «و»: فاتش . ۲ـ نسخهٔ «و» : مالکورود . ۳ـ نسخهٔ «و» : ظیم .

استرافوط اسکی ، کـوروطویاق ، بردج ، پادلوف ، دالوکـی ، بوغوچار، خوپرس ، اوستورابیل .

اوسلوب[1] اوقرامین ـ [۱۰] :

خارکوف، ازمیوب،دانسکی، ایزدم،غربین‌اسکی، توکدوخوف، دایجان‌اسکی[2] سومی، لبدین ،آخترکا .

توریچ وقزاق قرادنکیز ـ [۱۵] :

سنیفراپول، ایفپطوریا، پریکوب،فدومیا، ایش‌اسکی، اریخوف،سوستورابیل، بالاقالا ، باغچه‌سرای ، قراسوبازار ، استاری قدیم ، سوداك ، خارچ ، اینکول ، یقطریندار.

قفقاز ـ [۵] :

لوارکی یفسق ، الکسندروف ، استوراپل ، مزدوق ، قزلار.

خرسون ـ [۵] :

خرسون ، علیسوقراد[3] . علویه پول[4] ، طرازپول ، الکسندریه .

یقطرینه اسلاف ـ [۸] :

یقطرینه ، نوو مسقواسکی ، پادلوقراد ، باخمود ، درحسی‌دنی پوروف[5][کذا]، ارسطوف ، الکسندروف ، اسلادینه پرلقا .

حاجی‌ترخان ـ [۴] :

حاجی ترخان ، قرامین یار، انوشایفسق ، چورنی یار.

سره‌طوف ـ [۱۰] :

سره طوف ، ولقطبق[6] ، اخودلین اسکی ،کوزفط اسکی ، پطرهاف[7] سردوپ ، قمشین ، سازطسین ، اطقرتسکی[8] ، بالاسف .

۱ـ نسخهٔ «و» : «اسلوبوت» . ۲ـ نسخهٔ «و» دایجانسق . ۳و۴ـ نسخهٔ «و» : الیواد قراد ، الیویه پول . ۵ ـ نسخهٔ «و» : پوروف اسکی . ۶ـ نسخهٔ «و» : ولقطیس اسکی. ۷ـ نسخهٔ «و»: پطرهوف. ۸ـ نسخهٔ «و» : اطقرتسق .

نپطن ـ [۱۰] :

نپطن، قرادبشمد[۱]، موقشان، انصارا ، ساران‌اسکی، قرانی‌اسلوبوت،مزدفچاط ، نژنی‌لاسوف، قرین‌اسکی، چند بار.

غازان اسکی ـ [۱۲] :

غازان، ممدیش، جیست‌بول[۲]، لایشوف، اساسق[۳]،ططویشی، دیسویعاسق‌اسکی[۴] سویل، بادرین، غورناویانسق ، چپوقمساری ، سرداقوق شایسق[۵]

سینبر ـ [۱۰] :

سینبر، سنکسکی، اوستوراپل ، سمارا ، میزدان ، غارسون ، آلاطر، اورزوم، قورمیش ، بوئین اسکی .

پرم ـ [۱۱]:

پرم، قرانسوادقیمسك[۶]، ادثا[۷]، اوخونسکی، سلیکامسکی[۸]، چردین، ایقطرینه‌بورغ ، صادرین اسکی[۹] ، قمشلوف، دیرخوری ، اربید .

انیس اسکی ـ [۷] :

انیس‌اسکی،طورخان، تاریم، قرامنی‌یارتسق[۱۰]،کاانیس‌اسکی[۱۱]،کوزنیط‌اسکی. پی‌ایسق[۱۲] .

نیژه قراد ـ [۱۱] :

نژنی‌نوقراد ، بالاخنا، سیمشوف، دسیل ،کیساکنین[۱۳]، غربطوف ، اردهطوف ، ارزه‌مسق ، سرفج ، لکیانوف ، مکارف .

دیط ـ [۱۰] :

دیط ، ارلوف ، اوسلوبوت اسقو[۱۴] ، غلاررزوف ، کوشیخ[۱۵] ، یاران اسکی ،

۱ـ نسخهٔ «و»: قرادیشجه . ۲ـ نسخهٔ«و»: جویست‌پل. ۳ـ نسخهٔ«و»: اسباس. ۴ـ نسخهٔ «و»: عیسوی‌عاسق. ۵ـ نسخهٔ «و»: سرداقوقاسکی. ۶ـ نسخهٔ «و» : قرانسوادقیمسکی. ۷ـ نسخهٔ«و»: ادسا. ۸ـ نسخهٔ «و»: سلیکام. ۹ـ نسخهٔ «و»: صادرین. ۱۰ـ نسخهٔ«و»: قرامنی‌بارتسکی. ۱۱ـ نسخهٔ«و»: کانون‌اسکی. ۱۲ـ نسخهٔ «و» : پی‌اسکی . ۱۳ـ نسخهٔ «و» : کیازکینه . ۱۴ـ نسخهٔ «و» : اوسلوبوت . ۱۵ـ نسخهٔ «و»: کوشکیخ .

نالین‌اسکی، ازژدن[۱] ، الابوغا ، سراپول .

اورون بورغ وزمین قزاق اورال اوقا[۲] ـ [۹] :

بریسق[۳] ، تنطلین اسکی ، بوغولما ، یوغوراصلان اسکی ، بلد بلیف اسکی ، استرلمان اسکی، اورون‌بورغ ، چنین اسکی[۴] ، بوزولوف .

طوبول ـ [۱۰] :

طوبول، تومن ، تورین اسکی[۵] ، یاطوروف اسکی[۶]، تورغان ، ایشیم ، طارا ، امسق ، برەزوف ، سورقوط .

طوم[۷] ـ (۱۰): [جای تعداد ولایات درهر دونسخه سفید است] .

ارکوط اسکی- (۷):

ارکوط ، دیرخند اودین، یژنی[۸] اودین ،کران اسکی، ترجین اسکی، یاقوت-اسکی ، ترەمکچسق [کذا] .

کیوف ـ(۱۲) :

کیوف ، واصل‌یوف ، لوقوسلاف ، اسیویرا ، چرکس ، جکرین ، لیوالطیق ، عمان ، تاخنتوفقه ، زوس‌قراد ، رادومشل . تراشجا .

چرنی‌هوف- (۱۵) :

چرنی‌هوف، نژمین ، فورابط اسکی، بوزرما ، قونوطوپ ، قلوخوف ، سنیسنا، نوقراد شمال . ایسدارودوپ ، مهلین ، قراد نیا ، نواربیغوف ، قرایوطسکی ،آشارا ، سراش .

پالطیف ـ (۱۵) :

پالطیف،قسطنطنیه‌قراد، قریمین‌چوق،خارول، زلاطانوستا،لومینی، پرەیاسلاف، پراطین ، پریلوکی ، رومن ، فداج ، میرقراد ، موقولیا ، فپولاکی . زندکوف .

۱ـ نسخهٔ «و» : ازژدن‌اسکی . ۲ـ نسخهٔ «و» : اوقاو اردون بورغ با شهرهای قزاق اورال. ۳ـ نسخهٔ «و»: پیش ازاین‌کلمه «اوقا»آمده است. ۴ـ نسخهٔ«و»: چلنبین-اسکی. ۵ـ نسخهٔ «و» : تورین. ۶ـ نسخهٔ «و»: یانطوروف. ۷ـ نسخهٔ کتابخانه مجلس از این قسمت تا اول فصل چهارم‌کتاب را ندارد و از نسخهٔ‌کتابخانهٔ ملی استفاده گردید . ۸ـ نسخهٔ «و»: تژنی.

اسطلن ـ (۵) :

اسطلن ، راویل ، ویزین برك ، ویس اشنابنا ، قبطان .

لفلنت ـ (۶) :

ریقه ، وندن ، وریط ، پرنوف ، اوررونس[1] بورغ ، یولمار.

ولیطیب ـ (۱۲):

ولیطیب ، پالوط اسکی ، وریـزا ، دوند بورغ ، رحیدسا ، یوطسین ، سبیح ، نول ، قراداغ ، ولیج ، سراج ، لیل .

موکلیف ـ (۱۲) :

مـوکلیف ، پاپلسق ، اورشا ، سنوی ، یـانیه ویجی ، متی اسلاف ، چـاوس ، قلماویچی ، چریکوف ، استرای بخوف ، روقجه، بلیطسا .

کورلنط ـ (۵) :

مطاوا ، زال بورغ ، طوقوم ،گلدین‌کام ، بلین .

وملین ـ (۱۱) :

وملین ، قوفنا، روسونی، طلشا ، شولا ، ماندویج ، تراکی، عثمانی ، سوتنیاتی، ویزری ، دلکومیر.

قرادین ـ (۸) :

قرادین، لیدا ، نووقرادوق، اصلانیم ، سپردژانی، قوپرین، برلیط، والخوفلیت‌اسکی .

مین ـ (۱۰) :

مین ، دلیقا ، دزنا ، بارلیوف ، اراچیطسا ، وقومن[1] ، بابروسکی[2]، موزیر[3] ، انیاوطسق ، بی‌نسق.

پادول ـ (۱۲) :

قمطسق پادول ، سپراسقوروف ، یطیجوف ، اوشلیطسا ، براطاسلاف، لاطین ، قایطسین ، ومشی ولطیق ، مکولوف ، القاپول ، پاپطا ، مادوبول[4] .

۱ـ نسخهٔ «و»: اورانس. ۲و۳و۴ـ از نسخهٔ «و» گرفته شد . ۵ـ نسخهٔ «و» : یادوبول .

والین ـ (۱۲):

ژاطومیر، اوریچ، نوقراد والین، استراقسطنطنید، زااسلاونی، استراق، زونا، ولادمر، کودیل، لوط اسکی، دونیا، قرانیط اسکی.

ولایات والی‌نشین، (۵) ولایت:

گرجستان ـ (۶):

تفلیس، کوری، آندنور، طلاف سقناق، سقناق: علیسووه‌طوبول.

قزاق‌دون ـ (۸):

اقصای، دانسقوی اول. دانسقوی‌دؤیم، اسدمدووید، خوپر، دون‌اوط. میاد. نووچرکساك.

بلوسطوس قیا ـ (۵):

بلوسطوس، بیل‌اسکی، برالط اسکی، سقولقا.

....[1] که قریب چهل سال است ازروم گرفته‌اند:

کشنوف، خاتون، بندر، اسمعیل، قالیطش، اقرمان، نواکیل، طوماروف، طرماپول آبلسندو که غیرازطرماپول شهری ندارد، لیکن دهات بسیاردارد، ازلید تصرف کرده‌اند.

جزایروغیره:

جزایر امریقا که ینگی‌دنیا باشد:

جزیرهٔ قداق، بیرانوف کدقلعهٔ نو درآنجا ساخته‌اند وآرخانگل نام‌گذاشته‌اند. وسفری سانسقیا، نوحك که قسطنطین درآنجا قلعه ساخته است. کنانسق که الکسندر و نیکولای هریکی درآنجا قلعه ساخته‌اند. جزیرهٔ ویسلی که سنمیوف نیزمی‌نامند. جزیرهٔ علی اوطق که میان امریقا وآسیا اتفاق افتاده است. قریل‌اسکی که درآنجا شهری بناکرده، قوردل روس نام‌گذاشته‌اند.

---

۱ ـ کلمه‌ای ناخواناست، ظ: کلمه‌ای درردیف ولایاتی، قلعه‌جاتی.

ولایات کنیازفلانت اسکی که به‌سرداری کنیازمزبوراز اشودگرفته‌اند :

ولایت اول ، ابوف اسکی ـ (۶) :

ابوف اسکی ، نودن‌زال ، بلیطساو ، رااومو ، برندبورغ ، تمیرفرس .

ولایت دوم ، طاورس هوسقا ـ (۳) :

اکتدنس ، قلسی‌فرس ، طاورس قومیس .

ولایت سیم ، گنجینه قریم اسکی ـ (۲) :

بارگاه ، لوویزه .

ولایت چهارم ، دارنس[1] اسکی ـ (۶) :

دازا ، قسقی ، خریصطینه ، قفاربینی ، یاقوبیشداو ، کارسلی قاربینی .

ولایت پنجم ، اولاآبرو ـ (۴) :

اولابورغ ، براکتاب ، کیانا ، طورنیا .

ولایت ششم : قوادبی‌اوف ، سوای خود شهری ندارد ودهات بسیار دارد .

ولایت هفتم ، ویبراسکی ـ (۶) :

دی‌بورغ ، فریدریاك ، دیلمان‌سراند ، نی‌اشداد ، سرطاپول ، فقیرقولما .

قلعه‌جاتی که محیط ممالك روسیه است:

مابین مغرب وجنوب ـ (۱۵):

اسودابورغ ، نویزا ، نی‌اشلوط ، نقسکولم ، دیلمانت‌اشطراند ، فریدریکفام ، دیبورغ ، کران‌اشتاب ، ناروا ، رویل ، سرنوف ، رکیقا ، فرودما ، کاتلنطس پادول ، خوطین .

مابین جنوب ومشرق ـ (۱۲) :

اسمعیل ، کلیا ، اقرمان ، بندر ، اوداسا ، اوبول ، اوچفوف ، طرازپول ، خرسان ، فدوسیا ، قرج ، انی‌کول .

مابین مشرق وشمال ـ (۳۰):

یقطرینداقراد ، نویل ، نودری‌کنف ، استوراپل ، الکسندروف ، مردوق ، ولادقفقاز ،

۱ـ نسخهٔ «و» : درانس .

تفلیس، کوری، آنه‌نور، طلاف، سقناق، دربند، قوبا، قزلار، سراجفوف، ماصنا، کولاکند، اندروسکی، قلمیغوف، سخرها، ولیطاسکی، روسینا، ماطشجود، اورون بورغ، فرانس‌کور، وملین‌اسکی، قوبرلین‌اسکی، اوراسکی، ذال‌اسکی.

مابین شمال ومغرب- (۲۳):

ازلوف‌اسکی، قزل‌اسکی، ماقسطاسکی، وزحوارال اسکی، اولیقا، پطرپاول‌اسکی، قلعهٔ اسرات، طرای‌اسکی، قرافیل اسکی، فراطونار، ایروزندکول، پرل‌قور، کباتا، سراسناط، سن‌ژار، اسطنووا، نواترا، نقالای‌اسکی، عم‌اسکی، ژلترین‌اسکی، سمی‌پالدنا، بوختوراسکی، شبرنه‌عم‌اسکی.

قلعه‌جاتی که درآمریقاکه ینگی‌دنیا است دارند- (۴):

نووارخانگل‌اسکی، قسطنطین‌اسکی، الکسندروف اسکی، نیکولای اسکی.

ولایاتی که‌ازسایر ممالک‌ضمیمهٔ مملکت روس شده است.

درعصر پطرکبیر- (۱۱):

مملکت اشود، ایران، انگرمانت، لفلنت، شروان، گیلان، امطلت، قدری از ولایت کنار **ولاند، مازندران، استراباد** ([را] درعصر پطر دوم ایرانیان صاحب شدند)، **داغستان**.

در عصر پطر دویم ولایت جزایر امریقا.

درعصر الیودا امپراطریس ولایت اشود- (۳):

نی‌اشلود، دیلمان‌اشتراند، فریدرزکام.

«یقطرینه دویم» ولایت‌لیه- (۹):

بل‌روس، پادول، قرادین، والین، ولیطیب، مین- اکنولین، موکلیف، وملین.

ولایت عثمانی - (۴):

کین‌بور، کرح، رمیقول، بیراکوب.

تاتار- (۳):

مورنه قدیم، نوقان، جزیرستان.

درعصر پاولیچ- (۱) :

گرجستان ولایت ایران .

الکسندر پاولیچ ، سروس - (۲) :

بلوسطوس‌قا ، فیلابت .

اشود- (۲):

لفلنت ، الانطسکی.

ولایت مملکت نمسه :

طرماپول .

ولایت عثمانی :

ولایاتی‌که مابین رودخانهٔ ویسطر و طونا و برود واقع است .

ولایت ایران :

طرفی ازسواحل بحرخزر .

اعداد نفری نفوس که در ۱۸۱۲ مسیحیه مشخص کرده‌اند :

نود ویك‌کرور وچهارصدو شصت هزار .

ذکور « چهلو هشت کرور ویکصدوهشتاد هزار» - نجبای مملکت دویست‌وده هزار-کشیش ورهبان دویست‌هزار- تجار یکصدونود هزار- صنعتگار دوکرور- معزول ازخدمت یك‌کرور- لشکریان دوکرورو دویست هزار - رعیت آزاد دو کروروسیصدو هشتاد هزار- رعیت پادشاهی دوازده‌کرور- رعیت نجبای‌ملت بیست‌کرورو ششصدهزار.

اهالی- کنیاز فلانت اسکی: دوکرور ودویست‌هزار.

اهالی- مغربی: سیصد هزار، بعداز ممیزی مشخص کرده‌اند : هفتصد هزار .

اناث- چهلو سه‌کرورو دویست‌و هشتاد هزار.

طبایع واخلاق روسیه- ازقراریکه‌درکتب‌خود نوشته‌اند، این است‌که‌بسیار ولایت از سایر ممالك ضمیمهٔ مملکت ما شده واز اهالی‌آن مملکتها درمیان قشون و تجار واصناف بازار مابسیار است واخلاق واحوال ایشان همه مخالف یکدیگر،لکن

آنانکه ازملت روس هستند همه صادق ومایل بضیافت وغریب دوست و مهربان و زود آشنا ودیرگسل می‌باشند. درراه دولت، وقت جنگ مضایقه ازجان دادن ندارند.

درممالك اروپا شهرت دارد که پادشاهان روس برجان ومال‌رعیت تسلطدارند. این شهرت به این علت است که چون در شهر مسقو اهالی مملکت روس جمع شده، فرمانفرمائی برای نظم امور خود اختیار کردند، او را اذن و اجازت دادند در نفوس و اموال، چنانکه مفصلا در اوضاع شهر مسقو قلمی شده است این اجازت را هیچیك از پادشاهان فرنگ ندارند وکمتر اتفاق می‌افتد که امپراطور روس با وصف این تسلط واختیار بدون جهت مبین وگناهی ظاهر بسیاست خلق پردازد. لهذا برای تشخیص حقیقت «هرکار»[1] دیوانخانه‌ها ومشورت‌خانه‌ها برای هرصنف ازاصناف‌نوکر ورعیت ترتیب داده‌اند که حقیقت هرامررا کارگزاران دولت وولایت رسیده، صدق و کذب آن‌را مشخص می‌کنند ومتفقا باللفظ بدامپراطور عرض [می]کنند وتاامپراطور حکم براجرای آن می‌کند.

اختراعات: تاج‌گذاشتن زنان پادشاهان در ملك روسیه از جملهٔ اختراعات یقطریند است وهمچنین پادشاهزاده بودن امپراطریس‌که لایق و سزاوار تاج سلطنت باشد. ولیعهد الکسندر، قسطنطین بود. بعدازالکسندر سلطنت‌را قبول‌نکرد، چراکه زن اودختر پادشاه نبود و دو زن‌هم درملت مسیحیه جایز نیست. ازبسکه میل داشت بزن خود، طلاق سلطنت را داد وطلاق زن محبوبهٔ خود را که بداصطلاح روس دو-شنقه باشد نداد ونوشته دادکه برادرم نیکولای برازندهٔ سلطنت است و اخلاق من با سلطنت نمی‌سازد، مبادا خللی‌بدارکان دولت برسد.

تعیین ولیعهد ووصی شرعی ازجملهٔ اختراعات پاول است‌که درایام حیات خود الکسندر [را] ولیعهد خودکرد ونیز ازاختراعات اوست‌که اگر ولیعهدکمتر از شانزده سال داشته‌باشد، قیوم ووصی‌شرعی برای‌ولیعهد تعیین‌شود، ولکن قیم‌را درمیان خلق آشکار نسازند، درلوح وصیت‌نامه بنویسد که فلان شخص بعداز من قیم ولیعهد من

۱ــ اصل هرگاه!

است و نیز از وصایای پاول است که اگر پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد از اولاد اناث ولیعهد نمایند ، خواه صغیره ، خواه کبیره .

لقب امپراطوری از اختراعات پطر کبیر است که خود را لقب امپراطوری گذاشته، از پادشاهان اوروپا تصدیقنامه خواست، هیچیك تصدیق نکردند. دراین خصوص جنگها اتفاق افتاد و خونها ریختند شد. آخرالامر بعضی از ایشان بسبب شکست و برخی برای حفظ سلامت دولت خود تصدیق کرده ، منشورنامه دادند. از آن تاریخ درکارهای عمده، مثل عقد مصالحه نامه وعقد نکاح که باسایر دولتها اتفاق می‌افتد، القاب امپراطوری به این طور نوشته می‌شود که : بمرحمت وعنایت خدا ما فلان، امپراطور، نگهبان همهٔ ممالك روسیه مثل مسقو وکیوف وولادمرونوقراد وسارغازان وسارحاجی ترخان وسارسیبروسارخرسون وسارتوریچ وکوسدار وپسقوو کنیاز بزرگ اسمولین وپاولطیف ووالین وپادول ولفلنت و کنیاز اسطلن وکورلنت و سمیتقال و سماکیت وبلوسطوس وقورال و طول[1] وغوروپرم و ولنت وبولغارغیرذلك وکوسدار وکنیاز بزرگ ترژوف وچرنی‌هاف ورازان وارسقوس ویاروااسلاف وبیلازر واودار وابدارو کندیس ویطیس ومتی اسلاف وحاکم همهٔ اطراف شمالی جهان ووالی ایور وغرنالین وگرجستان وقباردین ووالی ووارث چرکسك وکوری و نوروق وحرسوق[2]، اشلزویق ، هولشدین واسطورمارنی ویتمار وآلین بورغ وغیرذلك وغیرذلك وغیرذالك .

مراتب و اسامی منصبان بارگاه

مرتبهٔ اول: اوبرکامیرهر، کامیرهر، کامیریونکور، کامیرپاش، پاش ، مدارو .

مرتبهٔ دوم: ابرهوف، میسندر، هوف میسندر .

مرتبهٔ سیم: اوبرهوف مارشال، هوف مارشال .

مرتبهٔ چهارم : اوبرشنگ: (ساقی باشی)، سونت شنگ: (نایب ساقی)، قوفی‌شنگ : (قهوه‌چی)، قفل تکر: (ناظر کارخانه)، قیدنطور : (حلواچی)، کلرمیسدر : (میخانه چی).

۱ـ نسخهٔ «و»: طوری. ۲ــ درزیر این نام درمتن نوشته‌شده است:(والی بهزبان نمسه).

مرتبهٔ پنجم: اوبراسطل‌میسدر:(امیرآخور)، اسطل‌میسدر:(نایب‌امیرآخور).

مرتبهٔ ششم : اوبریکر میسدر، یکرمیسدر .

مرتبهٔ هفتم : اوبرسرمانی میسدر، سرمانی‌میسدر .

مرتبهٔ هشتم : لیب‌مریاك:(حکیم‌باشی)، لیب‌هردرك: (جراح‌باشی)،آغوشر: (قابلد)، زونیای‌دکر: (دندان‌کن)، پریدوازنی‌وخطرك: (طبیب‌عملهٔ بارگاه)،کامیرهر-درساك: (جراح عملد)، ویطکر: (نسخدبند) .

مرتبهٔ نهم : اوخوفلیناك : (کشیش‌خوصدوناك [کذا]) ، رسوشجنك[1] (کشیش نماز) براطودی‌اکون: (کشیش‌دعا) ،...[2] کشیش‌قرائت.

مرتبهٔ‌دهم :کامیرقوریر : (ناظرسفره)، هوقریر : (نایب ناظر)،کامیرویر : (پیشخدمت باشی)، اسقورصوط : (چاباك مجلس) .

عملهٔ امپراطریس :

زن: اوبرهوف‌میسدرنی:(ندیم‌باشی، جنرال‌اطقوالیر)، اشداداسدامی: (جنرال آجودان) .

دختر : کامیرفرنی : (دختران احترام و رفیقان تفرج)، فرنی: (مرتبهٔ ثانی)، کامیرلونفر: (خدمتکاران مجلس).

مراتب واسامی‌منصبان پیاده وسواره :

جنرال لینمور، جنرال‌انفاشری‌دما: (اطقوالیر)، جنرال‌لیتنانت ، جنرال‌مایور، جنرال‌فیلت مارشال، پرقدر:[کذا] (این‌منصب‌را الکسندر موقوف‌کرده)، پولکونیك، پوطپولکونیك، مایور، کپتان،اشطاپس‌کپتان، پروچسك، پوط‌پروچسك،پراپورچسك، اشطاس: (سواره) اشداد: (پیاده) .

مرتبه و اسامی منصبان کشتی [و] بحرکه صالدات‌ایشان را ماطروس می‌گویند :

جنرال آدمرال : (مرتبهٔ لینمور) ، آدمرال ، ویس‌آدمرال ، کنت آدمرال : (جنرال‌مایور)،کپتان‌کماندار [کذا]، کپتان سردامای‌لکا : (پوط پولکونیك اول) ،

۱- نسخهٔ «و» : رسوشجیك .   ۲ــ جای‌کلمهٔ روسی درمتن سفید است .

کپتان‌قصر ومارلکا : (پوط‌پولکونیك‌دوم)، کتانت‌کپتان: (مایور) ، سجیان، اشنورمان: (ناخدای‌کارآموزده) ، اشکر ، قمیصر: (مباشر) ، کلبرك : (نایب‌قمیصر) ، اندرافسر، قوارتر: (یساول)، میسدر، لوطمان، مدزرو.

استادان صاحب منصب کشتی :

کارابینی‌میسدر: (نجارباشی)، پوط‌میسدر:(نایب)، شمرمان: (استادآهنگر)، دوچنگك : (شاگردآهنگر) .

صاحب منصبان اهل‌قلم ومراتب منصب ایشان :

ولیسکی‌کانت سلیر: (وزیراعظم) ، ویس‌کانت سلیر : (نایب) ، دی‌استوبطلن دانیلی‌سودنیك: (مستوفی‌الممالك ومصلحت‌چی‌حکومت)، دی‌استوبطلن اشداداسکی : (مستوفی‌قشون‌پیاده)، اشداد اسکی‌سودنیك: (منشی‌باشی‌پیاده) ،کالش‌اسکی‌سودنیك : (پولکونیك) ، ناودرایی‌سودنیك،کالوش‌اسکی‌دمرلور: (مایور)، طبطولارنی‌سودنیك: (کپتان)،کالش‌اسکی سکره‌دار: (الکاس‌کپتان)، سکره‌دار: (موقوف‌شده)، قوراشکی‌سکره‌دار، شح‌میسدر [کذا]: (موقوف‌است)، کالش‌اسکی.

لغات مختلف که درمملکت روسیه گفتگو می‌شود واکثر آنها آن‌لغتها را می‌دانند :

اول ــ روسی .

دویم ــ لغت لیدکه بعداز روسی بعلت وفور اهل‌لیه درمملکت روس از همهٔ زبانها مشهورتر است .

سیم ــ لغت نمسه‌که «از» ایشان‌نیز درروسیه بسیار است .

چهارم ــ زبان اشودکه تجار ایشان درآنجا بسیاراند .

پنجم ــ فرانسه‌که دربارگاه گفتگومی‌شود ومکاتبات‌امپراطوری‌بدول‌خارجه‌هم فرانسه است .

ششم ــ زبان انگلیسی‌که درمیان تجار مصطلح است .

هفتم ــ زبان‌اطلیا[1] که هرکس به‌رقصنده‌وخواننده و تماشاخانه میل‌داشته باشد،

۱ ــ ایتالیا .

آن زبان را یاد می‌گیرد ، چراکه اهل آن ولایت دراین امور ازاهالی سایر ولایات اوروپا کاملترند.

هشتم – زبان لاطین که مخصوص علمای اروپا است وکتب عقاید ایشان به‌زبان لاطین تصنیف شده است .

نهم – زبان مختلف موجیک‌ها که موجیک هرولایت نوعی حرف می‌زنند .

نشان دولت روس : عقابی‌است دوسر وسیاه‌رنگ وشکل سه‌تاج بربالای‌سر آن واقع‌است‌که دوازآن باهم‌متصل است ویکی‌دروسط آن‌دو وازآنها‌منفصل ودرپای چپ آن‌گوی طریقت است ودرسینه نشان ولایت مسقو منقش‌شده وآن عبارت است‌از سواره [ای]که اسبش‌سفید است وبارمحی‌که به دست‌گرفته ماری‌را می‌کشد وآن‌مارکه شیاطین‌است ، مثل‌مرغ پردارد . اسم‌آن‌سواره یوارکی است . در«جناح[1]» راست آن عقاب نشان سه ولایت است : نوقراد، کیوف، حاجی‌ترخان ودر«جناح[2]» چپ آن‌نیز سه‌ولایت: ولادمروغازان‌وسیبروا‌ین‌عقاب‌را سلسله[ای]احاطه‌کرده‌که‌آن‌نشان‌اندریوف است واندریوف شخصی بوده‌است ازمقدسین ملت‌که نشان اول دولت روس به اسم او ساخته شده است و همچنین اکثر شهرها وکلیسیاها و صلیبها و ناقوسها به اسم اوساخته شده است .

نشان‌های ولایات روسیه‌که هر یکی نشانی معین و متاع هرولایت به‌آن نشان تمغا[3] می‌شود :

اول – نشان ولایت پطرزبورغ: وآن برصفحه[ای] دولنگر مختلف شکل‌است ازنقره‌که چپ وراست‌گذاشته شده واز ملتقای این‌دولنگر عصای عدالت امتدادیافته‌و عقاب دوپیکردولت روس برآن‌قرارگرفته است .

دویم – نشان ولایت مسقو: وآن اسودایوارکی است، سوار اسب سفیدکه در تاخت است ورمحی درکف داردکه باآن اژدهائی را می‌کشد.

سیم – نشان ولایت اسمولین : وآن توپی است‌که برعرادهٔ طلانصب شده است وبرآن مرغی نشسته واین برزمینهٔ سفید قرارگرفته .

۱و۲– اصل: خارج ! ۳– علامت .

چهارم ــ نشان ولایت طورس : وآن تاجی است مــرصع برکرسی مدورکــه بسترسبزدارد .

پنجم ــ نشان‌ولایت پسقو : وآن شکل سگ شکاری است زرددرنگ‌که ازابر دستی بیرون‌آمده، اشاره به سرآن می‌کند وزمینهٔ این نشان‌کبود است.

ششم ــ نشان ولایت نوقراد : وآن این است‌که صفحه[ای] ازنقره‌کــه بمربعها تقسیم‌شده، برآبی قرارگرفته است‌که درآن چهارماهی محاذی یکدیگر ایستاده‌اند و براین صفحه‌کرسیی[1] ازطلا کــه بسترآن سرخ است‌گذاشته‌اند و براین‌کرسی عصای عدالت وصلیبی بدرسم چپ‌وراست نهاده وشمعدانی‌که سه‌شمع برآن می‌سوزد دروسط وضع‌کرده‌اند ودورآن را با پردهٔ زرددرنگ پوشانیده‌اند . دوخرس ازدو طرف درسرپا ایستاده ، بادودست پردهٔ شمعدان را نگاهداشته‌اند .

هفتم ــ نشان ولایت الانطسکی : برصفحه[ای] ازطلا دستی ازابربیرون‌آمده وسپر کبود رنگی[2] راگرفته‌است وچهارعددگلولهٔ خمپاره‌که بواسطهٔ دوزنجیر بهم‌پیوسته وصورت صلیبی حاصل شده است ودرزیرآن دستی‌واقع است .

هشتم ــ نشان ولایت ارخانگل اسکی : برصفحه[ای] ازطلا مریخ با شمشیر آخته بصورت ملکی درهوا ایستاده وبشیطان حمله‌آورده ، اورا مغلوب‌کرده است .

نهم ــ نشان ولایت ولاقات : برزمینهٔ سرخی دستی از ابر بیرون‌آمــده ،گوی طریقت‌را باشمشیرآخته بکف‌گرفته است .

دهم ــ نشان‌ولایت‌کوسطوروم : صفحه[ای] را چهارقسمت‌کرده‌اند ، دوقسمت آن ازطلا است وقسمتی رنگ قرمزداردکه دروسط‌آن شکل صلیبی است از طلا ودر قسمت دیگرکه رنگ سبزدارد ، دروسط‌آن شکل هلالی‌سرازیرکشیده شده .

یازدهم ــ نشان ولایت یارواسلاف : برصفحه[ای] سیم ، شکل خرسی است سرپا ایستاده‌که تبری[3] ازطلا بدست چپ‌گرفته است .

دوازدهم ــ نشان ولایت ولادمر : برصفحه[ای] قــرمز ، شکل شیری است‌کــه

۱ــ اصل : کرسی . ۲ ـ اصل : رنگ . ۳ــ اصل : طبری !

بردوپا ایستاده وشکل صلیبی بدودست گرفته است و تاجی از زر در سردارد .

سیزدهم ــ نشان ولایت کالوش : برصفحه[ای] کبود ، شکل رود عوقـه کشیده شده و برساحل آن رودخانه تاجی واقع است .

چهاردهم ــ نشان ولایت طول : برصفحه[ای] سرخ ، دو تیغهٔ شمشیر چپ و راست گذاشته اند ودرملتقای آنها دولولهٔ تفنگ متصل بهم وضع کرده، دوچاکوچ[1] طلادر تحت وفوق این لوله نهاده اند .

پانزدهم ــ نشان ولایت رازان : برصفحه[ای] طلا ، شکل کنیازی استاایستاده که دردست راست شمشیرودردست [چپ] غلاف آن راگرفته است . رنگ بالاپوش آن قرمزاست وقبا وکلاه آن سیاه وچکمهٔ آن گلی وشلوارآن آبی است وسجاف لباس آن کلا سمور است .

شانزدهم ــ نشان ولایت تان بوف: وآن شکل نحاله ای است مشبک برصفحهٔ نیلی که دوددارد وسه زنبوردربالای آن طیران می کند .

هفدهم ــ نشان ولایت ارلوف: برصفحه[ای] کبود، شکل دروازه ای است سفید که درجنبین شش ستاره دارد ، دو «کنگرهٔ»[2] آنها قرمزاست . بربالای آن دروازه عقاب سیاهی نشسته وپرها واکرده وسررا بخلاف جهت گردانیده است وتاجی برسردارد .

هجدهم ــ نشان ولایت غور: وآن درصفحه[ای] لاجوردی سه مرغی است که پشت سرهم درپروازند .

نوزدهم ــ نشان ولایت وارونیچ : صفحه[ای] را دوقسمت کرده اند. درقسمت اول که رنگ طلادارد عقابی دوسر نشسته است مانند عقاب نشان دولت ، بعلاوه دو تاج که برسرهریك ازاین دوعقاب واقع است ، غیرازتاج دولت که مابین سرهای آنها اتفاق افتاده ودرقسمت دویم که زمینهٔ[3] آن سرخ است شکل کوزه[ای] کشیده شده که بەزمین افتاده است وآب ازآن جاری است .

بیستم ــ نشان ولایت اسلوبوت[4] اوقرائین : برصفحه[ای] سبز، شاخ گاومر کور

۱ـ چکش. ۲ـ اصل : لنگره ! ۳ـ اصل : زمین. ۴ـ اصل : اسلویوف ، این نام پیش ازاین بصورت متن آمده ودرنسخهٔ «و» نیز چنین است .

با چند دستهٔ گل کشیده شده است . مرکور بداعتقاد نصاری ملکی بوده، سوار به‌گاوی ازآسمان برای اطلاع ازرفتار اهل زمین بپائین‌آمد . بعدازآنکه اهل زمین از ارادهٔ او خبردارشدند ، اورا کشتند و نگذاشتند ازجرم و معصیت ایشان خبردارشده خبر بدآسمان برد وسیخی که دردستهٔ آن دو پرازدوطرف قرارداده‌اند بطریق عمود برآن واقع شده ودومار ازدوطرف برآن پیچیده است با شاخ‌گاومرکور.

بیست‌ویکم ــ نشان‌ولایت یقطرینه اسلاف : برصفحه[ای]کبود ، شکل‌صلیبی است‌که زوایای‌آن مثل‌آفتاب پرتودارد .

بیست‌ودوم ــ نشان‌ولایت‌خرسون: برصفحه[ای] طلاشکل«عقابی است دوپیکر که برسرهریك تاجی است و مابین دوسر تاج دیگرو برسینهٔ‌آنها شکل » صلیبی است ودرچنگال چپ‌آن شعله[ای] ازآتش است ودرچنگال راست‌آن شاخهٔ ورق الغار و آن درختی است‌که درجنگل‌مازندران بعمل‌آید و ثمرآن بعوض ساوج هندی‌مصرف می‌شود ودرعادت قدما شاخهٔ‌آن‌درخت‌علامت افتخاروفتح و نصرت بود . هروقت‌قشونی فتح‌می‌کرد سرکردگان شاخه[ای] ازآن‌چوب برای تفاخر نصرت بسرمی‌زدندو به‌حضور پادشاه می‌رفتند .

بیست‌وسیم ــ نشان‌ولایت توریچ : وآن بعینه‌مثل نشان‌خرسون است وتفاوتی که دارد یکی این است‌که بجای شعلهٔ‌آتش و ورق الغارعصای سلطنت وگوی طریقت در دوچنگال عقاب است و دیگراینکه صفحهٔ صلیب نشان خرسون سفید است و این یکی کبود .

بیست‌وچهارم ــ نشان ولایت قفقاز : که تاحال نشانی برآن ولایت مقرر نشده است .

بیست‌وپنجم ــ نشان ولایت حاجی ترخان : وآن برصفحه[ای] کبود، تاجی طلا است ودرزیرآن تیغی‌آخته .

بیست‌وششم ــ نشان‌ولایت سراطوف : وآن برصفحه[ای]کبود، شکل سه‌ماهی است‌که «سربسر»[1] گذاشته‌اند .

۱ ــ اصل : کلمه‌ای ناخوانا است .

بیست‌وهفتم ـ نشان ولایت سیبر: وآن برصفحهٔ لاجوردی شکل مناره‌ایست که تاج طلا درسردارد.

بیست‌وهشتم ـ نشان‌ولایت نپطن[1] : وآن برصفحد[ای]سبز،شکل سدبنداست که یکی گندم ودیگری جووآن یکی جاورس[2] است.

بیست‌ونهم ـ نشان‌ولایت نیژقراد : وآن برصفحد[ای] سفید ،گاوکوهی‌است که رنگ سرخ دارد وناخن‌ها وشاخهای‌آن سیاه است.

سی‌ام ـ نشان‌ولایت غازان : وآن برصفحد[ای] سفید ، صورت اژدهائی است دوپا وسیاه رنگ‌که دوپرسرخ بالا زده است وزبان ازدهان بیرون‌آورده است‌وتاجی اززربرسردارد.

سی‌ویکم ـ نشان ولایت ویط : وآن برصفحد[ای] طلا ، دستی است‌که ازابر درآمده وتیری به‌کمان‌گذاشته وزه‌کرده ودر بالای‌آن صورت صلیبی است سرخ.

سی‌ودویم ـ نشان‌ولایت پرم : وآن برصفحه[ای] سرخ ، شکل خرسی‌است سفیدوکتاب انجیل‌که‌جلد طلادارد بردوش‌آن قرارگرفته وشکل صلیب سفیدی بالای کتاب قرارگرفته است.

سی‌وسیم ـ نشان‌ولایت اورون‌بورغ : وآن برصفحد[ای] طلا، شکل‌رودخانهٔ ارال است‌که عقابی دو پیکربا پرهای‌گشاده و سه تاج‌که دوبردوسرویکی درمیان‌آن نهاده ، سرازآن بیرون‌آورده است. در زیررودخانه شکل صلیبی است‌که صورت حضرت عیسی‌را[کذا] بردارکشیده، درآن صلیب‌مصوراست. درهمین‌ولایت شهری‌است که اوقا می‌گویند . بسبب بزرگی ووسعت‌آن ، آن را نشان علیحده مقررشده است و آن نشان روباه سیاه است‌که بطرف راست می‌دود.

---

۱ ـ نسخهٔ «و» : پنطن .　　۲ـ (گاورس : بفتح واو، معرب‌آن جاورس ، دانه‌ای‌شبیه به‌ارزن‌که بیشتربه‌کبوتران دهند . ح. برهان) وخاقانی گوید:

طاووس بین‌که زاغ خورد وانگه ازگلو　　گاورس ریزه های منقابرافکند

« ص۱۴۲ خاقانی ، عبدالرسولی »

سی‌وچهارم ــ نشان ولایت طوبول : وآن برصفحه[ای] لاجوردی، شکل جبّه‌خانه‌ایست که گنبد طلادارد و تبرهای طلا و بیدقهای الوان از جنبین آن ترتیب داده‌اند.

سی‌و پنجم ــ نشان ولایت طوم : وآن برصفحه [ای] سبز، اسب سفیدی است در تاخت .

سی و ششم ــ نشان ولایت ارکوط[۱] : وآن برصفحه[ای] سفید، صورت وشقی است که درعلف‌زار می‌چرد وجانور سمورا به دهان گرفته است .

سی‌و هفتم ــ نشان ولایت کیوف: وآن برصفحهٔ[ای] لاجوردی،صورت میکائیل است که پرهارا گشاده ، طرفی‌از نور دورسردارد وشمشیری وسپری سرخ بردست‌راست وچپ گرفته، ردایش‌سفید است وسایرملبوسش زرد .

سی‌و هشتم ــ نشان ولایت چرنی‌هاف : وآن برصفحه[ای] سفید، شکل‌عقابی است یکسر، بال وپر گشوده، رنگ‌پا ومنقار و تاج آن‌زرد است ودرچنگال چپ چوب بلندی که سرآن صورت صلیب است، گرفته وآن را بسینهٔ خود منضم‌کرده است .

سی و نهم ــ نشان ولایت پالطف: صفحه[ای] را بچهار قسم‌تقسیم‌کرده‌اندکه قسمت‌ها مثلث اتفاق افتاده ، درقسمت اول‌که رنگ سرخ دارد شکل دو شمشیراست که‌چپ وراست‌گذاشته شده، درقسمت دویم‌که رنگ‌کبود دارد ، شکل‌منارهٔ مخروطی است ازطلاکه ماری برآن پیچیده است. قسم سیم وچهارم‌که سفیداست در یکی‌شکل درخت خرما و [در] دیگری شکل بیدقی است سرخ‌که عقاب نشان دولت روس‌برآن کشیده شده ودرسینهٔ‌آن طغرای پطرکبیر است .

چهلم ــ نشان ولایت فیلانت : وآن برصفحه[ای] سرخ ، شکل دوتاج است بزرگ وکوچك بالای‌هم گذاشته شده ، دو بازوی خفتان پوشیده با شمشبرهای آخته مقابل یکدیگر درآمده آنها را محافظت می‌نمایند .

چهل‌و یکم ــ نشان ولایت اسطلنت : وآن برصفحه[ای] طلا، شکل سه شیر است سیاه رنگ‌که بالای‌هم دیگر کشیده شده وهریکی‌تاجی برسردارد .

۱ــ نسخهٔ «و» : ایرکوط .

چهل‌ودویم ـ نشان ولایت لفلنت : وآن برصفحه[ای] سرخ، شکل‌جانوری است ، سرش شبیه قوش شکاری ، بدنش شبیه اسب ، دست وپا ودمش شبیه شیر، دو پردارد گشاده، تیغی بدست‌راست وسپری بدست چپ‌گرفته .

چهل‌وسیم ـ نشان ولایت ولیطیب[1] : وآن صفحه‌ای‌است بدوقسم منقسم‌شده ، درقسمت اول‌که طلااست ، شکل‌نصف عقابی‌است دوسرکه سه تاج سرخ بالای‌سردارد و در قسمت دوم که سفید است‌شکل سواره‌ای است‌که شمشیر در دست وسپر «بر[2]» دوش دارد .

چهل‌وچهارم ـ نشان‌ولایت‌موکلیف: وآن‌صفحه‌ای‌است‌که بزرد وسرخ‌قسمت شده، درقسمت زرد فوقانی‌شکل‌نصف عقابی‌است دوسرکه سه تاج‌سیاه بالای سردارد . درقسمت سرخ‌تحتانی‌شکل سواره‌ای‌است در دو کدشمشیری‌بدست وسپری‌بردوش‌دارد.

چهل‌وپنجمـ نشان‌ولایت‌کورلنط: صفحه[ای]را برچهارقسمت تقسیم‌کرده‌اند رنگ‌آن‌کبود است‌که درهر یکی‌شکل‌گوزنی‌کشیده شده است رم‌خورده ، و دو قسمت دیگرسفید ودرهریکی شکل شیری بردوپا روبروی گوزن ایستاده .

چهل‌وششمـ نشان‌ولایت ویلنت: وآن‌برصفحه[ای]سرخ‌صورت سواره‌ای‌است اسب سفیدکه تیغ‌آخته دردست دارد وسپرآویخته بردوش.

چهل‌وهفتم ـ نشان ولایت قرادین. وآن صفحه‌ای‌است بدو قسم‌سرخ و سفید منقسم شده ، درقسمت سرخ‌شکل سواری‌است بتاخت باشمشیری‌آخته و سپری بدوش انداخته ودرقسمت سفید صورت‌گاوی است .

چهل‌وهشتمـ نشان ولایت مین: وآن‌برصفحه[ای] طلا، عقاب دوپیکردولت روس است ودر سینهٔ آن صورت دختری است که اطراف اورا نـورگرفته وشش ملك احاطه کرده است .

چهل‌ونهم ـ نشان‌ولایت‌پادول: وآن‌صفحه‌ای‌است بدوقسم منقسم‌شده،درقسمت فوقانی که رنگ آن آسمانی است، صورت‌آفتابی است که شانزده پرتو دارد وشکل

۱ـ نسخهٔ «و» : ویطب . ۲ـ اصل : در.

صلیبی برآن قرار گرفته ؛ در «قسمت[1]» تحتانی کـه رنگش سفید است، شکل نصف عقابی است دوسر باتاجهای سه‌گانهٔ نشان دولت .

پنجاهم- نشان ولایت والین : وآن برصفحه[ای] طلا ، شکل عقاب دو پیکر نشان دولت است بادو تفاوت: اول اینکه تاج‌سیم کـه بالای سر های عقاب اتفاق افتاده بزرگتر است، دویم اینکه برسینهٔ عقاب درصفحهٔ طلا صورت صلیبی است سرخ .

پنجاه‌و یکم - نشان ولایت بلوسطوس: که والی‌نشین است، صفحه[ای]را دو قسمت‌کرده‌اند، درقسمت اول عقابی سفید ودرقسمت دیگر شکل سواره‌کشیده‌اند .

نشان منصب واحترام که در دولت روس داده می‌شود

نشان‌اول- اسودآپوسدولااندریوف پیروازواناهو ، یعنی‌نشان‌مقدس یکی‌چون اصحاب [کذا] خاص عیسی علیه‌السلام اندریوف باشد. این نشان را پطرکبیراختراع کرده وآن حمایلی‌است آبی که‌از شانهٔ راست می‌اندازندودربغل چپ محکم‌می‌سازند ونشان دولت را که عبارت است ازعقاب دوسر وشکل سه‌تاج طلا، درزیربغل به‌آن حمایل مربوط می‌کنند. بعلاوه نقش صلیبی که صورت اندریوف بـدار کشیده در آن منقش است ودرهرگوشهٔ آن صلیب بخط لاطین حرفی به‌این‌نهج مرقوم است:

روسیه حفیظ اندریوف حضرت

یعنی حضرت اندریوف حفیظ ممالك روسیه است ودر پشت‌نشان مزبور لوحی‌است‌که‌درآن بخط روسی‌نوشته شده است زاوروایویرنوست ، یعنی برای مجاهده در دین ووفا بدولت این نشان داده شده است .

صاحب این نشان ستاره دارد وضرور نیست که‌همیشه حمایل بیندازد، «مگر[2]» درایام اعیاد عظیمه واوقات حضور دربارگاه سلطنت. درسایر اوقات همین ستاره رادر زیر پستان چپ برقبا می‌بندند. این ستاره ازسیم است ودرمیان آن‌شکل صلیبی‌است لاجوردی وبرصلیب صورت تاج امپراطوری ودرآن بخط روسی نوشته‌شده که‌ازبرای مجاهده دردین ووفا بدولت است .

۱- اصل: سمت. ۲- اصل: که !

شاهزادگان سلسلهٔ سلطنت بدون «اثبات»[1] خدمت این نشان‌را دارند. هریك از سرداران واعیان‌را که خدمتی نمایان کرده‌باشند، بمثابه[ای] که داخل اولادسلطنت توانندشد[2]، این نشان‌را می‌دهند. درهر سالی یك‌روز عید اندریوف است که‌قوالیر-اندریوف درآن‌روز نمی‌تواند حمایل وستاره‌بیاویزد وبلکه باید درآن‌روز عوض‌حمایل زنجیری ازطلا بیندازد ونشان دولت روس‌را باتفصیلی‌که مرقوم شده، بلاتفاوت درزیر بغل چپ به‌آخراین زنجیر پیوند نماید.

نشان دویم- مخصوص زنان نجبای ملت است. اسم این نشان اسودیاویلیکا موچنطسی‌ایقرینی یعنی نشان‌حضرت‌سیدةالشهداء یقطرینهٔ‌اول. «او»را شهیدبه‌این‌جهت می‌گویندکه پطرکبیر شوهر او اوقاتی‌که‌باروم جنگ وخصومت داشت، بنابقلت‌دولت وقصور اسباب‌کارش‌بالا نمی‌رفت،ازین رهگذر یقطرینه‌را غم‌وغصه‌مستولی شده‌ناخوشی دق آورد. اگرچه بعداز پطردرعالم ناخوشی بسلطنت رسید و بعضی وصایای پطررا بعمل آورد، نهایت باهمان مرض کداز وفور غیرت وحمیت به‌اوعارض شده بود،وفات کرد. به‌این جهت خلق روسیه اورا به‌این اسم مسمی کردند. چون درهمان اوقات‌که کار پطر چندان رونق نداشت وایام تنگدستی اوبود، زنان ملت نقدوجنس بسیاربه‌او دادند که اوصرف قشون کرده، جنگ خودرا باروم تمام کند، لهذا حین وفات، در ازای این غیرت وحمیت زنان به‌یقطرینه وصیت کردکه نشان مخصوص زنان‌که درراه دین ودولت تقدیم خدمت کرده باشند، به‌اسم خود بسازد. یقطرینه مراعات وصیت کرده، بعداز پطر این نشان‌را اختراع نمود وآن حمایلی است سرخ که سجاف سفید دارد. ازشانهٔ راست انداخته دربغل چپ بتوسط شکل دست یقطرینه‌که صلیب‌سفیدی راگرفته است می‌بندند. دروسط‌آن صلیب سفید شکل صلیب‌کوچکی است‌که اطراف آن مثل آفتاب پرتودارد، درهرگوشهٔ آن صلیب حرفی بخط لاطین نوشته شده است: [حروف دستنویس] وامینه‌سالوم‌فاك‌رکم [کذا] یعنی‌خدایا محافظت‌کن امپراطور را ودر روی‌دیگر آن بخطروسی‌مرقوم‌شده‌است: زالوبوف‌ای‌اتی‌جیست‌طووا،

۱- اصل: انتساب. ۲- اصل: تواند.

یعنی برای دوستی‌ومحبتی‌است که قوالیر به‌وطن خود کرده است. وطن قوالیر عبارت از مملکت پادشاه است ، ستارهٔ این‌حمایل ازسیم‌است ودرمیان این‌ستاره شکل‌صلیبی سرخ ساخته شده ودر دورآن به‌خط روسی با طلا مرقوم‌گشته است که‌از برای دوستی ومحبت‌وطن‌است. این‌نشان‌صلیب دیگر نیز داردکه درهمه‌چیز باصلیب‌حمایل یکسان است، آن‌اندکی ازآن کوچکتر است .

نشان سیم‌ـ اسوداکینیاز الکسندر ونفیسکو، الکسندر ، کینیازی بوده است بسیار دلیر ورشید. الان‌متشخصین‌آن طایفه درشهر پطرزبورغ درمحله[ای]که بهترین محلات است می‌نشینند و آن طایفه بنام کنیازالکسندر مسمی گردیده . کنیاز مزبور درجنگ اشود بعداز مردانگیهای بسیار کشته شده وجنازهٔ اورا آورده درپطرزبورغ دفن کردند وکلیسیائی برای او ساخته، آن‌کلیسیارا به‌زینت‌های زروسیم وغیره مزین کرده‌اند. تابوت آن جنازه را ازنقره ساخته، پطرکبیر که‌درآن اوقات باایران‌جنگ داشته است، عهدکرده بود که بعداز اتمام و انجام امر ایـران نشانی به‌اسم الکسندر اختراع کرده بسرکردگان قشون بدهد. نهایت بعداز جنگ ایران اورا از اجل امان نبوده، یقطرینهٔ اول را وصیت کرده است واو این نشان‌را بنا کرده ، آن نشان‌حمایلی است‌سرخ‌که از شانهٔ چپ‌انداخته دربغل‌راست محکم می‌کنند وصلیب سرخی به‌آخر آن می‌بندند و بفاصله هـای آن‌صلیب نشان دولت نصب مـی‌شود ودر وسط‌آن صورت الکسندرکنیازرا سواره می‌کشند ودر روی دیگر آن‌صلیب دوحرف الف و نون راکـه حرف‌اول الکسندر ونفیسکو است‌می‌نویسند وبربالای‌این‌دوحرف شکل‌تاج امپراطور را می‌کشند. ستارهٔ این حمایل ازسیم ودرمیان آن‌حروف الف ونون‌وتاج امپراطوری رسم شده ودردورآن بخط روسی مرقوم‌گشته است:

زا اطرودی طیبوجیست‌تووا، یعنی از برای‌کوشش وجدوجهدی‌که درراه وطن خود بعمل‌آورده ، قوالیرشده است .

نشان چهارم ــ اسوداآنّا یعنی نشان حضرت آنّا . آنّا دختر پطر بزرگ وزن «قار» فریدرك حرسوق[1] اشلزویق هولشطین نمسه بود . اولاد او درعصر پطرسیم خودرا

۱ــ اصل : هرسوق .

درظل‌حمایت امپراطورروس شمردند ، بلکه من جمیع‌الجهات محکوم‌حکم اوشدند . لهذا پطرسیم این نشان به‌اسم عمهٔ بزرگ خود اختراع‌کرده ، بقوالیرداد . این نشان سد مرتبه دارد :

مرتبهٔ اول ــ حمایل قرمز است‌که یکطرف‌آن سجاف زرد دارد ، از شانهٔ چپ انداخته دربغل راست محکم می‌کنند . صلیب این حمایل سرخ است وفاصله‌های‌آن طلا ومزین ازدانه‌های الماس ودرمیان‌آن صورت آنّاکشیده شده است ودرروی‌دیگر اول حرف‌آنّاکه الف باشد مرقوم‌گشته . ستارهٔ این‌حمایل ازسیم است وبطرف راست نصب می‌شود ودروسط‌آن صلیبی سرخ است ودردور بخط لاطین نوشته‌اند :

امان طپوس‌یوسطی سیعم بی‌ای تاتم فبدیم ، یعنی صاحب ایــن نشان محبت و دوستی‌کامل دارد با دین ووفا .

مرتبهٔ دوم ــ حمایل وستاره ندارد ، صلیبی است‌که ازگردن‌آویزان می‌شودکــه بسنگ جواهر اصلی و بدل مرصع می‌کنند وبندآن ازحریرکــه سرخ و زرد باشد و عرض‌آن زیاده ازدوانگشت نیست .

مرتبهٔ‌سیم ــ درشکل‌صلیب‌ستاره‌صلیبی‌است[کذا]کوچك وبندآن‌سرخ‌وزرد وآن‌را «از»گریبان قباآویزان می‌کنند ونام‌آن نشان پطلیس است‌که اکثرقوالیراهل قلم‌همین بند پطلیس‌را به‌گریبان جامه می‌دوزند واحتیاج نیست‌که همیشه صلیب را بیاویزند، مگردراوقات مخصوصه . این نشان را ازابتدای مرتبهٔ چهاردهم تا به‌هشتم‌کــه مایور باشند می‌دهند . از مایوری‌که ترقی‌کرد نشان بالاترازاین داده می‌شود . اگــر قوالیر سپاهی باشد درقبضهٔ شمشیراوصورت‌صلیب را با طلا نقش می‌کنند .

نشان پنجم ــ اسودا اولیکا موچلنکاای بایرو[۱] نوسیویوارکیا ، یــعنــی حضرت شهیدان وغالب بردشمن یوارکی . یوارکی‌شخصی بوده است‌که دریکی ازجنگ‌های پطرکبیرکشته شده ویقطرینهٔ اول این نشان را به‌اسم یوارکی مقررکــرده است . نشان یوارکی چهارمرتبه دارد :

۱ ــ نسخهٔ «و» : بایدو.

مرتبهٔ اول ــ بالشوی‌کریسدا، یعنی صلیب بزرگ. حمایل این‌نشان را ازکتف راست انداخته دربغل چپ محکم می‌کنند وستارهٔ‌آن را بطرف‌چپ می‌بندند.

مرتبهٔ دوم ــ حمایل ندارد، صلیب سفیدی[1] است‌که بندآن با پارچهٔ حمایل یوارکی همرنگ است وآن را ازگردن آویزان می‌کنند وستاره را به‌طرف چپ نصب می‌نمایند.

مرتبهٔ سیم ــ صلیب‌کوچکی است‌که‌آن‌را نیزازگردن‌آویزان می‌کنند.

مرتبهٔ چهارم ــ صلیبی است‌کوچکتر ازصلیب مرتبهٔ سیم وآن را ازگریبان قبا آویزان می‌کنند. همهٔ حمایل ونشانها‌که مرقوم شد بعد ازصدورخیانت ازقوالیر پس گرفته‌می‌شود، مگرحمایل ونشانهای مراتب اربعهٔ یوارکی‌که پس‌گرفتن‌آنها ازقوالیر خلاف قانون است. ستارهٔ مرتبهٔ اول ودوم یوارکی ازطلا است، در وسط‌آن دایرهٔ سیاه رنگ می‌کشند ومیان دایره زرد است واسم یوارکی درآن منقش و برمحیط‌آن دایره‌که بارنگ سیاه‌کشیده شده، با طلا نوشته می‌شود:

زا ایسلوشبوای خرابروست، یعنی از برای خدمت وشجاعت داده شده، صلیب بزرگ یوارکی ازطلا ساخته شده ودورآن را خطی ازسیم‌کشیده‌اند ودرمیان‌آن نشان ولایت مسقو[را] منقش می‌سازند وروی دیگراین صلیب سفیدرنگ است‌که حرف‌اول اسم یوارکی باطلا درآنجا مرقوم می‌گردد وبندآن سه‌خط سیاه دارد ودوخط زرد.

صلیب مرتبهٔ سیم وچهارم ــ این‌دوصلیب با صلیب بزرگ تفاوتی ندارند، مگر درکوچکی ترکیب و باریکی‌بند. الکسندرپاول نشانی برای صالدات به‌اسم یوارکی مسمی‌کرده است. آن نشان‌صلیبی‌است سفید. بریك روی‌آن شکل یوارکی‌سواره منقش می‌شود و برروی دیگرآن اول‌حرف اسم یوارکی‌و بندآن ازحریر است‌وملوّن به‌الوان خمسهٔ مذکوره.

ششم‌نشان ولادمر ــ یقطرینهٔ‌دوم‌این نشان‌را اختراع‌کرده و برای‌آن‌چهارمرتبه قرارداده است:

---

۱ ــ نسخهٔ «و»: حقیری.

مرتبهٔ اول ـ صلیب بزرگی‌است بدوسرحمایل بسته می‌شود . این‌حمایل ازشانهٔ راست‌آمده زیر بغل چپ محکم می‌شود . بعدازآنکـه حمایل دیگر برقوالیرولادمر داده شد، این‌حمایل را اززیرقبا و«مستور»[1] می‌اندازند ، زیراکه مرتبهٔ این‌حمایل از همهٔ حمایلها کمتراست . ستارهٔ این حمایل را بطرف چپ می‌زنند .

مرتبهٔدوم ـ صلیب بزرگی است بی‌حمایل‌که ازگردن‌آویزان‌کرده وستاره[ای]که دارد بطرف‌چپ می بندند .

مرتبهٔ سیم ـ صلیب‌کوچك است‌که‌آن هم ازگردن آویزان می‌شود .

مرتبهٔ چهارم ـ صلیبی است‌کوچکتر ازصلیب مرتبهٔ سیم‌که ازگریبان قباآویزان می‌کنند . ستارهٔ این نشان‌که درمرتبهٔ اول ودوم بیان شد ، هشت‌گوشه داردکه یکی نقره ودیگری طلا است ومیان این ستاره دایرهایست سیاه ومحیطی‌دارد سرخ ودرآن سیاهی صلیب‌کوچکی است ازطلا ودردورآن چهارحرف روسی نوشته می‌شود :

С Р К В

س ر ك و

س : عبارت از اسودا ، **ر** : رادنواپوسدولینی ، **ك** : کنیاز ، **و** : ولادمر یعنی‌نشان‌مقدس ولادمرکه درتقدس بمانندیکی ازحواریان حضرت عیسی است . صلیب اول‌ودوم این نشان ازطلا است وحاشیهٔ سرخ‌دارد ودرآن حاشیه نوشته می‌شود :

نولزا[2] جیست‌ای‌اسلاوا، یعنی‌قوالیراز برای‌خود درممالك پادشاه‌حرمت وشهرت شایسته تحصیل‌کرده است و در وسط صلیب حرف واوکه اول‌حرف ولادمر است نوشته می‌شود و در بالای‌آن‌حرف شکل تاج امپراطوری‌کشیده می‌شود و در روی دیگرآن صلیب تاریخ اختراع نشان مزبورکـه در بیست ودوم مـاه سین تیبر یکهزاروهفتصدو هشتاد ودومسیحیه است‌مرقوم می‌گردد .

حمایل وبند صلیب‌ولادمرازحریرملوّن است‌که لونی سرخ ودودیگرسیاه‌است. صلیب مـرتبهٔ سیم و چهارم از هرجهت به صلیب بزرگ شبیه است ، مگـردرکوچکی ترکیب وباریکی‌بند؛صالدات بعدازآنکه سی‌وپنجسال خدمت‌کرد صلیب مرتبهٔ‌چهارم

۱ـ اصل :کلمه‌ای ناخوانا است .   ۲ ـ نسخهٔ «و» : بولزا .

که‌مشتمل بر تاریخ سی‌وپنجساله باشد به‌اوداده می‌شود . اگرچه اکثرصالدات‌ها زیاده از بیست وچهار سال درخدمت نمی‌مانند زیرا که پادشاه زیاده از بیست وچهار سال برصالدات تسلط ندارد وبعدازآنکه صالدات خدمت معهوده را تمام‌کرد ، دراخراج شدن و ماندن مختار است . هرکدام‌که درصالداتی باقی ماند وسی‌وپنجسال را تمام کرد، قوالیرنشان ولادمرمی‌شود وهرکدام ازصالدات‌که درجنگی‌خدمتی‌کرد ورشادتی ظاهرنمود ، این نشان براو داده می‌شود ، لکن رقمی سی‌وپنجسال نخواهد داشت .

نشان هفتم ـ اسودایوناپروسالیم : یعنی نشان یوحنای قدس خلیلی ،کیفیت نشان یوحنا اینکه‌وقتی‌که‌درفرنگستان پادشاهی‌مستقل نبود وکشیشان طوایف‌مسیحه درراه دین با یکدیگرجنگ داشتند ، کشیشی از ملت‌کطالیک[1] این نشان را ساخته به‌اعوان و انصار خود می‌داد ، بعد ازآنکه پادشاهان اوروپا مستقل شدندکسی این نشان را قبول نکرد ، مگر ناپلیون‌که اودر مذهب‌کطالیک بود و پاولیچ‌نیزکه درباطن کطالیک‌بود و باناپلیون عهد وشرط داشت، این نشان‌را تصدیق وقبول‌کرده به‌استصواب کشیشان‌کطالیک بمردم می‌داد . عهد و شرط ناپلیون و پاولیچ این بودکه هردو به امداد یکدیگرکل اوروپا را مسخرکرده ، صاحب شوند . بعد دو قسمت نمایند ، ناپلیون پادشاه سمت جنوب باشد و پاولیچ پادشاه سمت شمال ، سایر دولتهای اوروپا از عهود و شروط‌آن دو پادشاه صاحب عزم مستحضر ومطلع شده ، حیله‌ها اندیشیدند وتدبیرهاکردند . تدبیرهیچیك ثمر نداد مگرتدبیر انگلیسها که پول بسیار به‌روسیه آورده، با اعیان دولت وارکان‌مملکت‌روس بنای‌دوستی وموافقت‌گذاشتند ،آخرده نفر را فریفته اظهارمطلب‌کردند وآن ده نفرشمشیرکشیده داخل حرمسرای پاولیچ شدند وکاراورا به‌اتمام رساندند. به‌مجرد وقوع این‌قضیه میان مردم شورش وغوغا شده ،آن ده نفر را به‌مقام مؤاخذه آوردند وآنها بعذر این‌که پادشاه درمذهب‌کطالیک بود [و]می‌خواست مذهب حق روسیه را منسوخ نماید، ما این‌ننگ را قبول‌نکرده اورا در راه دین‌کشیتم و مردم نیزکه درعقیدهٔ او اندك تشکیکی داشتند ، این بهانه وعذر را

---

۱ ـ کاتولیك

قبول کرده ، تاج سلطنت برسر الکسندر پاولیچ گذاشتند والکسندردربارهٔ قاتلان پدر خودجزاینکه[آنها را] ازپایتخت دورنماید، سیاستی دیگر نکرد. زیراکه الکسندرهم چندان اعتماد واطمینان بدهواخواهی اهل مملکت نداشت .

نشان یوحنا صلیبی است ازطلا وبرآن شکل تاجی کشیده‌اند وبندآن سیاه است وازگردن آویزان می‌کنند. هریکی ازپادشاهان فرنگ که این نشان را تصدیق کرد، باید وظیفهٔ نشان را ازمال خاصهٔ خودبدهد، نه ازخزانهٔ سلطنت. تاحال امپراطورنیکولای این نشان را تصدیق نکرده‌است ، معلوم نیست که بعدازاین تصدیق کند.

بعضی نشان‌ها ومدالهاهست که درآن،صورت پادشاه نقش می‌شود یا بدون رشادت درجنگهای بانصرت به‌اهل قشون می‌دهند . آنها دخل به‌این نشان‌ها ندارد وازبرای یادگاری وتاریخ جنگ است که بدعموم اهل قشون وغیره داده می‌شود .

فواید ومنافع قوالیراز نشان : فایدهٔ نشان اندریوف که نشان اول است و پطرکبیراختراع کرده، این است که قوالیراین نشان اگرچه جنرال ماژور باشد درعزت و احترام با جنرال لیتنانت که صاحب این نشان نباشد برابر است . بعضی روزهاکه کم‌پایه‌تر ازجنرال لیتنانت نمی‌تواند بحضورامپراطوربرود ودرسرسفره بنشیند ، قوالیر اندریوفی می‌تواند رفت و درسرسفره نشست و سه نفررا درمیان کل قوالیراندریوفی بهریکی هزارنفرموجیك که عبارت ازرعیت باشد ازموجیك‌های پادشاهی داده می‌شود که فواید ومنافع ایشان مثال موجیك زرخرید ، مادام‌العمرعاید قوالیرها می‌شود و چهارنفررا بهریکی هشتصد نفرموجیك داده می‌شود و پنج نفررا بهریکی هفتصد نفر می‌دهند. بایدکه ازین سه‌مرتبه‌که عبارت «از»دوازده قوالیراست ، یکی ازروحانیان و باقی سپاهی یا اهل قلم باشد .

فایدهٔ نشان‌دوم که نشان یقطرینه‌ومخصوص زنان است ، این نشان‌دومرتبه‌دارد:

مرتبهٔ اول_ بایدسوای خانوادهٔ‌سلطنت درکل‌ممالك روسیه زیاده از دوازده نفر صاحب این نشان نشود. ازاین دوازده نفریکنفررا هفتصدویکنفررا ششصد ویکنفررا پانصد ودونفردیگررا بهریکی چهارصد نفرموجیك مادام‌العمرداده می‌شود وآن شش

نفر دیگر باید منتظر مرگ قوالیرهای متقدم باشند زیرا که از این دوازده نفر بیشتر از شش نفر از فایدهٔ نشان بهره‌ور نخواهد بود .

مرتبهٔ دوم ـ که قوالیر صلیب کوچك است ، باید صاحب این نشان زیاده از نود و چهار نفر نباشند تا از این نود و چهار نفر نمیرد بدیگری این نشان داده نمی‌شود . سه نفر را از قوالیر این مرتبه بهریکی سیصد نفر موجیك می‌دهند و چهار نفر را بهر یکی دویست نفر و شش نفر را بهر یکی صد و پنجاه نفر و هشت نفر را بهریکی یکصد نفر. هفتاد و چهار نفر باقی در انتظار مرگ قوالیر متقدم خواهند [بود] .

فایده و منفعت نشان الکسندر کنیاز : این نشان پایان ندارد و هر کس خدمت کرد و سزاوار نشان شد ، از این نشان می‌دهند . لکن همه قوالیر الکسندر از نشان منفعت مالی ندارد، مگر بیست و چهار نفر که پیش از دیگران صاحب این نشان شده باشد . شش نفر را بهریکی ششصد و هشت نفر را بهریکی پانصد نفر و ده نفر را بهر یکی چهارصد نفر موجیك داده می‌شود. باید از این بیست و چهار نفر شش نفر کشیش باشد که یك نفر آن در مرتبهٔ اول و دو نفر در مرتبهٔ دوم و سه نفر در مرتبهٔ سیم ، باقی از اهالـی قـلم و شمشیر خواهد بود .

فایدهٔ نشان چهارم که نشان آنّا باشد ، آن نشان سه مـرتبه دارد :

مرتبهٔ اول ـ چهار درجه دارد و چهل و دو نفر از آن انتفاع می‌برند. در درجهٔ اول ده نفر را بهر یکی چهارصد نفر و در درجهٔ دوم ده نفر را بهریکی سیصد نفر و در درجهٔ سیم ده نفر بهریکی دویست و پنجاه نفر و دوازده نفر را که اهل درجهٔ چهارم هستند بهریکی دویست نفر موجیك داده می‌شود. باید در هر درجه دو نفر کشیش باشند .

مرتبهٔ دوم ـ مشتمل است بر سه درجه، در درجهٔ اول سیزده نفر را بهریکی یکصد و پنجاه نفر و در درجهٔ دوم بیست نفر را بهریکی یکصد و بیست نفر و بیست نفر را که اهل درجهٔ سیم‌اند، بهر یکی یکصد نفر موجیك داده می‌شود و در این مرتبه باید در درجهٔ اول دو نفر و در درجهٔ دوم سه نفر و دو درجهٔ سیم یکنفر کشیش قوالیر باشد و سی و شش نفر را هم از اهل مرتبهٔ دوم بهریکی سالی دویست و پنجاه عدد روبلی وجه نقد می‌دهند.

مرتبهٔ سیم- قوالیر این مرتبه راهم وجه نقد داده می‌شود . ازآنجمله سی‌نفررا بهریکی دویست‌روبلی و پنجاه نفررا هم بهریکی یکصد روبلی‌داده می‌شود و به‌صالداتی که بیست‌سال خدمت به‌صداقت‌کرد و رشادتی ظاهر نمود، مدالی از نقرهٔ مطلا می‌دهند وآن نشان نیزمتعلق بنشانهای آنّا است‌که درآن‌مدال شکل آنّا منقش می‌شود ومنفعت آن برای صالدات این‌است‌که مواجب اومادام‌الحیات‌بالمضاعف می‌شود . بعد ازوفات هرقوالیرخواه اعلی وخواه ادنی ویاصاحب وظیفهٔ نقدباشد ویا مالك موجیك، اگرعیال داشته باشد ، مقرری نشان را بعدازیکسال به‌عیال او مـی‌دهند و درسال دیگرقطع می‌کنند .

فایدهٔ نشان یوارکی‌کـه نشان پنجم است : قوالیر یوارکی خواه در مرتبهٔ اول باشد یا دوم عزت و احترام اودربارگاه پادشاهی باجنرال مایوربرابراست ودرهروقتی از اوقات‌کـه جنرال مایور اجازت حضوروسفرهٔ امپراطوری داشته باشد ، قوالیرهردو مرتبهٔ این نشان نیزمی‌تواند حـاضرشد . قوالیرمرتبهٔ سیم و چهارم یوارکی درمـرتبه با پولکونیك یکسان است. احترامات ایشان نیزدربارگاه پادشاه مثل پولکونیك‌مرعی وملحوظ می‌شود . قوالیراین نشان‌راوجه نقد می‌دهند . مرتبهٔ اول دوازده نفرمی‌باشند که بهریکی‌سالی‌هفتصد روبلی‌داده می‌شود. مرتبهٔ دویم بیست‌وچهارنفراند ، بهریکی چهارصد روبلی می‌دهند . مرتبهٔ سیم چهل وهشت نفراندکه بهر یکـی دویست روبلی مقرراست . مرتبهٔ چهارم یکصد نفر، بهریکی یکصد روبلی‌عاید می‌شود وصالداتی‌که درجنگ‌رشادتی نموده‌باشد، قوالیرمرتبهٔ چهارم یوارکی می‌شود ولکن برای صالدات جز تضعیف مواجب ثمرهٔ دیگرندارد .

فایدهٔ نشان ولادمرکـه نشان ششم است و این نشان مخصوص اهـل قلم است ، بصاحب شمشیرکمتر ازاین نشان داده می‌شود . اهل قلم نیزمثل سپاهـی چهارده مرتبه داشته است . پاولیچ‌که به‌تربیت ایشان بیشترمایل بوده است ، سیزدهم ویازدهم مرتبه را ازمراتب ایشان ممنوع‌کرده‌که ازمرتبهٔ چهارده به دوازده و از دوازده به ده ترقی می‌کنند . منفعت نشان ولادمرمثل منفعت نشان یوارکی وجه نقد است .

مرتبهٔ اول ده نفر بهریکی ششصد روبلی ومرتبهٔ دوم بیست نفر. بهر یکی سیصد روبلی ومرتبهٔ سیم‌سی نفر بهریکی دویست روبلی،مرتبهٔ چهارم‌شصت نفر بهریکی یکصد روبلی از خزانهٔ پادشاهی عاید می‌شود . فایدهٔ نشان درهیچ مـرتبه دخلی به مواجب مقرری ندارد . صاحب نشان مادامیکه نوکراست مقرری خود را بعلاوهٔ منفعت نشان می‌گیرد ، بعد ازآنکه ازنوکری اخراج شد ، مقرری اوقطع می‌شود ولیکن منفعت نشان مادام‌الحیات ازومقطوع نمی‌شود .

فایدهٔ نشان هفتم‌کــه نشان یوحنای یروسالم اسکی است ، دو نفررا بهریکــی شش‌هزاروچهار نفررا بهریکی چهارهزارروبلی وشش نفررا بهریکی سه‌هزاروده نفررا بهریکی دوهزاروشانزده نفررا بهر یکی‌هزاروپانصدوشصت نفررا بهریکی هزارروبلی سالی داده می‌شود . این نشان را پادشاهان فرنگ قبول نکـرده و نمی‌کنند و بزعـم کاتب‌الحروف جززیادتی وظیفهٔ‌آن علتی دیگر ندارد .

بندرات! ممالك روسیه‌که برای کشتیهای‌جنگی‌ساخته‌اند

بحر سفید :

اول شهرپطرزبورغ ـ اگرچه بادریا بیست‌وپنجورس مسافت دارد ولکن بسبب وفورآب‌رودخانهٔ نیواکه هرقسم‌کشتی‌درآن‌کارمی‌کنند، داخل بندرات! است‌که‌هرگونه تدارك‌همواره درپطرزبورغ موجود است .

دوم‌کران اشناب[1] که درمیان‌آب قلعه[ای] مضبوط ومستحکم ساختدااندودرآنجا که دهنهٔ انگلیس است توپ وقشون‌آماده دارند .

سیم بندر«رول»[2]

چهارم بندرآسوده بورغ[3]

قرادنکیز :

نقالای اسکی ، خرسون اسکی ، لواستونون ، «طغان روق»[4] کـد الکسندر در آنجا وفات‌کرد .

۱ ــ نسخهٔ «و» : کران اشتاب . ۲ ــ اصل : اول! ۳ ــ نسخهٔ «و» آلوده‌بورغ .
۴ ــ اصل : طغال‌اوق .

بحرخزروغیره :

بندربحرخزر «ازجانب»[1] حاجی ترخان .

بندربحرمحیط شرقی «ازجانب»[2] آخودسك .

در بندرات ! مرقومه مفصلاً یك هزارکشتی‌جنگی دایم لنگرانداختد باتمامی مایحتاج‌قشون‌آماده ومستعدهستند. هشت‌کشتی پریقادکه‌درکران اشناب[3] است‌هریکی یکصدوبیست توپ دارد و باقی‌کشتی‌ها را نه هزارتوپ مقررکرده‌اند و یکصد هـزار صالدات وتوپچی سوای صاحب‌منصبان واولاد نجبا موکل می باشند . اخراجات قشون بحررا ازپانزده الی بیست ملیان روبلی برآوردکرده‌اند .

اول اختراع قشون بحری از پطرکبیر است‌که او روزی درمسقودیده بودکـه دهاقین چندپاره تخته را بیك‌دیگرضم‌کرده بدآب انداختداند وبارهای سنگین برآن گذاشته‌وخود نیزسوارشده ازآب‌عبورمی‌کنند. بمجرد مشاهدهٔ این‌اوضاع بفکرساختن «کشتی جنگی افتاد . بسیارتجسس و تفحص‌کردکه استادی برای ساختن »کشتی پیدا کند ، درکل مملکت روسیه بهم نرسید . به او عـرض‌کردند کـه درمملکت فیلانت کشتی‌سازان خوب بسیاراند وپادشاه‌آنجا سفاین حرب‌آماده‌کرده است و با سایردولتها با کشتی جنگ[4] مـی‌کند وهمچنین تجارآن مملکت متاع خـود را به‌کشتی‌گذاشته بداطراف‌وجوانب می‌برند وخریدوفروخت می‌نمایند . نظربراینکه‌آن اوقات‌جماعت روس‌مثال‌حیوانات‌بودند وآدمی‌قابل نبودکه به‌فیلانت رفته‌کشتی‌سازی‌را تواندآموخت، لهذا پطرکبیراضطراراً خود به‌مملکت «فیلانت» رفت وکشتی سازی را بعلاوهٔ صنایع دیگرمانند سنگ تراشی‌وحکاکی‌وغیره یادگرفت . بعدازمراجعت ازآن ولایت‌متوجه ساختن سفاین‌شده وهرکس[را]که قابل‌دید تربیت نمود تاکارصنایع رفته رفته به‌اینجا رسید. درفرنگستان مشهوراست‌که پطر روزی برستون‌کشتی بالارفته‌بود وبیدق برآن نصب می‌کرد خبرآوردندکـه ایلچی فلان دولت وارد شد ، درهمان حالت ایلچی را بحضورخواست ، بعدازتعارفات بصعود ستونی‌که خود بالای‌آن نشسته ومشغول‌کار بود

۱و۲ـ اصل : کلمه‌ای ناخوانا است. ۳ـ نسخهٔ «و»: اشتات. ۴ـ اصل: خیلی! نسخهٔ «و» : جنگی ، قیاساً تصحیح شد .

تکلیف کرد ، ایلچی که در این کارعاجز بوده است ، از قبول آن عذرآورده و امتناع می نماید، لهذا پطرحکم می کندکه همان ساعت ایلچی‌را از پایتخت بیرون می نمایند ومی گویدکسی که دراین فن جزوی عاجز باشد قابل آن نیست که به‌امر سفارت پرداخته مابین «دو» پادشاه سئوال وجواب نماید . بعدازآنکه پطر کشتیهای بسیارساخت‌وعمله کشتی تربیت‌کرد ، اول با پادشاه‌آشود جنگ‌کرده زمین ولایت پطرزبورغ را که در کناردریای پالتیق‌جنگلی بوده است ، بتصرف‌آورد وبعدازگرفتن چندین ولایت‌دیگر ازآشود با ایشان مصالحه‌کرده ، با ایران بنای خصومت‌گذاشت وکشتیهای حربی در دریای خزرانداخت ، بعدازآن قشون‌کشیده ازقرادنکیز بسمت روم عزیمت‌کرد .

جبّه خانه‌های مشهورروس که به‌ملاحظهٔ قشون واوضاع دشمن درولایات مفصله دارد

پطرز بورغ ، مسقو، کیوف ، بویرول روس ، ریقا ، ریقای لفلانت ، یرانسق[۱]

کیفیت اوضاع تجارممالك روسیه وآن مشتمل برسه مرتبه است :

مرتبهٔ اول اقلاً پنجهزار باجاقلو باید سرمایه داشته باشد وسالی دویست‌وپنجاه باجاقلو بپادشاه بدهد. این شخص‌می‌تواندکه درکل ممالك روسیه وسایرممالك تجارت ومعامله نماید وممنوع نیست ازاینکه خود ویا عامل اومتاع کل ممالك خارجه را آورده درولایات روس بفروش‌رساند ویا ازولایات‌روس بخارج ببرد وکالسکهٔ‌چهاراسبه می‌تواند سوارشد . بعدازآنکه‌ده‌سال بدین منوال گذران‌کرد درسال یازدهم باشبورط[۲] بیگزادگی به‌اوخواهند دادکه نسلاً بعد نسل‌آن شخص بیگزاده ودرمیان مردم‌معزز ومحترم شود . این‌قسم تاجرچه اوقات تجارت وچه بعدازترك تجارت ازبعضی‌مجالس ومحافل امپراطوری ممنوع نمی‌شود ودراوقات سلام‌عام بلیطی به‌آنها داده ، بارحضور می‌دهند. اگر بعد از ده سال موافق قانون اولاد این چنین تاجری خدمت‌نظام اختیار کند مثال سایرنجبا صاحب منصب می‌شود ورعیت وملك می‌خرد وده‌آباد می‌کند واگر داخل نظام نشود ازخریدن رعیت وملك ممنوع است . لیکن درهرسال اذن واجازت

۱ ـ نسخهٔ «و» : برانسق . ۲ ـ پاسپورت ، گذرنامه .

برای ساختن سفاین تجارت دارد .

مرتبهٔ دوم را دوهزاروپانصد باجاقلوسرمایه ازمال خاص خود لازم است وسالی بعلاوهٔ مصارف ولایت نود باجاقلو بپادشاه می‌دهد . این شخص می‌تواند که در کل ممالك روسیه براً کان او بحراً معامله وتجارت نمایدوکشتی تجارت داشته باشد ، لیکن ممنوع است ازاینکه ازممالك روسیه بعزم تجارت قدم بیرون گذارد وهمچنین بمجالس و محافل پادشاهی راه ندارد و بکالسکهٔ چهار اسبه سوار نمی‌تواند شد . اگرصد سال درین مرتبه بماند بیگزاده نمی‌شود . اگرخود یا اولاد اوخدمت نظام اختیار کندمنصب نخواهد یافت .

مرتبهٔ سیم ، سرمایه او هشتصد باجاقلو است وسالی بعلاوهٔ مصارف ولایت سی باجاقلو بنچه دارد واین شخص جزاینکه درولایت خود مشغول معامله ودادوستد شود بسایرولایات روسیه نمی‌تواند بعزم تجارت ترددکند ، باید متاع را ازتجاراول ودویم خریده، فروخت نماید .

جبال ومعادن مملکت روسیه

اول جبل الانطسکی که جنگل بسیاردارد وچوب دبّ نیز برای ساختن کشتی و عمارت ازآنجا می‌آورند . در اطراف آن جبل دودریاچه هست که یکی را عنقه وآن دیگری را لادقه می‌گویند معدن مس وآهن هم درآنجا بسیار است .

دوم جبل وله[1] است که فیمابین مسقووسمالین وطول اتفاق افتاده است . درآنجا معدن سنگی که درعمارات صرف می‌شود بسیاراست که ازآن سنگها قوطی وقاب آینه می‌سازند وصورت می‌تراشند وهمچنین حوضهای بزرگ ازآن سنگ ساخته دراوطاقها می‌گذارند دراکثر اوطاقهای امپراطوری نیزازآن حوض‌ها بودکه درزمستان آب گرم و تابستان آب سرد بهٔآنها ریخته حین ضرورت مصرف می‌کنند . دراین کوه معدن مس کم ومعدن سرب بسیاراست و ازخاك این کوه تیزاب می‌سازند . چهاررودخانه که عدیل و نبر و دون ودوینای مغربی باشد ازآن کوه برمی‌خیزند .

---

۱ ــ نسخهٔ «و» : دله .

سیم ـ کوه «قاربات»[1] است که درمیان ولایات پادول ووالین واقع‌شده، ازمعادن‌جز معدن سنگ برای صرف عمارت معدن دیگر درآن‌کوه‌نیست. لیکن جنگل بسیار است و منبع دو رودخانهٔ بزرگ‌که یکی را بوق وآن دیگری را بیط می‌نامند، ازآن کوه جاری می‌شود.

چهارم ـ کوه توریچ است‌که خاك آن‌کوه عوض گچ وبعضی جاهای آن عوض آهك بکارمی‌آید وسنگ چخماق‌هم درآن‌کوه بسیاراست. دو رودخانهٔ عظیم‌که یکی‌سال‌گیر وآن دیگری‌آب سیاه است ازآن‌کوه جاری می‌شود و اندکی‌هم جنگل دارد.

پنجم ـ کوه قفقاز است‌که مابین قرادنکیزو بحرخزر واقع است. اسم‌آن‌کوه در ایران البرز است. سنگ و جنگل بسیاردارد، سنگهای بزرگ وخوشرنگ برای تراشیدن ستون عمارت به‌بعضی‌ولایات قریب ازآنجا می‌برند. معدن طلا ونقره ومس وآهن درآن‌کوه هست وازهرقسم جواهر نیزیافته می‌شود. بارون هومبول[2] که یکی‌از سیاحان عالم و صاحب تصانیف عدیده است ودرمسقو با او اتفاق ملاقات افتاد، چند قطعه سنگ الماس در این‌کوه پیدا کرده بود و می‌خواست به عرض امپراطوررساند تا اگرمصلحت داند بتفحص معدن‌آن فرمان دهد و این سیاح از اهل شور[3] و برادر وزیر اول آن مملکت است وکل دنیا را الا ایران وهند سیاحت‌کرده، زبان فارسی را هم یادگرفته است‌که سیاحت ایران نماید. اگرچه مرد دانشمند وآگاه است، لیکن به‌زیاده‌گوئی بسیار اشتیاق دارد، روزی درمجلسی ازمجالس مسقو تعریف اورا می‌کردند و برسبیل فخریه ازمیرزا مسعود پرسیدندکه چگونه بینی دانش این سیاح را، گفت یکی ازعلامات عمدهٔ دانش این است‌که مرد بیضرورت سخن نگوید وقطع سخن دیگران ننماید به‌امید اینکه شاید ازدانش‌دیگران بهره تواند برد وآن‌علامت دراین‌مرد موجود نیست، باقی‌شما بهترمی‌دانید. درمسقو چندین مجلس‌ضیافت محض خاطر این سیاح ترتیب دادند و بهر که‌گمان معرفتی می‌رفت وعده‌گرفتند ودرمجالس

---

۱ ــ اصل: قاریاب. ۲ ــ نسخهٔ «و»: بارون هوسبول ؟

۳ ــ ظ: اشود. نسخهٔ «و»: شور(شود ؟).

لازمهٔ احترام نسبت به‌او بعمل می‌آوردند . چهاررودخانه‌که ترك وکرد وقوما وقوبان باشد ازآن‌کوه‌آغاز می‌کنند .

ششم ـ کوه اورال است‌که در نزدیکی سیبرو اورون‌بورغ وپرم اتفاق افتاده است وآن‌کوه میان اوروپاکه فرنگستان باشدوآسیاکه مشرق‌زمین‌باشد سرحداست. جواهر سیبرکه درروسیه وفوردارد ، درآن‌کوه پیدا می‌شود . معدن طلا ونقره وسرب و قلع ومس وآهن درآنجا بسیاراست . معادن‌آنجا بهترین معدن های روسیه است و هرسال مقدار پنجهزارملیان پوط‌آهن ویکصدوهشتاد هزار پوط مس ازآن‌کوه به‌عمل می‌آید ونه رودخانه بقرارتفصیل [زیر] ازآن‌کوه جاری می‌شود :

پچارا ، کاما ، جوسادا ، بیلا ، اورال ، ابنا ، طوبول ، ایط ، طور.

هفتم ـ کوه سیبراست‌که‌آن‌کوه بلندترین‌کوه‌های مملکت روسیداست و چندین شعبه ازآن‌کوه جدا گردیده و هریك بسمتی‌کشیده است . معدن‌گوکرد و معدن نقره وآهن وسرب و قلع درآنجا وفوردارد وازجواهرات نیز پیدا می‌شود . سه رودخانهٔ عظیم‌که ادپ وچاریش وعلای باشد ازآن‌کوه جریان‌آغازمی‌کنند .

مراتب برودت هوای ولایات روسیه ، وآن را برچهارمرتبه تقسیم کرده‌اند :

مرتبهٔ‌اول ـ سرمای ولایات‌سمت شمال‌است‌که برودت‌هوای‌آن ولایات‌ازچهل درجه تا به‌پنجاه درجه ترقی می‌کند . آن‌هم مشتمل بردومرتبه است ، درمرتبهٔ اول هرسال حاصل بعمل نمی‌آید واطراف شمالی مرتبهٔ دوم نیزحکم مرتبهٔ اول دارد .

مرتبهٔ اول‌که هرسال‌حاصل بعمل نمی‌آید :

فلانداسکی ، الانط اسکی، ارخانگل اسکی ، ارکوط اسکی ، طوبول‌اسکی.

مرتبهٔ دوم ـ پرم، نوقراد ، پطرزبورغ.

مرتبهٔ دوم ـ که برودت هوا درآن ولایات زیاده ازسی درجه وکمتر ازبیست‌وپنج درجه نمی‌شود ، دراین ولایات سه ماه هواگرم است وششماه سرد وسه ماه ایام بارش وباد است . درآن سه ماه تابستان فواکه ممکنه و

سایر حاصل که [به] کمال می‌رسد بدین موجب است :

اسطلن ، لفلنت ،کورلنت ، مسقو، یاروااسلاف ، ولادمـر،کوسطوروم ، ولیط ، ویلنط ، سوای سمت شمالی پطرز بورغ .

مرتبهٔ سیم ـ که هوای معتدل دارد و باغ و بوستان در آن ولایت به‌عمل می‌آید و ترقی برودت هـوا بیشتر از بیست درجه نیست بـه قرار تفصیل [زیر] است :

مین ، محرادین . دالین ، موکلیف ، چـرنی هوف ، اربوف ، غور، تان بوف ، نیطن ، مدارو .

مرتبهٔ چهارم ـ که فصول اربعه دارد ومثل آذربایجان ایران هرقسم میوه درآنجا به‌عمل می‌آید :

پادول ، خـرسون ، یقطرینه اسلاف ، توریـچ ، قفقاز، قـزاق دون ، .....[۱] گرجستان ،کیوف ، اسلوبوت ، وارونیچ ، اورون‌بورغ ، سمت جنوبی هشتدرخان .

حبوبات‌وفواکه، که درمزارع و باغهاوجنگلهای‌روسیه به‌عمل‌می‌آید:

غله ، نخود ،کرچك ، بزرك ، سراطین‌که عوض‌گندم صرف میشود ، توتون ، انگور، چیلك ، ملین‌که نوعی ازتودره [؟] است ،گلابی ، آلوبالو، گیلاس، سیب ، شفتالود ، زردالو ، شاه پلوط ، خربزه ، هندوانه ، قروزل ، کوزری .

چوب برای ساختن عمارت وسفاین :

پلوط ، شام ، صنوبر، بالان ، سردار، دپ .

حیوانات ، دواب :

اسب ،گاو،گوسفند ،آهو، خوك ، شتر، خر .

سباع :

گرگ ، روباه ، خرس ، شیر ، سگ‌آبی ، خزوسنجاب ، خرگوش‌سیاه‌کـه از پوست‌آن کلاه می‌سازند .

---

۱ ـ نامی ناخواناست .

بحاری که درمملکت روسیه است ودرآنها سفاین حرب و تجارت کار می‌کند وفواید و منافع به دولت روسیه عاید می‌شود ، به قـرار تفصیل [زیر] است :

اول ـ دریای بالطیق کـه بحرسفید باشد . این دریا فیمابین مملکت اشود و پروس وفلاند سرحد است و ولایات مفصلهدرساحل این بحراتفاق افتاده است :

فیلای ، پطرزبورغ ، اسطلن ، لفلنت ،کورلنط ، ویلنت .

دوم ـ قرادنکیزکه با بحر ازوف مشارکه دارد :

قرادنکیزـ طول یکهزار ورس ، عرض پانصد ورس .

ازوف ـ طول دویستورس، عرض یکصدو شصتورس.

درسمت غربی قرادنکیزسه ولایت بدین موجب اتفاق افتاده است :

توریچ ، خرسون ، .....[1]

سیم بحرخزرـکه بهسببسفاین تجارتکه بهایران تردد می‌کند ازهمهٔ بحار بیشترفواید ومنافع بدولت روسیه عاید می‌شود . اطراف این بحرممالك ایرانوروس است . طول این بحر یکهزارورس و عرض چهارصد ورس است وسه ولایت مفصله از روس درساحل این بحر اتفاق افتاده است :

قفقاز، حاجی‌ترخان ، اورون‌بورغ .

چهارم ـ بحرشمالی‌که به بحرمنجمد مشهوراست :

دراین بحرکشتی‌کم‌کارمی‌کند زیراکه دریای خطرناکی است وهمیشه یخ‌دارد واین بحرابحر احمرمشارکه دارد . چهار ولایتروس بهقرار تفصیل [زیر] در ساحل [این‌بحر] اتفاق افتاده است :

ارکوط ، طوم ، طوبول ، ارخانگل اسکی .

پنجم محیط شرقی ـ که با دریاچهٔ قرول مشارکه دارد ، جزیرهٔ قرول را قریب به سی‌سال استکه پیداکرده‌اند . درساحل این‌دریاجزیرهٔ قمچنق اتفاق افتاده

۱ ـ نامی ناخواناست .

کـه درتصرف روسیه است و بـرای‌آبادی‌آن جزیره حـالا اکثرمقصرین را به‌آنجا میفرستند . در بحرمحیط‌کشتی روس‌کم‌کارمی‌کند زیراکه ازآبادی دورواواخرقلمرو روس است . ازپطرزبورغ تاآنجا دوازده‌هزارورس است .

رودخانه‌های بزرك‌که داخل دریاها میشود :

داخل‌دریای سفید ـ نمن ، دونیای ، ناژوا ، نیوا که ازمرداب لادقه جـدا میشود وازمیان شهرپطرزبورغ می‌گذرد .

داخل قرادنکیز که منبع آنها درکوه‌های قفقازوقربات‌واقع است:

دون ، دلزت ، بوق ، نبر ، قپان .

داخل‌دریای محیط شرقی ـ که ازکوه‌های اخودسك وجزیرهٔ قمچنق آغازمی‌کند :

امور ، اخودا ، عنه‌ویر ، قمچنق .

داخل بحرخزر ـ که ازکوههای قفقازجاری میشود :

ترك ، ولقا ، اورال ، کر.

داخل بحرشمال ـ که‌آغازآنها ازکوه ارال است :

دونیای شمالی ، ابٌ ، عین سعی ، لنا .

دریاچه‌ها ومردابهاکه درمملکت‌های روس واقع‌است:

دریاچهٔ لادقه وعنقه هردودرزیرکوه الانط واقع شده .

لادقه ـ بـزرگتریـن مردابها است . طول یکصدوهفتادوپنج[1] ورس ، عرض یکصدوپنج ورس .

عنقه ـ طول دویست ورس ، عرض سی[2] ورس.

دریاچهٔ پی‌بوس ـ درمیان مسقو وپطرزبورغ اتفاق‌افتاده، طول هشتاد[3] ورس ، عرض شصت ورس .

ایلمن‌طور ـ درحوالی‌شهر نوقراد اتفاق افتاده است ، طول چهل ورس ، عرض سی ورس .

۱ـ نسخهٔ «و» : یکصدونود وپنج .
۲ـ نسخهٔ «و» : سی وپنج.
۳ـ نسخهٔ «و» : شصت.

مرداب بایقال ــ کەدرقرب شهرارکوط وقوع‌دارد ، طول یکصدوهشتاد وپنج ورس ، عرض سی ورس .

مشارکهٔ دریا به توسط رودخانه‌ها ومردابها :

مشارکهٔ بحرسفید با بحرخزربتوسط رودخانهٔمسدا که ببحرسفیدداخل‌می‌شود وبتوسط طورکه ببحرخزرەمنتهی‌می‌شود واقع شده‌است. درمیان این دو رودخانه نهری موسوم به وشنی ولاطسکی ترتیب داده‌اندکـه ازهردو رودخانه‌آب برمی‌دارد و برکهٔ بزرگی‌هم در ولایت نوقراد ساخته‌اند وبزرگی‌آن بحدی است‌که ایام تابستان‌کـه‌آب رودخانه‌ها کم می‌شود ، باآب برکهٔ مزبورکشتی در نهر وشنی‌ولاطسکی‌کار می‌کند و تجاررا معطلی‌حاصل نمی‌شود وبهرکدام ازبحرین‌خواسته باشند با کشتی‌های‌کوچـاك می‌روندو رودخانهٔ مسدا با والخوف مشارکهٔ دیگر نیزداردکەوالخوف منتهی بەمرداب لادقه می‌شود وازمرداب مزبور رودخاند[ای] سوا شده، ازوسط معمورهٔشهرپطرزبورغ می‌گذرد و به اکثرکوچەهای پطرزبورغ، از نیوا نهری برداشته‌اند که در آن نهرها کشتی‌های‌کوچاك‌کارمی‌کند ، به‌این علت حمل ونقل هرچیزازدهات برای اهالی شهر آسان شده است .

مشارکهٔ بحرسفید باقرادنکیز بتوسط نبر و دونیای اتفـاق افتاده ، دونیای به‌بحرسفید منتهی‌می‌شود ونبربەقرادنکیز،درمیان این دورودخانه نهری‌موسوم بەزرنا درآورده‌اند . هم ازرودخانهٔ برزن وهم ازرودخانهٔ اولی‌آب برمی‌دارد . برزن همان نهری است‌کـه قشون روسیه با ناپلیان[۱] درکنارآن جنگ‌کردند وناپلیان[۲] را هزیمت دادند . هرچه قشون ناپلیان[۳] ازمسقو برده بود ، درآنجا باز بەروسیه عایـدگردید . بحرسفید وقرادنکیزرا بسبب نبرشمالی ونمن وسرعی وماسوله مشارکهٔ دیگرنیزهست که بوساطت نهراختراعی‌که اسم‌آن را آکون‌گذاشته‌اند حاصل شده‌است وفواید بسیار ازمشارکهٔ این دو بحربەروسیه عاید می‌گردد .

مشارکهٔ بحرخزر بابحرشمال ــ بسبب‌ولقا و دونیای شمالی‌اتفاق افتاده‌است.

۱و۲و۳ــ ناپلیون .

چهار ولایت بقرار تفصیل : پرم ، ویط ، اورون‌بورغ ، والوقات . در میان این دو رودخانه واقع شده است‌که تجار آن ولایات را فواید بسیار از وقوع آن دورودخانه و مشارکهٔ دو بحرحاصل می‌شود . امپراطور نیکولای اراده کرده است‌که بحرشمال و بحرسفید را بهم وصل نمایدکه ازآن مشارکه بتجار پطرزبورغ فواید و منافع بیشمار حاصل خواهدشد. این رودخانه‌ها[را]که بیان‌شد ده قسمت‌کرده بهرقسمت حاکمی‌که پایهٔ جنرالی دارد تعیین شده است‌که متوجه نظم امورآنها باشد وهرجا عیب و نقصی بهم رسد اطلاع نماید .

دربیان مذهب روسیه ـ قبل از این ملت روسیه مذاهب مختلفه داشته‌اند و اکثر ایشان بت پرست بوده ، پرقون نامی را خدا می‌دانستند و برق را تجلی او و طایفه[ای] دلاطو بوده ، یعنی زمین را سجده می‌کردند وآفتاب پرست وماه پرست هم درمیان‌آن ملت بوده است ، لکن طوایف مزبوره همگی به نشئهٔ دیگرقایل ومنکر حشرو نشر نبوده‌اند. درسال نهصدوپنجاه‌وپنج‌عیسویه شاهزاده علقه‌کنیازینه فرمانفرمای مملکت روسیه به‌اسلامبول سفرکرده ، با قسطنطین ششم ملاقات‌کرد . قسطنطین هم بعدازاحترامات بسیاردین خودراکه الان‌کیش ومذهب‌روسیه است برایشان تلقین‌کرد وعلقه به این اراده‌که مردم را بدین جدید ترغیب نماید با تعجیل تمام بپایتخت خود مسقومراجعت‌کرد . بعد ازورود به مسقووفات یافته وولادمرکینیاز برادروجانشین‌علقه دین مسیحیه را درمملکت روس شایع ساخت وبسیاررنج‌ها وزحمت‌هاکشیده تااینکه مردم، صنم‌پرستی‌را به‌صلیب پرستی بدل‌کردند .

کنیازقالیدسین بیگلربیگی‌مسقورا به‌این سبب پدر ملت می‌نامندکه او ازاولاد و احفاد ولادمر است والحال درمملکت روس باز چندین‌گروه هستندکه مذهب ایشان خلاف یکدیگراست، ازآن جمله اهالی چهار ولایت بقرار تفصیل: لفلنت، فنلانت، اسطلنت،کورلنط درمذهب پروسند[۱] و اسم‌کیش[۲] ایشان‌را لوطه‌ران می‌گویند و ولایاتی که روسیه ازمملکت لیه بتصرف‌آورده‌اند ، بقرار تفصیل ذیل[است] :

والین ـ قرادین ـ مین ـ پادول ـ موکلیف ـ «ویلنت» ـکیوف، بلوسطاس

۱ـ ظ : پروتستان. ۲ـ ظ :کشیش .

والی‌نشین،اهالی آنها درمذهب‌کطالیك‌اند وسوای مذاهب مزبوره چندین گروه مختلف دیگر در داخل مملکت روسیه با اهل و عیال نشسته مشغول طاعات مقررهٔ کیش خود هستندو بسبب صدورفرمانی‌که چهل‌وچهار سال«قبل» ازجانب امپراطورروس صادرشده است،کسی دخل و تصرف بمذهب و دین ایشان نمی‌نماید و آنها بدین تفصیل‌اند :

مذهب مالوین در ولایات نمسه بسیاراست. هرلی[1] هوطرکه اهالی اشود در آن مذهب‌اند. ارمنی ، جهود ، مسلمان .

مذهب برهمن نیز در مملکت روسیه هست کـه آنها نیز مثل هنـدو مرده را می‌سوزانند . ازاین طایفه در حاجی ترخان و قزلار بسیار است . راستلولین اسکی هم ملتی‌است ازخاج پرستان و اکثر ایشان بعلت اینکه از لذت و شهوت بازمانده و فریفتهٔ دنیا نشوند ، آلت رجولیت خود را قطع می‌کنند . از این‌اشخاص در حاجی‌ـ ترخان و مسقو بسیاراند . این طایفه‌کلاً چوبوق و انفیه‌کشیدن‌را حـرام می‌دانند ، اگرکسی درمنزل ایشان چوبوق بکشد ، بعد از رفتن آن شخص هرچه در آن خانه باشد غسل می‌دهند و برای اینکه از غم بی‌آلتی زهد دارند ، تاجران اجرت بسیار داده ،آنهارا اجیر می‌گیرند ودرمگزینها[2] نگاه می‌دارند .

محاکمهٔ شرعیه در ولایات روس نیست ـ امورات ادعائیهٔ مـردم به احکام دیوانخانهٔ‌امپراطوری می‌گذرد ودرولایات بعیده بیگلر بیگیان ونایبان ایشان ازقرار قانون پطرکبیر که درمجلدات عدیده ضبط شده است ، حکم می‌کنند و امورات عمدهٔ اهل پایتخت را امپراطور خود فیصل می‌دهد وامید قطع وفصل درآن می‌رود ودرسایر دیوانخانه‌ها هیچ امر به‌اتمام نرسیده و نخواهد رسید . این قاعده وقانون جز دولت روس درهیچ دولتی نیست . اهالی مملکت ازاین‌علت بسیار شاکی هستند و می‌گویند که درکل مملکت‌ها امور متنازع فیه خلق از روی‌کمال عدالت می‌گذرد و در دولت روس‌مدعی ومدعی‌علیه‌را به‌اخذ رشوه‌خراب می‌کنند، بازحکم‌قطعی‌صادر نمی‌شود وامر به‌اتمام نمی‌رسد ودرعصر پاول بعضی مردم بایکدیگرهم‌قسم شده وازدحام‌کرده بودند

۱ـ نسخهٔ «و» : هربی . ۲ـ مغازه‌ها .

که یا سلطنت اورا برهم زنند یا ازو بیعت‌گیرندکه‌بعدازاین‌محکمه بناکند وامورات مردم در دارالشرع بگذرد . پاول از ارادهٔ ایشان خبردارشده ، بکل ولایات‌روسیه فرمان فرستاده‌بودکه‌بنای دارالشرع بگذارند وفرامین مختلفهٔ پادشاهان روسیه‌راجمع کرده، مجدداً درآن امور موافق انصاف‌فرمان صادرکنند. نهایت «حیات»[1] پاولیچ وفا نمی‌کند و بعدازاو الکسندر نیز همین اراده را ظاهرساخت و بـه‌جمع نمودن فرامین مختلفهٔ ازمنهٔ سالفه مشغول‌شد. این‌کار به‌اتمام نرسیده ایام حیات «او» قرین‌انجام‌شد. ازقرار تقریر مردم ، نیکولای هم دوسه دفعه پیش‌ازجنگ ایران و روم‌آشکار وعده داده است‌که این قاعده را ازمیان بردارد و دارالشرع بنا نماید .

بنیاد شدن دارالتعلیم - مادامی‌که روسیه خاچ‌پرست نبوده‌اند، بهره[ای]از علوم‌نداشته‌اند. بعدازآنکه‌کنیازینه علقه به‌روم‌سفرکرد ومذهب خاچ‌پرستی راآورد، ایشان میل به‌علوم کردند تا اینکه پطرکبیر استعداد بهم رسانده ، از فرانسه و نمسه معلم‌هاآورده بنای مدارس‌گذاشت . در عصر پطرکبیرکه حال قریب بیك صد و بیست واند سال است ، انواع و اقسام علوم و فنون وصنایع و حرف در مملکت روس بعمل آمده است والحال در ولایات حاکم نشین به‌قرار تفصیل [زیر] مدارس بنا شده است ودرآن مدارس از علوم هرملت تحصیل می‌شود :

مسقو : یکصد وشصت وشش مدرسه. پطرزبورغ: یکصد وهشتاد وپنج مدرسه. والین نمسه: چهار صد ونود و دو مدرسه . دربیط[2]لفلانت : یکصد و شصت مدرسه . خارکوف اوقرائین: یکصد وچهل وپنج مدرسه . غازان: یکصد وسی وچهار مدرسه . [جمع]: یکهزار ودویست و هشتاد و دو مدرسه . و در هریك ازاین ولایات مدرسهٔ خاصه بناکرده‌اند. بعدازآنکه هرکدام ازطلاب درفنون ریاضی‌وعلوم معادن وآموختن السنهٔ نمسه و فرانسه و رومی و لاتین فی‌الجمله ترقی کرده و در وقت سؤال عاجز از جواب نشد ، معلمان مدارس عامه او را تذکره داده ودرآن اظهار می‌نمایند که فلان شخص درهریك ازعلوم متداوله ربطی حاصل‌کرده و زمان‌آن شده است‌که دریکی از

۱ـ اصل : حیانت . ۲ـ نسخهٔ «و» : در بط .

مدارس خاصه تحصیل‌کند وکامل شود. آن وقت ازجانب وزیر علوم برآن شخص‌بلیط داده می‌شود وموافق بلیط به هریکی از مدارس خواسته باشد راه می‌دهند تا تکمیل شود . در این مدارس خاصه چهار مرتبه هست کد در هرسد سالی یکی ازآن مراتب به قرار تفصیل [زیر] حاصل می‌شود :

سه سال اول ـ «دستوی ند»[1] : دوازده مرتبه اهل قلم .

سه سال ثانی ـ غندیداد : ده مرتبه .

سه سال ثالث ـ باکسطر[2] : نهم مرتبه .

سه سال رابع ـ دختور : هشتم مرتبه .

بعد ازآنکه دوازده سال را تمام‌کرد و به مرتبهٔ دختوری رسید ، یعنی درعلوم مقرره‌کامل‌گردید و حکیم‌شد ، اورا بعداز امتحان ازسرکار امپراطوری در اول‌خدمت منصب مایوری می‌دهند و در شهر پطرزبورغ سه مدرسهٔ بزرگ و ده مدرسهٔ‌کوچك برای دختران بناکرده ودرسایر ولایات نیزبرای دختران مدارس بنا شده‌است ، لکن همگی مختص تحصیل علوم نیست. بعضی برای‌آموختن رقاصی و خوانندگی ونواختن فورط پیان وبرخی برای یادگرفتن حفظ و ربط فرانسه‌که محتاج‌الیه دختران روسیه است . در پطرزبورغ و مسقو مدرسد برای لالان ترتیب داده‌اند که ایشان را تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می‌کنند . در پطرزبورغ لالی از نوکران سرّ[ی] امپراطور بود وبه‌نویسندگی جنرال آجودان امپراطور اختصاص داشت‌که شب و روز خانه های مردم را می‌گشت ، مردم به تصور اینکه او لال است و ربطی باین امور ندارد چندان از او پرهیز نمی‌کردند و او به‌تحریر سؤال و جواب‌کرده ، اطلاع و استحضار از اوضاع و احوال خلایق بهم رسانیده بامپراطور عرض می‌کرد . همان لال به‌منازل بعضی ملتزمین رکاب نواب شاهزاده هم تردد می‌نمود وما از خصوصیت ونیت او دراوایل خبردار نبودیم تا اینکه‌کسی‌ازآشنایان پطرزبورغ این رمز را به‌کمترین حالی‌کرد، بعد از آن حین آمدن او تعارفات لازمه نسبت باو بعمل می‌آمد و مطابق

۱ـ اصل : استوی ... بقیهٔ‌کلمه ناخوانا است . ۲ـ نسخهٔ «و» : مایسطر .

تجسس اوصحبت‌می‌شد، اگر دلمانجی‌صاحب سواد درآنجا حضورمی‌داشت و به‌توسط او ازما مطلبی تحقیق می‌کرد، باکمال شکرگزاری جواب‌می‌گفتیم ودراکثر شهرها برای تحصیل علوم طب و نقاشی و مهندسی ومعماری و باسمه‌گری وصورت تراشی ازسنگ وکشتی‌سازی وآموختن طبایع معادن وقواعد تجارت مدارس بناکرده‌اند . اخراجات این مدارس درهمهٔ ولایات روسیه بعهدهٔ دولت‌است ودرآن شش مدرسهٔ خاصه‌که بیان شد، معلم عربی و فارسی وترکی نیزهست ودرمدرسهٔ غازان زبان جقاتای هم‌تحصیل! می‌شود و در اکثر شهرها خاصه در پطرزبورغ لغت چین نیز میدانند زیرا که خاقان چین‌با الکساندرپاول بسیار دوستی‌داشته است، بنابه‌مراعات دوستی درحوالی‌پایتخت چین مدرسه برای طلاب روس بناکرده و اجازت داده است که ده نفر ده نفر؛ باکشتی رفته مدت ده‌سال درآنجا مشغول تحصیل می‌شوند واین اذن و اجازت‌را سایردولتها از خاقان‌چین ندارند .

«مراتب وزرای دولت روس و کیفیت شغل ایشان»

وزیر اول ــ را شانسلیر می‌نامندکه درپایه باجنرال فلت مارشال برابراست والحال دردولت روسیه مقام این‌وزیر خالی‌است. غراف‌نسلرود درمنصب ویس‌شانسلیر است یعنی نایب شانسلیر وبه‌عبارت اخری قایم‌مقام مقام‌صدر ونظم اموردول خارجه که عمدهٔ امورات دولت‌است بعهدهٔ اواست واین وزارت را هفت قسمت‌کرده‌اند و بهر یکی نایبی تعیین نموده‌اند :

قسمت اول ــ امورات مخفی‌است‌که ایلچیان و وزرا وکارگزاران وکونسلان و جاسوسان دولت از ارادهٔ دول خارجه استحضار حاصل‌کرده ، تحریراً و تقریراً اخبار می‌کنند و همچنین در این قسمت امور مخفیه به ایشان فرمایش می‌شود و کذالك فکرهای دقیق و اراده‌های پوشیده وپنهان نسبت به‌سایر دولت‌ها دراین قسمت از قوه به‌فعل می‌آید .

قسمت دوم ــ مباشری امورات آشکار است که در حین ورود ایلچیان و وزرا و کونسلان به‌پایتخت ، امور ایشان را انتظام می‌دهد و همچنین امور ایلچی و وزیر و

کارگزار وکونسل راکه از دولت روس به‌دولت‌های دیگر تعیین می‌شوند . الان برای این دوقسمت نایب تعیین نشده ، ویس شانسلیر خود متوجه این دو امر است .

قسمت سیم ـ مباشری امورات سمت شرقی است که باصطلاح روس سمت آسیا باشد وآسیا عبارت ازایران و روم وترکستان وهندوستان وچین است . دراین قسمت رودوفینیکین نایب است .

قسمت چهارم ـ وزارت امور عیال‌است . عیال عبارت از اهالی مملکت پادشاه است، خواه شمشیر بند خواه رعیت،کسی‌ازعیال‌که درخارج مملکت وفات‌کند وصول کردن طلب و تنخواه و تقسیم‌کردن مال او بوارث و طلبگار به‌عهدهٔ مباشراین‌قسمت است تـا از این قسمت بعهدهٔ ایلچیان و وزرا و کونسلان اشاره نشود و دستورالعمل نرسد ، مال‌آن شخص را به‌تصرف وارث او نخواهند داد وکذالك محافظت و قسمت اموال غرباکه درمملکت روسیه وفات‌کنند[1] و متروکات ومخلفات غربا نیز نهانی‌تقسیم می‌شودکه بشهادت تجار یا بهم رسیدن ضامن معتبر بدمباشر اطمینان‌کامل بهم رسد .

قسمت پنجم ـ وزارت امور غربای مملکت است ، انتظام امورات غربا تاجر باشد یا غیرآن من جمیع‌الجهات بعهدهٔ این قسمت است وهمچنین رجوع‌کونسلان و حامیان تجارت‌که ازسایر دولتها تعیین شده باشند .

قسمت ششم‌ـ مباشری امورات سمت اوروپا وافریقا وامریقا است‌که فرنگستان و مغرب زمین وینگی دنیا باشد .

قسمت هفتم‌ـ مباشری امورات وزرا است وایشان‌کسانی‌هستندکه وقتی سردار‌ـ مختاری برای جنگی که احتمال صلح در آن باشد مأمور شود یکی از وزرا برای تمشیت امور مصالحه‌که دخل به وزیر امور دول خارجه دارد ، باآن سردار خواهد بود . مانند اوبرسکوف که همراه پاسکویچ مأمور مصالحهٔ ایران بود و همچنین در ولایات سرحدات‌که درآنجا سردار مختار باشد ازاین نایبان یکی‌نزدآن سردارمتوقف می‌شود، مثل رودوفینیکین‌کوچك‌که درتفلیس نزد مارشال پاسکویچ مشغول‌گذراندن

۱ـ اصل : کنند !

امور اتفاقیهٔ ایران و روم است وازاین وزرا برسم سفارت برای امورات فوتی به‌سایر دولتها فرستاده می‌شود وچندان قابلیت دارندکه اگر وقت تقاضاکند ازدولت خود براو اسم ایلچی گذاشته می‌شود .

وزارت دوم ـ مخصوص وزیر جنگ است که آن را مینسدر استواواینی می‌گویند . این وزارت را نه قسمت کرده‌اند و به هریکی نایبی تعیین نموده‌اند . چرنی‌شوف[1] درغیبت مارشال دبیچ مباشر این منصب است .

قسمت اول ـ مباشری توپخانه است‌که انتظام امورات توپ و توپچی‌کلاً به‌عهدهٔ این قسمت است .

قسمت دوم ـ مباشری قلعه‌جات است‌که تعمیر قلعه و جمع‌کردن آذوقه و سایر ضروریات قلعه‌داری بعهدهٔ این قسمت است و همچنین ساختن قلعه‌که درهرجا مناسب و صلاح داند .

قسمت سیم ـ مباشری تعیین‌قشون‌است‌که‌هرپولك‌که به‌هرسمت فرستاده می‌شود باطلاع و استصواب او است .

قسمت چهارم ـ مباشری مواجب ولباس و ضروریات صالدات است و همچنین درتفنگ و باروط وغیره .

قسمت پنجم ـ مباشری جیره و علیق‌کل‌قشون است .

قسمت ششم ـ وزارت امر شرعی قشون است‌که بایکدیگر ادعا داشته باشند و اهل قشون از زحمت وشرّ دیوانخانه‌ها ایمن هستند وامور شرعی ایشان دراین‌قسمت قطع وفصل می‌شود . مدعی ومدعی‌علیه اهل قشون نمی‌تواندکه اهل قشون‌را به‌سایر دیوانخانه‌هابیرد . باید امرآنها دراین قسمت بگذرد واگر امرعمده باشد ، مباشرین بعدازاطلاع حقیقی درآن باب بایکدیگر گفتگوکرده ، باتمام میرسانند .

قسمت هفتم ـ مباشری حکیم خانه و جراح خانه وشفاخانهٔ قشون است .

قسمت هشتم ـ مباشری مدارس سپاهیان است که متوجه رسانیدن ملبوس و

۱ـ Chernishoff

اخراجات وحسن تربیت ایشان می‌شود .

قسمت نهم ــ مباشری باسمه خانه و دفترخانهٔ قشون است که امورات مکتوبی قشون دراین قسمت آماده می‌شود .

سیم وزارت قشون بحر است ــ که مخصوص جنرال آدمرال است . این روزها این منصب صاحبی ندارد، لهذا ویس آدمرال که نایب جنرال آدمرال است، متصدی این شغل است . این وزارت ازفرانسه اخذ شده وبه‌لغت فرانسه اشتهار یافته‌است. موکیلر[۱] نام این وزارت را دارد . این وزارت را هم هفت قسمت کرده‌اند :

قسمت اول ــ متوجه کل امورات قشون بحری است که مباشرین قسمت‌ها به صوابدید این قسمت امور قشون را می‌گذرانند .

قسمت دوم ــ سرانجام نمودن باروط وگلوله و توپ وتفنگ لازمهٔ بحریه‌است .

قسمت سیم ــ متوجه تربیت قشون بحری است که اگر توپچی و سرباز ضرور باشد، او بعدازآزمایش وامتحان درمدارس انتخاب کرده به‌کشتی‌های[۲] جنگی می‌فرستد.

قسمت چهارم ــ خزینه‌داری قشون است که رسانیدن مواجب وساختن کشتی و سرانجام کردن ضروریات لازمه کــه محتاج به صرف وجه نقد باشـد ، متعلق به این قسمت است .

قسمت پنجم ــ متوجـه سفاین است کــه درکجا لنگرانداخته ، توقف کنند و باستصواب این قسمت، عساکر بحری مأموراطراف می‌شوند.

قسمت ششم ــ مباشری بندرات ! است که نظم امور بندر به‌عهدهٔ او است .

قسمت هفتم ــ متوجه مدارس قشون بحری است که تعیین معلم ورسانیدن اخراجات لازمهٔ اهل مدارس بحری به‌عهدهٔ این قسمت است .

وزیر چهارم ــ متوجه امورشرعی است کــه کنیازدالقروکی مــأمور آن است . کسی که ادعای شرعی داشته باشد، چگونگی ادعای خودرا نوشته به‌ملاحظهٔ دالقروکی می‌رساند واو بعدازمطالعه ، دستخط برآن عریضه می‌گذارد وبه‌هرکدام ازدیوانخانه‌ها

۱ــ Mookiler ۲ــ اصل : کشتیان !

که‌آن ادعا متعلق باشد ، حکم براجرای آن می‌کند . در مباشری این امرکنیاز۔دالقروکی را یك نفرنایب تعیین شده است .

وزیرپنجم- متوجه امورات درون مملکت است‌که پطرنیك ویل می‌گویند این وزارت باجنرال لانسقوی[1] است ، اونیزاین امررا هفت قسمت‌کرده .

شغل قسمت اول‌آن است‌که امورات داخله ، اول باین قسمت مکتوباً عرض می‌شود و بصوابدید مباشر این قسمت بهرقسمتی‌که تعلق دارد مرجوع می‌گردد .

قسمت دوم- متوجه امورزراعت مخصوصهٔ امپراطوری است .

قسمت سیم ــ متوجه صنعتگاران امپراطوری‌است‌که ایشان ازجملهٔموجیکهای تربیت یافتگان مخصوصهٔ پادشاهی می‌باشند .

قسمت چهارم ــ متوجه امورچاپارخانه‌ها است‌که دخل وخرج چاپارخانه های پادشاهی به‌عهدهٔ این‌قسمت است .

قسمت پنجم ــ متوجه اموراتولایات لفلانت است‌که‌جمع وخرجولایت‌لفلانت باستصواب این قسمت منتظم می‌شود .

قسمت ششم ــ مباشری امورات ولایت اسطلنت است‌که هنوزآن ولایتوولایت لفلانت‌که از اشود بتصرف‌آورده‌اند ، چندان نظم ندارد .

قسمت هفتم ــ وزارت امور جهودان مملکت است ، بسبب جهود بازی‌که جهودان هرمملکت دارند ، ایشان را مباشرعلاحده تعیین شده است .

وزیرششم ـ جنرال‌کانکرین[2] است‌که متوجه‌مداخل‌دولت استواورا درشغل، هفت نایب تعیین‌کرده‌اند :

نایب اول ــ متوجه حوالجات است .

نایب دوم ــ متوجه سررشته‌داری خراج موجیك مخصوصهٔ امپراطوری است و همچنین منافع‌کارخانهٔ عرق واجارهٔ صید ماهی وطواحین و بیشه‌ها. برای‌سفاین دولت هم هرچه چوب ضرور شود با این نایب است و سفاین دولت انگلیس را هم موافق

۱- General Lanesghoy

۲- General Kankrin

عهد نامه درقلمرو روسیه بقدرضرورت باید چوب بفروشند.

نایب سیم ــ بامورکل‌معادن میرسد ونمك دریائی‌هم محول باین نایب است‌که به‌اجاره می‌دهد ویا ضابط می‌گذارد .

نایب‌چهارم ــ متوجد امورگمرك‌خانه‌های‌ممالك روسید است ، حتی‌گمرکخانهٔ تفلیس‌کدگمرکچی‌آنجا موافق دستورالعمل این وزیررفتارمی‌کند وحاکم‌گرجستان را اختیاری درتغییرقوانین اونیست ، اگرازاوخلاف قانون ناشی‌شود منع تواندکرد .

نایب پنجم ــ بد حساب متوجهات موجیك نجبای ملت مباشر است و با مالك موجیك رجوع وسروکاردارد نه با موجیك‌که مملوك دیگری است‌که‌آن موجیکها درخانهٔ پادشاه ووزراکارندارند .

نایب ششم ــ [به] امورات ضرابخانه و اسکناس‌که رواج‌آن مشهورآفاق است واحتیاج به توصیف ندارد ، مشغول است .

«نایب» هفتم ــکل مداخل را کـه در این وزارت بیان شد ، ازمباشرین تحویل میگیرد وازقرارحوالهٔ نایب اول دروجه ارباب‌برات‌کارسازی می‌کند .

وزیرهفتم را دبیرالمداین مـی‌نامند ، این وزیردرهریـك ازولایـات روسیه نایبی دارد وشغل اورا چهارقسمت‌کرده‌اند :

قسمت اول ــ متوجه امرباشبورط[1] است ، هرکه از اهل ولایت یا وارد ولایت خواسته باشدکه به‌عزم تجارت یاسیاحت به‌ولایت‌دیگررود باید ازاین قسمت باشبورط گرفته ، بعد از ورود ولایت دیـگـر باشبورط را به مـلاحظهٔ نایبی‌کـه درآن ولایت است برساند[2].

مداخل کل ممالك روسیه‌که به سرکار پادشاهی عاید می‌شود

قرارداد پطرکبیر«درباب[3]» رعیت پادشاهی ونجبای ولایت

قراررعیت زرخرید ویا موروثی پادشاهی مشتمل برچهارمرتبه حسب‌المقطع :

۱ــ گذرنامه . ۲ــ از این قسمت دوصفحه ازنسخهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌هم سفید است .

۳ــ اصل :کلمه‌ای ناخوانا است.

مرتبهٔ [اول] ـ هر نفری خواه یکساله وخواه صدساله، نه‌روبلی وچهل‌وچهار کوپك[1] .

مرتبهٔ دوم ـ شش روبلی وچهل‌کوپك .

مرتبهٔ سیم ـ پنج روبلی وچهل‌وشش‌کوپك .

مرتبهٔ چهارم ـ چهارروبلی ونودوچهارکوپك .

رعیت اعیان مملکت که هرسال بپادشاه میدهند :

رعیت بنده وآزادکه در دهات بسرمی‌برند ، دوروبلی وچهل‌وچهارکوپك . شهری ، که مشغول‌کسب می‌باشند ، هرچه تحصیل‌کنند ازصد ، یك‌ونیم مال پادشاه است .

قرارجدیدکه درسنهٔ ۱۲۳۰هجری معمول‌کرده‌اند ،کل رعایای نجبا را ممیزی کرده ازیك ساله الی هفتاد ساله نفری را شانزده روبلی مالیات ونه روبلی صادرجمع بسته ، ابوابجمع ملاك‌کرده‌اندکه سال به سال ازقرارجمع ازملاك مطالبه می‌کنند .

کیفیت اوضاع رعیت وقرارمعاملهٔ ملاك با ایشان :

مالك به قدرضرورت اراضی به رعایا داده باقی را برای خود نگاه می‌دارد و هفته[ای] سه روزرعایا برای خودکارمی‌کنند وسه روز برای مالك ومالك تخم اراضی خودرا داده شخم وحصاد وسایرکارها به‌عهدهٔ رعایا است وروزهای یکشنبه رعایا فارغ ازکاراند ومشغول‌کارهای جزوی مالك .

اجارات :

خانه های پادشاهی‌که دراکثرولایات ساخته‌اند .

میخانه وکارخانهٔ عرق .

اجارهٔ مس وآهن‌که یك نفرازمعادن خریده ومیفروشد .

صیادی ماهی .

طواحین پادشاهی .

نمك‌زار.

---

۱ ـ این‌کلمه (قپك) تلفظ میشود وواحد پول روسیه بوده است .

اجارهٔ مراطین که عوض گندم مصرف می‌شود .

گمرك .

کاغذ مخصوصی که عریضه‌جات وقباله‌جات در آن کاغذ باید نوشته شود . درمعاملهٔ صد تومان پانصد دینارمیدهند .

چاپارخانه ، صد تومان ، پانصد دینار.

باشبورط که درکل مملکت آدمی بی‌باشبورت نیست .

رسوم تجارت که ازسرکارپادشاهی باید مأذون شود .

اجارهٔ وصیت که بعدازمردن هرکس که پادشاه وصیت‌های اورا به‌عمل می‌آورد وحق سلطنت خود را برمیدارد .

اجارهٔ ملك‌خریدن که‌هرکس صد تومان‌ملك‌می‌خرد پنج تومان به‌پادشاه‌میدهد.

اجاره ازبابت رسوم پادشاهی ، چه‌اهل قلم وچه سپاهی .

هیمه فروش وزغال فروش وصاحب پیشه .

تجار :

مرتبهٔ اول ــ دویست‌وپنجاه باجاقلو، ثانی ــ نود باجاقلو ، ثالث ــ سی باجاقلو[۱] .

حاصل مقاطعات واجارات مفصلهٔ فوق، از قراری‌که برآورد شده : اقل مراتب سالی سیصدوپنجاه ملیان روبلی می‌شود. فوایدو منافع‌معادن هم‌تخمیناً دو مقابل‌این‌ها میشودکه سالی هزارملیان می‌شود من جمیع‌الجهات ، و هزارملیان قریب هشتادکرور تومان پول‌ایران می‌شود .

طول وعرض ممالك روسیه :

طول ازطرف جنوب بطرف شمال‌کشیده شده‌که درمیان سی‌وهشت درجــه الی هفتادوهشت درجه اتفاق افتاده است .

عرض ازطرف مغرب بطرف مشرق درمیان سی‌وشش درجه الی دویست‌وهشت درجه‌ونیم واقع شده ، از این قرارممالك روسیه چهل درجه عرض دارد و یکصدو نود درجه‌طول که ورس اندرورس شصت ملیان[و] یکصدو نودودوهزارورس می‌شود .

---

۱ ــ در این فصل بیشتر ارقام در متن به‌حساب سیاق نوشته شده‌بود.

فصل چهارم

در کیفیت ولایت روسیه وعادات و اخلاق آن طایفه

بعدازعبور از کوه‌قفقاز که‌مشتمل است بر راههای‌دشوار و کوههای بلندو پر تگاههای بسیار وجنگلهای بزرگ، تاپطرزبورغ یمیناً وشمالاً اماماً وخلفاً کوهی به‌نظر نمی«آید»[1] مگر سلسلهٔ همین‌کوه قفقاز که ما بین مغرب وجنوب راه‌کشیده شده است و تا اواخر خاك لینه‌که اوایل‌خاك قزاق است ، دیده می‌شود . بلندترین‌کوهی‌راکه دراین سلسله واقع شده البرزمی‌خوانندکه روسیه البرس می‌نامند وتا این اوقات‌کسی به قلّه‌آن نرفته بود ومشهورچنین بوده‌که ازدامن برف تا قله‌کوه سه‌فرسخ‌ونیم شرعی فاصله است‌که به‌سبب مردابهای‌عظیم‌که ازگداختن برف حاصل‌شده ، عبوروصعود ممکن نیست . درتابستان امسال به‌اهتمام جنرال امانوملکه جنرال انشف‌لینه است، دونفر ازاهل مدرسهٔ علوم که از پطرزبورغ‌آمده بوده‌اند باچند نفرازرؤسا وزیردستان طایفهٔ قبارده عزم‌قلّهٔ‌کوه می‌کنند. از«آن»[2] جمله یك‌نفرازز یردستان درعرض دوروز به‌اوج‌کوه می‌رسد.ارتفاع آن ازدامن برف‌پنج‌هزاروسیصدوسی پا وازسطح دره‌که مهندسین‌فرنگ نسبت‌ارتفاعات ارضیه را بـه‌آن می‌دهند شانزده هزار پـا است واین‌کـوه از بحرخزر تا قرادنکیز موطن‌ومسکن طوایف مختلفه است‌که به‌سبب‌رصانت ومتانت مکان وصعوبت‌راه‌چنانکه باید به‌اطاعت دولت‌روس نیامده‌اند واین دولت برای حفظ امنیت‌درراهها الی اول‌خاك قزاق قلعه‌ها ساخته وسواره و پیاده‌گذاشته‌اند وسواره وگاهی پیاده وگاهی توپ و پیاده

---

۱ ــ اصل : آمد . ۲ ــ اصل : این .

و سواره همراه آیند وروند می‌فرستند ومع‌ذالك کمتر سالی است که ازآیندوروند قتیل و اسیر این طوایف نشوند و اسرا را گاهی با اسرای خودکه دردست روسیه باشد عوض می‌کنندو گاهی پول گرفته پس می‌دهند و تجارت این طوایف با شهر آناپا[۱] بوده که بندری است درساحل قرادنکیزوضروریات خود[را] ازآنجا جلب می‌کرده‌اند .

چون درمصالحهٔ امساله «بادولت روم» بنادرشرقی قرادنکیزمتعلق به‌دولت روس شده ، راه تجارت این طوایف بالمره مسدود گشته است ومظنهٔ روسیه این است که آنها بدسبب شدت احتیاجی که به‌تجارت‌دارند ، بداطاعت خواهندآمد وولایت لیند به‌علت دزدی و دغلی این طوایف و وسعت مملکت و قلت رعیت ، چنانکه بایـد حلهٔ آبادی نگرفته‌وهرساله‌جمعی ازرعایای داخل ولایات روسیه راکه سال به‌سال درتزایداند ، کوچانیده، به‌این‌ولایت می‌فرستند. گروهی ازهجرت‌کنندگان‌نمسه راهم دراین‌ولایت ساکن کرده‌اند واکثرصنایع این ولایت ازاین طایفه‌اند .

جنرال‌امانویل را بخاطررسیده‌که جمعی ازقشون روسیه را با خانه‌وکوچ ، در این ولایت ساکن سازد وکولونی‌سپاهی چنانکـه درحوالـی نوقراد هست و تفصیل‌آن مرقوم شده ، ترتیب دهد ودراین باب به‌دولت عرض‌کرده است‌که اجازت‌حاصل‌کند . ظاهراً چنین می‌نمایدکه اگراین امرازپیش‌رود، رونقی‌عظیم درکاراین ولایت بهم‌رسد، غالب‌شهرها وقصبه‌های ولایت‌روسیه درکناررودخانه‌های عظیم اتفاق افتاده ورودخانه‌ها را درحمل‌ونقل امتعهٔ تجارت وآوردن ضروریات اهل شهر ازقبیل هیمه وعلف وگندم وسنگ وآجروغیرذالك برای اهل شهرامداد واعانت عظیم است وچون رودخانه‌هائی که در این‌ملك واقع است، ازچمن‌ها برمی‌خیزد نه ازکوهها ، لهذا سرعت سیرندارد وآبشار بهم نمی‌رساند وهمگی‌قابل‌گردش سفاین است ، مگررودخانهٔ ترك‌که منبع‌آن ازکوه قفقاز است و جریان‌آن درنهایت تندی و به‌جهت رکـود رودخانه‌ها درولایت روس،آسیای‌آبی به‌غایت نادراست‌وآسیای‌قراء وبلدان اغلب‌بادی‌است‌وبه‌سبب رطوبت هوا وشبنم زروعات و باغات‌ولایات روس عموماً محتاج به‌آبیاری نیست وچمن ومرتع

---

۱ ـ نسخهٔ «و» : آناپا .

آن نهایتی ندارد وجنگلش ازقدرضرورت بیشتراست و اکثردرختان‌آن درخت شام و به‌سبب وفوردرخت وسهولت‌حمل‌ونقل وآسانی تخته بریدن ، بنای اعم واغلب‌خانه‌ها چه دردهات وچه درشهرها ازچوب است . بنا به‌حصول این همه اسباب‌آبادی ، هرچد اراضی لم یزرع وغیرمسکون درولایات روس مانده ، ازقلت رعیت است وازقراری‌کد برآورد وملاحظه‌کرده‌اند والعهدةعلی‌الراوی سالی یك‌کرور بررعیت‌آنها می‌افزاید و این‌فزایش ازراه مزید اهتمامی است‌که امنای دولت‌درحفظ صحت‌مزاج اهالی‌مملکت به‌تقدیم‌می‌رسانند . مانند تعیین اطبای حاذق وبنای شفاخانه ووضع دواخانه درمعظم اماکن هرولایت وقرارگاراتین درحدود مملکت .

زراعت‌رعایای‌روس‌ازحبوب، گندم‌وجوو چودار وبزرك وکتان[1] وشاه‌دانج‌است‌واز بقول، همهٔ‌انواع واز اشجارمیوه‌دار گیلاس وآلوبالو وآلو وزردآلو وسیب‌وگلابی‌است.

وضع دهات روسیه ـ خانهٔ اکثردهات این ولایت به دوقطارساخته شده‌است بخط مستقیم ومابین این دوقطار راه است‌که‌آیند و روند تردد می‌نمایند وخانه‌های نشیمن‌آنهاهمه مشرف به‌راه وطویله و انباروسایربیوتات‌آنها درسایر اضلاع‌حیاط واقع شده است وپشت همهٔ بامها شیروانی پوشیده شده است، به‌این جهت احتیاج باندود و برف پاك‌کردن ندارد واکثررعایای روس بی‌اوضاع‌اند ودراغلب خانه‌ها همه بهم پنج تومان اثاث البیت بهم نمی‌رسد ، زیرا که اززراعت جووگندم‌که بامالك نصفه‌کاراند، معلوم است چه‌قدرعاید می‌شود و بعدازوضع مالیات وصادردیوان‌که هرنفری ازذکور ازهفت روزه تا هفتاد ساله دوازده ریال‌ونیم بایدبدهد، چه برای رعیت باقی‌می‌ماند و در یك‌کنج هـرخانه صورت حضرت عیسی وحضرت مریم علی‌نبیناوآله وعلیهماالسلام وصورحواریین وسایرمقدسین رضوان‌الله علیهم را نزدیك به سقف‌گذاشته ، صبح وشام وسایراوقات‌که نعمتی روی می‌دهد درحضورآنها استکانت وزاری می‌نمایند وزینت این تصاویر به‌تفاوت‌دولت‌صاحب‌خانه متفاوت است . درخانهٔ فقراآب ورنگ است«و» بس، درسایر خانه‌ها به‌نقره وطلا ومروارید آرایش داده‌اند ، درابتدا و انتهای بعضی‌دهات

۱ ـ اصل : بزروکتان ، قیاساً تصحیح شده .

واول‌وآخر برخی پلها ودم‌دروازهٔ اغلب شهرها باز این‌صورتها را مابین‌پوششی ازچوب مثلث‌که اشاره به تثلیث‌است با بنائی مختصر گذاشته‌اند که راهگذرهای نصاری وقت عبور تعظیم می‌کنند. پیروضریرسایل بکفی‌هم اگرباشد نزد این‌صورتها می‌ایستد.دواب زراعت و بارکش رعایا اسب است و بارکشی‌منحصر به‌عراده ودرپشت هرعراده‌جای‌علفی ساخته‌اندکه اسب عرادهٔ عقبی دروقت راه‌رفتن‌هم مشغول علف‌خوردن است و بقطارراه می‌روند وچندان حاجتی به‌راندن ندارند وبداین سبب‌درساختن راه‌ها اهتمامی‌کرده، هرجا رودخانه یا جوئی یا سیلابی‌هست پل‌بسته‌اند وچون‌ولایت دشت است ودرشبها و اوقات برف‌وکولاك راه‌پیداکردن مشکل، لهذا درخاك لینه‌جنبین راه[را]ازهزاروپانصد قدم تپه ها از خاك ریخته‌اند و از خاك قزاق الی پطرزبورغ چوبها نصب‌کرده ، بلون سفید وسیاه ،به‌طریق مارپیچ رنگ نموده‌اند . دردوطرف‌آنها عدد ورسهای مابین دو چاپارخانه را نوشته‌اند، یك‌طرف از برای‌رونده ویکی دیگرازبرای‌آینده. مثلاً اگر مابین دوچاپارخانه بیست‌وپنج ورس‌باشد، درچوب اول، یك طرف‌یك‌نوشته‌اند وطرف دیگر بیست‌وچهار. رونده می‌داندکه یك ورس‌آمده بیست‌وچهار دیگر مانده است . آینده می‌داندکه بیست‌وچهارورس‌آمده و یك ورس مانده است و ورس عبارت از یك‌هزاروپانصدقدم است‌که شش ازآن یك‌فرسخ شرعی‌است. چه شش‌ورس نه‌هزارقدم می‌شود وتفاوت قدم ازذراع « یك‌ربع است ، لهذا نه‌هزارقدم دوازده زراع» می‌شود . عوض چوب ورس «در»[۱] حوالی « پطرزبورغ ستون سنگ نصب‌کرده‌اند وکیفیت راه ازمسقوتا » پطرزبورغ درجای خود ذکرشده وهرجا ازشاهراه بجای دیگر راه منشعب شود ،چوبی ازاین چوبهاآنجا نصب‌کرده ، بالای‌آن نوشته‌اندکه این‌راه به‌کجامی‌رود. دیگرکسی راکه‌زبان اروسی بداند[۲] حاجتی به راهنما ودلیل نیست . از ولایت قزاق گذشته چوبهای ورس را نظام وترتیب درست‌تراست وانضباط راهها بیشتر. درجنبین جاده‌که چهارکالسکه پهلوی هم می‌تواندگذشت برای‌آب برف وباران جوئی‌کنده‌اند وفاصله به‌فاصله‌راه‌آبی گذاشته ، روی‌آن‌را پوشانده‌اند وکنارجوی‌ها درختان سایه‌دار

۱ ــ اصل : از ۲ــ اصل : نداند !

کاشته، به‌علت برودت هوا بعضی‌را سرما برده و برخی باقی مانده است و هرساله عوض سرما برده را می‌کارند وهمچنین بعدازخاك قزاق درهردهی‌که اسب چاپاری بسته‌اند، مهمانخانه[ای]مشتمل بر اوطاقهای متعددساخته‌اند وشخصی با خانه‌وکوچ درآنجا سکنی کرده ، اسباب مهمانی‌را ازمأکولات ومشروبات‌وظروف وکرسی‌وصندلی وکاردوچنگال وسفره ودستمال وغیره‌آماده‌کرده وچائی وقهوه مهیّا نموده است . هرکس‌را بهرچه‌میل باشد می‌خواهد ووقت رفتن موافق تقویمی‌که سیاهه شده ، قیمت می‌دهد . رونق‌این مهمانخانه‌ها هرچه‌بپایتخت نزدیك‌تراست ، بیشتراست ودرفصل مشترك ولایات حاکم نشین ستونی سنگی یا چوبی نصب‌کرده‌اند . شهرهای ولایت روس قلعه ندارند ، عوض دروازه چوبی ملون به‌رنگ سیاه وسفید درابتدا وانتهای‌کوچه‌هائی‌که درشاهراه است برسردوچوب‌دیگر به‌عرض‌کوچه‌تعبیه‌کرده‌اندومستحفظ درآنجاگذاشته‌وبرسراین‌چوب زنجیری بسته‌اندکه مستحفظین بعداز استعلام از احوال صادر و وارد این‌چوب‌را به‌آن زنجیر بالامی‌کشند وآیند و روند را راه می‌دهند. اگررونده‌آدم‌معتبری‌باشد، درتحقیق احوال اودقت بیشترمی‌کنند وروزنامه به‌داروغهٔ شهرمی‌دهند .

رودوفینیکین‌که در دفتروزارت امورخارجه مباشرامور دول شرقیه است ، نقل می‌کردکه اگرگاهی مرا در دهات خود شغلی باشد ، اسمی‌دیگر برخودگذاشته ازشهر بیرون می‌روم . منظورآنکه چندان دقتی در این امر ندارند.

کوچه‌های شهرها عریض ومستقیم و به‌سنگ قلوه مفروش است وازدوطرف‌کوچه خیابانی‌کم عرض ومرتفع جهت‌آمدوشد پیاده درست‌کرده‌اند . وسط‌کوچه‌جهت‌کالسکه سوارانندوعراده‌کشان . درهرکوچه ازدوطرف به‌فاصلهٔ سی‌قدم‌چوبی ملوّن نصب‌کرده، برسرآن فانوسی شیشه[ای] ترتیب داده‌اند . شبها میان‌آنها چراغی مشتمل برچهار فتیله می‌گذارند وکوچه‌ها شبها چندان روشن است‌که آیندوروند را حاجتی به‌فانوس نیست ودرمسقوشبها هفت‌هزارفانوس‌روشن می‌شود ودرپطرزبورغ به‌مراتب بیشترازآن وچون به‌متابعت‌کوچه‌ها این فانوسهارا به‌خط مستقیم نصب‌کرده‌اند ، برای‌شهرآرایش بسیار ازروشنائی‌آنها حاصل می‌شود ، خصوص درکناررودخانهٔ نیوا ،که به طول شهر

ازدوکنار آن برروی پلها فانوسها گذاشته‌اند و برآب عکس می‌اندازد ودرچند محل شهر نظر به بزرگی وکوچکی آن منارههای بلند ساخته‌اندکه بر بیوتات شهرمسلط‌اند و برهریکی علی‌الدوام آدمی از بولوسد یعنی داروغدخانه ایستاده است که اگرجائی آتشی بیفتد ، فی‌الفور بداروغه اعلام می‌کنند واودرهرمحله‌که این امر اتفاق افتاده باشد ، بدعملهٔ تولومبهٔ آنجا خبرمی‌کند و فی‌الفورآتش افروخته‌را خاموش می‌کنند. هرمحله راعمله‌تولومبهٔ جدا هست‌که‌قریب پنجاه‌نفراندکه تبرو اره ونردبان وتولومبه وچندین چلاك بزرگ مملو ازآب همراه دارند وبرروی عراده‌ها گذاشته ، باسی‌وشش‌رأس اسب بدسرعت برق بدمحل‌آتش‌گرفته می‌رسند وبه‌آب افشانی تولومبه مشغول خاموش کردن آتش می‌شوند واگر بدقطع وفصل اجزای‌آتش‌گرفته ضرورت افتد ، نردبانی‌راکه‌همراه دارند ازهم واکرده صعود می‌کنند و با تبرواره مشغول قطع وفصل می‌شوند . درمسقو کـه مشتمل بربیست‌وچهارمحله است ، روزی عملهٔ تولومبه جهت تماشای شاهزاده مشق‌کردند ، خالی ازغرابتی نبود . اسبهای هرمحله همه یك‌رنگ و به‌رنگ‌علیحده بـودند وبرسرهمان مناره میلی ازآهن‌گذاشته وزنجیری برآن معلق‌کرده به چاهـی آویخته‌اندکه صاعقه را جذب نماید و بردوسرهرکوچه حفاظی ازتختهٔ ملوّن‌که جای یك نفرتواندبود، ساخته‌اند وازاهل داروغه‌خانه یکی با تبردرآنجا ایستاده‌که نگذارد مابین مردم ازصغیروکبیرخشونتی روی دهد ودرهرشهری نجبا عمارت بزرگی مشتمل بربیوتات عالیه واوطاق بزرگ جهت‌رقص وجمعیت ساخته‌اند وخرج بنا واثاث‌البیت وعملهٔ آنجا ومأکولات‌ومشروباتی‌که اتفاق‌می‌افتد ، به‌عهده نجبا است‌وموافق استطاعت خود بنیچه‌دارندکه به‌آن اندازه‌هرساله مبلغی‌جمع‌می‌کنندوبه‌استصواب نقیب‌الاشراف کـه درهرسه سال تعیین می نمایند به مصارف عامه صرف می‌کنند . هفته[ای] دوشب نجبا درآنجا جمع می‌شوند واوقات به‌صحبت ومشورت و بازی قمارمی‌گذرانندکه هم تعیش است وهم الفت وهم درامورا تفاقیهٔ ولایت خود شوروومصلحت ودراعیاد ، زنان و مردان‌درآنجا حاضرشده ، رقص‌می‌کنندوچائی‌ومیوه وانواع شیرینیها واقسام بستنی‌ها والوان شیرینی‌هاصرف می‌شود ودرنصف شب شام خورده ، به‌منازل خود برمی‌گردند.

اهل «هر»مدرسه را سالی یك‌باردراین عمارت امتحان می‌کنند. خواه پسران وخواه دختران ودرروزهای امتحان حـاکم وسایردیوانیان و عموم اشراف واعیان حضور بهم می‌رسانند وازفنون علمی وعملی هریك سؤال واستطلاع می‌کنند وهریك راکه اظهار کمالی‌کند برای تشویق تحفه می‌دهند ودرهرشهری بفراخورحـال خود مهمانخانه‌ها درکمال زینت وآراستگی ساخته‌اند و اسباب سفره به همان پاکیزگی و نظافت‌که در خانه‌های اشراف باشد، در اوطاقهای متعددآماده‌کرده، هرکس هروقت‌وارد شود و[در] هراوطاق بنشینندوهرچه بخواهدخدام‌درکمال‌سلیقه می‌آورند و وقت‌رفتن‌موافق‌سیاهه که مهماندار نشان می‌دهد بیچون‌وچند پول می‌دهند. درپطرزبورغ روزی من به‌عزم تماشا به‌یکی ازمهمانخانه‌ها رفتم. غراف‌چرنیچوف[1] راکه وزیرجنگ است بازنش درآنجا یافتم‌که مشغول طعام بودند من‌هم طعامی طلبیدم ،آنچه درآنجا خوردم به‌آن پاکیزگی ومزه درکم‌خانه[ای] ازخانه‌های اشراف خورده بودم ، ازبرای خود ورفیقی ازصاحب‌منصبان روس که‌داشتم سه باجاقلودادم. درسیاهه قیمت‌شراب رفیق، ثلث‌قیمت سایر اطعمه بود . بنای مهمانخانه برای مسافرین و صاحب منصبان سپاه بسیار افاقه است ، چرا که احتیاج‌آنها را از نگاهداشتن‌آشپزوخریدن ظرف وتدارك سایرلوازم رفع می‌کند ودرهرشهری برای تفرج خلق‌درداخل وخارج ، ازجانب دولت سیرگاهها ساخته‌اند ومستحفظها وباغبانها برآنهاگماشته ،که مردان وزنان درتابستان صبح‌وشام ودرزمستان روزهای خوش هوا درآنجاها تفرج می‌کنند .

درمسقوازجمله‌سیرگاهها یکی‌مابین‌کوچه[ای] بسیارعریض‌واقع‌است. بعدازآنکه راه‌آمدوشد پیاده وکالسکه ازدوطرف وضع‌کرده‌اند ، درمیانه چهارخیابان ترتیب‌داده ودرفاصلهٔ خیابانها درختان سایه‌دار به‌خط مستقیم‌کاشته‌اند و مابین درختها را گلکاری نموده ویکی ازاین خیابانهاراکه‌عمارتی دروسط‌آن ساخته‌اند، بالمره به‌انحای‌مختلفه وترکیبات متنوعه‌گلکاری‌کرده‌اند و راههای پیچ واپیچ میان‌گلزارترتیب داده وزمین سه‌خیابان دیگررا ریگ نرم‌ریخته ، با تخماقهاکوبیده ، محکم‌کرده‌اند وبراطراف

۱- Gharaf Chernichoff

خیابانها کرسیهای عریض آهنی که چهاروشش نفرمی تواند نشست ، گذاشته که سیر کنندگان وقت خستگی برآنها آرام می‌گیرند وعمارتی دیگردروسط این خیابانها بناکرده‌اند .

کنیازقالیدسین که بیگربیگی مسقوو پدرکل ملت روسیه محسوب می‌شود، شبی ازشاهزاده وعدهٔ سیرگاه گرفت. آن محل‌را چراغان کرده بودند وسازنده‌ها سازمی‌زدند ومردان وزنان اعزّه واشراف حضورداشتند . بعدازآنکه چائی ومیوه و بستنی وشیرینی درعمارت سیرگاه صرف‌شد، مشغول تفرج گشتند . بعد ازمراجعت شاهزاده اکثرمـردم تا نصف شب ، هرکس باآشنا و رفیق خود دسته دسته شده ، صحبت و سیرمی‌کردند و مادامیکه شاهزاده تشریف‌داشتند ، بهرطرف‌که می‌گذشتند ازدحام به‌حیثیتی می‌شدکه هیچیك ازهمراهان نزدیك به‌ایشان‌راه نمی‌توانست‌رفت ، مستحفظین دراوقات تابستان هرروز دوبارسیرگاهها را جاروکرده ، نوعی رسم حفاظت بجای می‌آرندکه پرکاهی و برگ درختی برخیابانها وگلزارها بهم نمی‌رسد و هرجا باغی در شهرها خواه پهلوی عمارت یا جای دیگرواقع شده ، عوض دیوارمحجری ازچوب ملوّن یاآهن‌ساخته‌اند که‌میان باغ ازنظرهامحجوب نباشد . ازجمله باغ بهارپطرز بورغ است‌که‌محجرآهنی آن‌را به‌حدی خوب ساخته‌اندکه دراطراف واکناف مشهورشده وآن باغ درکنارنیوا اتفاق افتاده ، می‌گفتندکه انگلیسی[1] محض‌دیدن همان محجرسفرکرده ، بعدازدیدن آن بدون‌آنکه ازکشتی پیاده شود مراجعت نمود!.

بعضی‌خانه‌های‌معظم بلدان روسیه واغلب خانه‌های مسقو وپطرزبورغ ازسنگ وآجربنا شده ودرپطرزبورغ التزام ازخلق‌گرفته‌اندکه تا چهارسال دیگرهرقدرخانهٔ[2] چوبی باقی مانده باشد به‌سنگ وآجر بناکنند واگرتخلف نمایند ضبط دیوان شود و غالب خانه‌ها سه مرتبه است ، بعضی چهارمرتبه و قلیلی دومرتبه و چون زنها حجاب ندارند محتاج به‌حیاط وحصارنیستند. اگرکسی‌را زمین‌وسیعی باشد به نحویکه‌مذکور شد ، باغ می‌سازد یاصحن مختصری، وبعضی از شاهزادگان وامرا راکه عمارت «دو»[3] اضلاع باشد، مابین‌اضلاع‌عمارت‌را صحنی می‌گذارند وپیش‌رومحجری می‌کشند وغالب

۱ــ اصل : انگلیس ! ۲ــ اصل : خوانه ! ۳ــ اصل :که !

عمارات را یك دربیش نیست وگاهی‌جنبین درستونهای سنگی تعبیه‌کرده ، باستونهای آجری به‌ترکیب ستون سنگی‌ساخته ، روی‌آن‌را می‌پوشانند ودورآن‌را محجری از آهن گذاشته، مهتابی می‌کنند که‌هم تفرجگاهی باشد وهم پیش‌روی در ازگل وبرف محفوظ می‌ماند وگاهی طاقی ازآهن برروی درمی‌سازند وپشت‌بام همهٔ خانه‌هاراآهن تخته فرش کرده‌اند وبالوله های آهنی که از پشت‌بام تازمین کشیده شده، آب برف و باران برزمین میرود وبامجرائی‌که دارد بررودخانه‌ها داخل‌می‌شود وچون ازدرداخل می‌شوند دالانی است‌که یك‌راه به‌مرتبهٔ تحتانی می‌رود وازپله‌ها راه به‌مراتب فوقانی، وپنجرهٔ کل اوطاقها به‌کوچه مشرف است. درتابستان یك‌پنجره ودرزمستان دو پنجره پشت سرهم می‌گذارند وازبرای هر نفر که درآن‌خانه باشد اولاً چهاراوطاق لازم‌است اطاق خواب، زینت ، اوطاق خلوت، اوطاقی‌که مردم را درآنجا ملاقات می‌کند، اطاق سفره ورقص مابین کل اهل خانـه مشترك است. به‌ریجه که اوطاقهارا اندود می‌کنند رنگ زده هراطاقی‌را به‌رنگی می‌سازند وبعضی ازبزرگان به‌دیوار اطاقها پارچه‌های حریر چینی ملوّن می‌چسبانند. زینت اوطاقهای روسیه صندلی وصفه است از چوبهای قیمتی باپوشیهای حریـر وپرده‌های پیش‌روی اروسی از حریـر وآقابانو باریشه های ابریشمی «وآینهٔ[1]» بدن‌نما وچهل‌چراغ وساعتهای مجلسی وصورتهای‌سنگی ازسنگ مرمر، وپرده‌های‌تصویر وصورت وپرده‌را اگر ازکارسنگ‌تراشان ونقاشان قدیم‌ایطالیه باشد، قیمتی عظیم است .

ازجمله درعمارت باغ‌کنیازیوسوپوف که جدش تاتارومسلمان بوده وتغییر دین کرده، بالفعل ساکن مسقو وپدر کل‌نجبای روسیه محسوب می‌شود. روزی که شاهزاده را وعده‌گرفته بود، چندان صورت‌های سنگ وعاج وپرده های تصویر به‌نظر رسیدکه ازغایت تصنع موجب‌حیرت شد. اکثر آن صورتها وپرده‌هارا ایامی که‌از جانب‌دولت روس به‌سفارت ایطالیه وفرانسه مأمور بوده، تحصیل کرده بود. یك‌پرده ویك صورت را نشان‌داد وگفت هریك را به‌دوهزار باجاقلو خریداری کرده‌ام وکنیاز شررقالیدسین

۱ــ اصل: رابند !

که یکی از عظمای مسقو است، روزی شاهزاده را وعدهٔ نهار گرفت. پردهٔ تصویر نیم‌تن سیاه قلمی نشان‌داده گفت که این تصویر را به‌هیجده‌هزار «روبلی»[1] خریده‌ام که عبارت از یکهزار و یکصدو بیست‌و پنج‌تومان باشد. بعضی از صاحب‌سلیقه‌ها زینت‌های حریـر هر اوطاق را به‌همان‌رنگ «می‌کنند[2]» که اوطاق بدآن رنگ‌است و آنان که بیشتر سلیقه دارند ظروف چائی هر اوطاق را بدآن رنگ تدارك می‌کردند.

دراکثر خانه‌ها صورت امپراطور وامپراطریس به‌نقاشی وسفالی گذاشته‌اند‌و‌در بعضی‌خانه‌ها تصاویر عموم‌سلاطین‌این‌سلسله‌را. درخیابان‌های اکثر باغ‌ها‌هم‌از‌این‌صورتها می‌گذارندوهرکه‌قادر بر تحصیل‌صورتهای‌سنگی‌نباشدصورتهای‌سفالی‌شبیه به‌سنگ‌مرمر می‌گذارند. درخانهٔ اکثرمعارف علی‌قدر مراتبهم کتابخانه‌هست ودرعموم خانه‌ها انواع واقسام گلها وعلفهای معطرمیان سفال‌کاشته، دراوطاقهای نشیمن‌گذاشته‌اند. درزمستان گل‌سرخ وگل مریم ویاس سفید مشاهده شد. غالب عمارات عالیهٔ مسقو وپطرزبورغ‌از دولتمندان است که بااثاث‌البیت وجمیع مایحتاج آماده کرده به‌اجاره می‌دهند واکثر مستأجرین اعیان درخانه‌اند که وطنشان شهردیگر است وبـرای خدمت دیوان درآن شهرها مقیم‌انـد. خانه[ای] درپطرزبورغ مشاهده‌شدکه‌سالی چهارهزار تومان به‌اجاره می‌رفت. اینها همه ازامنیت ولایت برمیخیزدکه‌هیچ‌کس دولت‌را پنهان نکرده‌به‌جائی صرف می‌کند که نفعی ازآن عاید گردد واکثر بزرگان را دردهات خود عمارات عالیه هست وبساتین دلنشین که به‌عمل پینج در آنجا انواع میوه از مـرکبات وغیره به‌عمل آورده‌اند و درتابستان باکوچ وبنه رفته در ده بسرمی‌برند. ازجمله ده‌کنیازیوسوپوف به‌نظر رسیدکه دربیست‌وچهار ورسی شهر مسقوواقع است. چندین دست عمارات عالیه درآنجا ساخته، بعداز آنکه دریکی‌از عمارات که‌مزین به‌تصاویر وصورسنگی‌بسیار بود نهارصرف شد دوروشکه‌هائی که‌چهارنفر می‌توانست نشست حاضرکردندکه سوار شده باغات وعمارات دیگر آن ده‌را تماشا نمایند.

ازجمله عمارتی بودکه درآنجا انواع طوطی واقسام کبوتر وقرقاول و دراج‌را

۱ـ اصل : روپی . ۲ـ اصل: می‌کند .

درصحنی که تور بالای آن کشیده بودند وسایررا درحیاط وعمارتی دیگر که آهو ومرال بود ودرجای دیگر شتر که درداخل ولایات روسیه ازغرایب است و جانوری دیگر که سر آن چون اسب و گردن آن چون شیر وجسد آن چون خر بود و گوسفندان اسپانیول که پشم آن نرم تر و برای ماهوت بهتراست وعمارتی دیگر که پهلوی آن طویله بود جهت نگاهداری گاو وماده گاو که گله بان به آواز نی آنهارا می خواند وچندان بزرگ وخوش ترکیب بودند که مثل آن در ایران دیده نشده است وتخمی آن را ازانگلیس می آرند. گاوی درسارقه سلو[1] ازسرکارامپراطوری ملاحظه شد که می گفتند به هزار باجاقلو ابتیاع شده وعمارتی دیگر که غرایب اشجار ورياحين[و] ازهار اکثرممالك را مانندهندوچین وینگی دنیا ومغرب زمین بعمل پینج بدستیاری باغبانی صاحب وقوف که برطبایع اشیاء عالم است بعمل آورده است. مانند درخت خرما ودرخت قهوه ودرخت دارچین ودرخت کافور وانواع واقسام درختها ونباتات وگلهای دیگر که اسم ورسم آنها معلوم مانیست .

ازجمله گلی به نظر رسید که اگر کسی درکمال ملایمت مس آن می کرد، مانند صاحبان حس به هم برآمده وپژمرده می شد و بوتهٔ گلی مشاهده شد که درمدت صدسال یکبار گل می داد. همچنین عمارتی بود درکمال تنقه که صحن آن مملو بود ازدرخت مرکبات ، درآنجا وسایر اماکن بیشتراز پانصد درخت مرکبات داشت و این عمارات هریك بفراخورخود مزین به اثاث البیت بود وعمارت دیگر داشت که فرصت کفایت تماشای همهٔ آنهارا نکرد وحوالی غروب نواب شاهزاده را به تماشاخانه[ای] که درآنجا مخصوص خود ساخته وعملهٔ آن عموماً ازرعایای خودش است تکلیف کرد . آن نیز در کمال آراستگی بود. این کنیاز متجاوز ازهشتاد سال دارد، رئیس مشورتخانهٔ مسقو ومباشر ومتصدی بیوتات امپراطوری است که درمسقو واقع است. صاحب حمایل آبی ونشانهای بسیار است، دراین سن کهولت ازهیچ عیش وعشرت باز نمی ماند.

روزی شاهزاده ازسن اوسؤال کردندگفت: بشرطاینکه پیش زنها اظهارننمائید بیشتراز هشتاد سال دارم. نقل می کرد که در اول شباب چون به خدمت یقطرینه داخل

۱ــ سارقسلو ، سرکاسلو.

شدم درمجالس ومحافل که‌از اوضاع ممالك وانواع‌علوم گفتگومی‌شد هیچ‌چیزدریافت نمی‌کردم، شرمم آمدکه به‌آن نادانی درخدمت ملوك روزگار گذرانم، رخصت حاصل کرده برای تحصیل علوم سفرکردم. دوسال درغربت بسر برده، بەخدمت مراجعت‌کردم. اکنون کتابخانه[ای] داردکه بیشتر ازسی‌هزار تومان می‌ارزد .

امپراطوررا درهریك‌ازعمارات سارقسلو وپطرهاف ودرعمارت‌توريد پطرزبورغ باغ مرکبات‌است که‌هرگونه میوه درآنجا به‌عمل می‌آورند وباغ‌اشجار وازهارونباتات غریبهٔ امپراطوری‌که‌ژاردن بوتانیك می‌نامند، درپطرزبورغ است وجنرالی نمسد[ای] که درخواص اشیاء مهارت دارد رئیس‌آن باغ‌است وانگلیسیی مباشرآنجا . روزی‌که شاهزاده به‌تفرج آنجا تشریف برده بودند واوطاقهـای پینجرا ملاحظه می‌فرمودند ، مباشرآنجاخواص هریك‌رافرداً فرداً بیان می‌کردوسبب ومأخذهریك‌را اظهارمی‌نمود. این باغ درساحل ایمن رودخانهٔ نیوا واقع است. دوکنار این‌رودخانه را ازاول شهرتا آخربه‌خط مستقیم باسنگ تراش سدبسته‌اند ودیواره[ای] تقریباً بـه‌ارتفاع یك‌ذرع ازسنگ گذاشته وازاین‌رودخانه نهرها میان شهرجدا کرده‌اند،کذالك دوساحل‌آنهارا سدبسته ودیوارهٔ سنگی گذاشته‌اند ودرهرگذر پلهای خوب به‌ترکیبهای مختلف براین نهرها قرار داده، یکی‌ازآن جمله که‌غرابتی تمام‌دارد پل آویزان است که‌چهارستون آهنی درهرطرف نهر به‌زمین نصب‌کرده ، پلی ازآهن با زنجیرهای‌کلفت برآنها معلق کرده‌اند. درکمال تصنع وبه‌واسطهٔ مجحرهای‌آهنی راهی درمیانه‌برای کالسکه‌ودوراه درجنبین برای پیاده گذاشته‌اند وبرروی نیوا چهارپل‌ازچوب‌وتخته وکمی‌قرارداده‌اند وچون همیشه کشتی تجارت‌برروی آن‌آمـدوشد می‌کند، دراواخـر شبها چند چشمه ازپلها برای عبور کشتیها برمی‌دارندتاوقت آمدوشد مـردم بـازدرست می‌کنند . این رودخانه درمیان شهرقریب چهارصد ذرع عرض دارد وسی‌وشش عدد کمی‌درزیر جسر آن گذاشته‌اند. چون آب‌نیوا برزمین تسلط محسوس ندارد، لهذا جریان نهرها کـه میان کوچه‌ها جاری کرده‌اند معلوم‌نیست وبه‌این‌جهت ازسطح کوچه‌ها بسیار پست‌تر است وچندان صفائی که میبایست داشته باشد، ندارد وغالباً روی این‌نهـرها مملو از

کشتی هیمه وآجر وسایر ضروریات شهر است ودرمیان این نهرها بعضی‌جا حمامی‌از چوب ساخته چارحوضی درست‌کرده‌اندکه درتابستان مردم میان‌آن غسل وآب بازی می‌کنند وهمچنین دکان ماهی فروشی ساخته‌اندکه انواع ماهی ازرودخانهٔ نیوا وسایر رودخانه‌ها صیدکرده درآن دکاکین‌که حوضی دارد زنده نگاه می‌دارند ودرمیان شهر پطرزبورغ چندین میدان مشق هست و بزرگترین‌آنهاشان دمارس است یعنی میدان مریخ وآن درقرب عمارات امپراطوری واقع وگنجایش چهل هزارسپاه برای سان و بیست‌وچهارهزار برای مشق‌دارد ودرشهرپطرزبورغ ومسقوهریك اوطاق بسیاربزرگی جهت مشق سرباز وسواره درزمستان ساخته‌اند ، بدون ستون‌که تیرهای‌آنها را به فن جراثقال در پشت بام محکم‌کرده‌اند . اوطاق مسقو بزرگتر از اوطاق پطرزبورغ است ودرآن چهارهزارصالدات‌که عبارت از یك رژیمان است به سهولت مشق تواند نمود. درشهرپطرزبورغ و مسقوشکل بعضی ازمشاهیر نام‌آوران را از برنج درکمال شباهت به‌اندازهٔ‌جثهٔ اوریخته‌درگذرها گذاشته‌اند . اشکالی‌که‌درپطرزبورغ‌مشاهده شد دوشکل از پطر بزرگ است سواره ، یکی درپهلوی عمارت‌زمستانی امپراطوری‌که اسب بردوپا ایستاده زیرپای‌راست‌آن ماری مانده وپیچ‌وتاب‌خورده است وپطربادست راست اشاره می‌کندکه مشعر بر تعیین و تشخیص‌آن مکان است واین‌صورت برروی سنگ بزرگی‌که به‌آنجا نقل‌کرده‌اند‌منصوب‌است . می‌گفتند این‌حالت اختیارپطراست مکان پطرزبورغ راجهت پایتخت ومارنشانهٔ‌جاودانی است . دیگری درمقابل عمارت پاول‌که پشت پطر برعمارتست واسب دررفتار. گویندکه چون سوء رفتار پاول بحد افراط رسید وانزجار خلق ازاو بنهایت انجامید ، مقارن ایام‌قتل اوکسی شعری نوشته برگردن‌اسب تعلیق کرد . مضمون اینکه : بسکه براطوارناشایست تو نگاه‌کردم ملول و دلگیرشدم ، اکنون از سلامت توماًیوس‌شده، پشت بتوکرده‌ام و روبراه . حسب‌الامر پاول هرقدر گویندهٔ شعررا جستجوکردند پیدا نتوانستند نمود ویك‌شکل ازسواروف[1] که ازمشاهیر ژنرالان روسیه است وآن‌صورت درمقابل میدان‌مریخ است پیاده ، درلباس رومیهای[2]

۱ - Sevaroff ۲ - اصل - : رومها .

قدیم ، تیغی آخته بردست دارد وسپری بر بازوی چپ .

عادات روسیه ـ چون عادات خلق تابع اصناف ایشان است تشخیص اصناف لازم مینماید . مردم‌را بردوقسم منقسم کرده‌اند: نجبا وغیر نجبا. قسم آخر زارع‌واصناف وبعضی از تجارومنصب نایافتگان سپاهی‌است . نجبارا خصایص چند است . یکی آنکه بهروضع که‌خواهدزندگانی تواندکرد ، بخلاف نانجیبان‌که اگر آلاف الوف‌دولت‌داشته باشد اززی‌خود تجاوز نتواند نمود، مثلاً کالسکه برای سواری‌خودنگاه نتواند داشت. دیگر آنکه درهرمجلسی از مجالس بزرگان و امرا وارکان حاضرمیتواند شد ، دیگر آنکه نجبا ازشاه تاگدا بعدازآنکه لباس ، نشان منصب و مرتبه را ازخود دورکردند درنجابت باهم‌مساوات دارند . دیگر آنکه نجبا ملك‌ورعیت می‌توانند خرید به‌خلاف نانجیبان و تفصیل این‌خصایص‌درجای‌خود سمت ذکر یافته‌است وچون این‌گونه‌امتیازات درحق این دوصنف به‌ضابطه ونسق تمام مرعی ومنظوراست ، هیچ نانجیبی را جرأت وجسارت‌آن نیست‌که از اندازهٔ خود سرموئی تجاوزکند و اعم و اغلب خلق‌عالم طالب اعتبارات‌ظاهری‌است . نانجیبان برای اینکه درسلك نجبا منسلك «شوند» دولتها خرج می‌کنند وآنان‌که دولتی نداشته باشند جانها صرف می‌نمایند وچون به‌بذل مال‌وجان دولت به‌نجابت یکی راضی شود ، نشانی مس‌که علامت نجابت است باودهد . به‌سبب حفظ این قاعده و رعایت خصایص مرتبهٔ عالی‌که نظر ادانی مصروف است «به‌وصول»[1] برآن ، دولت راهم منفعت مالی حاصل میشود وهم رفعت‌جاهی، چه‌خلق برای وصول به‌آن‌مرتبه جان‌میدهند وبردشمنان دولت غالب می‌آیند. نجبا تاداخل نوکری‌نشده ، مدتی درخدمت دولت بسرنبرده باشند ، قدروقیمتی ندارند وچون درعنفوان شباب باید بخدمت‌کمر بندند ونادرکسی است‌که درآن سن از تحصیل فنون عملیه و علمیه فارغ شود ، لهذا باوصف‌مدارس عدیده وتربیتهای شایسته، صاحب‌کمالان روس بسیار کمتر ازصاحب‌کمالان‌سایرقرالان[2] فرنك«است»[3] بعدازآنکه‌نجبا مدتی‌درخدمت‌بسر برده منصبی یافتند ونشانی‌گرفتند ، ازخـدمت مرخص میشوند . بناء علی‌ذالك نجبا بردو

۱ـ اصل : تفصیل ! ۲ـ پادشاهان . ۳ـ اصل : را !

قسم‌اند : مشغول خدمت ومرخص ازخدمت . مشغولان خدمت هم بردوقسم‌اند : دولتی وولایتی . هریك ازاین‌ها نیز بردوقسم است : رئیس ومرؤس . شیوه ووظیفهٔ مرؤس در هریك از این دوطبقه دوچیزاست : کمال اطاعت براحکام رئیس وعدم تقصیردراجرای آن بقدردانش خود . هرکه این دودقیقه را چنانکه باید رعایت‌کرد ومدت ده سال بدون‌اینکه‌قصوری ورزد وبقراول‌افتد، «درکمترازچهاردستگاه» به‌سر برد، نشان‌مدوری ازخارای سرخ «که» دورآن ازخارای سیاه است ورقم ده ازطلا برآن نصب‌شده ، بداو دهندکه به‌ربقهٔ چپ خود مقابل قلب میدوزد واگر پنجسال «دیگرچنین خدمت‌کند ، رقم پانزده[۱] برآن‌نصب‌می‌نمایندوعلی‌هذاالقیاس‌درهرپنج سال»رقم پنجی براومیفزایند، معلوم است‌که چنین علامتی‌که دلیل خدمت بی‌عیب ده‌ساله وپانزده‌سالهٔ نوکری باشد، چه قدروقیمت میان همگنان و چه فخروعزت خواهد داشت و نوکر برای تحصیل‌آن چه زحمتها برخود راحت خواهد شمرد ودولت چه منفعتها خواهد دیدکه یکی‌ازآن جمله صداقت نوکراست وهرچه نوکردرامورمرجوعه بخود به‌عرض صاحب‌کارمیرساند بی‌هیچ شك به‌تصدیق اومقرون میگردد وازصداقت نوکرواعتماد صاحب‌کاررونقها در امورملك میفزاید ویکی‌دیگراهتمام نوکردرتقدیم خدمت‌که حواس باطن وظاهرخود راصرف‌می‌کند تاخدمتی‌که به‌اورجوع‌شده، نوعی‌بتقدیم رساندکه هیچ موردی‌را مجال ایراد نماند ودرموعد مقررمستحق‌آن نشان‌گردد .

رؤسای خدمتگاران دولتی خواه اهل‌شمشیرباشند یا اهل قلم ، چنانکه مفصلاً درموضع خود قلمی‌گشته، روزنامهٔ ملزومات شغل خودرا درایام معین هفته به‌عرض امپراطورمیرسانند وبا اودرتدبیرامورات اتفاقیه مشاوره‌کرده ، دراجرای‌آن‌ها بهرچه رأی امپراطوری قرارگیرد بامداد مسوده‌کرده مینویسانند .آنچه متعلق به‌امورخارجه باشد به‌امضای خودامپراطور می‌رسد وسایر به‌امضای مباشرین‌آن. وزیرجنگ و وزیر حرم هرروزه اجازت‌حضوردارند، وزیرامورخارجه‌هفته[ای]دوروز، رئیس‌مشورت‌خانه هفته[ای] یك‌روز، وزیرمالیات‌هفته[ای] یك‌روز، وزیرعساکربحریه‌هفته[ای] یك‌روز،

۱ــح، نسخهٔ«و»: کذا فی‌الاصل. باتوجه به‌جملهٔ بعدی‌احتمال‌میرود که‌صحیح آن پنج بوده باشد.

وزیر امور داخله هفته[ای] یك روز. روزهای یك‌شنبه ، اگرمهمی روی ندهد ازکار فارغ اند .

وزیرامورخارجه‌را درمهمات عظیمه مانند صلح‌وجنگ‌هروقت بخواهد اجازت حضورهست وبرای هریك ازاین وزرا دفتری علیحده‌هست«که» با اجزای‌خود مشغول کاراند . رؤسای خدمتگاران ولایتی درولایات بیگلربیگی نشین بدین تفصیل است:

بیگلربیگی، بولیس‌مستر ، حاکم، دیوان‌بیگیان ، نایب‌حاکم ، اهل مشورت، قماندات . وروزنامهٔ همهٔ آنها به‌بیگلربیگی می‌رسد واوهرکاررا به‌مباشرخود رجوع می نماید .

حاکم متوجه امورولایت است عموماً ، نایب معین اوست. قماندات متصدی امورلشکروقلعه است . بولیس مسترمباشر امورشهراست. ازنظم‌کوچه و محلات مثلا اگردرفرش‌کوچه یا در پاکیزگی شهرقصوری باشد ، به‌اهتمام او انتظام‌گیرد وروشنائی کوچه‌ها باکسان او است‌که هرروزه فانوس‌ها را پاك‌کرده عصر به‌عصرفتیله و روغن می‌گذارند واگرخانه[ای] آتش بگیرد او باید مراقب شده تسکین دهد و اگردرشهر فتنه وفسادی شود ، اوباید دفع نماید . بولیس مستر پطرزبورغ و مسقوجنرال مایور است وهرروزه روزنامهٔ شهررا به‌قیراد قطعیراً به‌بیگلربیگی می‌رسانند[۱] وآیندوروند شهر«را» متوجه می‌شوند و بلیط روندگان می‌دهند وآیندگان ملاحظه می نمایند . دیوان‌بیگیان به‌طی‌دعاوی مردم مشغول‌اند وشغل‌آنهاکمترازهمه است ، چراکه‌هرگز به‌طی‌کارهیچ‌کس نپرداخته‌اند . بیچاره‌کسانی‌که امرشان رجوع به دیوانخانه شودکه به‌خرج چندین معادل مایهٔ دعوی فراغت مسیرنیست . عظمای روسیه خود ازآن ، در شکایت‌اند . رودوفینیکین‌حکایت می‌کردکه برای افتادن رمهٔ یکی از بزرگان‌درمزرع بزرگی دیگرده سال مرافعه به‌طول انجامید وهریك ازطرفین دعوا بیشتر از ده هزار تومان خرج‌کرده بودند وتعجب ازاین است‌که باوصف این، درپی‌اصلاح‌آن نیستند. بااین‌که سیاست رشوه‌گیر ، نفی برملك سیبراست ، باز این طایفه خودرا از اخذ آن

۱ ــ اصل : میرسانید !

معاف نمی‌دارند. این اوقات زنی ازاهل وارونیچ که در دیوانخانهٔ پطرزبورغ با یکی دیگر مشغول مرافعه بوده، به‌خدمت امپراطور می‌رسد و اظهار حقیقت خود و بطلان مدعی‌علیه و تظلم ازمعطلی‌می‌نماید،امپراطور ازباعث تأخیروتعطیل می‌پرسد، به‌عرض می‌رساندکه از من هزار روبلی به‌رشوه مطالبه می‌نمایند و من قادر برآن نیستم و مدعی من دولت دارد. امپراطور میگوید در سخن خود تأملی به‌سزاکن و از جزای تهمت‌اندیشه‌نما. عرض میکند مرا چه یارای‌آنکه درخدمت امپراطور زبان به‌تهمت گشایم. آن‌گاه هزار روبلی درکیسه[ای] معین به‌او میدهد ومی‌گوید در ساعتی مقرر این پول‌را به‌رشوه خواه بسپار وفتوی خود بستان. بساعتی اندك بعد از ساعتی مقرر امپراطور در دارالقضا حاضر شده ازآن شخص آن پول را می‌خواهد و بدون این‌که جرأت انکار داشته‌باشد،کیسه‌را ازجیب بیرون می‌آورد ومستحق نفی سیبر می‌شود.

اهل مشورت درامور داخلی‌وخارجی‌مشاوره میکنند وصورت شور را به‌صاحب هرکاری‌که به‌انتظام‌آن مأموراست می‌رسانند. اگرچه اورا ایرادی باشد، خواهدگفت وکار به‌استدلال واثبات خواهد رسید والا اجری خواهد داشت. در پطرزبورغ غیراز آن‌ها چند نفر از عقلا هستندکه منصب قانون نویسی‌دارند وآنها را تشریسلاتورمی[1] - خوانند. مرا بایکی‌ازآنها اتفاق صحبت افتاد، پرسیدم از صورت‌های قدیم مملوك‌چه فایده می‌بریدکه این همه تفحص می‌کنید ؟ گفت این اوضاع عمارات که بالفعل در فرنگستان مشاهده می‌کنید، همه از دولت‌آن صورت‌هاست‌که به‌دست اهل اروپا افتاده وازقدیم این‌نوع عمارات درپایتخت اطالیه معمول ومتداول بوده‌است . این اشخاص درتصحیح قوانین ملکیه واصلاح عادات‌خلق نظرمی‌کنند وتصرفات خودرا درهرامری ازامور به‌متصدی‌آن گفته به‌تعجیل وتدریج موافق مقتضای وقت وامر اجری می‌دارند ودرهرشهری‌متصدی امرچاپارخانه‌هست. رئیس‌همهٔ‌آنها درپطرزبورغ‌است. هرکاغذی بهرشهری‌که‌برسد درصورتی‌که عنوان‌آن بصراحت نوشته شده‌باشد، البته به‌صاحبش خواهدرسیدوازاین‌امررونق‌ها برامردولت وتجارت‌که‌آن‌نیز باالمآل‌سود دولت‌است‌عاید

۱- نسخهٔ «و»: لژیسلاتور.

میشود. درپطرزبورغ هرمحله‌را چاپاری معین‌است‌که‌ازچاپارخانه‌کاغذهای‌آن محله‌را گرفته به‌خانه‌ها می‌رساند،کذالك ازخانه‌ها جواب‌گرفته به‌چاپارخانه تسلیم می‌نماید. فرنگیها‌که اینهمه اهتمام در تنقید راه‌ها وتعجیل چاپارها ونظم چاپارخانه‌ها دارند، می‌گویندکه از برای‌هرسود مایه[ای]درکاراست ومایهٔ‌کار دولت‌زمان‌است. هرچه‌بیشتر در آن‌صرف‌شود سودکاردولت‌است ودرمدت‌کم‌کارزیاد دیده‌می‌شود واحکام‌دولت به‌اطراف ولایت و اخبار اطراف به‌پایتخت دولت زود می‌رسد و در چارپارخانهٔ هرشهری برای چاپار فرستادن به‌دولتها و شهرهای دیگر در هرهفته، روزهای معین‌است. خواه امر دولتی باشد یا نباشد چاپارآن روز روانه می‌شود و مردم‌که اطلاع دارند، بهرشهری که رجوع داشته‌باشند در روز آن شهرکاغذ خود را به‌چاپارخانه تسلیم می‌نمایند و وجهی‌که نظر به‌ثقل‌کاغذ و بعد مسافت معین کرده‌اند تسلیم می‌کنند. و مداخل آن بعداز وضع مخارج، عاید دولت می‌شود وکار دولت ومردم‌خواه از راه تجارت،اطلاع احوال احباب و عشیرت درکمال سهولت می‌گذرد و مبالغ کلی عاید دولت میگردد. خصوص ازفرستادن حجج و بروات تجارکه به‌اندازهٔ وجه، اجرتی‌کلی قرار داده‌اند.

نانجیبان نیز بردو قسم‌اند: سپاهی و رعیت. سپاهی نیز بردوقسم است: ولایتی وجنگی. سپاه ولایتی دربلدان وقرا سکنی دارند، سوارهٔ‌آنهارا ژاندارم می‌گویند. پیاده اسم قارتیرون دارد واین سپاه درلباس ازسپاه جنگی پست‌تراست و مشغول حفظ ولایت‌اند از شورش وغوغای رعیت‌که هرگاه‌گاهی در مملکت روسیه اتفاق می‌افتد. ازآن جمله روزگاری که ما در پطرزبورغ بودیم اهالی چند قریه ازقرای ولایت خارکوف شورش‌کرده، قریب ده هزار جمعیت فراهم‌آمده بود. بعد از مقاتله و قتل بسیاری ازرعیت وسپاهی مغلوب‌شده به‌اطاعت‌آمده بودند. باعث‌براین امرآن‌که اعزّه و اشراف روسیه واهالی بلاد مشهوره مثل سایر فرنگستان نظام گرفته عادات قدیم خودرا به‌عاداتی‌که اکنون معمول است‌بدل‌کرده‌اند، لیکن اهالی دهات، اکثر عادات قدیم خودرا درلباس و رفتار نگاه داشته‌اند. نظافت ظاهری‌که رعایای سایر دولتها دارند، ندارند. حسب‌الامر امپراطور مقرر شده بودکه حاکم هرولایت به‌تغییرعادات

قدیم رعایا پردازد ، رعایای قرای مزبوره ازاین امر سرباز زده به‌سلسله جنبانی یك نفر کالسکه‌چی، جمعیتی فراهم‌آورده بودند . حاکم آنجا خبردار شده به‌اتفاق جنرالی که درآنجا بسرداری سپاه مأمور بوده، دو دسته سواره‌برای برهم‌زدن جمعیت آنها تعیین کرده بودند . آن‌گروه این سواره را احاطه‌کرده بعضی‌راکشته بودند و بعضی‌را اسیر نموده، تمامی اسب واسلحهٔ آنها به‌تصرف ایشان درآمده بود. بعدازاین مقدمه موافق صوابدید کالسکه‌چی مکانی‌محکم‌که مشتمل بردو کوه‌گلولەدرس بوده اختیار نموده‌بودند وموافق قاعده، قلهٔ هریك ازاین دوکوه‌را سنگرساخته، چون سردار وحاکم‌را ازاین‌امر اطلاع حاصل می‌شود به‌قدر یك‌رژیمان پیاده به‌جنگ آنها تعیین‌می‌کنند. پولکونیك این رژیمان‌ازاستحکام مکان وکثرت جمعیت این قوم مطلع شده اظهار می‌کندکه‌غالب شدن‌براین‌گروه‌بی‌توپ ممکن‌نیست، لهذا شش‌عراده توپ با دو رژیمان دیگر به‌کومك رژیمان اول نامزد می‌کنند . بعداز مقاتلهٔ شدید سنگر به‌تصرف سپاه آمده ، یاغیان فرار اختیار می‌کنند وپناه به‌جنگلی برده مجدداً آغاز حرب می‌نمایند ، آن‌جا نیز پای فرارشان سست‌شده به‌دهی‌که بمثابهٔ سنگر بوده تحصن می‌جویند ، چون پشت ده مردابی عظیم بوده‌که عبور ازآن امتناع داشته است، رؤسای سپاه خواسته بودندکه‌ده راآتش‌زنند، یاغیان بجزاستیمان چاره نیافته بودند. رؤساآنهارا امان داده سرخیالان فتنه را طلب‌کرده بودند وقوم دراخفای‌آنهاکوشیده، لهذا رؤسا فرمان داده بودند که همه را به‌قتل رسانند .

کالسکه‌چی بعد از ملاحظه این مقدمه خود فریاد برآورده بودکه منم مؤسس این اساس . هفده نفردیگر دراین‌کار بااو متابعت‌کرده ، رؤسا این هیجده نفررا مقید ومحبوس‌کرده باقی‌را پراکنده نموده‌بودند ، محبوسین شب زهرخورده خود را هلاك کرده بودند .

سپاه جنگی‌را اوقاتی‌که با دولت دیگر جنگ نداشته باشند ، در زیر حکم سرداران بەولایات تقسیم می‌کنندکه در تابستان اردو زده مشغول مشق می‌شوند و در زمستان دردهات بارعایا بەسرمی‌برند . رعایا نیز بردو قسم‌اند: آزادند وبنده.آزادان

درشهرها سکنی دارند و اهل تجارت وحرفت‌اند و بندگان دردهات‌اند . هفتد[ای] سه روز برای مالک‌کار می‌کنند، بهرکاری‌که اختیارکند، وسه روز برای خود، روزهای یکشنبه روز آزادی است . مالیات دیوان هم بدعهدهٔ رعایا است . چنانکه در موضع خود مرقوم شده .

چون مجملاً اصناف خلق در قلم آمد شروع به‌عادات آنها می‌شود :

غیر «از» نجبا همهٔ اهالی روسیه سپاهی و رعیت واناث وذکور همه سحرخیزند. بعداز تعظیم و نیاز دربرابرصورت حضرت‌عیسی‌علی‌نبینا «وآله‌علیه‌السلام» هرکس پی‌کاری‌که دارد میرود وهنگام عبور ازکوچه‌ها بردر هرکلیساکه‌گذارشان افتدکلاهی برداشته صورت صلیبی برسینه نقش میکنند . نجبا غالبا چه در زمستان و چه در تابستان دو ساعت بدظهر مانده ازخواب برمی‌خیزند، بعدازادای لوازم طاعات معموله‌که نزد زنان بیشترازمردان مراعات می‌شود ، نهاری مختصر مانند نان وکره یا پنیر و زبان‌گاو با چائی وشیریا قهوه و شیرمی‌خورند . مردان اگر مأمور خدمت‌اند در جائی‌که برای آن معین شده، حاضرمی‌شوند و مشغول ملاحظهٔ امور می‌گردند وامور دیوانی‌کلیاکان او جزئیا مکتوبی میگذرد نه ملفوظی، واگرفارغ از خدمت‌اند بدخواندن روزنامه و مطالعهٔ‌کتاب وتمشیت مهمات خارجی خانه و دید و باز[دید] اشتغال می‌نمایند. زنان بکار دوخت و دوز و خواندن کتاب و روزنامه و نظم امور داخلی خانه و تربیت اولاد صغار خود می‌پردازند و بدید وبازدید احباب و اقارب می‌روند . سه‌ساعت از «ظهر»[1] گذشته وقت چاشت است وهرکس درخانهٔ خود حاضرمیشود وناخوانده‌کسی‌آن ساعت درخانهٔ دیگری حاضر نمی‌شود و اگر حضور داشته باشد بیرون می‌رود اگرچه سفره درجای خودآماده‌باشد، واین تعارف معمول‌نیست‌که بدساختگی وبدون تکلف‌کس‌را تکلیف بدچاشت نمایند، یاکسی درخانهٔ‌آشنا و دوست وخویش خود خوردنی بخواهد واگرکسی فی‌المثل دروقت چاشت حضور داشته باشد، درکمال ادب عذرخواهی‌کرده برسرسفره می‌روند وبازدیدکسی‌را چائی وقهوه نمی‌آرند، مگرآن در وقتی اتفاق‌افتد

۱ــ اصل : شب .

که موعد چائی‌خوردن صاحب‌خانه باشد . بعدازچاشت قدری می‌خوابند ، از آن پس سواره درکالسکه یا پیاده در تفرج‌گاه‌های شهر زن و مرد با هم یا جدا جدا مشغول سیرمی‌شوند و آن‌مابین‌ساعت پنج وشش‌ازظهر گذشته‌است، درساعت هفت ازظهر گذشته بدتماشاخانه می‌روند، دوساعت ودوساعت ونیم در آن‌جا به‌تماشا مشغول می‌شوند . نه ساعت ازظهر گذشته وعدهٔ مهمانی‌های شب ومجالس رقص‌است، هر که وعده داشته‌باشد به‌مهمانی می‌رود و دو ساعت وسه ساعت از نصف شب‌گذشته متفرق می‌شوند و در این مهمانی‌ها نصف شب‌گذشته شام به مجلس می‌آورند ومیزان و معیار در تعیین ساعات، نصف‌النهار و نصف‌اللیل است و وعده‌هائی‌که از خلق گرفته وداده می‌شود، خواه برای مهمانی یا برای‌کار به‌آنها نسبت داده میشود ، مثلاً میگویند در سه‌ساعتی روز و آن عبارت‌است ازسه ساعت بدظهرمانده و نه‌ساعتی، شب عبارت است از سه ساعت به‌نصف شب مانده و چون امور به ساعات می‌گذرد همه‌کس قادر به‌ساعت نگاه داشتن نیست، درشهرها چندین‌جا ساعت زنگ گذاشته‌اند که مردم بدآن سبب از ساعت شبانه روز آگاه می‌شوند .

طریق دیدوبازدید روسیه به خلاف قاعدهٔ ما است . قادم به زیارت دوستان و آشنایان سبقت می‌کند واگرشغلی اورا مانع از این‌کار آید ،کاغذی مربع طولانی کوچك‌که اسم ومنصب اوبرآن باسمه شده‌است، بدخانهٔ‌آن‌ها میفرستد . دراین‌صورت دوستان او ازورودش‌خبردارشده اورا دیدن می‌کنند. همچنین اگرآنها را مانعی باشد همان‌طور کاغذ می‌فرستند وآن‌کاغذها را کارت می‌نامند و بزرگ وکوچك ، هریك معدودی ازآن دارندکه درسایر اوقات دیدوبازدید همین‌که صاحب خانه حاضرنباشد یکی ازآن‌کارت‌ها داده ، مراجعت‌میکنند . اگردیدوبازدید محض‌رعایت تعارف باشد نه‌بداقتضای الفت ،کارتی می‌فرستند . نظر به‌ملاحظهٔ این قاعده ، چون شاهزاده وارد پطرزبورغ شدند و سلام امپراطوری به تقدیم رسید رودوفینیکین در عالم راهنمائی به‌عرض شاهزاده رسانید که به‌خانهٔ ایلچیان بزرگ دولت‌ها که مقیم پطرزبورغ‌اند کارت بفرستد . بعدازگفتگوی‌بسیار، صوابدید اومقبول افتاده بدخانهٔ ایلچی‌فرانسه و

نمسه و انگلیس کارت فرستادندکـه بزبان فارسی و فرانسه درهرطرف آن شاهزاده خسرومیرزا نوشته شده بود وچهارنفرازهمراهان، امیرنظام ومیرزا مسعود ومیرزاصالح ومیرزابابا بهخانهٔ وزرای سایردولتها و امرا واعیان پطرزبورغ کارت فرستادند . روز دیگر ایلچیان ووزرای دولتها وامرای دربار امپراطوری واعیان واشراف پطرزبورغ تقریبا درعرض دوساعت عموما بهخدمت شاهزاده آمدند ونشستن وچائی خوردن درمیان نبود ، همین که یکی وارد میشد تا احوالپرسی به عمل میآمد ، دیگری داخـل میگشت، هنوز ازتعارف اوفراغت بدهم نرسیده، یکی دیگرمیرسید وهمان اشخاص بمنزل همراهان شاهزاده کارت فرستادند و ایلچیان ووزرائی که در پطرزبورغ مقیماند بدین موجب است :

ایلچی:

دولت فرانسه ، دولت نمسه ، دولت انگلیس .

وزرا :

دولت اشود ، دولت پروس ، ناپـل ، پیبا ، ینگیدنیا ، اسپانیا ، پـورتقال ، دانمارك .

و باید دانست کـه ایلچی درمرتبه مقدم بروزیرمختار است و وزیرمختارمقدم بروزیروکارگزار . اسم رسول وفرستاده که مأمور بهاقامت نباشد بههمهٔ این اقسام شامل است . کسی که بهاسم رسالت وارد ملکی شده باشد، بعدهرمرتبه راکه دولت خود باو دهـد میتواند صاحب شد . ایـن دولتها هریك کونسولی هـم کـه ملك التجاراست در پطرزبورغ وسایر ولایات روس که ولایت معامله باشد ، دارند ومتوجه امور رعایای خود هستند که ازرعایای سایردولتها خلاف حسابی نسبت به آنها واقع نشود واگرامرکلی روی دهد، به ایلچیان و وزرای خـود اعلام میکنند که آنها در پایتخت به انجام آن می پردازند . رعیت هـردولتی را درولایت غربت حامی و سرپرستی هست الا رعایای دولت ایـران را . شاهزاده خسرو میرزا حسب الاستدعای تجار ایـران امرآنهـا را بهصاحب منصبی ازصاحب منصبان روس سپردندکه حامی و مراقب ایشان باشد . مـا

چاکران ازاعیان روسیه خواه درباب فرستاده، خواه درباب‌کونسول ملامت‌ها شنیدیم. انصافاً جوابی‌مقرون به‌صواب درمقابل نداشتیم . مثلاً می‌گفتند اگرشما را درپایتخت روس‌آدمی بود ، صلح به‌جنگ بدل نمی‌شد ودولت‌را خسارت نمی‌رسید . ازیکطرف غرض وعداوت یرملوف را به‌اعیان دولت ما حالی می‌کرد و از یك‌طرف نفع دوستی و ضرر دشمنی دولت ما را به ارکان دولت خود عرض مینمود و کار به‌این‌جا منجر نمی‌گشت . اگرمحض عادت‌همچشمی وهمسری باشد ، چون دولت مارا دردولت شما فرستاده هست ، دولت شما را دردولت ما فرستاده باید باشد. دراین‌صورت دولت شما با ایلچیان همهٔ دولت‌ها معاشرت می‌کند واز اوضاع همهٔ عالم مطلع می‌گردد و امنای دولت خود راآگاهی می‌دهد و امنا بروفق‌آن‌آگاهی‌کارمی‌کنند و مطالب دولت شما دراین‌صورت بی‌واسطهٔ سردارگرجستان‌که مشوب به‌غرض تواندبود، به‌فرستاده میرسد واو با اعیان دولت درمیان می‌نهد . درباب‌کونسول می‌گفتند :کسی‌که صاحب رعیت باشد، تعهد احوال او درهرمملکت‌کــه باشد برصاحب‌کارلازم است . چون رعیت ، خواه در وطن باشد یا غربت، از صاحب‌کارحمایت ورعایت بیند براخلاص و ارادت می‌افزاید وآن ازاعظم اسباب‌سلطنت‌است‌وچون یك‌جو ستم‌به‌رعیت برسد [و]دادخواه پیدا نکند، همهٔ‌تظلم او ازپادشاه باشدوموجب بی‌ارادتی‌اوگردد وآن ازبواعث‌اختلال امر سلطنت‌است، وهریك از ایلچیان ووزرا که مقدم وارد پایتخت شده باشددرنشست وبرخاست برامثال خود مقدم است. بردرخانهٔ هریك از بزرگان خواه مشغول خدمت باشد یافارغ ازخدمت، دربانی باچوب نقره دردست ایستاده است. چون دیدو بازدید کنندگان درکالسکه وارد درخانه می‌شوند بدون این که پیاده شوند لاکهٔ خودرا کــه عبارت ازپیشخدمت است وپشت کالسکه می‌ایستد گاهی یکی و گاهی دوتا، می‌گوید ازدربان سؤال کند آقای او درخانه است‌یانه. دربان میرود وازلاونعم خبری‌می‌آرد. همین‌که ازکالسکه پیاده‌شد [و] داخل خانه‌گردید، نوکران صاحب منزل که درراه‌رو ایستاده‌اند ریسمانی راکه بسته بزنگی است که دراطاق‌آویخته است حرکت‌میدهند، صاحب خانه ازورود شخص آگاه شده، استقبال می‌کند و دست بــه‌دست هم داده وارد

اطاق می‌شوند ودرمراجعت مشایعت می‌نمایند.

طریق مهمانی روسیه ـ این طایفه را سه‌قسم مهمانی است: چاشت، بال، شب‌نشینی.

برای چاشت و بال بعضی یك‌روز و بعضی دوروز و بعضی سه‌روز و یك هفته پیشتر کاغذی باسمه‌جهت دعوت بخانه‌های معروفین می‌فرستند. هرکه وعده‌دارد، درموعد بخانهٔ میزبان میرود بسیاقی که دردید و بازدید میرفت. درمهمانی چاشت همین‌که همه حاضر شدند وسفره که‌دراطاق دیگر چیده شده است آماده گشت، چندشیشه‌عرق هریك برنگی و بنوعی و نان وپنیر وماهی‌خام نمك‌سود می‌آورند واین دلیل‌حاضرشدن چاشت‌است. هرکه رامیل ورغبتی‌باشد ازهرکدام‌بخواهد می‌خورد و بعدازآن به‌اوطاق سفره رفته، هرکه درهرجا بخواهد برکرسی می‌نشیند. اگردرآن مجلس زن‌هم‌باشد هرکه ازمهمانان‌درمرتبه بلندتر باشد، دست زن‌صاحب‌خانه‌را می‌گیرد وسایرین‌هریك دست زنی راگرفته باتفاق وارد اوطاق سفره میشود وهرمرد پهلوی زنی قرار می‌گیرد که دست اورا گرفته باشد. دروسط سفره که‌نطعی سفید بـرآن می‌کشند، چند دسته گلدان می‌گذارند. اگر فصل گل باشد انواع گلها برآن ترتیب می‌دهند والا گل‌های مصنوعی می‌گذارند و بین دسته‌گل‌ها بترتیب طبق‌های بلور دسته‌دار ازاقاسم حلویات وانواع میوه‌ها مانند پرتقال وهلو[1] وانگور وگلابی وغیره بترتیب می‌چینند ومیـان آنها بشقاب‌های انحای‌مربیات می‌نهند وجنبین این قطار شیشه‌های شراب وفقاع‌وآب عسل می‌گذارند ودراوقات قصر ایام‌که درسه ساعت ونیمی وچهارساعتی تاریك‌می‌شود، شمعدان‌های نقره ومطلا دراین قطار می‌گذارند ودرخانهٔ متمولین این شیشه‌هارا میان ظرفی ازنقره گذاشته، اطراف آن یخ می‌ریزند و برگردن شیشه‌ها صفحه[ای] ازنقره که نوع شراب برآن نوشته شده باشد می‌آویزند ودر دورسفره بعدد مهمانـان بشقابی باکارد وچنگال وقاشق نقره ودستمال‌و نان وچهار پیالهٔ بلور وکاردو چنگال و قاشوق طلا، جهت خوردن میوه ومربیات مرتب می‌سازند وانواع خوراکی‌را واحداً بعدواحد

۱ـ اصل: هولو.

دونفر دردوری بزرگ آورده ازجانب یمین‌ویسار میرمجلس بدهرکه نشسته باشدعرض می‌کنند، ازسمت دوش‌چپ‌او. بعداز آنکه اوحصهٔ‌خودرا بقاشوق وچنگال‌که‌بردوری طعام است برداشت، به‌دیگری عرض می‌کنند تابه‌آخر. بعداز آن کـه طعام به‌اتمام رسید، میوه وشیرینی ومربیات را برداشته به‌همان‌ترتیب عرض می‌کنند ودراثنای‌طعام خدمتکاران انواع شرابهای دیگر راکه برسفره نگذاشته باشند بدفعات درپیاله های دیگر آورده به‌هرکس تکلیف واسم آن‌هارا بیان می‌نمایند. بعداز صرف طعام‌ومیوه وغیرذالك قهوه باقند وشیرمی‌آورند واگر مجلس مرکب ازمردان وزنان باشد،اوقات مصروف تعارف وخدمت زنانی است کدست آنهارا گرفته بـرسر سفره آورند. گاهی «طعام» به بشقاب آنها می‌گذارند، گاهی شراب به‌پیالهٔ آنها می‌ریزند وگاهی به‌بذله‌و لطیفه خاطر آنهارا مشغول می‌کنند. بعداز انقضای مجلس به‌همان ترتیبی که آمده بودند دست زنهارا گرفته به‌اوطاق دیگر می‌روند وباشد که قهوه را دراوطاق دیگر بخورند. بعداز آن یك‌یك، دودو بدون این‌که صاحب خانـه را وداع کنند واورااز مصاحبت سایرمهمانان بازدارند، بیرون می‌روند. به‌هرکه متوجه شد ودیدخداحافظی می‌گوید واگر بلندمرتبه باشد مشایعتی به‌عمل می‌آورد .

درمهمانی بال زن صاحب‌خانه واگر زن نداشته باشد یکی‌از خویشان نزدیك او متوجه مهمانداری می‌شود وهرمهمانی که واردمی‌شود ازمردان بدزنهائی کدحاضر شده‌اند سلامی وکلامی‌می‌گوید وزنهاروی یك‌دیگررا بوسه می‌دهند. همین‌که‌مجلس منعقد شد وچائی صرف کردند هرکه درمجلس بلند مـرتبدتر است بایـد افتتاح رقص نماید، به‌این‌که دست‌زن صاحب‌خانه یاهرزنی راکه متشخص‌تر باشدگرفته دور اطاق راه می‌رود، سایر مردان دست سایر زنان راگرفته متابعت آنها می‌نمایند وسازنده‌ها ساز می‌زنند. چنددوره به‌این‌ترتیب صحبت‌کنان‌گردش می‌کنند ودراین اثنا مردان و زنان عوض وبدل می‌شوند به‌این‌طریق که مردی درمقابل زنی‌که‌بامرد دیگر دربغل صف مشغول راه‌رفتن است دست راست بازکـرده تمنای راه‌رفتن باخود می‌کند وزن لامحاله قبول کرده دست به‌دست اومی‌دهد . مردی‌که بااو راه می‌رفت دست‌زنی‌را که

تالی خودبود میگیرد ودیگران بداین ترتیب تا بدآخر. این گوند رادرفتن‌رارقص‌پولوند می‌گویند وافتتاح واختتام مجلس بال بدآن است. همین‌که این رقص بدآخر رسید مردان وزنانی‌که از هوس‌رقص افتاده‌اند، دراوطاق‌های دیگر نشسته مشغول‌بازی ورق می‌شوند، باقی‌دیگر مشغول رقص‌اندباچندمرد یاچندزن، ومردانرا کاوالیرمی‌گویند. همین‌که آن زنها خستد شدند، کاوالیرها اززن‌های دیگر استدعای رقص می‌نمایند و تانصف‌شب‌ویکساعت گذشته بعضی مشغول بازی ورق وجمعی مشغول رقص‌اند وصاحب خانه را اوطاقی دیگر است کدکفش یاجامه یا آرایش هریك اززنان را خللی رسد بدآنجا رفتدکنیزان صاحب‌خانه درست می‌نمایند ودراین‌اوقات رقص، ساعت، بساعت شربتهای مختلف وشیرینی های متفاوت وبستنی های رنگارنگ ومیوه ومربیات‌لون بلون می‌آورند وبرهمدکس عرض میکنند. همین‌که ازنصف‌شب گذشت وسفره حاضر شد، زن‌صاحب‌خانه مردان‌وزنان‌را تکلیف بدشام می‌کند ویك‌مرد ویك‌زن برسرسفره نشسته مشغول اکل وشرب وصحبت می‌شوند. سفرهٔ شام برنگینی سفرهٔ چاشت نیست‌و همدکس‌را عادت شام خوردن نی. همین‌کد شام تمام‌شد باز رقص پولونـد می‌کنند و کالسکه وکالسکه‌چی های مردم‌را درسرمای زمستان که بسی‌وپنج وچهل‌درجه میرسد واوقات توقف مااز نوزده وبیست بگذشت، مدت پنج‌شش ساعت در کوچد ایستاده‌اند خبر می‌کنند، بدترتیب وتدریج بیرون آمده سوار می‌شوند ومی‌روند وبسیار تعجب بودکه اسبانی که بتاخت از راه دور غرق عرق می‌رسیدند و در سرمای کذا پنج شش ساعت می‌ایستادند وهیچ‌آسیبی بدآنها نمی‌رسید .

در شب نشینی بزرگان روسیه‌که چندان‌کار دولتی بدعهدهٔ آنها مفوض نیست ، چون از دهات‌شهرآمدند هفته[ای] یك‌شب بنای شب‌نشینی می‌گذارند، از ایلچیان و وزرای دول خارجه هرکه زن داشته باشد ، همچنین . هریك از این‌ها دسته[ای] از آشنایان وهم‌مشربان خود[را] وعده می‌خواهند . این وعده، وعده[ای] است از برای آن شب هرهفته‌که درسایرهفته‌ها مردم بی‌وعده بدآن خانه‌ها درشبهای معین می‌روند وبسیار اتفاق می‌افتدکه یك نفردرکل لیالی هفتد هرشبی درخانه[ای] وعده داشته‌باشد

و وعده را مردان بهاسم زنان خود می‌خواهند .

ایلچی نمسد از میرزا مسعود وعده می‌خواست، گفت فلان شب زن من در خانه است ، توقع دارد کـه درنه ساعتی شب به‌آنجا تشریف بیاورید و کاری‌که مردان در مهمانداری دارنـد استقبال است وقت ورود و مشایعت وقت صدور . بعد از آن میان دسته نشسته مشغول‌بازی ورق میشوند[۱]، سایر تعارفات ومشغول‌کردن مهمان‌ها با زنان است . در شب نشینی مردان و زنان‌جوقه جوقه در اوطاق‌های متعدد نشسته، هرجوقه به‌کاری‌که خاطرهای‌ایشان مایل باشد مشغول می‌شوند. بعضی ببازی ورق وطایفه[ای] به‌صحبت، برخی به‌کتاب خواندن ، گروهی به‌مباحثهٔ علمیه وهرکس را دل از کاری ملول شده میل‌کار دیگر نماید ازآن جوقه برخاسته[۲] باجوقهٔ دیگر همنشین می‌شود .

روزی درمجلسی ایلچی انگلیس به‌میرزا مسعودگفت‌که در ولایت شما آزادی نیست . او جواب دادکه اگر بندگی ما و آزادی شما را به بیع و شری درآورند من بندگی‌خودمان‌را ده مقابل‌آزادی شما قیمت می‌دهم، چراکه‌آزادی شما، شمارا ازرویهٔ ادب بیرون برده‌است . پادشاه شما از «غایت»[۳] بیحیائی درحق زن خود تهمت‌های چند گفت‌که من درحضور این زن‌ها از ذکرآن خجالت می‌کشم . او ازاین سخن شرمنده شده، حضار مجلس تبسم آغازکردند (وگاهی دخترانی‌که در ساز و سرود به‌وجدآمده بنای رقص می‌گذارند)[۴]

در شب‌نشینی، اول چائی می‌آورند، بعد ازآن‌گاهی میوه ،گاهی بستنی و سایر مأکولات ومشروبات صرف‌میکنند. بعد از نصف شب برای هرجوقه برسرهمان‌کرسی که بدورآن نشسته‌اند، شامی‌مختصر حاضر میسازند وهرکه را رغبتی باشد می‌خورد و متفرق می‌شوند. غیرازکسانی‌که درایام اسبوع، شب‌نشینی معین دارند، بعضی‌ازبزرگان و ایلچیان‌گاهی وعدهٔ شب نشینی می‌خواهند . در مهمانی بال و چاشت و شب نشینی صاحب «خانه»[۵] را توقع‌آن نیست‌که همه‌کس‌تا آخرمجلس توقف‌کند، هرکس هروقت

۱ـ اصل: می‌شود . ۲ـ اصل : خواسته ! ۳ـ اصل : جانب ! ۴ـ مطلب میان هلالین در متن ، غریب می‌نماید . ۵ـ اصل : خود !

بخواهد بدون اخبار وخدا حافظ ازمجلس بیرون می‌رود ، مگر کسانی که مقصوداصلی ازمهمانی حضورآنها باشد . اکابر واعیان روس غیراز یك‌دونفر لاکه‌که پشت‌کالسکه سواراست نوکری‌همراه خود نمی‌برند،آن یك‌دونفررا هم اذن‌دخول به‌مجالس نیست، غیرازنوکرهای صاحب‌خانه‌که وقت‌خدمت داخل اوطاق می‌شوند، هیچ نوکری‌را اذن دخول به‌اوطاق نیست و درمجلسی‌که زن‌باشد قلیان وچوپوق‌کشیده نمی‌شود ، اگر زن نباشد صاحب خانه چوپوق‌های متعدد ازبرای هرنفر یکی می‌آورد و شراکت دو نفر دریك چوپوق مذموم است .

منظوردولت دربنای تماشاخانه‌ها واشاعهٔ این‌همه عشرت‌ها قطع نظرازتجملات ولایت، این‌است‌که مردم‌بیکارکه در هرملکی ازآن‌ناچار است، مشغله داشته چنانکه عادت بیکاران است درپی عیب جوئی دولت و دولتیان نباشندکه ازاین رهگذرفسادها درامور دولت پدیدآید ، زیراکه حرف و سخن را چنانکه به‌تجربه رسیده و حکما نوشته‌اند، در مزاج‌ها تأثیرعظیم است و همین‌که مردم‌کار طلب بیکار شدند، لامحاله زبان به‌عیب‌گوئی بازکرده، دل برعیب جوئی می‌بندند . به‌این سبب دل‌ها از ارادت دولت می‌رمد و دل رمیدگی از بزرگان برزیردستان سرایت می‌کند ، لهذا مملکت مملو میشود ازاتباع بی‌ارادت به‌زوال دولت مایل، در دفع دشمنان‌کاهل و پیدا است که ازاین‌گونه خلق چه نقصان‌ها به‌دولت عاید می‌شود و نیز معلوم است‌که بازداشتن خلق ازاین‌امر برفق وملایمت بهتراست ازبأس وسطوت، چه،آن برمحبت‌دل‌ها باعث می‌شود و این برعداوت .

خواجه نظام‌الملك در وصایای خودآورده‌که روزی‌هنگام نمازپسین به‌خدمت سلطان الب ارسلان مشرف شدم، از زیرسجاده طوماری‌که مدعیان ، خیانت‌های مرا برآن ثبت‌کرده‌بودند درآورده به‌من داد وپیش‌ازاین‌که من لب به‌سخن بازکنم فرمود اگر این‌ها راست باشد توبه وترك‌کن‌که خیانت صاحبکار مستلزم وخامت عاقبت است واگردروغ‌باشد بیکاران‌حضرت‌را خدمتی پیداکن‌که به‌تقدیم‌آن پرداخته ازعیب‌جوئی تو بازایستند گوید بعدازآن‌که به‌وصیت سلطان عمل نمودم عیب‌جو و بدگوئی برای

خود ندیدم الا حسن صبّاح[۱] و ذکر وگزارش او خارج ازاقتضای مقام است .

دربیان عروسی و عزای روسیه ـ روسیه را سابقاً عروسی ماورای سایر فرنگستان بوده ، اکنون شباهت کلی به‌عادت سایرممالك اوروپا دارد . چون زنان و مردان درمجالس باهم محشوراند، جوانی‌که ارادهٔ تزویج داشته‌باشد، دختری ازاقران خود اختیارکرده مدتی باهم معاشرت می‌کنند و بداخلاق واطوار وکمالات یکدیگر اطلاع می‌یابند، همین‌که من جمیع‌الجهات از یکدیگرراضی شدند پدر و مادر پسر به‌خانهٔ دختر رفته از پدرومادر او توقع خویشی و قرابت می‌کنند ، اگر رضا دادند آنها از دخترخود سؤال می‌نمایند، اگر اورا هم راضی دیدند قبول می‌نمایند. فردای آن روز مادر وپدر وخویشان نزدیك پسر او را به‌خانهٔ خود می‌برند، درحضور جمع دوباره ازپسر و دختر استرضا می‌کنند، همین‌که حرف‌رضا شنیدند پسرانگشترخودرا بەدختر و دختر انگشتر خودرا به‌پسر می‌دهد و نامزد می‌شوند ، دیگر نکول ممکن نیست مگرجهت شرعی به‌هم رساند و درمدتی‌که نامزد هستند در اکثر مجالس باهم معاشرت دارند. اگر درخانهٔ پسرضیافتی باشد ازدختر وعده می‌خواهند واگر درخانهٔ دختر باشد از پسر، وازجانب پسر تعارفات فراخور قدرخود بدختر می‌شود . هروقت که ارادهٔ عروسی‌کنند پسر ازمردان و زنان محرم خود یکی را به پدری و یکی را به‌مادری منسوب می‌کند،کذالك دختر. زیراکه ازاظهار بعضی‌کارها به‌پدر ومادرخود شرم‌دارند. ناپدری‌ونامادری‌پسرروزی‌که برای‌تزویج معین‌شده‌باشدبه‌ناپدری‌ونامادری دختراعلام‌میکنند ومی‌گویندکه درفلان‌ساعتی‌فلان‌شب درکلیسیا حاضر بایدشد. بعداز رضای‌طرفین، ناپدری ونامادری پسرصورتی‌ازصورمقدسین‌مذاهب‌پیش‌روی پسرگذاشته اورا دعامی‌کنند واودرحضورآن صورت زانو بزمین‌زده لوازم‌شکر به‌تقدیم می‌رساند، بعدازآن سوارکالسکه شده به‌کلیسیا می‌روند. بعداز ورود ،کسی‌فرستاده دخترراخبر می‌کنند،آن‌کس [از] اقارب داماد باید باشد . عروس‌که در آن وقت باهم‌سالان خود مشغول‌آرایش‌بوده، بعدازسجده وشکرگزاری مانند داماد ونامادری وناپدری ویکی‌از

۱ـ اصل : سباح !

اقارب خودآراسته و پیراسته واردکلیسیا می‌شود . داماد اورا استقبال می‌نماید. هردو باتفاق به‌حضورکشیش‌آمده او نیز استرضا می‌کند ، بعداز استماع حرف‌رضا، آن دو انگشتر راگرفته روی هم میگذارد و دعاها خوانده استدعای نیك‌بختی و الفت برای ایشان می‌کند و «انگشتری عروس را بدانگشت بنصر وانگشتری داماد را بدانگشت سبابه‌کرده ، داماد» انگشتری عروس را به انگشت او فرو می‌برد و عروس انگشتری داماد را. بعدازآن داماد وعروس دعاکنان دور انجیلی‌که دروسط‌کلیسیا برصفحه[ای] گذاشته شده‌است، دور می‌زنند وآن دونفرخویش‌که همراه داماد و عروس‌آمده بودند هریك تاجی بردست محاذی سرهریك ازداماد وعروس‌گرفته باهم‌راه می‌روند. همین‌که دعاشان تمام شد، داماد وعروس باهم درکالسکه نشسته به‌خانهٔ دخترمی‌روند . پدر و ومادر دختروخویشان قریب‌که درآنجا حاضراند، درحق‌آنها دعاکرده ومبارکباد گفته، شیرینی می‌آورند . بعداز صرف شیرینی سوار شده بدخانهٔ داماد میروند . آن‌جا هم همین سیاق رفتار شده به‌حجلهٔ خود داخل می‌شوند . تا در حجله همه‌جا ناپدری و نامادری داماد وعروس‌وآن دوخویش‌همراه‌اند وقبل‌ازورود عروس به‌خانهٔداماد [باید] جهیز ومایتعلق[۱] اورا بدآنجا نقل‌کرده باشند . علاوه برآنها پدر عروس فراخوراحوال خود قدری معتد تنخواه یا ملك به‌دخترخود باید بدهد . اگر از رفتار وصرفه‌جوئی داماد اطمینان داشته باشد ،آن وجه یاآن ملك را در حضور جمع باو میسپارد و الا میگویدکه منافع فلان مبلغ را هرساله از فلان صراف بستان یا مداخل فلان ملك را سال به‌سال جمع بکن وبه‌مصارف زن خود برسان وغالباً جهیزدخترمعادل بلکه فاضل ازملك پسر است ، چرا که در ولایات روس داماد پیداکردن مشکل‌تر از عروس پیدا کردن‌است. همه‌کس‌طالب‌دامادی‌است‌که درخدمت ترقی‌کرده صاحب منصب‌ونشان‌شده باشد واین‌گونه داماد درعدد نسبت به‌دختران بسیارکمتر است . فردای شب زفاف در خانهٔ[۲] داماد خویشان نزدیك خود وعروس و دوستان صادق را چاشت می‌دهند. بعداز آن درخانهٔ عروس، ازآن پس در خانهٔ خویشان و دوستان . این اوقات میان بزرگان

۱ــ اصل : مامتعلق ! ۲ــ اصل : خوانه !

روسیه عادت چنان شده‌که چند ماه بعدازعروسی در فصل مناسب زن و شوهر باهم بدولایت دیگر اوروپا مانند فرانسه ونمسه و ایطالیه وگاهی به‌انگلیس سفرمی‌کنند و مدت متمادی مشغول سیاحت‌شده، مراجعت می‌نمایند .

دربیان عزای روسیه ـ همین‌که اطبا را ازمریض یأس حاصل شد ، کشیش آمده مفاصل او را بروغنی که آنرا مبارك میگویند طلایه میکند و شمعها بر دور او روشن‌کرده، ادعیه[ای]که معمول است می‌خواند و اورا بالطاف ایزدی اطمینان داده ازمفارقت دنیا دلداری می‌دهد.همین‌که جان به‌قابض ارواح سپرد، اورا بیست وچهار ساعت درآن اوطاق‌گذاشته یکی ازاهل‌کلیسیا نزدآن مشغول به‌خواندن ادعیه می‌شود ودراین‌اثنا اگرمیت مردباشد، اقارب، زن اورا برای تسلی‌ازآن‌خانه بیرون می‌برند. فردای روز مرگ، میت را غسل‌داده، جامهٔ سفید از زیر وبهترین‌جامه‌های اورا از رو پوشانیده، درصندوقی می‌گذارند . اگر پیر بوده است ، پوشش سیاه و اگر جوان بوده است پوشش‌گلی برآن می‌کشند و زن[1]را به‌وداع او می‌آورند . زن صندوق را دربغل گرفته ظاهراً زاری و ناشکیبائی می‌کند ، خدا داندکه در دل چه می‌گوید . بعدازآن بااقارب وعیال او را به‌قبرستان برده درگوری می‌گذارند و اول زن مشتی خاك براو میپاشد، بعدازآن اولاد واقارب، وچون به‌منزل مراجعت‌کردند لباس سیاهی خشن‌که دورآن کرباسی سفید مانند سجاف‌گذاشته باشد می‌پوشد و چاشتی درخانه به‌اقارب و آشنایان می‌دهند ودرآن چاشت لامحاله مویزپلوی باید پخته باشند . بعد از دو ماه سجاف سفید را برمی‌دارند وبعدازشش ماه لباس سیاه خشن را به‌لباس سیاه حریربدل می‌کنند و تا یك‌سال‌لباس‌سیاه دربر دارند وبه‌مجالس عیش وعشرت حاضر نمی‌شوند . بعدازآن به‌صورت سایرمردم می‌افتند وزینت صندوق وغیره فراخور مکنت میت‌است «محفه»[2][ای] راکه درآن صندوق امپراطور الکسندر راگذاشته بدقبرستان برده‌بودند درتوپخانه دیدم، صندوقی بود ازنقره وپوششی داشت ازمخمل سیاه بازنجیره وآرایش تمام وسلاطین‌را میان ارك پطرزبورغ قبرستانی جدا است . اگر میت زن‌باشد، شوهر

۱ـ اصل: حون ! ۲ـ اصل : مردهٔ !

سیاه نمی‌پوشد، اطفال او سیاه می‌پوشند .

در بیان تربیت اولاد - از برای هرطفلی همین‌که مدت رضاعش تمام شد ، ددهٔ فرانسه میگیرند که بمؤانست او تکلم زبان فرانسه را یاد می‌گیرد، بعدازآن ددهٔ انگلیس و نمسه تا از دده‌ها این زبان‌هارا یاد می‌گیرد، نوبت درس خواندن‌اومی‌رسد و زبان خود واین سه زبان را بەتوجه مادر و تعلیم معلم یا معلمه بەنحو وصرف یاد میگیرد و بسیار اتفاق می‌افتد که طفل هفت هشت ساله به چهار زبان تکلم می‌کند و می‌نویسد . ازآن پس اگر خواسته باشند پسررا بەمدرسهٔ پسران و دختر را بمدرسهٔ دختران می‌فرستند وغالبا پسر را خواه پدرش متمول باشد یا نه ، بەیکی از مدارس می‌سپارند و اگر دختر را به مدرسه نفرستند و آن غالباً دختران دولتمندان است که مادر داشته باشد، ازبرای او چند معلم می‌آرند که هریك در ساعت معین از درآمده مشغول تعلیم میشود . معلم موسیقی و رقص وعلم حساب وعلم جغرافیا و دوخت و دوز وسایرکمالات زنانەرا ازمادر یاد میگیرند . من زنی از زنان بزرگان روسیەرا دیدم که مادام جنگ روم و روس نقشهٔ ولایات روم را همواره در پیش چشم داشت و در سپاەکشی هررفتاری‌که از طرفین میشد و خبر می‌رسید او با سوزن‌های سرخ و سیاه برروی نقشه تعیین می‌کرد و باایلچیان و وزرای دول خارجەکه درهرهفته شبی برای شب‌نشینی درخانهٔ او وعدەداشتند، درآن باب‌گفتگو می‌نمود . میرزا مسعودکه داخل سلك معروفین بود، شبی بەمطایبه باآن زن‌گفت : خانم ! ماناکه شمارا هوای وزارت در سر است والا خاتونان را بامر لشکرکشی چه مدخل ، بخندید و گفت : خاتونان در ولایت اوروپا به سلطنت می‌رسند، اگر هوس وزارت داشته باشند بعید نباشد.

دختران ولایت روسیه مادامیکه از سن پانزده تجاوز نکرده باشند بەمجالس بال و شب نشینی وعده نمی‌دهند و از آن پس تا شوهر اختیار نکرده‌اند ، بی‌حضور مادر و اگر مادر نداشته باشند ، بی‌حضور دده بهیچ مجلس نمی‌روند و هیچکس را بەخانه راه نمی‌دهند. روزی یکی ازدختران احترام‌که مادرش درمسقو بود و دده[ای] ازاهل انگلیس‌همراه داشت، ازبلاهت نوکرخود نقل میکردکه امروز نوکرمن داخل

اوطاق شده‌گفت: در دالان خانه‌جنرال‌آجودانی ایستاده ، اذن ورود می‌خواهد. چون دده من حاضر نبود گفتم عذربخواه . بعدازآن پرسیدم چگونه‌آدمی بود، گفت جنرالی بلندبالا ، صاحب حمایل‌آبی . گفتم شایـد شاهزاده میشل بـوده است ، گفت بلی ، من شاهزاده‌میشلم، لیکن‌من‌فراموش‌کردم‌که‌بشما بگویم‌وکسانی‌که‌درخانهٔ[1] خودضیافت‌دارند پسران و دختران ده دوازده ساله را در ده ساعتی‌که عبارتست از دوساعت به‌نصف‌شب مانده، از مجلس به اوطاق خواب می‌فرستند . شبی‌که شاهزاده در خدمت امپراطور مهمان بود همین‌که ساعت به ده رسید امپراطریس دست پسر ودختران خودراگرفته بداکراه تمام ازمجلس بیرون برد واطفال را ازشیرخوارگی تا بزرگی درکمال نظافت وپاکیزگی نگاه می‌دارند، اقلاً هرروزه یکبار پیراهن‌و زیرجامهٔ‌آنهارا عوض‌می‌کنند و دست ورویشان را به‌صابون می‌شویند و دایهٔ اطفال‌کسوتی دارد ماورای‌کسوت سایر زنان وخدمتگاران واطفالی‌که درمدارس هستندآنها را هم به‌همین پاکیزگی رعایت میکنند .

دربیان اخلاق روسیه ــ این‌طایفه درکمال تواضع‌ظاهری تکبرباطنی‌دارند. اگرچـه هریك از بزرگان با زیردستان خود درکمال الفت وآشنائی وخصوصیت راه میروند وهرگز به‌تحکم‌خدمتی به‌آنها رجوع نمی‌نمایند وهمهٔ‌کارها را به‌توقع وتمنا و التماس ازآنها خـواهش می‌کنند و در بازی و رقص با آنها شراکت دارند ، لیکن مع‌ذالك‌المراتب چندان تکبر باطنی دارندکه هیچ یك اززیردستان به‌خلاف قاعـدهٔ ادب قولاً وفعلاً مرتکب‌امری نمی‌شوند وباعث براین خلق‌آنها رعایت وانضباط امر اطاعت است واین اطاعت به‌حدی منتظم است‌که دوجنرال ودوقولونل وسایرکه ازیك منصب‌ویك پایه باشند ، هرکه یکروز پیشترازدیگری بآن منصب رسیده باشدحکمش بردیگری روانست . تفصیل این اجمال آن‌که در ولایت روسیه جمیع اصناف نوکر را خواه سپاهی باشد یا اهل قلم ، مراتب ودرجات معین است وهرصنف و هرمرتبه را کسوت‌وعلامتی‌مقرر، به‌نوعی‌که همه‌کس‌را چون لباس خدمت دربرداشته باشد میتوان

۱ــ اصل : خوانه !

شناخت‌که ازکدام صنف و صاحب چه منصب است و برهرصاحب منصب پست اطاعت صاحب منصب بالا واجب‌است، بحدی‌که اگـر بی‌اطاعتی ظاهرکند مستوجب سیاست می‌گردد و اگردوصاحب منصب از یك مرتبه باشند ، هرکه پیش قدم‌تراست اگـرچه بیك ساعت باشد مطاع‌ترونیزموافق قانون، هیچ صاحب منصبی درترقی ازمرتبهٔ فوق خود تجاوزوتعدی نمی‌تواند نمود ، باید مرتبه بمرتبه بالا رود . بدسبب رعایت این قاعده‌ها بزرگ وکوچك نوکررا اخلاقی چند حاصل میشود .

اول ـ تواضع و فروتنی وآن برزیردستان ، زیرا کـه تکبروجلال برای اثبات تفوق و برتری است برهمگنان ، چون قانون ایـن تفوق را ثابت‌کرده هیچ ضرورت داعی نیست برآن .

دویم ـ حفظ ادب از زیردستان نسبت بزبردستان‌که باآن‌که زبردستان درکمال خصوصیت ویگانگی باآنها رفتارمی‌کنند،آنها به‌ملاحظه‌تفاوت مراتب‌خود وبستگی ترقی وتنزل‌خود بلطف وقهرایشان دقیقه[ای] ازدقایق احترام فروگذاشت نمی‌نمایند.

سیم ـ صدق‌وصفا مابین‌عموم صاحب‌منصبان جزو ورؤسا، زیراکه خلاف اتفاق ازآن ناشی‌میشودکه‌کسی اندازه شناس نباشد واحتمال دهدکه به‌تفقد دولت بدون‌طی مراتب به مرتبهٔ اعلی تواند رسید ، چون همه‌کس اندازهٔ خـود را میداند و احتمال این‌گونـه ترقی به‌خود نمی‌دهد ، لهذا خـلاف اتفاق نمی‌ورزد . لیکن مابین رؤسای روسیه خلاف ونفاقی‌هست، اما بسیاردرپرده . ازجمله حساد مارشال پاسکویچ بسبب این ترقی عاجل بسیاراند . بعضی ازجنرالهای زیردست او به معاونت حسادی‌که در دولت دارد با اونفاق ورزیدند واو از اکثری بددل شده روانهٔ دولت‌کرد .

چهارم ـ سلم ومودت مابین صاحب‌منصبان جزو، چرا که نزاع وعداوت ازآن برمی‌خیزدکه‌آدم‌کم‌پایه[ای] بی‌استحقاق درپایه بلندترشود وبرامثال خود تحکم‌نماید، چون قانون این‌گونه ترقی‌را مانع است لهذا نزاع وعداوت مرتفع است .

پنجم ـ سادگی ازتجمل وتحشم ظاهر، چرا که تجمل و تحشم را از برای‌آن متحمل می‌شوندکه پایه وبزرگی‌واعتبارخود را درنظرخلق‌جلوه دهند . چون این‌همه

از لباس و نشان مردظاهر می‌شود، حاجتی به‌آنها ندارند. به‌سبب این بی‌احتیاجی باmواجب کم گذران خوب می‌کنند . یك طاقه شال کمر یکی ازمعارف ایران که باآن هیچ خود نمائی نمی‌تواندکرد ، قیمت رخت ده سالهٔ یك نفرسرداررروس است و مواجب نوکران بی‌مصرف یك نفر از صاحب منصبان ایران زیاده برخرج سالیانهٔ یك نفر صاحب منصب روس می‌شود . روسیه را هرچه تجمل باشد در وضع خانه و اسباب جواهرزنانه و اثاث البیت و اسباب مهمانی بکارمی‌برند و برای رعایت هم‌چشمی و همسری چندان خود را محتاج به‌آن کرده‌اند که اکثردولتمندان روس که صاحب ده دوازده هزارتومان مداخل‌اند، قرضدارشده‌اند وچون درولایت از امثال واقران پاپس نمی‌توانندگذاشت، بعضی برای‌چارهٔ قرض بااهل وعیال ، به‌ولایت غربت مانند فرانسه ونمسه سفرکرده ، مدتی اقامت می‌نمایند وبه‌وجه اندك گذران خوب می‌کنند واطفال خود را تربیت می‌دهند وعلاوهٔ مداخل را به‌قرضدار می‌رسانند . قماروشاهد بازی‌هم که سبب قوی از اسباب قرضداری است. چند نفردیدم‌که ازقمار بازی به‌افلاس‌رسیده بودند ویك‌نفر ازمالداران پطرزبورغ برای‌دوستی‌دختری ازدختران تماشاخانه، سالی دوهزاروپانصد باجاقلومقرری می‌داد. البته این‌گونه دوستی، تعارف و تکلف اتفاقی هم لازم دارد . امنای دولت قماربازی را با بردوباخت زیاد قدغن‌کرده ، این اوقات هردست قماررا که‌غالباً با ورق‌است، بیشترازنیم ریال‌که عبارت‌است ازیك‌روبلی، گرو نمی‌بندند وهمهٔ آن‌دریك شب‌مابین‌چهار نفرحریف زیاده ازده دوازده باجاقلو نمی‌شود، الا درخفیه و بندرت مثل فرنگستان است‌که هیچ قاعدهٔ‌کلی بی‌استثنا «نیست» .

ششم ــ صبوری بر شاق ومتاعب خدمت ، چراکه قانون اوراآگاهی داده است که بدون خدمت پسندیده ، مراتب عدیدهٔ نوکری را بتدریج و ترتیب طی نمی‌تواند کرد وبه‌هیچ‌حیله دفعتاً واحدةً به‌مرتبهٔ عالیهٔ چاکری نتواند رسید. لهذا حسد بزرگان که خسته‌کنندهٔ فروپایگان[1] است ترك‌کرده ، مرتبهٔ فوق خود را می یابد ودرکمال صبوری سعی‌می‌کند که به‌قوت خدمات شایسته ، به‌آن مرتبه برسد وهرقدرمعارف و

---

۱ ــ نسخهٔ «و» : فرومایگان .

بزرگان روسیه مسرف‌اند ،کسبه ورعایا قناعت پیشه‌اند ورعایا باآنکه درکمال عسرت وشدت‌اند و جزنان خالی‌کمترچیزدیگر پیدا توانند نمود ، هرگزلب به شکوه باز نمی‌کنند . روزی مرا بر بی‌اوضاعی یکی‌که درخانهٔ اومنزل‌کرده بودم ترحم‌آمد . بعدازآنکه وجهی قلیل بداودادم و پرسیدم‌که چرا زیادتر «کار» نکنی تا دخلت بیشتر باشد ،گفت : اگرمن درکارکاهل باشم ، دیگران نیستند وحال آنکه‌آنها نیزدرفقر از من‌کمتر نیستند . اگرکسی ازرعیت «ایران»چنین سؤالی میکرد از بدگوئی ضابط و عامل‌ومالك وصاحب‌کاردقیقه[ای]فروگذاشت نمی‌کرد. ای‌کاش‌این‌گونه سلطان پرستی که درولایت روسیه مشاهده شد به ملك ایران سرایت می‌کرد . رعیت ایران باآنکه همه صاحب مکنت و بضاعت‌اند ، همواره‌کافرنعمت‌اند وقادح اعیان دولت واین ناشی نمی‌توانَدشد، مگر ازبی‌اطلاعی براوضاع واحوال‌ممالك دیگروعموم اهل مملکت‌را ممکن نیست‌که سفرکرده ، یا ازتواریخ‌خوانده‌آگاهی بدهم رسانند . اگردولت اعیان مملکت‌را خواه به‌مسافرت یا بدرس‌خواندن السنه وعلوم وتواریخ دول دیگر به‌این آگاهی وامیداشت، احتمال‌کلی می‌رفت‌که ازآگاهی اعیان مملکت ،آگاهی به‌عموم رعیت سرایت‌کند وزبان قدح وشکایت به‌مدح ومنقبت بدل‌شود وارادت سلطان‌دردلها قرارگیرد وبه‌این سبب دولت‌دوام وثبات پذیرد ومشتی‌عجزه ومساکین به‌آتش ناسپاسی نسوخته عمری نسلاً بعد نسل درسایهٔ عاطفت دولت واحد به استراحت ، روزگار گذرانند .

اکابر و اعیان وعموم اهالی روسیه زودآشنا وغریب دوست هستند . مادامیکه شاهزاده دراین ملك تشریف داشتند ، چه در پطرزبورغ چه درمسقو چه درشهرهای دیگرکه توقف می‌شد ، هریك ازملتزمین رکاب را باآنکه زبان نمی‌دانستندآشناهای متعدد فراخورپایه وقدرخود پیدا می‌شد ومکررمهمانی می‌کردند . درمدت دوماه‌ونیم توقف پطرزبورغ اگرهمراهان شاهزاده هردعوت را اجابت می‌کردند ،کمترشبی در منزل بسرمی‌توانستند برد . این‌گونه‌رفتار[را] نه‌تنها درحق‌همراهان شاهزاده به‌تقدیم می‌رسانیدند، تجار ایران‌که‌مدت‌ها است درمعظم بلدان‌روسیه اقامت‌دارند، ازآشنائی

۱۲۳ احتمال کلی میرفت که از آگاهی اعیان مملکت آگاهی بعموم رعیت سرایت کند و زبان
قدح و شکایت بمدح و منقبت بدل شود و ارادت سلطان در دلها قرار گیرد و
باین سبب دولت دوام و ثبات پذیرد و دشتی عجزه و مساکین باتش ناسپاسی
نسوخته عمری نسلاً بعد نسل در سایه عاطفت دولت واحد باستراحت روزگار
گذرانند اکابر و اعیان و عموم اهالی روسیه زود آشنا و غریب دوست هستند
مادامیکه شاهزاده درین مملکت تشریف داشتند چه در پطرزبورغ چه در مسکو
چه در شهرهای دیگر که توقف میشد هر یک از ملتزمین رکاب را باآنکه زبان
نمیدانستند آشناهای متعدد فراخور پایه و قدر خود پیدا میشد و مکرر مهمانی میکردند
در مدت دوماه و نیم توقف پطرزبورغ اگر همراهان شاهزاده هر دعوت را
اجابت میکردند کمتر شبی در منزل بسر میتوانستند برد اینگونه رفتار نه تنها در
حق همراهان شاهزاده بتقدیم میرسانیدند تجار ایران که مدتها است در معظم
بلدان روسیه اقامت دارند از آشنائی آنها اظهار خوشنودی و رضا
مندی میکردند لیکن اینهمه آشنائی و دوستی تا وقتی بقا دارد که غربا را حاجتی باینها
در نیارد در وقت حاجت با آشنای چندین ساله چنان بی اعتنائی مینمایند که گویا
هرگز سابقه معرفتی در میان نبوده است



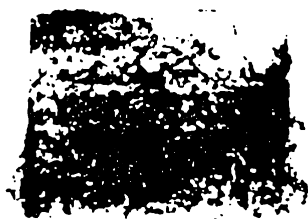
آخرین صفحهٔ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

آنها اظهارخوشنودی ورضامندی می‌کردند . لیکن این همه‌آشنائی و دوستی تا وقتی بقا داردکه غربا را حاجتی به‌آنها رونیارد، دروقت حاجت باآشنای چندین‌ساله چنان بی‌اعتنائی می‌نمایندکه‌گویا هرگزسابقهٔ معرفتی درمیان نبوده است .

پایان

دارند از آشنائی آنها اظهار خوشنودی و رضامندی میکردند
لیکن اینهمه آشنائی و دوستی تا وقتی بقا دارد که غربا را حاجتی
بآنها رو نیارد و در وقت حاجت با آشنای چندین ساله چنان
بی اعتنائی مینمایند که گویا هرگز سابقه معرفتی درمیان نبوده است





صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانه ملی که سردار ظفر درپائین آن نوشته است :
« این کتاب مستطاب سیاحتنامه را از جناب آقای وقارالسلطنه امانت گرفته و درماه صیام مدت قلیلی خوانده وختم نمودم . فی ۱۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۹ ــ سردار ظفر . »

فهرست عمومی اعلام

ب

پ

ت

ج

ز

ژ

س

ش

ك

و

ه

غلطنامه

صفحه	سطر	درست
۱۱	۱	وکوه بوه گوزی
۱۲	۴	لیدنایه
۲۵	ح۵[1]	بارتلمی سمینو (پدر نیکلاسمینوذوالفقارخان)
۲۹	۲	ووقایعات این‌صفحه
۴۱	۳	پروری
۴۵	۲۲	اغلب
۶۸	ح۱	Dalghorouki
۸۲	۹	صلح
۷۲	ح۱۳	حوصله
۸۲	ح۱۸	بجوانی
۸۴	۱۸	اعزاز
۸۹	۴	قاعده
۹۳	۲۱	غنچه
۹۵	۶	سختی
۹۵	۱۲	زحمتی
۹۶	۶	جهراً
۱۰۴	۱۷	تقبیل
۱۰۹	۱۰	انذار
۱۵۷	ح۱	Abkhazoff
۱۵۸	ح۱	Dzerilin

---

۱ - ح: مخفف حاشیه است .

صفحه	سطر	درست
۱۶۰	۱ح	Esterakaloff
۱۷۵	۱۳	میرزا صالح
۲۲۵	۳	الی‌خرما وانار
۲۵۶	۱ح	Tomasoff
۲۵۶	۱ح	سیاحین
۲۵۹	۱۶	«ه» زائد است
۲۶۶	۱۰	پرسید
۲۹۴	درسطر۱۳ کلمهٔ ایران اشتباه چاپی‌است وایروان صحیح است.	
۲۹۵	درسطر۲و۱۱ کلمهٔ ایران اشتباه چاپی‌است وایروان صحیح است.	
۳۱۳	سطر۸	مسیحیه
۳۹۳	ستون دوم سطر۳ کم‌قولا ۲۸۵	

بها ۳۰ تومان